فرهنگ
اعلام جغرافیایی - تاریخی
در حدیث و سیره نبوی



محمد محمد حسن شراب

ترجمه: حمیدرضا شیخی

تحقیق: محمدرضا شیخی

بسم الله الرحمن الرحیم

فرهنگ اعلام جغرافیایی - تاریخی در حدیث و سیره نبوی

نویسنده:

محمد محمد حسن شراب

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فرهنگ اعلام در حدیث و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله

مشخصات کتاب

سرشناسه : شراب، محمدمحمدحسن

عنوان و نام پدیدآور : فرهنگ اعلام جغرافیایی - تاریخی در حدیث و سیره نبوی/ مولف محمدمحمدحسن شراب؛ ترجمه حمیدرضا شیخی؛ تحقیق و اضافات محمدرضا نعمتی؛ [برای] حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت.

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری[: ۴۴۰] ص.: مصور، نقشه.

شابک : ۲۰۰۰۰ریال ؛ ۲۲۰۰۰ ریال: چاپ دوم ۰-۵۴-۷۶۳۵-۹۶۴ :

یادداشت : چاپ دوم: زمستان ۱۳۸۶.

یادداشت : چاپ سوم : تابستان ۱۳۸۹.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : حدیث -- نام‌های جغرافیایی

موضوع : حدیث -- نام‌های تاریخی

شناسه افزوده : شیخی، حمیدرضا، ۱۳۳۷، -مترجم

شناسه افزوده : نعمتی، محمدرضا

شناسه افزوده : حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت

رده بندی کنگره : BP۱۰۶/۲/ش۴ف۴ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۳

شماره کتابشناسی ملی : م۸۳-۵۳۷۵

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

پیشگفتار

ص: ۷

محقّقان و پژوهشگران در حدیث و سیره نبوی صلی الله علیه و آله گاهی به مواردی از اعلام تاریخی و یا جغرافیایی برخورد می‌کنند که آگاهی از معنی و مفهوم و مشخصات دقیق آنها در شناخت و فهم آنان بسیار تأثیر گذار است. از این رو، نویسندگان و دانشمندانی رنج سفر را بر خود هموار نموده، از نزدیک به شناسایی و بررسی موقعیت‌ها و مکان‌های تاریخی- جغرافیایی پرداخته و نتایج پژوهش خود را ثبت کرده‌اند تا راهنمای مطمئنی برای آیندگان باشد.

از سوی دیگر پژوهش‌های صورت گرفته در زمینه حج و حرمین شریفین ضرورت توجّه به این مهم را دو چندان نموده است؛ زیرا در چند سال اخیر، به موارد قابل توجهی برخورد کرده‌ایم که حقیقت با آنچه که مشهور است فاصله بسیار دارد.

سالهای سال، زائرانی که به مکّه مشرّف می‌شدند، قبرستان حجون را به نام شعب ابی‌طالب می‌شناختند و یا بیت الأحزان در مدینه را در خانه‌های مخروبه بیرون بقیع جستجو می‌کردند و امروز دقیقاً آشکار گردیده که شعب ابی‌طالب در نزدیکی صفا و مروه و بیت الأحزان در فاصله چند متری قبور ائمه بقیع علیهم السلام قرار داشته است.

بر این اساس و برای پاسخگویی به این نیاز، معاونت آموزش و پژوهش بعثه مقام معظم رهبری، تصمیم گرفت تا کتاب ارزشمند «المعالم الأثیره فی السنةوالسیرة» را به فارسی برگردان نموده، در اختیار پژوهشگران قرار دهد. پس از

ص: ۸

ترجمه، کمبودهایی در مداخل یافت گردید که فاضل ارجمند حجّهٔالاسلام والمسلمین آقای محمّدرضا نعمتی آنها را برطرف و کتاب را تکمیل نمودند تا اثری نافع و سودمندتر باشد. بنابر این، آنچه در کروشه آمده، نوشته ایشان و بقیّه ترجمه کتاب است. از فاضل ارجمند جناب آقای حمید رضا شیخی که با حوصله و دقّت کتاب را ترجمه نمودند تشکّر و سپاسگزاری می‌کنیم. امید آن که مورد توجّه واقع شود و خوانندگان و محقّقان ارجمند، با ارائه پیشنهادها و نظریات خود، ما را در تکمیل هر چه بیشتر این اثر یاری دهند.

معاونت آموزش و پژوهش

بعثه مقام معظّم رهبری

ص: ۹

مقدمه مترجم

حدیث و سیره شریف نبوی، گاه آمیخته به اسامی مکانها و اعلام جغرافیایی و غیره است که با تاریخ و تمدّن اسلام در ارتباط اند و در مواردی چنان پیوند نزدیک و تنگاتنگی با گذشته فرهنگی این آیین پاک الهی و پیروان آن پیدا کرده‌اند که ذکر هر مکان و محلّی، یادآورِ حوادثی سرنوشت‌سازی است. از این رو، شناخت این مکانها، به‌لحاظ تاریخی و موقعیت جغرافیاییِ گذشته و احتمالًا کنونیِ آنها، به شناخت گذشته مسلمانان و تاریخ و تمدن آنان کمک شایانی می‌کند. افزون بر این، چه‌بسا درک و فهم یک حدیث یا حکم و دستور العمل اسلامی، منوط به شناخت مکان جغرافیایی باشد که در حدیث از آن یاد شده است؛ بنابراین، شناخت اماکن و مناطق جغرافیایی، که در حدیث و سیره نبوی از آنها نام برده شده، هم به فهم و درک بهترِ حدیث و مسائل فقهی- به‌ویژه در احادیث؛ مثلًا مربوط به حج و فتوحات اسلامی و اراضی دولتی و خالصه و ...- کمک به سزایی می‌کند و هم به شناخت پیشینه تاریخی و باستانی و جغرافیایی سرزمین اسلام، به خصوص منطقه جزیرهٔ العرب مدد می‌رساند.

با توجه به آنچه گفتیم، نیاز و ضرورت شناسایی و معرفی این اماکن روشن می‌گردد.

کتاب حاضر با پی بردن و درک اهمیت این موضوع، سعی کرده است به این نیاز و ضرورت پاسخ دهد. این کتاب، در واقع، یک فرهنگ جغرافیایی تخصّصی

ص: ۱۰

(حدیثی) است که به قصد کمک به پژوهشگران عرصه حدیث تدوین شده است.

نویسنده محقّق، با مراجعه به منابع و متون کهن اسلامی و برخی از کتب معاصرین؛ اعم از حدیثی، جغرافیایی و تاریخی، کوشیده است اماکن و مناطق جغرافیایی و غیره را که در حدیث و سنّت و سیره گرامی نبوی از آنها سخن به میان آمده، توضیح دهد و محل و ویژگی‌های جغرافیایی و وضعیت تاریخی و فعلی آنها را به اجمال مشخص سازد. پیداست که نویسنده در این راه، وقت زیادی صرف کرده و زحمات فراوانی کشیده است و بار زحمت تحقیق را از دوش پژوهندگان حدیثی و تاریخی برداشته و خوان آماده‌ای را در برابر آنان گسترده است.

بی‌گمان، جای چنین کتابی در میان میراث فارسی و محققان حوزه و دانشگاه، خالی است و ترجمه آن مغتنم می‌باشد و می‌تواند این خلأ را تا حد زیادی پر کند.

امیدواریم در حوزه تشیّع نیز علاقه‌مندان و پژوهشگران، با جستجو در اماکن و اعلام جغرافیایی مذکور در احادیث اهل‌بیت علیهم السلام، این تحقیق را کامل گردانند و بر خدمات ارزنده خود به این مذهب حقّ، بیفزایند؛ إن‌شاءاللّه.

حمیدرضا شیخی

ص: ۱۱

مقدمه نویسنده

۱. جستجو و کاوش از آثار باستانی، پدیده‌ای فرهنگی است که ملّتها بدان توجه نشان داده‌اند و گروهی از کارشناسان و متخصّصان، زندگی خود را وقف این کار کرده و در این راه کوشش‌های زیادی به‌عمل آورده‌اند و نیز پول‌های هنگفتی صرف شده و دانشگاه‌ها برای تحقیق و مطالعه این آثار، دپارتمان‌های ویژه‌ای تأسیس کرده‌اند.

توجه و عنایت به آثار باستانی در دهه‌های اخیر افزایش یافته است؛ زیرا این آثار از جمله ابزارهایی بود که غرب استعمارگر برای استیلا و چیرگی بر ملتها و ناکام ساختن هرگونه جنبش استقلال‌طلبانه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، آن را در اختیار گرفت.

کشورهای غربی در این میدان گوی سبقت را از ملت‌های شرق ربودند و از آثار شرق، خرمن خرمن گردآوردند. کاوشگران به جستجو در دشت‌ها و بیابانها پرداختند و آغاز به نوشتن تحقیقات درباره مشاهدات خویش و به سرقت بردن دست‌نوشته‌ها کردند. هدف آنان از این کار، ارائه کردن تحقیقات تحریف‌آمیز و مغرضانه درباره ملّتهای شرق، به قصد نشان دادن برتری نژاد اروپایی و پستی تبارهای شرقی و القای این باور در شرقیان بود که راهی برای رسیدن به میدان پیشرفت در صنعت و اختراعات و ... ندارند و بنابراین، بهتر است که همچنان مصرف کننده تولیدات صنعتی غرب باقی بمانند و مواد خام سرزمین خود را به کشورهایی صادر کنند که به‌طور مادرزاد برای اختراع و نوآوری آفریده شده‌اند!

اگر ملّتهای غیر عرب، هدفِ تنها یک تیر از تیرهای دشمنان قرار گرفته بودند،

ص: ۱۲

آنچه در تیردان دشمنان باقی مانده بود، تماماً به‌سوی جهان عرب نشان رفت و تمام تلاش‌های خاورشناسان و مسیونرها در جبهه عربی متمرکز شد؛ چراکه آنان در برابر خود مقاومتی سرسختانه‌تر از مقاومت امّت عرب نیافتند و در هیچ جامعه‌ای به اندازه جامعه عرب با مخالفت و مقاومت روبه‌رو نشدند. سخت‌ترین چیزی که نیروی دشمنان را تحلیل برد و بازوی آنان را سست کرد، این بود که میراث عربی در قرن بیستم- همچون هزار سال پیش- همچنان زنده و قابل فهم و هضم باقی ماند ... دشمن از اینکه می‌دید عرب مسلمان، با همه فقر و نیازمندی‌اش، به میراث خود چنگ زده و آن را بر نان شب خود ترجیح می‌دهد، گیج و متحیّر شده بود. هریک از ما حاضر است از گرسنگی و تشنگی صبورانه بمیرد اما حاضر نیست چیزی را با میراث خود عوض کند.

آخرین نبرد در تاریخ جنگ و آثار باستانی، نبرد صهیونیسم با فلسطین بود.

صهیونیست‌ها تاریخ را وارونه ساختند و توانستند- برای مدت زمانی- این توهم را در دنیا ایجاد کنند که خاک فلسطین حق آنها است. از این‌رو، نخستین یورش در این پیکار، به سود آنان تمام شد؛ چرا که میدان نبرد تاریخی، از مقاومتی که باطل را درهم شکند و چشم‌ها را بر روی حقیقت بازکند، خالی بود. اما به خواست خدا، در یورش بعد، نبرد را ما خواهیم برد؛ آنگاه که خورشید حقیقت در آسمان دنیا درخشیدن گیرد و ما به میراث خود بازگردیم و به آثار نیاکان بی‌مانند خویش چنگ زنیم.

پیش از آنکه درستی دلایل خود را به جهانیان بباورانیم، نخست باید نهال یقین به‌درستی این دلایل را در دل‌های ملت خود بنشانیم و همراه با نشاندن این نهال یقین، باید بذر تعلّق روحی به این خاک مقدس را در مزرع جانهای آنان بیفشانیم ... آری، خاک مقدس؛ چون نماد عظمت و شکوه ماست و گویای حماسه‌ها از نقش فرهنگ و تمدن‌ساز ما ... در صحرای ما زندگی سایه‌گستری موج می‌زند؛ چرا که این صحرا پیکرهای قهرمانان ما را در دل خود جای داده است؛ بر ستیغ کوه‌های ما مجد و عظمت می‌درخشد؛ زیرا از آن فراز بر ییلاق‌های جاودانگی مشرف بوده‌اند و در تاکستان‌های سرسبز ما قهرمانی‌هاست؛ و آنها را از دلاوران به ارث برده‌ایم.

آثار تاریخی و جغرافیایی، در سیره عطرآگین نبوی، نشان تمدّنی است که بر دنیا

ص: ۱۳

سایه افکند و جاودانه ماند و تا این گیتی برجاست این تمدن برپا خواهد بود. این آثار به دل‌های میلیونها انسان آویخته و شعله اشتیاق به آنها در دل شیفتگانش از مسافت‌ها راه زبانه می‌کشد و شوق دیدار آنها با گذر روزها فروکش نمی‌کند ...

با شنیده شدن نام کوه سلْع، وادی عقیق، منا، عرفات، صفا، مروه، مأذمان، و هر نشانی از نشانه‌های حجاز، چه چشم‌ها که گریان نمی‌شود و چه دلها که پَر نمی‌کشد.

یکی می‌گوید:

«همین غم مرا بس، که در بغداد همی زیَم،

و دلم گروگان هر گوشه حجاز است،

هرگاه سخنی از حجاز به میان آید، شوق به گوشه‌گوشه حجاز در من برانگیخته گردد،

به‌خدا سوگند نه از روی بی‌مهری آنان را ترک کردم،

بلکه قضای الهی چنین رقم زده است.»

و آن دیگری می‌سراید:

«هرگاه ابری به‌سوی حجاز برق زند،

این برق خجسته‌اش شوق مرا برانگیزد،

من حجاز را از روی بی‌علاقگی به سرزمینش ترک نکردم،

بلکه آنچه خداوند مقدّر کند همان می‌شود.»

۲. این است دلیل علاقه و عنایت من به این مکانها و آثار جغرافیایی، که قدمگاه‌های رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله بوده‌اند و شاهد گفته‌ها و کرده‌هایی از آن حضرت ...، پس سزد که عبیر دل‌انگیز این خاکها را با مشام جان ببوییم و لحظاتی از زندگیِ خود را با آنها به سر بریم. در آنها تأمّل کنیم. گذشته آنها را به‌یاد آوریم تا پیوند ما با آن گذشته همچنان استوار بماند و گذشته را به زمان حال منتقل سازیم و در سایه آن زیست کنیم ... صد البتّه که ما این کار را به قصد بت کردن شخصی یا پرستش جا و مکانی نمی‌کنیم، بل از آن رو، به این کار می‌پردازیم که هرجایی از این جاها و هر اثری از این آثار، بار معنایی جاویدان و تاریخی پرشکوه را با خود حمل می‌کند ...

اگر امروز برای گردآوری آثار رهبران و رجال بزرگ، که در عظمت و بزرگی،

ص: ۱۴

ناخن پیامبرِ خدا صلی الله علیه و آله هم نمی‌شوند، موزه‌ها برپا می‌کنیم؛ چرا برای میراث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نباید چنین کنیم؟

اگر امروز برای بزرگداشت و تمجید رهبران و فرماندهانی که مقام و فضل آنان با پیامبر صلی الله علیه و آله قابل قیاس نیست، به‌گردآوری آثار و تاریخ آنها می‌پردازیم، چرا نباید در کنار سیره عطرآمیز آن بزرگوار، به آثار و امکنه‌ای که شاهد زندگی او بوده‌اند، بپردازیم؟

این کار ما تازگی ندارد، بلکه شیوه‌ای است که صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را پایه‌ریزی کرده‌اند. در اینجا به ذکر چند نمونه از روش یکی از صحابه در این‌باره می‌پردازیم:

از نافع نقل شده است: ابن عمر هر نقطه‌ای را که پیامبر صلی الله علیه و آله قدم گذاشته بود، دنبال می‌کرد و در هر جایی که آن حضرت نماز خوانده بود نماز می‌گزارد. تا جایی که یک‌بار پیامبر صلی الله علیه و آله زیر درختی فرود آمد و از آن پس، ابن عمر به آن درخت رسیدگی می‌کرد و آن را آب می‌داد تا خشک نشود. (۱) مجاهد گوید: در سفری با ابن عمر بودیم که دیدیم هنگام عبور از جایی، راه خود را به‌طرف دیگر کج کرد. علت این کارش را پرسیدند. گفت: من شاهد بودم که رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله این کار را کرد و من هم چنین کردم. (۲) از نافع نقل شده که ابن عمر در راه مکّه می‌رفت و سر شترش را می‌گرفت و به این طرف و آن طرف خم می‌کرد و می‌گفت: شاید سُمی بر جایگاه سُمی قرار گیرد، مقصودش سُم شتر پیامبر صلی الله علیه و آله بود. (۳) نافع در وصف حالتِ ابن عمر به هنگام دنبال کردن آثار و جای گامهای پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: «اگر ابن عمر را هنگام دنبال کردن ردّ پای پیامبر می‌دیدی، می‌گفتی «این مرد دیوانه است!» عاصم احول از قول شخصی روایت کرده است که:

«اگر کسی ابن‌عمر را در هنگام جستجویش از جاهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آنها قدم نهاده

۱- حیاۀالصحابه، ج ۲، ص ۶۵۵

۲- مسند احمد، ج ۲، ص ۴۰

۳- حلیۀالأولیاء، ج ۱، ص ۳۱۰

ص: ۱۵

بود می‌دید، خیال می‌کرد او را طوری شده است. (۱) ۳. یکی از انگیزه‌های من در نوشتن این فرهنگنامه این بود که متوجه شدم پژوهشگران در زمینه حدیثِ شریف، نیاز شدید به شناختی اجمالی از اعلام جغرافیایی حدیث و سیره دارند که در لابه‌لای کتب مشروح و فرهنگ‌های جغرافیایی پراکنده‌اند.

علاوه بر این، بارها دیده‌ام که پژوهشگران عصرِ ما، وقتی می‌خواهند جایی و اثری از آثار جغرافیایی مذکور در سیره نبوی را بشناسند، به کتابهای قدیمی مراجعه می‌کنند و آنچه را آنها ثبت و ضبط کرده‌اند، نقل می‌نمایند، بدون در نظر گرفتن تغییرات و دگرگونی‌های جغرافیایی جدیدی که در مناطقی شاهد حوادث سیره نبوی بوده‌اند، یکی از این تغییرات، تغییراتی است که در جنوب و شرق جزیرهٔالعرب رخ داده است. در اصطلاح قدیم، به جنوب عربستان سعودی، «یمن» می‌گفتند، اما امروزه باید این نقطه را با نام سیاسی جدید آن معرفی کنیم تا خواننده گمراه نشود.

شرق عربستان سعودی (دمّام، قطیف، احساء) نیز با نام «بحرین» خوانده می‌شد، اما امروزه نسبت دادن قطیف به بحرین باعث گمراهی خواننده می‌شود. همچنین در سرزمین شام «جند اردن» داشته‌ایم و «جند فلسطین». جند اردن شامل تعدادی از شهرها و روستاهای فلسطین؛ مانند عکا و طبریه می‌شد و جند فلسطین شامل شماری از شهرها و روستاهای شرق اردن فعلی بود. به همین دلیل است که می‌بینید پژوهشگران در نسبت دادن روستاها به هریک از این دو کشور خلط می‌کنند؛ بنابراین، لازم است که هر روستا یا مکانی را به منطقه آن، بر حسب نام جدیدش نسبت داد.

موضوع دیگری که در اینجا باید به آن اشاره کنیم، مسأله مقیاس مسافت‌هاست:

منابع قدیمی، مسافت‌ها را با مقیاس‌های فرسخ، میل و شبانه‌روز می‌سنجند، در حالی‌که امروزه این مقیاس‌ها برای ما مفهوم نیستند. بنابراین، لازم است که مسافت‌ها با مقیاس‌های جدید (کیلومتر) تعیین شوند. موضوع دیگر اینکه جای‌ها و مکانهایی

۱- حلیهٔالاولیاء، ج ۱، ص ۳۱۰، گفتنی است عبداللّه بن عمر، علیرغم دقّت وسواس‌گونه‌ای که در پیدا کردن جای گامهای پیامبر از خود نشان داده است، تا پای در جای پای آن حضرت بگذارد ولی در باره خلیفه به حق او، برخلاف آن عمل کرد و به فرموده امیر مؤمنان علیه السلام او و سعید بن مالک از جمله آنهایی هستند که «لَمْ یَنْصُرا الحَقَّ وَ لَمْ یَخْذُلا الْباطِلَ».

ص: ۱۶

هستند که به مرور زمان از بین رفته‌اند و جاهایی هستند که همچنان باقی مانده و مردم در آنها زندگی می کنند. در طبقه‌بندی جدید، به این نکته نیز باید اشاره شود.

۴. روش کار من در این فرهنگ، عبارت است از:

ضبط نام محل، تعیین موقعیت آن با قیاس به یکی از مراکز بزرگ و ثابت، تعیین مسافت‌ها با کیلومتر- تا آنجا که برایم امکان‌پذیر بوده- در صورت تغییر نام، ذکر نامِ جدید هر مکان و توضیح این نکته که مکان یاد شده آیا امروزه نیز وجود دارد یا از میان رفته است.

۵. برای تدوین اعلام جغرافیایی، به بیشترِ کتابهای چاپ شده حدیثی و کتب سیره نبوی مراجعه کرده‌ام و هرجا و مکانی را که در این کتاب‌ها از آن نام برده شده؛ خواه به زندگی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مربوط باشد یا نباشد، معرفی کرده‌ام.

در تألیف این کتاب، بنا نداشته‌ام احادیث و حوادثی را که نام مکان و اثر جغرافیایی در متن آنها آمده است بازگویم؛ زیرا اولًا: این کاری است که بررسی همه‌جانبه آن به درازا می کشد و با دشواری همراه است؛ ثانیاً: من این فرهنگ را برای کسانی که می‌خواهند درباره تاریخ مکان و احادیث و حوادثی که در آن به‌وقوع پیوسته است شناخت و اطلاعات داشته باشند، تدوین نکرده‌ام، بلکه آن را برای پژوهشگر در کتب احادیث و سیره نبوی پدید آورده‌ام تا چنانچه به‌نام جا و مکانی در حدیث و سیره برخورد کرد و خواست شناخت مختصری از آن به‌دست آورد، به این اثر مراجعه کند.

من ادعا نمی کنم هر نقطه یا مکانی را که در هر حدیث یا خبر نبوی ذکری از آن به‌میان آمده، استیفا کرده‌ام، چه آنکه کتاب‌های احادیث و سیره، از حدّ شما فزون‌اند؛ به‌طوری که ممکن است انسان عمری را صرف خواندن آنها کند و باز به سرانجامی نرسد. اما از آنجاکه این آثار و اماکن در بسیاری از کتاب‌ها، تقریباً تکراری هستند، ولو با اختلاف روایت، لهذا اطلاع از بیشتر این کتاب‌ها احتمالًا می‌تواند کافی باشد و ما را از مراجعه و اطلاع‌یابی از همه آنها بی‌نیاز کند.

بنابراین، به امّهات کتابهای مشهور بسنده کرده، از میان کتاب‌های حدیث، این کتب را برگزیده‌ام:

الف: صحیح بخاری، صحیح مسلم، مسند امام احمد حنبل، مسند ابی یعلی،

ص: ۱۷

سنن ابن‌ماجه، سنن ابی داوود، سنن نسائی و منتخب کنزالعمّال.

از میان کتابهای سیره نبوی، به این آثار اکتفا کرده‌ام:

ب: سیره ابن‌هشام، جلد اول انساب‌الاشراف بلاذری، سیرةالرسول ابن‌کثیر و کتاب زادالمعاد.

ج: به فرهنگ‌های جغرافیایی قدیمی، نظیر معجم‌البلدان، معجم مااستعجم و مراصد الاطلاع مراجعه کرده‌ام.

د: از میان کتابهای خاص، کتاب وفاءالوفای سمهودی، المغانم‌المطابه فیروزآبادی و تاریخ مکّه را برگزیده‌ام.

ه: از کتاب‌هایی که معاصران درباره اماکن جغرافیایی حجاز نوشته‌اند، بهره برده‌ام که مشهورترین آنها کتاب معالم‌الحجازِ عاتق‌بن غیث بلادی و معالم‌الجغرافیة فی السیرة النبویه می‌باشند. البته کتاب اخیر، به اعلامی که در سیره ابن‌هشام نام برده شده‌اند، بسنده کرده است. همچنین از تحقیقات حمدالجاسر در کتابش به‌نام بلاد ینبع و نیز از کتاب المناسک حربی بهره گرفته‌ام.

نکته‌ای که در اینجا لازم است بدان اشاره شود این است که در ذکر آثار جغرافیایی، به آثاری که در احادیث و اخبار صحیح وارد شده‌اند، اکتفا نکرده‌ام، بلکه هرجا و مکانی را که به اخبار و اقوال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ارتباطی داشته و بلکه هرجایی را که در حدیثی یا خبری نامِ آن آمده، بدون توجه به درجه سندیتش، ذکر کرده‌ام؛ چرا که بحث از درجه سند و متن، در تخصّص من نیست بلکه کار متخصّصان این علم می‌باشد.

در این فرهنگ، با اقتباس از دیگران، تصاویر و نقشه‌هایی چند آورده‌ام که بیشتر آنها از پژوهنده توانا، عاتق بن غیث بلادی است؛ زیرا این امکان به او دست داده تا در سراسر جزیرةالعرب به سیر و سفر بپردازد و نقشه‌هایی از مناطق سفرکرده‌اش ترسیم کند که در باب خود سودمندند.

از همه کسانی که از این سفر معنوی سودی برگیرند، امید دعای خیر دارم.

وَاللَّهُ الهادی إلَی سَبِیلِ الرَّشادِ

محمد محمد حسن شرّاب

ص: ۱۸

چند توضیح مفید:

۱. تعیین مسافت‌های قدیمی با مقیاس‌های جدید:

در حدّ امکان، کوشیده‌ام در تعیین مسافت‌های میان اماکن، از مقیاس‌های جدید؛ مانند «کیلومتر» استفاده کنم، امّا منابع، برای بسیاری از اماکن، این کار را نکرده‌اند.

از این رو، همان مقیاس‌های قدیم را آورده‌ام. در اینجا به ذکر برخی مقیاس‌های قدیم می‌پردازم که آنها را با مقیاس‌های جدید برابری داده‌ام:

الف) روز؛ در گذشته گفته می‌شد از فلان مکان تا فلان جا، یک روز راه است و مراد از آن، بیست و چهار ساعت (یک شبانه‌روز) بوده است. ارزیابان مسافتی را که مسافر در یک روز با پای پیاده یا سوار بر شتر گرانبار می‌پیماید، حدود هشت کیلومتر برآورد کرده‌اند.

ب) فرسخ؛ برابر است با ۱۲۰۰۰ ذراع (گز) یا هشت کیلومتر.

ج) برید یا چاپار؛ چهار فرسخ است که حدود ۳۲ کیلومتر می‌شود.

د) میل؛ یک سوم فرسخ است که حدود ۲۶۶۶ متر می‌شود.

۲. تقسیمات جدید کشوری:

در تعیین اماکن و جای‌ها، از نام‌های جغرافیایی جدید استفاده کرده‌ام و هر مکانی را به منطقه فعلی آن نسبت داده‌ام؛ زیرا تعیین اماکن، طبق تقسیمات گذشته، باعث گمراهی خواننده امروز می‌شود. از جمله جاهایی که مرزهایشان تغییر کرده، عبارتند از:

۱. یمن: در گذشته یمن شامل جنوب عربستان سعودی بود، اما امروزه به جزیره بحرین محدود می‌شود.

۲. فلسطین: در گذشته، شهر عمّان و کوه‌های سراة و عقبه را شامل می‌شده است.

۴. اردن: در قدیم تعدادی از شهرهای فلسطین؛ مانند طبریه و عکا را دربر می‌گرفته است.

ص: ۱۹

«أ»

آبـار الأَثـایَه: اثـایَه (به‌فتـح همزه و یـای مفتوح)، مـأخوذ از «اثیثُ بِهِ» و به معنـای سـعایت و سـخن چینی کردن از کسـی است. گفته می‌شود: اثا بِهِ، یأثو، و یأثی اثاوةً و اثایةً.

به همین دلیل، عده‌ای آن را به کسر همزه نقل کرده‌اند.

امروزه به‌نام «بِئار الشُفَیّه» خوانده می‌شود و عبارت است از چند چاه آب، که بعضی از آنها هنوز هم آب دارند.

حدود ۳۴ کیلومتر با «مُسَیجید» (مُنصرف)، واقع در راه مدینه به بدر، فاصله دارد و در فاصله حدود چهار کیلومترِ راه شوشه منتهی به یمن واقع شده است. گفته‌اند که در آبارالأثایه مسجد نبوی وجود داشته است.] نقشه اثایه.

آبار السُّقیا:] «سُقیا».

آبار علی یا «أبیار علی»:] «حُلَیفه» و «ذوالحُلَیْفَه».

آبار المدینهٔ النبویّه:] «بئر».

همچنین در بـاره چاه‌هـایی که پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله از آنهـا آب نوشـیده است، رجوع کننـد به واژه «بئر» یا نام هریک از چاهها.

آره: کوهی است مشرف بر وادی فُرُع که روسـتاهای فرع، امّ‌العیال، مضـیق، محضه، خضـره و فَغْوَه آن را در میان گرفته‌اند و حدود دویست کیلومتر با مدینه منوره فاصله دارد. در سیره نبوی از آبادی‌های پیرامون این کوه نام به‌میان آمده است و به همین دلیل ما نیز در این فرهنگ از آن یاد کردیم.

ص: ۲۰

آطام: جمع «اطم»، نام دژهایی است که در عصر جاهلی در مدینه وجود داشته‌اند و تعداد آنها بسیار بوده است. در حدیث آمده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله از ویران کردن آطام اهل مدینه نهی کرد و فرمود: اینها زیور مدینه هستند.] «اطم».

[آفاقی: آفاق جمع «افُق» است و به‌هنگام نسبت، به مفرد آن افُقی و یا افَقی گفته می‌شود، نه آفاقی (۱)، ولی از آنجا که آفاق برای سرزمین‌های خارج از مکه عَلَم شده است. فقها، یای نسبت به آخر آن ملحق کرده و به کسی که از مناطق قبل از میقات به حج می‌آید، «آفاقی» می‌گویند. (۲) چنانکه شهید ثانی در شرح لمعه، به آفاقی تعبیرکرده (۳) ولی بعضی دیگر مانند مرحوم صاحب جواهر در برخی موارد، «افُقِی» تعبیرکرده‌اند. (۴)]

[آکام: جمع «اکْمَه» است که به معنای تلِ تشکیل شده از یک قطعه سنگِ بسیار بزرگ و به قولی، محلّی است از نقاط اطرافش بسیار بلندتر و خشن‌تر، ولی به اندازه تلِ سنگِ یاد شده نیست. (۵) در حدیث است که: «كانَ رَسُولُاللَّهِ صلی الله علیه و آله یُلبِی كُلَّما لَقِی راكِباً أوْ عَلا أَكْمَةً»؛ (۶) «پیامبرخدا صلی الله علیه و آله هرگاه به سواره‌ای می‌رسید و یا از اکْمَه‌ای بالا ـ می‌رفت، تلبیه می‌گفت.»]

اباطح: (ذات)،] «اطلاح».

اباغ: وادی‌ای است در پشت انبار، واقع در راه فرات به شام. منزلگاه‌های ایاد بن نزار بوده و به آن «عَيْن اباغ» گفته می‌شود.

[ابْتَرْ: حیوان دم بریده (۷) در حدیث است:

«فَإنْ عُرِضَ عَلَيْهِ الْحَجُّ فَاسْتَحْيَا؟ قَالَ:

هُوَ مِمَّنْ يَسْتَطِيعُ الْحَجَّ وَ لِمَ يَسْتَحْيِي؟

وَلَوْ عَلَى حِمَارٍ أَجْدَعَ». (۸)]

ابْرق الرَّبَذه: محلّی است که در زمان ابوبکر نبرد میان اهل ردّه و ارتش مسلمانان، در آن واقع شد و از منزلگاه‌های بنی ذبیان

۱- لسان العرب، ج ۱۰، ص ۵ ماده «افق».

۲- الموسوعة الفقهیة المیسّره، ج ۱، ص ۹۴

۳- لمعه، ج ۲، ص ۲۱۶، نشر جامعة النجف.

۴- جواهر الکلام، ج ۱۷، ص ۲۳۴

۵- لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۱ ماده «اکم».

۶- من لا یحضره الفقیه ۲۱، ص ۹۵۹.

۷- لسان العرب، ج ۴، ص ۳۷ ماده «بتر».

۸- استبصار، ج ۲، ص ۱۴۰

ص: ۲۱

بود و به تصرف مسلمانان درآمد و از آن پس به قرقگاهی برای اسب‌های مسلمانان تبدیل شد.] «ربذه».

ابْرَق العزّاف: جایی است میان مدینه و ربذه که با ربذه بیست میل و به روایتی دوازده مِیل فاصله دارد. ابن اسحاق نقل کرده که خریم‌بن فاتک اسدی، به عمربن خطاب گفت: می‌خواهی بگویم چه وقت اسلام آوردم؟ در جستجوی شتر گمشده خود بودم که آخرهای شب به ابرق الغراف رسیدم، با صدای بلند فریاد زدم: از سفیهان این وادی به عزیز آن پناه می‌برم.

ناگاه شنیدم که هاتفی خطاب به من می‌گوید:

«ای جوان، به خدا پناه ببر که صاحب شکوه است و مجد و نعمت و بخشش و آیاتی از انفال را بخوان و خدای را به یگانگی یاد کن و بیمی به دل راه مده.»

من از شنیدن این آواز به شدّت ترسیدم و چون به خود آمدم گفتم:

«ای هاتف، چه می‌گویی؟ تو پیک هدایتی یا گمراهی؟ راه هدایت را به‌ما نشان ده.»

هاتف گفت:

«این پیامبر خداست که دارنده خوبی‌ها و برکت‌هاست. به خوبی‌ها و رستگاری فرا می‌خواند به روزه و نماز فرمان می‌دهد و مردم را از سختی‌ها و گرفتاری‌ها می‌رهاند.»

در عربستان ابرق‌های زیادی وجود دارد. ابْرَق در لغت به معنای محلّ مرتفع از سنگ و گِل و ریگ است. وجه تسمیه ابرق‌الغراف بدین نام، آن است که عرب‌ها در این محل غریف (سر و صدا و هیاهوی) جنّ می‌شنیده‌اند.

ابْطَح: (به فتح اول و سکون باء و فتح طاء)، به‌معنای هر سیلگاهی است که در آن شن و سنگریزه باشد. ابطح و بطحاء، همچنین به‌معنای شن و سنگریزه گسترده بر روی زمین آمده است.

ابطح به مکه و منا، هر دو، نسبت داده می‌شود؛ زیرا فاصله ابطح با این دو جا، یکی است و شاید به منا نزدیک‌تر باشد. یاقوت می‌نویسد: ابطح همان مُحَصَّب یا خَیْف بنی‌کنانه است.

ابو رافع که عهده‌دار حمل بار و بنه

ص: ۲۲

پیامبر صلی الله علیه و آله بود، می‌گوید: پیامبر به من دستور نداد که در ابطح باراندازم اما من خیمه حضرت را برپا کردم و ایشان هم در آنجا فرود آمدند.

در حال حاضر، ابطح جزو مکه است.

ابْلی: (به ضم اول و سکون باء)، بر وزن «حُبْلی». به‌روایت زهری: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گروهی را به جانب سرزمین بنی‌سلیم فرستاد که آن هنگام در بئر معونه، واقع در جُرف (پهنه کوه صاف و هموار.

آبکنه رود) میان ارحضیّه و قُرّان قرار داشت.

بلادی می‌گوید: ابلی که هنوز هم معروف است، رشته‌کوه سیاهرنگی است واقع در شمال غرب «المهد» و از طرف غرب به حرّه حجاز وصل می‌شود.

ابْنی: (به ضمّ اول و سکون باء و فتح نون و الف مقصور)، بر وزن «حُبْلی». روایت شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اسامه دستور داد: «صبحگاهان بر ابنی بتاز و آن را آتش بزن». بعضی گفته‌اند: ابنی جایی است در ناحیه بلقای شام و به‌قولی: مکانی است میان فلسطین و بلقاء.

گفته‌اند: ابنی همان جایی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زید پدر اسامه را به همراه جعفربن ابی‌طالب و عبداللّه‌بن رواحه بدانجا اعزام کرد و هر سه نفر در مؤته، جزء سرزمین بلقاء، به شهادت رسیدند. بنابراین، جایگاه فعلی ابنی در شرق اردن، نزدیک مؤته، می‌باشد.] «مؤته».

در فلسطین روستایی ساحلی وجود دارد که به آن «یبنه» یا «یُبنی» می‌گویند. آیا این روستا همان ابنی است؟

ابواط:] «بواط».

ابواء: وادی‌ای است در حجاز که در آن چاه‌های فراوان و مزارعِ آبادی وجود دارد.

قسمت‌های مزروعی آن امروزه به‌نام «خُرَیبه» مصغّر «خَربه» (خرابه و ویرانه) خوانده می‌شود و در فاصله بیست و هشت کیلومتری شرق شهر «مستوره» واقع است. مسافت ابواء تا «رابغ» چهل و سه کیلومتر می‌باشد. گفته می‌شود که آرامگاه آمنه، مادر

ص: ۲۳

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در ابواء است. نخستین غزوه پیامبر صلی الله علیه و آله غزوه ابواء بود که دوازده ماه پس از ورود آن حضرت به مدینه، با بنی‌ضَمْره و بنی بکر بن عبد مناۀ بن کنانه به وقوع پیوست.

ابو دُبّ (شِعب): یکی از دره‌های حَجون در مکه است که در حدیث از آن یاد شده است.

ابو رغال:] «قبر».

ابو زرائب: وادی‌ای است در راه غزوه تبوک.

ابو قُبیس: کوهی است که از جانب مشرق به کعبه مکرّمه مشرف است و فراز آن امروزه پوشیده از ساختمان می‌باشد.

ابوقبیس یکی از دو کوه مکه را تشکیل می‌دهد. (۱) نقل شده است که از ابوحنیفه- بنیانگذار مذهب حنفی- سؤال شد: اگر مردی با ضربه سنگ مردی را بکشد، آیا قصاص می‌شود؟ گفت: نه. حتی اگر «به ابو قبیس» بر او بزند.

بعضی می‌پندارند ابوحنیفه در این مورد دچار لحن یا خطای اعرابی شده است؛ زیرا می‌بایست بگوید: «بِأبی». اما در توجیه سخن او گفته‌اند: استعمال اسماء خمسه؛ مانند اسم مقصور، که همواره با الف می‌آید، یکی از لغات و گویش‌های عرب است که اعراب آن تقدیری است.

مطلب دیگری که بیان آن خالی از لطف نیست، این است که گفته‌اند: کسی که بر بالای ابوقبیس بایستد «طائف» را می‌بیند. بدیهی است که مراد از «طائف» در این‌جا شهر طائف نیست؛ چراکه چنین چیزی غیرممکن است، بلکه مقصود از آن طواف کننده بر گِرد کعبه است.

ابْیَن: (به فتح همزه و سکوه باء و فتح یاء)، روستایی است در یمن از نواحی عَدَن.

اتَمِه: (به فتح همزه و تاء و میم)، یکی از وادی‌های نقیع است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را قرقگاه قرار داد. بلادی می‌گوید:

امروزه به‌نام «یَتَمه» خوانده می‌شود و

۱- کوه دیگر آن «احمر» است و این دو کوه را «اخْشَبان» می‌گویند. اخْشَب در لغت به‌معنای کوه درشت و بزرگ و ستبر است- م.

ص: ۲۴

روستایی است آباد، واقع در راه میان مدینه و مکّه (همان راه هجرت) و هشتاد و پنج کیلومتر با مدینه فاصله دارد.

اثافی البُرْمه: اثافی، جمع «اثْفیّه»، عبارت از سه سنگی است که زیر دیگ قرار می گیرد. «بُرْمه» دیگ. مقصود از «اثافی‌البرمهٔ» در این‌جا، آن سه سنگی است که وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به جنگ «العُشَیْره» می‌رفت، در بطحاء، ابن‌ازهر در زیر دیگی قرار داد که غذای آن حضرت را در آن پختند.] «بطحاء ابن ازهر».

اثال: (به ضمّ همزه)، یاقوت می‌نویسد: اثال نام وادی‌ای است که سیل آن به وادی ستاره می‌ریزد و همان است که به‌نام قُدید شهرت دارد و در وادی خَیْمَتَی امّ معبد جریان می‌یابد ... به همین دلیل از آن نام بردم.

اثایه: (به ضمّ همزه و فتح و کسر آن روایت شده است)، در راه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مکه که با احرام رهسپار آنجا شد، از این اسم یاد شده است ... از اثایه به‌نام‌های آبارالاثایه و «شرف‌الاثایه» یاد می‌شود ... و امروزه میان مسافران و بومیان به‌نام «شُفَیّه»، مصغّر «شفه» معروف است. بلادی محل آن را در سی و چهار کیلومتری بعد از مسیجید (منصرف) تعیین کرده است. مسیجید در راه شوسه مدینه به بدر قرار دارد.] نقشه رویثه و اثایه.

اثَبه: (به فتح همزه و ثاء)، سرزمینی است در نقیع، که به‌نام غدیر یا آب‌گیری در آن، یعنی «غدیرالاثبه»، خوانده می‌شود.

اثرب: تعبیر دیگری است از «یثرب».

اثَیْل: مصغّر «اثْل». پیشینیان محل آن را بین بدر و وادی‌الصفراء تعیین کرده‌اند؛ این در حالی است که بدر جزء وادی الصفراء می‌باشد. بنابراین، ممکن است مقصودشان قریه «صفراء» باشد که امروزه به‌نام «واسطه» معروف است و در بین راه مدینه و بدر جای دارد.

از «اثَیل» در شعر قُتَیْله دختر نَضربن حارث کلده نام برده شده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام بازگشت از بدر نضر را به‌قتل رساند و دختر او شعری در رثای پدرش و مدح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سرود که بیت نخست آن این است:

ص: ۲۵

ص: ۲۶

یا راكباً إنّ الأُثَيْل مظنةٌ من صُبْح خامسةٍ و أنت مُوفَّق (۱)

به گفته ابن حجر، زبیربن بکار در صحّت نسبت این ابیات به قتیله تردید کرده و آنها را ساختگی دانسته است.

حازمی نیز می‌گوید: این ابیات سند درستی ندارد.

اجَأ: یکی از دو کوه «طیء» است در ناحیه «حایل» واقع در شمال سعودی. نام کوه دیگر، «سُلْمی» است.

اجْذال: (ذات)، ظاهراً جمع «جِذْل‌النخلۀ» (تنه یا ریشه درخت خرما) است. یاقوت گفته است: اجذال پنجمین چاپار مدینه به بدر است. به‌نام «ذات‌اجذال»- و به روایتی به دال (اجدال) نیز اسم برده شده است. به‌گفته بلاذری: عبیدۀبن حارث در بدر به شهادت رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله او را در صفراء، واقع در ذات اجدال، به خاک سپرد.

اجْرد: در راه هجرت نبوی از این محل نام برده شده است. محققان گفته‌اند: این کلمه تحریف شده است و آن جایی‌که در راه هجرت واقع شده «اجَیْرد»- به‌صورت مصغّر است. اما «اجرد» نام کوه بزرگی است در غرب مدینه که وادی اضَم از شرق و شمال آن را در میان گرفته است و هفتاد و پنج کیلومتر با مدینه فاصله دارد ... و با راه هجرت فاصله زیادی دارد. اجرد: اطُم یا دژی است در مدینه و همان است که به چاه آن «بصّه» می‌گویند و متعلق به گروهی از خزرجیان و بلکه از آنِ مالک‌بن سنان پدر ابوسعید خدری بوده است.

اجْنادین: به‌لفظ تثنیه یا جمع؛ اسم و محل نبردی است که به‌سال ۱۳ ه.. ق. میان مسلمانان و رومیان در فلسطین رخ داد و منجر به شهادت تعدادی از صحابه گردید. اجنادین در اراضی دو خرابه «جنّابۀالفوقا» و «جنابۀالتحتا» واقع در حومه روستای عجوّرالشرقی از توابع الخلیل قرار دارد.] معجم بلدان فلسطین، از همین نویسنده.

اجْیاد: دو درّه (شِ‍عْب) است در مکه که یکی به‌نام «اجیادالکبیر» خوانده می‌شود و دیگری به‌نام «اجیادالصغیر». این دو درّه، امروزه دو محلّه از محله‌های

۱- شرح‌نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴،

ص: ۲۷

مکه هستند.

در اخبار و روایات آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: موسی در حالی که چوپان بود، به پیامبری برگزیده شد و داود نیز در حالی که شبانیِ گوسفندان را به‌عهده داشت مبعوث شد و من هم زمانی که گوسفندان خانواده‌ام را در اجیاد می‌چراندم به پیامبری برانگیخته شدم.

اجَیْرد: مصغّر «اجْرَد»، درّه‌ای است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سفر هجرتِ خود از آنجا عبور کرد.] طریق‌الهجره.

[احْتِباء: حالتی از نشستن است که به آن چمباتمه زدن می‌گویند. در حدیث است که: «إِنَّمَا یُکْرَهُ الْإِحْتِبَاءُ فِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ تَعْظِیماً لِلْکَعْبَةِ» (۱)یعنی چمباتمه زدن در مسجد الحرام کراهت دارد.]

احجار الثُّمام: احجار جمع «حَجَر» است و ثُمام نام گیاهی است. (۲) به گفته یاقوت: احجار الثمام همان صُیخَیْرات الثمام است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام رفتن به بدر در آنجا فرود آمد و نزدیک فَرْش و ملل واقع است ...] صخیرات‌الیمام.

احجار الزَّیْت: جایی است در مدینه، نزدیک زوراء. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هر زمان که می‌خواست نمازِ طلب‌باران بخواند به‌آنجا می‌رفت. و آن در غرب مسجد نبوی؛ همان‌جایی که در صدر اسلام محل بازار مدینه بوده، واقع است.

احجار المَراء: جایی است در مکّه ... در حدیث آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله در محل احجارالمَراء با جبرئیل دیدار کرد. این سخنی است که بکری آن را نقل کرده، اما سمهودی به نقل از مجاهد می‌گوید:

احجارالمراء در قُبا است، از توابع مدینه می‌باشد.

احُد: (به ضمّ اول و دوم)، کوهی است مشهور در شمال مدینه که جنگ مشهور احد در محل آن به‌وقوع پیوست] نقشه جنگ احد.

[احرام: احرام نخستین عملی است که مناسک حج و عمره با آن آغاز می‌گردد

۱- من‌لایحضره‌الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۸؛ جواهر، ج ۱۸، ص ۴۳۷

۲- گیاهی وحشی است از تیره گندمیان که انواع بسیار دارد. فرهنگ فارسی لاروس- م.

ص: ۲۸

و از ارکانِ آن دو به حساب می‌آید:

جایگاه احرام در حج و عمره، همچون جایگاه تکبرهٔ الإحرام در نماز است؛ یعنی همانگونه که با گفتن تکبیر، هرگونه گفتار و کردار منافی با نماز، بر نمازگزار حرام‌می‌شود، حج‌گزارنیز با مُحرم شدن، اعمالی که به آنها محرّمات و یا تروک احرام‌گفته‌می‌شود، بر وی حرام‌می‌گردد.

محرّمات احرام عبارتند از:

۱. پوشیدن جامه دوخته.

۲. پوشیدن سر برای مردان.

۳. پوشیدن رو برای زنان.

۴. به کار بردن روی خوش.

۵. ازاله مو از بدن خود یا دیگری.

۶. گرفتن ناخن.

۷. آمیزش جنسی زن و مرد و دیگر اعمال جنسی مانند بوسیدن و ....

۸. عقد کردن زن برای خویش یا دیگری.

۹. جدال گفتن: «لا وَ اللَّهِ» و «بَلی وَ اللَّه» و قسم یاد کردن با لفظ «اللَّه» و مرادف آن، در دیگر زبان‌ها.

۱۰. شکار حیوانات وحشی.

۱۱. استمنا.

۱۲. سرمه کشیدن.

۱۳. نگاه در هر چیزی جز آب، که عکس انسان در آن دیده شود.

۱۴. فسوق؛ فحاشی، فخر فروشی و دروغ گویی.

۱۶. روغن مالیدن به سر و بدن.

۱۷. استظلال؛ سایه گرفتن برای مردان در حال حرکت.

۱۸. خون گرفتن.

۱۹. به دست کردن انگشتر به قصد زینت.

۲۰. پوشیدن زنان، هرگونه زیور آلات به قصد زینت.

۲۱. کشتن حشرات بدن.

۲۲. گرفتن ناخن.

۲۳. کشیدن دندان.

۲۴. قطع کردن درخت یا گیاه حرم. [(۱)]

احزاب: یاقوت می‌نویسد: مسجد احزاب از مساجد معروف مدینه است که در عهد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ساخته شدند. این مسجد امروزه به‌نام «مسجدالفتح» خوانده می‌شود و یکی از مساجد هفتگانه

۱- نک: مناسک حج با حواشی مراجع معظّم تقلید.

ص: ۲۹

به‌شمار می‌آید و در دامنه غربیِ کوه سَلْع جای دارد. در حدیث آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روز جنگ احزاب (خندق) در مسجد فتح سه‌بار به درگاه پروردگار دعا کرد و بار سوم دعایش مستجاب شد.

احْقاف: نام سرزمینی است که هود پیامبر علیه السلام در آنجا به مبعوث به نبوت شد. و آن، در جنوب شبه جزیره عربستان و شمال حضرموت واقع است. در شمال آن

ربع‌الخالی قرار گرفته و در شرق آن عُمان. در گذشته محل سکونت قوم عاد بوده ولی امروزه ریگستانی است خالی از سکنه.

هود پیامبر علیه السلام در شرق حضرموت، در فاصله دو مرحله‌ای (۱) شهر «تریم» دفن شده است. از علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام روایت شده که وی در کثیب احمر مدفون است و در بالاسرِ آن حضرت، درخت طلحی (۲) وجود دارد.

[احلال: به معنای خارج شدن از احرام است و به چنین کسی «مُحِلّ» گفته می‌شود و از آن پس، آنچه بر محرم در

۱- مرحله؛ مسافتی است که مسافر در یک‌روز طی می‌کند- م.

۲- طَلْح؛ درختان بزرگ در ریگستان.

ص: ۳۰

تصویر؟؟؟

ص: ۳۱

حال احرام حرام شده بود، حلال می‌گردد. احلال به معنای بیرون شدن از ماه‌های حرام نیز آمده است. (۱)]

احیاء: سمهودی گوید: نام آبی است پایین‌تر از ثنیۀالمَره (در رابغ) که عبیدهٔبن حارث‌بن عبدالمطّلب، هشت ماه بعد از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا با ابوسفیان‌بن حرب جنگید.

اخابِث: جمع «خبیث»، نام جایی است بر سر راهی که قبایلی از عرب در آنجا سکونت داشتند و در زمان ابوبکر از اسلام برگشتند. ابوبکر از آنان با صفت «اخابث» (پلیدان) یاد کرد و از آن پس، این کلمه درباره آنان و محلّ سکونتشان عَلَم شد.

اخاشِب: جمع «اخْشَب» است و اخشب در لغت به‌معنای کوه سخت و ستبر یا کوهی است که بالا رفتن از آن، غیر ممکن باشد. به کوه‌های مکه «اخاشب» گفته می‌شود؛ و به دو کوهی که در سمت راست وچپ مسجدالحرام واقع‌است؛ یعنی قُعیقعان و ابوقبیس، اخشبان می‌گویند. به دو کوه مِنا نیز اخشبان گفته می‌شود. به دو کوهی که حاجیان در شب کوچ از عرفه (عرفات) از میان آن دو می‌گذرند نیز اخشبان می‌گویند و این دو کوه حدّ عرفه تا مزدلفه است.

اخْدود: در لغت به‌معنای حفره دراز و مستطیل شکل در زمین است، شبیه خندق.

در سیره نبوی از اخدود نام برده شده و در قرآن نیز آمده است: قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ* النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ. (۲) اخدود (خندق) مذکور در این آیه شریفه، در شهر نجران، در جنوب عربستان سعودی واقع شده و داستان آن معروف است.

[اخْسَف: نام چاهی است که در داخل کعبه بوده و به نقل ازرقی، در سمت راست درِ کعبه از داخل، به عمق سه زراع توسط حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام حفر شد تا هدایای کعبه در آن مخفی شود.

بعدها «عَمْروبْن لُحَیّ» (رییس قبیله خُزاعَه) هُبَل- بزرگ‌ترین بت قریش- را

۱- لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۲۲، ماده «حرم».

۲- بروج: ۴ و ۵؛ مرگ بر آدم‌سوزان خندق. همان آتش مایه‌دار و انبوه.

ص: ۳۲

از منطقه «هیت» جزیرةالعرب به مکه آورد و بر سر آن چاه نصب کرد و مردم را به عبادت آن فرا خواند و آنان به دعوت او پاسخ مثبت دادند.

بت پرستان هنگامی که از سفری باز می گشتند، پس از طواف کعبه، به زیارت هُبل می‌رفتند و در کنار آن سر خود را می‌تراشیدند و سپس به خانه خود می‌رفتند. [(۱)]

اخْشَبان: تثنیه «اخْشَب» (کوه) است. این نام بر دو کوهی که در جاهای متعددی از مکّه و حرم آن، روبه‌روی هم واقع شده‌اند اطلاق می‌شود؛ مانند:

اخشبا مکه که عبارتند از ابوقبیس و قُعیقعان. اخشبا مِنا که عبارتند از صابح و قابل. دو کوه یا اخشبان دیگر نیز وجود دارند که به آنها «مَأزِمان» هم می گویند.

این دو، همان کوه‌هایی هستند که حجاج هنگام حرکت از عرفات، از میان آنها می گذرند و حدّ شرقی مزدلفه را تشکیل می‌دهند.

اخْضَر: یکی از وادی‌های تبوک است که سیل آن از سی و یک کیلومتری شرقِ تبوک می گذرد و سپس به دشت شَرَوْری می‌ریزد.

وجه تسمیه آن به اخضر، این است که زمین آن پوشیده از علف شوره است و درنتیجه، همیشه سبز می‌زند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام رفتن به جنگ تبوک، از این وادی عبور کرد.

اخْضَر: منزلگاهی نزدیک تبوک است که در میان تبوک و وادی‌القری قرار دارد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسیر خود به تبوک در این منزل فرود آمد. در آنجا مسجدی وجود دارد که نمازگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در آن است و در پنجاه کیلومتری جنوب تبوک واقع است.

اخَیْضِرات: جمع مصغّر «اخْضَر»، کوه‌هایی است که راهِ مکه به مدینه، از کناره شرقی آنها می گذارد. در این کوه‌ها درختی است که مردم عوام آن را زیارت می کنند و تکه‌هایی پارچه به آن می‌آویزند و از آن تبرّک می‌جویند. اخیضرات در راه هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دارد.

ادام: و بنا به لغتی «اذام»، بر وزن «فَعال» است و به صورت «أداما» نیز گفته‌اند.

به گفته ابن سعد در طبقات،

۱- ازرقی، ج ۱، ص ۱۱۷

ص: ۳۳

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله «اداما» و شَواق را به حرام‌بن عبد عوف از بنی‌سلیم بخشید.

در فرهنگ‌های اماکن آمده است:

أداما رودخانه‌ای است که از شرق می‌آید و از میان وجه و ضَبَّه می‌گذرد و به دریا می‌ریزد. امروزه به‌نام «دامه» یا «داما» معروف است.

ادامی: محلی است در حجاز که قبر زُهَری، دانشمند و فقیه مسلمان، در آنجاست.

ادام: یکی از وادی‌های مکه است که در فاصله ۵۷ کیلومتری جنوب آن قرار دارد و جاده یمن آن را قطع می‌کند.

این وادی میان وادی بیضاء و وادی یَلَمْلَم واقع است.

[اِدْنَی الْحِلّ: به مکانی از حِلّ گفته می‌شود که نزدیک‌ترین نقطه به حرم می‌باشد. (۱) (و کسانی که از مکه قصد انجام عمره مفرده را دارند و همچنین افرادی که بدون احرام در مواقیت پنجگانه به مکه وارد شده‌اند، لازم است جهت احرام بستن به ادْنَی‌الحلّ رفته و از آنجا مُحرم شوند و بهتر است از جِعرانه یا تنعیم یا حدیبّه احرام ببندند. (۲)]

اذاخِر: در کتب سیره و حدیث آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه از ثنیّه یا گردنه اذاخر وارد مکّه شد ...

اذاخر جایی است در مکه اما در تعیین محلّ آن اختلاف است.

[اذْخَر: اذخر گیاهی خوشبو، شبیه «کولان» مایل‌به سرخی و زرد وشکوفه‌اش‌بسیار و سفید وباعطروطعم تنداست‌که‌به‌فارسی، آن‌را «کاه مکه» و «گورگیا» گویند. (۳) امام صادق علیه السلام درباره بوییدن این گیاهِ معطّر برای محرم، می‌فرماید: «وَ لا بَأْسَ أنْ تَشَمَّ الْإذْخِرَ وَ ... وَ أَنْتَ مَحْرِمٌ»؛ «در حالی که محرمی بوییدن اذْخِر برایت بی‌اشکال است.» (۴)]

اذْرُح: در حدیث آمده است: «إنَّ امامَکُم حَوْضی کَما بَینَ جَرْباء وَ أَذْرح». (۵) در

۱- مبادی علم الفقه، قسم الحج، ص ۷۸

۲- مصباح الناسکین، ص ۹۴

۳- لغت نامه دهخدا.

۴- وسائل، ج ۱۲، ص ۴۵۳؛ مستدرک وسائل، ج ۹، ص ۲۱۱

۵- بحارالأنوار، ج ۲۱، ص ۲۴۸، جرباء وأذرح دو قریه هستند در شام که میان آن دو، سه شب راه است و گفته‌شده که پیامبر صلی الله علیه و آله برای آنان امان نامه داد.

ص: ۳۴

ضمن بیان حوادث غزوه تبوک از اذرح نام برده شده است: بکری می نویسد:

اذرح در عهد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به صورت صلح آمیز فتح شد و از جمله بلاد صلح گشوده است که جزیه می‌پرداخت. اذرح در منطقه شرق اردن، میان شوبک و معان واقع شده و با شهر «معان» بیست و پنج کیلومتر فاصله دارد (به نقل از کتاب «بلادنا فلسطین»، ج ۱).

اذْرِعات: (بفتح اول و سکون دوم و کسر راء)، به اتفاق آراء پیشینیان، اذرعات در شام واقع است اما در تعیین محلّ آن اختلاف است. اگر اذرعات همان «اذرُع» باشد در این صورت امروزه روستایی است از توابع استان حوران در سوریه، واقع در نزدیکی شهر درعا که وقتی از درعا به دمشق می‌روید در سمت چپ جاده می‌افتد. در تاریخ فتوحات اسلامی آمده است که وقتی عمربن خطاب وارد شام شد نوازندگان و آوازخوانان اذرعات در حالی که شمشیر و شاخه‌های گل در دست داشتند، به استقبال او شتافتند.

اذْنِبَه: گویا جمع ذنوب است: آبهایی بوده که از کوه اجرد، یکی از دو کوه جهینه در اطراف ینبع سرچشمه می گرفته است.

امروزه اثری از آن بر جای نیست.

اراک: دراخبار مکه ازآن یاد شده است ...

عباس گوید: بر قاطر سفید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سوارشدم وبه راهافتادم بهاراک رسیدم ...

تا بلکه هیزم‌فروشی را پیدا کنم ... ممکن است اینجا همان جایی باشد که درخت اراک در آن وجود دارد ....

بکری نقل کرده است که: اراک محلّی‌است درعرفه. وی‌ازمالک روایت می کند که عایشه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله، در عرفه، در نمره، فرود می‌آمد و سپس به «اراک» می‌رفت. او می گوید: بنابراین، اراک از مواقف عرفه، از ناحیه شام است و نمره از مواقف عرفه از ناحیه یمن.

[اراک: در نظر شیعه، یکی از حدود عرفه به شمار می‌آید و جزو عرفه نیست و از این رو وقوف در آنجا موجب برائت ذمّه نمی‌باشد. اراک نیز درختی است که از ساقه‌های آن به عنوان مسواک استفاده می‌شود. (۱)]

ارْثَد: (بر وزن «احمد»)، از این محل، در

۱- طریحی، ج ۱، ص ۶۶ ماده «اراک».

ص: ۳۵

داستانی که جابر راجع به معاویه نقل کرده و به روز بدر مربوط می‌شود، نام برده شده است. جابر گوید: به معاویه گفت: ظهر را کجا استراحت می کنی؟

پاسخ داد: در تپه‌های ارثد ... یاقوت می‌نویسد: ارثد نام وادیی است میان مکه و مدینه، در وادی ابواء.

ارْحَضیه:] «رَحْضیّه».

ارْدُنّ: (به‌ضمّ اول وسکون‌راء وضمّ دال ونون مشدّد)، در حدیث آمده: «شما پیوسته با کفّار خواهید جنگید تا بازماندگان شما با دجّال در بطن اردن پیکار کنند، شما از غرب آن و دجّال از شرقش.»

امروزه، اردن به‌نام «کشورپادشاهی اردن‌هاشمی» معروف‌است وبیشتربه شرق رود اطلاق می‌شود، اما در کتابهای جغرافیایی قدیم، اردن با فلسطین بوده و برخی مناطق آن را در برمی گیرد و تا ساحل دریای مدیترانه امتدادداردو «عکا» از بنادر اردن بود و فلسطین یا «جُند فلسطین» شامل شرق اردن می‌شد و «معان» در جند فلسطین قرار داشته‌است. مرزهای فعلی، مرزهایی ساختگی هستند که انگلیسی‌های لعنتی آن را وضع کرده‌اند.

ارْض بنی سُلَیم: در جنگ ابن ابی‌العوجاء سلمی با بنی سلیم، در سال هفتم که در آن، یارانش کشته شدند و خودش جان سالم به‌در برد، از این زمین نام برده شده است.

ارض بنی‌سلیم سرزمین وسیعی بود که بیشتر حرّه (۱) حجاز را، از جنوب مدینه تا شمال مکّه، در بر می گرفت. حرّه حجاز همان است که به‌نام «حرّه بنی‌سلیم» خوانده می‌شد. ظاهراً مقصود از آن در اینجا زمین نزدیک به «مهدالذهب» است.

ارض جابر: مراد از جابر همان جابربن عبداللّه انصاری است. برای اطلاع از ماجرای زمین او،] «بئر القرّاصه» در حرف قاف.

ارض دوس: دَوْس نام قبیله‌ای است.] «دوس».

[ارکان کعبه: ارکان کعبه به چهار گوشه آن گفته می‌شود که عبارتند از:

۱. رکن اسْوَد؛ همان رکنی است که

۱- حَرَّه: به‌معنای زمین دارای سنگ‌های سیاه‌و سست و سوخته‌مانند است، سنگلاخ- م.

ص: ۳۶

در آن «حَجَرَ الاسود» قرار دارد و به همین دلیل رکن اسود نامیده شده است و به آن «رکن شرقی» نیز می گویند (زیرا در سمت مشرق واقع است) و محلّ آغاز و پایان هر دور طواف به حساب می آید.

۲. رکن عَراقی؛ در طرف عراق می‌باشد که در طرف شمال است، از این‌رو «رکن شمالی» نیز نامیده می‌شود و در فاصله میان این رکن و رکن اسود، درِ کعبه قرار دارد.

۳. رکن شامی؛ در جهت شام و مغرب قرار دارد و از این رو به آن رکن شامی و نیز رکن غربی گفته می‌شود و میان این رکن و رکن عراقی «حجر اسماعیل» واقع است.

۴. رکن یَمانی؛ از آنجا که این رکن در طرف یمن است، به این اسم نامیده شده. رکن یمانی و رکن اسْوَد «یمینیان» و به رکن عراقی و شامی «عراقیان» و نیز «شامیان» گفته می‌شود. (۱)]

اِرَم: در اخبار آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله به جذامیین؛ یعنی بنی‌جعال‌بن ربیعهٔبن زید نوشت که ارم متعلق به آنان است ....

یاقوت آن را این‌گونه شناسانده است: ارم نام کوهی است از کوه‌های حِسْمی در دیار جُذام، میان ایله و تیه (۲) بنی‌اسرائیل.

حِسمی- بر وزن فِعْلی- جزو سلسله جبال شرق اردن است که در شرق منطقه غور واقع شده‌اند ... کوه‌های حسمی در جنوب کوه‌های شراهٔ قرار گرفته و تا مرزهای حجاز امتداد دارند. مرتفع‌ترین کوه آن «جبل رَمّ» است که در جنوب سرزمین شام واقع شده و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۷۵۴ متر می‌باشد. در فاصله ۲۵ میلی شرق عقبه جای گرفته و آب‌های فراوانی از آن جاری می‌شود.

دباغ در «بلادنا فلسطین» نقل کرده است که «اِرَم» مذکور، در قرآن همان کوه «رَمّ» است که محل سکونت نبطیان بود و اخیراً در فاصله بیست و پنج میلی شرق عقبه کشف شده است ... بعید نیست که همین‌طور باشد؛ چرا که جذامیان، قبل از اسلام، در این منطقه می‌زیسته‌اند و

۱- تاریخ القویم، ج ۴، ص ۱۱۹

۲- تیه: در لغت به‌معنای بیابان بی‌آب وعلفی است که در آن سرگردان شوند. در اصطلاح نام بیابانی است که بنی‌اسرائیل در آن گم و سرگردان شدند- م.

ص: ۳۷

بعد از حیات پیامبر خدا این سرزمین به‌دست مسلمانان فتح شد. نامه پیشگفته حضرت به جذامیان، خود یکی از نشانه‌ها و دلایل نبوت آن بزرگوار می‌باشد و اشاره‌ای است به این مطلب که اسلام آن دیار را فراخواهد گرفت.

ارْما: (به فتح همزه و سکون راء)، چاهی است که غزوه ذات‌الرقاع در نزدیکیِ آن به‌وقوع پیوست.

اروان: نام چاهی است در مدینه منوّره که به‌نام «ذروان» و «ذواروان» نیز خوانده‌اند.] حرف ذال و نیز «اوران».

اریحاء: در حدیث بخاری آمده است که عمر یهودیان خیبر را به تیماء اریحاء کوچاند. شارح بخاری می‌نویسد: تیماء و اریحاء دو جای مشهور است در نزدیکی سرزمین طیء در ساحل دریا، واقع در ابتدای راه شام از مدینه.

البته تیماء معروف است. بعد از خیبر و در مسیر راه اردن واقع شده است اما اریحاء، به نظر نمی‌رسد که در خاک عربستان سعودی باشد، بلکه شهری است در فلسطین.

اریس: چاهی است که به آن «بئرالخاتَم» نیز می‌گویند؛ زیرا انگشتر و خاتم پیامبر صلی الله علیه و آله از دست عثمان در آن چاه افتاد.

پژوهشگران معتقدند اریس در غرب مسجد قبا، حدود ۴۲ متری دَرِ مسجد قدیم، قرار داشته است.

ازرق: وادیی است. در حدیث آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به وادیی رسید و پرسید: نام این وادی چیست؟ عرض کردند: وادی ازرق ....

بکری می‌نویسد: وادی ازرق یک میل پس از امْج به مکه قرار دارد.

اساف: نام یکی از بت‌های مکّه بوده که پیاخبرخدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه آن را شکست.

از ابن بت همواره در کنار بتی دیگر به‌نام «نائله» اسم برده می‌شود.

[اسْبوع: گاه بدون الف یعنی «سُبُوع» می‌آید؛ از عدد سَبْع یعنی هفت گرفته شده و به «اسبوعات» جمع بسته می‌شود.

این واژه بیشتر در مورد طواف‌های هفتگانه به گِرد خانه کعبه به کار می‌رود؛ مثلًا گفته می‌شود: «طُفْتُ بِالْبَیْتِ

ص: ۳۸

اسْبُوعاً» هفت بار به دور خانه طواف کردم. [(۱)]

[استظلال: ظِلّ به معنای سایه و استظلال سایه گرفتن است (۲) این کار برای مردان مُحرم در حال حرکت جایز نیست.]

[استلام: استلام حَجَر، لمس کردن حجرالأسود با دست یا به غیر دست و بوسیدن آن است (۳) چنانچه در روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سوار شتر «عضباء» به طواف پرداخت و حجرالأسود را با عصای خویش استلام می‌کرد و سپس عصای خویش را می‌بوسید. [(۴)]

[استوانه‌های مسجد النّبی صلی الله علیه و آله:

ستون‌های مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در زمان آن حضرت از تنه درختان خرما تشکیل می‌شد که زیر سقف مسجد نصب گردیده بود.

پس از آن حضرت، که مسجد پیوسته توسعه داده می‌شد، ستون‌های نخستین که شمارشان به هشت ستون می‌رسید، در همان جایگاه اصلی خویش بر جای ماندند؛ زیرا هرکدام از آنها با خاطراتی همراه بود که لازم بود برای حفظ آن خاطرات، آنها در جای پیشین خود باقی بمانند.

در زمان عثمان- پس از توسعه مسجد در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز زمان عمر- توسعه سوّمی، صورت گرفت و به جای تنه‌های نخل، ستون‌هایی مُجَوَّف از آهن ساخته شد و درون آنها با مس پر شد. در توسعه‌های دوره اموی و عباسی، گرچه بر شمار آنها افزوده شد ولی تغییراتی در وضعیت ستون‌ها ذکر نشده است.

در زمان «سلطان قایتبای» در شب سیزدهم رمضان سال ۸۸۶ هجری قمری، مسجد در اثر برخورد صاعقه، دچار آتش‌سوزی گردید. پس از بازسازی، طاق‌هایی بر فراز ستون‌ها- به منظور استحکام بیشتر سقف- ساخته شد.

و از آن پس، به مدت ۳۸۷ سال، هیچ‌گونه تغییری در وضعیت ستون‌ها داده نشد تا آنکه در زمان «سلطان

۱- لسان العرب، ج ۸، ص ۱۴۶ ماده «سبع».

۲- لسان العرب، ج ۱۱، صص ۴۱۵ و ۴۱۶ مادّه «ضلّ».

۳- قاموس اللّغه، ج ۴، ص ۱۳۲ مادّه «سلم».

۴- کافی، ج ۱۶، ص ۴۲۹

ص: ۳۹

عبدالحمید» پادشاه عثمانی، که دستور نوسازی مسجد را داد، ستون‌های پیشین جای خود را به ستون‌هایی از سنگ مرمر داد و بر بالای آنها طاق‌هایی مُزیّن به گچ‌بری‌های زیبا ساخته شد و بر بالای آنها نام خداوند، پیامبر گرامی و خلفا نوشته شد. در فاصله سال‌های ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۵ هجری در زمان دولت ملک عبدالعزیز آل سعود، که مسجد گسترش یافت، شمار ستون‌های مسجد به ۴۱۴ ستونِ مربع و ۲۳۲ ستون مُدوّر رسید، همه آنها با سیمان ساخته شد و قسمت پایین آنها با سنگ مرمر، پوشش داده شد و قسمت‌های دیگر آنها با رنگ سفید رنگ‌آمیزی گردید و برفراز آنها طاق‌هایی بنا شد که با سنگ‌های زینتی مصنوعی تزیین گردیده بود. (۱)

ستون‌های مشهور مسجد نبوی که همان ستون‌های نخستین زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، هر یک به مناسبتی، به نام یا نام‌هایی معروف شده‌اند که عبارتند از:

۱. استوانه مربّعة القبر: این ستون به عنوان ستون مقام جبرئیل علیه السلام نیز شناخته می‌شود و در کنار درِ خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام قرار دارد و در ردیف ستون وفود می‌باشد که بعدها داخل شبّاک، که در اطراف مرقد مطهر است، واقع شده و مردم از فیض نماز گزاردن در کنار آن محروم شده‌اند.

در روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چهل بامداد بر در خانه حضرت علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام می‌آمد و دست مبارک به دو سوی آن در می‌گذاشت و می‌فرمود:

«السَّلامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ»

و سپس این آیه شریفه را تلاوت می‌کرد: ... إِنَّمَا يُرِيدُاللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ...؛ (۲)

«سلام بر شما ای خاندان.

خداوند اراده فرمود تا پلیدی گناه را از شما اهل بیت دور گرداند و کاملًا پاک و مطهر باشید.» (۳) و در بعضی روایات به جای چهل بامداد، ۶ تا ۹ ماه هم آمده‌است.

۱- المسجد النبوی، عبرالتاریخ، ص ۵۰؛ اشهر المساجد، صص ۲۱۹- ۲۰۰

۲- احزاب: ۳۳

۳- سمهودی، ج ۲، ص ۴۵؛ فصول من تاریخ‌المدینه، ص ۵۸؛ المسجد النبوی عِبر التاریخ، ص ۵۵

ص: ۴۰

دلیـل نامگـذاری این سـتون به سـتون مَرَبَّعـةُ القبر آن است که به نقل ابن‌شـهرآشوب؛ هنگامی که امیر مؤمنان علی‌بن ابی‌طالب علیه السـلام به کمک سه تن از مهاجرین؛ یعنی عباس و فضل و اسامه، خواسـتند بدن شـریف پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله را به خاک بسپارند، انصـار از امیر مؤمنـان علیه السـلام خواسـتند تـا یکی از آنان نیز برای دفن بـدن حضـرت وارد قبر شود، حضـرت «أَوْسُ بْنُ خَوَلِیّ» را به داخل قبر فرستاد، پس از آنکه جسد مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله را در قبر گذاشتند، امیرمؤمنان به اوس گفت: «اخْرُج وَ رَبِّعْ قَبْرَه»؛ «بیرون شو و قبر را چهار گوشه بساز». (۱) وجه دیگری نیز به چهار دیواری کشیدن دور آن اشاره دارد.

و از آنجـا که این سـتون داخل پنجره‌ای است که قبر چهار گوشه حضـرت واقع است به آن اسـطوانه (سـتون) مربعـهٔالقبر گفته شـده است.

۲. اسـتوانه مَحْرَس یـا سـتون امیر مؤمنـان علیه السـلام: مَحْرَس به محـلّ نگهبـانی و حراست گفته می‌شـد؛ زیرا علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام در کنار این ستون به منظور نگهبانی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌نشست و نیز نمازگاه و مصلّای امیر مؤمنان بوده، لذا به نام آن حضرت شناخته شده است.

اقشـهری می‌نویسـد: شـهرت این سـتون به مصـلّای علی‌بن ابی‌طالب علیه السـلام به اندازه‌ای است که برکسـی از اهل مدینه پوشـیده نیست. سـتون یاد شده از سمت شمال، پشت ستون توبه و در برابر خانه پیامبر صلی الله علیه و آله (که اکنون مرقد مطهّر آن حضرت است) قرار داشـته و از آن در، برای برگزاری نماز به مسـجد می‌آمده است. (۲) این سـتون فعلًا در کنار ضریح مطهر قرار گرفته و از این رو، زائران از فیض خواندن نماز در کنار آن محروم می‌باشند و بر آن «اسطوانهُ الْحَرَس» نوشته شده است.

۳. استوانه سریر: در سمت شرقی ستون توبه واقع شده و به ضریح مطهّر چسبیده است. پیامبر صلی الله علیه و آله در ایام اعتکاف، در کنار آن به اعتکاف می‌پرداخت و تختخوابش را- که از چوب نخل بود- در کنار آن می‌گذاشت

۱- مناقب آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۲۲۷

۲- مطری: ۳۱؛ سمهودی، ج ۲، صص ۴۴۸ و ۴۴۹

ص: ۴۱

و بر آن می‌آرمید و از آنجا که کنار ستون یاد شده جایگاهِ قرار دادن سریر؛ یعنی تختخواب آن حضرت بوده به ستون سریر معروف شده است. (۱) ۴. استوانه توبه: چهارمین ستون از سمتِ منبر و دوّمین ستون از طرف قبر شریف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سوّمین ستون از سوی قبله است و به ستون «ابی لُبابَه» معروف می‌باشد.

اقشهری می‌نویسد: میان سیره‌نویسان و محدّثان درباره گناه ابو لبابه اختلاف است؛ جمعی بر این باورند که وی به واسطه تخلّف از شرکت در غزوه تبوک و احساس ندامت از آن، خود را به آن ستون با زنجیری سنگین، محکم بست.

ولی ابن هشام و ابن اسحاق می‌گویند: هنگامی که «بنی قُرَیْظَه» به واسطه نقض عهد با مسلمانان، از سوی سپاه اسلام در محاصره قرار گرفتند، نماینده‌ای نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرستادند و از آن حضرت خواستند تا ابولبابه را برای مشورت پیش آنها بفرستند و پیامبر صلی الله علیه و آله او را فرستاد. وقتی ابولبابه نزد آنها رسید، زنان و کودکان آنها پیش او آمده و سخت گریستند.

ابولبابه به حال آنها رقّت و ترحّم کرد و از این رو، وقتی که از او پرسیدند صلاح است تسلیم شوند؟

ابو لبابه پاسخ داد: آری، ولی با دست اشاره به گلویش کرد؛ یعنی اگر تسلیم شوید کشته می‌شوید.

ابو لبابه می‌گوید: به خدا سوگند هنوز از آنجا گامی برنداشته بودم که احساس خیانت نسبت به خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله وجود مرا فراگرفت.

سپس ابولبابه از پیش آنها بیرون شد و به جای آنکه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برود، راه مسجد را پیش گرفت و خود را به ستونی بست و سوگند یاد کرد که اجازه ندهد جز پیامبر صلی الله علیه و آله کسی او را از ستون بگشاید. وقتی این خبر به آن حضرت رسید، فرمود: اگر ابولبابه پیش من آمده بود، برایش طلب آمرزش می‌کردم ولی اکنون که کارش به اینجا کشیده است، تا زمانی که خداوند او را نبخشاید، وی را از ستون نمی‌گشایم.

سرانجام آیه شریفه:

۱- المسجد النبوی عبر التاریخ، صص ۵۳ و ۵۴، به نقل از فتح الباری، ج ۴، ص ۲۷۲؛ سمهودی، ج ۲، صص ۴۴۷ و ۴۴۸

ص: ۴۲

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَماناتِکُمْ ...؛ (۱) در مورد پذیرش توبه ابولبابه نازل شد. «امّ سَلَمه» می گوید: در سحر گاه، آن حضرت را خندان دیدم، علت خنده او را پرسیدم.

فرمود: ابولبـابه بخشوده شـد؛ امّ سـلمه این مژده را بـا اجازه پیامبر صـلی الله علیه و آله به او داد. به دنبال آن، مردم به سوی او هجوم آوردند تا از ستون بگشایند، لیکن ابو لبابه به‌آنها گفت: به‌کسی جز پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه این کار را نمی‌دهم.

«فَجائَتْ فاطِمَةُ]« [حتّی تَحِلَّهُ، فَقالَ: لا، حَتّی یَحُلَّنی رَسُولُ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله، فَقالَ صـلی الله علیه و آله: إِنَّما فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی»؛

«حضـرت فاطمه علیها السـلام برای گشودن او آمد ولی ابو لبابه گفت: خیر، باید پیامبر صـلی الله علیه و آله مرا بگشاید. پیامبر صـلی الله علیه و آله به او فرمود: همانا فاطمه پاره تن من است. (یعنی اگر او تو را می گشود، مانند آن بود که من تو را گشوده‌ام.) تا آنکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای اقامه نماز صبح از خانه بیرون شد و او را گشود.

به روایـتی، پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله بیشـترین نوافـل خود را در کنـار این سـتون می گزارد و پس از نمـاز صـبح در کنـار آن می‌نشـست و مستضـعفان و مسـتمندان و کسانی که جایگاهی جز مسـجد نداشتند، گردش جمع می‌شدند و تا طلوع آفتاب با آنان به گفتگو می‌نشست و آیاتی که در آن شب بر وی نازل شده بود، برایشان تلاوت می کرد.

بزرگان و ثروتمنـدان، از این وضع رنجیـده شده و از آن حضـرت خواسـتند تا آنان را از دور خویش دور کند و با آنها ننشـیند و در این رابطه این آیه شریفه نازل شد: وَ لا تَطْرُدِ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ ...؛ (۲)

«و کسانی را که صـبح و شام خـدا را می‌خواننـد و جز ذات پاک او هـدفی ندارند، از خود دور مکن ....» (۳) ۵. استوانه تهجّد: این ستون پشت خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در قسمت شمالی آن قرار دارد و در آنجا محراب کوچکی است که در برابر باب جبرئیل علیه السلام واقع است.

۱- انفال: ۲۷، «ای کسـانی که ایمـان آورده‌ایـدبه خـدا و پیـامبر صـلی الله علیه و آله خیـانت نکنیـد و در امانت‌های خود خیانت روا ندارید.»

۲- انعام: ۵۲.

۳- وفاء الوفا، ج ۲، صص ۴۴۵- ۴۴۲.

ص: ۴۳

رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله شب هنگام که مسجد از نمازگزاران خالی می‌شد، در کنار این ستون، حصیری می‌گسترانید و بر وری آن به تهجّد و نماز می‌ایستاد و به همین مناسبت به ستون تهجّد شهرت یافت. ابن نجّار و مطری از آن نیز به «مُصلَّی النَّبِیّ صلی الله علیه و آله بِاللَّیْل» یاد کرده‌اند؛ یعنی نمازگاه شبانه پیامبر صلی الله علیه و آله و در قرون بعدی در آن مکان محرابی به‌پا کردند.

سلطان عبدالمجید عثمانی، همزمان با مرمّت و تعمیر بنای مسجد، محراب قدیمی تهجّد را تعمیر و نماسازی کرد و بر روی آن با خطوط زیبایی، آیه‌ای از سوره اسراء را کتیبه کرد: وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ عَسی أنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً»؛ (۱) پاره‌ای از شب را به بیداری و تهجّد سپری ساز، باشد که خداوند به مقام پسندیده (شفاعت) ترا مبعوث گرداند.» (۲) این محراب هم اکنون موجود است، ولی در برابرش مانعی گذاشته‌اند تا کسی متوجه آن نشود.

۶. استوانه وفود: پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار این ستون، با هیئت‌های دیدار کننده عرب به گفتگو می‌نشسته است. از آنجا که در عربی به گروه‌های اعزامی، وفود گفته می‌شود، ستون یاد شده به این اسم نامیده شده است.

این‌ستون‌پشت‌ستون امیرمؤمنان علیه السلام یا ستون مَحْرَس واقع است. نام دیگر آن «ستون قلاده» است؛ زیرا بزرگان و فضلای صحابه، اطراف آن می‌نشسته‌اند و همچون قلاده؛ یعنی گردنبند، آن را در میان می‌گرفته‌اند. (۳) ولی نام معروف آن، که هم اکنون بر آن نوشته‌اند: همان «اسْطَوانَةُ الوُفود» یا ستون وفود است که موازی ستون‌های محْرَس و سریر قرار دارد و به ضریح مطهّر پیامبر صلی الله علیه و آله متّصل می‌باشد.

این ستون به مجلس قلاده نیز معروف است؛ زیرا که بزرگان صحابه به هنگام نشستن، چون قلاده گرد آن حضرت حلقه می‌زدند. (۴) ۷. استوانه قرعه: و آن سوّمین ستون از سوی منبر و مرقد شریف

۱- اسراء: ۷۹

۲- سمهودی، ج ۲، ص ۴۵۰؛ ابن النجّار، ج ۷۶؛ مطری، ص ۳۳

۳- مطری، ص ۳۱؛ سمهودی، ج ۲، ص ۴۴۹

۴- فصول من تاریخ المدینه، ص ۵۸

ص: ۴۴

پیامبر صلی الله علیه و آله و قبله می‌باشد، دلیل نامگذاری آن به ستون قرعه آن است که عایشه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «در مسجد من، پیش این ستون، جایگاهی است که اگر مردم ثواب و فضیلت نماز در کنار آن را بدانند، برای نماز خواندن در آنجا قرعه خواهند زد».

از این رو، این ستون به ستون عایشه نیز نامبردار است.

نام دیگر آن، ستون مهاجرین است، به دلیل اینکه مهاجرین در آنجا اجتماع می‌کردند و ابن زباله از آن به ستون مَخَلَّقه یاد کرده است؛ زیرا این ستون هم مانند ستون مخلّقه با خَلوق، خوشبو و معطّر می‌شده است. (۱) ۸. استوانه مُخَلَّقَه: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از تغییر قبله، بیش از ده ماه، رو بروی این ستون به نماز می‌ایستاد، سپس در مصلّای فعلی به اقامه نماز پرداخت و آن ستون، که از دیگر ستون‌ها به مصلا نزدیک‌تر بود، پشت سر قرار گرفت و از این‌رو به آن «عَلَم» یعنی نشانه مصلّای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز می‌گفتند که در جای استوانه حنّانه نصب شده بود (۲) استوانه حنانه، همان تنه درخت خرمایی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از ساخته شدن منبر، بر آن تکیه می‌دادند و به ایراد خطبه می‌پرداختند و پس از ساخته شدن منبر، برای نخستین بار، که برای سخنرانی و موعظه بر آن نشستند، صدای حنین و ناله‌ای از آن ستون در فضای مسجد طنین انداخت؛ به طوری که همگان آن را شنیدند، سپس آن حضرت از منبر پایین آمدند و آن را در برگرفتند. آنگاه ناله آن به خاموشی گرایید. (۳) این ستون پس از ستون توبه، دومین ستون به طرف روضه و سوّمین ستون از سوی منبر و مرقد مطهّر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد.]

اسَد: (بنی‌اسد) بن خُزیمه: قبیله‌ای عدنانی است که زیستگاه آنان بعد از کرخ، از سرزمین نجد و در همسایگی طیّ بود.

اسکندریّه: در اسدالغابه آمده است که ماریه کنیز پیامبر صلی الله علیه و آله را، مقوقس،

۱- سمهودی، ج ۲، صص ۴۴۰ و ۴۴۱؛ فصول من تاریخ المدینهٔ، ص ۵۷؛ المسجد النبوی عبر التاریخ، صص ۵۱ و ۵۲

۲- المسجد النبوی عبر التاریخ، ص ۵۰

۳- مطری، ص ۳۳؛ ابن نجار، صص ۷۷ و ۷۹

ص: ۴۵

فرمانروای اسکندریه، به آن حضرت پیشکش کرد.

اسْلَم: قبیله‌ای است از خُزاعه؛ یکی از روستاهای آنان «وَبْرَه» است که روستایی است دارای نخلستان و از اعراض (۱) مدینه می‌باشد و در وادی فرع واقع شده است.] «وبره».

اسْواف: (بر وزن افعال)، جایی است از حرم مدینه که در سیره و حدیث از آن بسیار یاد شده است. گفته‌اند: اسواف در شمال بقیع واقع شده؛ جایی که به‌نام شارع (خیابان) ابوذر و مانند آن خوانده می‌شود و مسجد اسواف، که امروزه آن را به‌نام مسجد ابوذر می‌خوانند و در انتهای خیابان قرار گرفته، در آنجاست.

اشْجَع: نام یکی از قبایل عرب است که در حومه مدینه می‌زیسته‌اند و همچنان خزرج بوده‌اند؛ از جمله مراکز آنها است: مروراة، صهباء، خُبیت، و الجَرّ.

اشراف المجتهر:] «المجتهر».

اشراف مخیض:] «مخیض».

اشطاط: (غدیر)، جایی است که در حدیث حدیبیّه از آن نام برده شده و نزدیک عُسفان است و در راه مکه و مدینه واقع شده و دو مرحله با مکه فاصله دارد.

[اشعار و تقلید: اشعار آن است که حاجی جانب راست کوهان شتری را که به جهت قربانی کردن در منا با خود می‌برد، زخم زند و آن جانب را به خون آن زخم آلوده کند (۲) و تقلید آن است که نعلین عربی را، که قبلًا با آن نماز واجب و یا مستحبی گزارده، به گردن گاوی که برای قربانی به همراه می‌برد بیاویزد. جایز است به جای اشعار، شتر نیز تقلید شود. (۳) اشعار و تقلید، تنها در حجِّ قِران به کار می‌رود که حاجیان حیوان قربانی را با خود می‌برند و به منزله تلبیه به حساب می‌آید. از این رو، آنها می‌توانند به جای تلبیه، اشعار و یا تقلید انجام دهند. (۴)]

اشْعر: (بر وزن افعل)، اشْعر در لغت به‌معنای مردی است که بدنی پرمو و پشمالو دارد؛ و کوه اشعر را به‌دلیل داشتن درختان

۱- اعراض مدینه، دهکده‌ها و کشتزارها ونخلستانهای اطراف مدینه.

۲- جامع عباسی، ص ۱۳۴

۳- شرح لمعه، ج ۲، صص ۲۱۱ و ۲۱۲

۴- جواهر، ج ۱۸، ص ۲۲۵

ص: ۴۶

فراوان «اشعر» نامیده‌اند. نقل شده که ابوهریره گفت: «بهترین کوه‌ها احُد است و اشعر و رقان». پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز فرموده است: «هرگاه فتنه‌ها به‌وقوع پیوست، به دو کوه جُهینه پناه ببرید». این دو کوه عبارتند از اشعر و اجْرَد. درباره اجرد پیشتر توضیحاتی دادیم و اما اشعر: در حال حاضر به‌نام «فِقْره» خوانده می‌شود و کوه بزرگی است مشرف بر «ینبع». راه شوسه‌ای از مدینه به آن می‌رود که از راه بدر می‌گذرد، اما در فاصله حدود دویست‌کیلومتری مدینه به‌سمت عین منحرف می‌شود. اشعر به‌دلیل آنکه جایی مرتفع و خوش آب وهواست، یکی از گردشگاه‌های مردم مدینه در فصل تابستان به‌شمار می‌آید.

اشْعریون (یا اشاعره و یا بنی اشعر): نام یکی از قبایل قحطانی کهلان است که محلّ سکونتشان از مرزهای سرزمین شقاق تا حَیس و زبید بوده و از جمله آبادیهای آنان است: قحمه و حُصیب و ... در سال فتح خیبر هیأتی به نمایندگی از جانب آنان که ابوموسی اشعری نیز یکی از اعضای آن بود، به‌حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید.

اشْقاب: جمع «شَقَب» به معنای شکاف‌های کوه‌ها و دره‌ها است که پرندگان در آنها آشیانه می‌کنند. در حدیث از این محل نام برده شده و گفته‌اند: جایی است میان جِعرانه و مکه.

اشْمَذانِ (به‌لفظ تثنیه): به‌قولی دو کوه است میان مدینه و خیبر، که قبایل جُهَینه و اشجع در آنجا ساکن بوده‌اند و به قول دیگر، نام دو قبیله است که شهرتی ندارند. در شعری از این نام یاد شده است.

[اشْهُرُ الحجّ:] اشهر معلومات.]

[اشْهُرُ الحُرُم: ماه‌های حرام و آنها عبارتند از:

۱. ذوالقعده ۲. ذوالحجّه

۳. محرم ۴. رجب (۱)

در میان اعراب جاهلی، ماه‌های یاد شده قمری، ماه‌های حرام شناخته می‌شد و جنگ و خونریزی در آن ممنوع بود.

هنگامی که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دراین باره پرسیدند، این آیه شریفه نازل شد:

یَسْئَلُونَکَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ قِتالٍ فِیهِ

۱- طریحی، ۲: ۵۵۰ ماده شهر.

ص: ۴۷

قُلْ قِتالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ .... (۱)

از تو درباره جنگ در ماه حرام می‌پرسند، بگو جنگ در آن گناه بزرگ و بازداشتن از راه خدا و کفر به او است.]

[اشْهرٌ معلومات: یعنی ماه‌های معلوم و مشخص که همان ماه‌های حج می‌باشند؛ چنانکه در صحیحه معاویهٔ‌بن عمار از ابا عبداللَّه الحسین علیه السلام، آیه شریفه الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ ... (۲)

به شوال، ذوالقعده و ذوالحجّه، تفسیر شده است. (۳) البته نظریات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد، ولی صاحب جواهر با استناد به همین صحیحه و برخی دلایل دیگر، همین قول را برگزیده است. (۴)]

اصابع (ذات): در بیت زیر از حسان‌بن ثابت نام این مکان برده شده است:

عَفَتْ ذات الأصابع فالجواء إلى عَذراءَ منزلها خلاء

اصافِر: یاقوت می‌نویسد: اصافر گردنه‌هایی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام رفتن به بدر، از آنها عبور کرد.

بکری می‌نویسد: کوه‌هایی است نزدیک جُحفه واقع در جانب راست جاده مدینه به مکّه. در داستان عمروبن امیّه ضمری که ابوداود آن را روایت کرده، از اصافر نام برده شده است.

گفته‌اند: اصافر حدود بیست و پنج کیلومتری شمال شرقی رابغ واقع شده است. بنابراین، رابغ و اصافر دو جای متفاوتند.

اصیهب: مصغّر «اصْهَب» است، به‌معنای سرخِ مایل به زردی (بور). آبی است نزدیک مروّت واقع در سرزمین بنی‌تمیم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به اقطاع حصیْن‌بن مشمت داد.

اضافر: به گفته سمهودی، اضافر جمع «ضفیره» است به معنای ریگ دراز کج.

نام گردنه‌هایی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از ترک ذفران به‌جانب بدر آنها را پیمود. ذوالاضافر: تپه‌هایی هستند در دو میلی هَرشی که به این تپه‌ها نیز اضافر می‌گویند.

جاسر می‌گوید: اضافر همان اصافر

۱- بقره: ۲۱۷

۲- بقره: ۱۹۷

۳- وسائل، ج ۱۱، ص ۲۷۱

۴- نک: جواهر، ج ۱۸، صص ۱۲ و ۱۳

ص: ۴۸

پیشگفته است و عبارت است از تپه‌های سرخ‌رنگ‌آمیخته به‌سفیدی- و ازاین‌رو به رنگ زرد دیده می‌شود که در فاصله بیست و چهار کیلومتری رابغ به مدینه واقع شده‌اند.

اضاة بنی‌غفار: بکری می گوید: اضاة واحد اضاء است. یاقوت آن را به‌صورت «اضاءَة» با همزه آورده است.

بکری می‌نویسد: اضاة بنی‌غفار جایی است در مدینه. او این حدیث ابوداود را آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در اضاة بنی‌غفار بود که جبرئیل بر آن حضرت فرود آمد و گفت: «إن اللّه تبارك و تعالی یأمرك أن تُقرىء أمّتك القرآن علی حرف»؛ «خداوند تبارك و تعالی به تو فرمان می‌دهد که قرآن را بر امت خود، با یک حرف (لهجه و لغت) بخوانی).»

یاقوت می‌نویسد: جایی است نزدیک مکه، واقع در بالای سَرِف، نزدیک تناضب، و در حدیث مغازی از آن نام برده شده است.

ازرقی در «اخبار مکه» می‌نویسد:

اضاة بنی‌غفار که در حدیث وارد شده، در مکه، در مکان موسوم به «حصحاص» است که محلّ گورستان مهاجرین می‌باشد.

اضاءة به‌معنای آبی است که از سیل یا جز آن، در یک‌جا جمع شود.

به‌قولی؛ برکه کوچک یا مسیل آب به برکه است و غفار نام قبیله‌ای از کنانه. به احتمال قوی این مکان در مدینه بوده؛ زیرا اولًا: اختلاف لهجه‌های عرب در واقع پس از هجرت بروز کرد، ثانیاً:

حدیث پیشگفته به یک طریق، از ابیّ‌بن کعب انصاری روایت شده است.

اضَم: (به کسر همزه و فتح ضاد)، وادیی است که جز در غزوه «بطن اضم» از آن نام برده نشده است. علت نام‌گذاری این وادی به اضم، آن است که سیل‌های وادی‌های بطحان و قناة و عقیق در آنجا به هم می‌پیوندند و سیل واحدی را به‌وجود می‌آورند که در میان وجه و املج (امّ لجّ) به دریای سرخ می‌پیوندد. اضم نامی قدیمی است ولی بعدها به بخش‌هایی از آن نام‌های دیگری اطلاق شد. مثل نام «الحُلَیْل» که از نقطه بعد از تلاقی آنها به این نام خوانده می‌شود و سپس تا جایی که به دریایی می‌ریزد به‌نام «وادی حمض» نامیده می‌شود.

ص: ۴۹

اضْوَج: (به فتح اول و سکون ضاد و فتح واو)، جایی است نزدیک احد در مدینه. در شعر کعب‌بن مالک که در سوگ حمزهٔبن عبدالمطّلب- رضی‌اللّه عنه- سروده، از این مکان نام برده شده است.

اطْحَل: طَحْله، در لغت به‌معنای رنگ خاکستری است. یاقوت می‌نویسد:

اطحل کوهی است در مکه و ثور بن عبدمناف به آنجا نسبت داده می‌شود و می‌گویند: ثور اطحل. سفیان ثوری (متوفای سال ۱۶۱ ه.. ق.) در بصره نیز منسوب به همین ثور اطحل است.

بکری گفته است: ثور اطحل همان است که در حدیث آمده: «پیامبر صلی الله علیه و آله میان عیر تا ثور را حرم قرار داد» و این یک اشتباه است؛ زیرا «ثور اطحل» در مکه است و آنچه در این حدیث آمده در مدینه قرار دارد.

اطْرِقا: (به صیغه فعل امر مثنّی)، نام محلی است که ناشناخته است. در شعری که ابن هشام آن را نقل کرده، از این مکان یاد کرد است.

اطْلاح: (ذات): یا «ذات اطلح» و یا «ذات ابطح».

یاقوت می‌نویسد: ذات اطلاح، جایی است از پشت وادی‌القری تا مدینه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ماه ربیع‌الأول سال هشتم، کعب‌بن عُمیر غفاری را به جنگ آن فرستاد. در وادی العربه فلسطین مکانی است به‌نام «وادی‌الطلاح». دباغ می‌نویسد: به احتمال زیاد «ذات اطلاح» که کعب‌بن عمیرِ صحابی، در آنجا به شهادت رسیده، همین وادی الطلاح باشد. (۱) اطُم: (به ضم اول و دوم)، به‌معنای دژ و قلعه است و بیشتر به دژهای مردم مدینه در زمان جاهلیت گفته می‌شود. هریک از قبایل انصار (اوس و خزرج) برای خود اطُم (دژ) یا اطام (دژهایی) دانسته‌اند که در مواقع جنگ از آنها استفاده می‌کرده‌اند.

از جمله آطامی که در سیره و حدیث از آنها یادشده عبارتند از: اطم بنی ساعده، که بلدذری در داستان زنی جونی (از بنی جون) که به همسری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درآمد از آن اسم برده است. بنی‌ساعده نزدیک مسجد

۱- بلاد فلسطین، ص ۶۴۳

ص: ۵۰

پیامبر صلی الله علیه و آله، در اطراف «بضاعه»، زندگی می‌کردند، و «سقیفه بنی‌ساعده» در شمال‌غربی حرم قرار داشت.

در صحیح مسلم ذیل عنوان «فی حدیث ابن صیّاد» آمده است که وی را نزد اطم «بنی مَغالهٔ» یافت. عیاض گوید:

بنومغاله: هرگاه در آخر بلاط رو به‌روی مسجد پیامبر بایستی بنی‌مغاله در سمت راست تو قرار می‌گیرند.

اطم بن انیف: بنی‌انیف تیره‌ای از اوس بوده‌اند و اطم یا دژ آنان در قبای مدینه منوره قرار داشته است.

اطم سعدبن عباده: در سمت قبله بئر بضاعه، بعد از بازار مدینه قرار داشته است.

اعراض: اختصاص به مدینه دارد.

] «عِرْض».

اعْراف: واحد آن «عُرْفه» است به‌معنای تلّ ریگ. در عربستان جاهای بسیاری وجود دارد که به‌نام اعراف خوانده می‌شود.

در زندگینامه عبداللَّه‌بن انیس‌بن آمده است که وی در جهینه اقامت می‌کرد و ازاین‌رو، به جهنی معروف شد.

اقامت‌گاه او در اعراف، در فاصله یک چاپاری مدینه، قرار داشت. آنچه آمد سخن بلاذری در انساب‌الأشراف بود.

ولی من موقعیت آن را نتوانستم شناسایی کنم.

اعْشار: یکی از وادی‌های عقیق است.

سمهودی نقل کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در غار اعشار در عقیق فرود آمد،] «وادی عقیق».

اعْظُم: (به ضم ظاء)، جمع «عَظْم»، کوه بزرگی است در شمال ذات‌الجیش. این نام به صورت «عَظَم» و «اعْظام» نیز روایت شده است.

در حال حاضر نیز کوه معروفی است و کسانی که از راه مکه به مدینه می‌آیند در فاصله دور از سمت چپ خود که مدینه نمایان می‌شود، این کوه را مشاهده می‌کنند.

اغْواف: یکی از صدقات (اوقاف) پیامبر صلی الله علیه و آله بوده که از دارایی‌های مخیریق یهودی به آن حضرت رسید. چاه اعواف در آنجا قرار دارد و در منطقه بالای مدینه (عوالی) واقع است.

ص: ۵۱

اغْوَص: در اخبار مربوط به غزوه احُد از این محل یاد شده است. اسماعیل‌بن عمروبن سعیدبن عاص که شخص محترم و شایسته‌ای بود و خود را به حکومت بنی‌امیه آلوده نکرد، در اعوص سکونت داشته است. عمربن عبدالعزیز می‌گفت: اگر می‌توانستم خلافت را به کسی واگذار کنم آن را فقط به یکی از این دو نفر می‌سپردم؛ صاحب و مالکِ اعوص، یا به اعمش بنی تمیم؛ یعنی قاسم‌بن محمد.

اعوص در ده میل و اندیِ شرق مدینه واقع است ... گفته‌اند: اعوص همان وادی‌ای است که فرودگاه فعلی مدینه (۱۴۰۸ ه. ق.) در آن قرار دارد.

[افاضَه: افاضه به کوچ کردن دسته جمعی از مکانی، پس از تجمّع در آنجا گفته می‌شود (۱) و افاضه از عرفات به سوی مشعر الحرام و از مشعر به سوی منا نیز به همین معنا است.

وقت افاضه از عرفات، پس از غروب روز عرفه و وقت افاضه از مشعر، پس از طلوع آفتاب روزِ دهم ذی‌حجه است. البته کسانی که عذر شرعی دارند، می‌توانند شبانه از مشعر به منا بروند. (۲) «۲» در سوره مبارکه «بقره» فرموده است:

... فَإذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ وَ اذْكُرُوهُ كَما هَداكُمْ وَ إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ* ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (۳)

«... هنگامی که از عرفات کوچ کردید، خدا را نزد مشعر الحرام یاد کنید. او را یاد کنید همان‌طور که شما را هدایت کرد و قطعاً شما پیش از این، از گمراهان بودید.

سپس از همانجا که مردم (به سرزمین منا) کوچ می‌کنند، کوچ کنید و از خدا آمرزش بطلبید که خداوند آمرزنده مهربان است.»]

افْراق: جایی است در مدینه که باغ‌های خرما در آن وجود داشته است. مالک‌بن انس از عبداللّه‌بن ابی‌بکربن محمد بن عمرو بن حزم روایت کرده که جدّش

۱- لسان العرب، ج ۷، ص ۲۱۱ ماده «فیض».

۲- ینابیع الفقهیّه، کتاب حجّ سرائر، ص ۵۱۱

۳- بقره: ۱۹۸ و ۱۹۹

ص: ۵۲

محمدبن عمرو باغی داشت به‌نام «افراق» و آن را به چهارهزار درهم فروخت و هشتصد درهم خرمای آن را استثنا کرد.

افریقیه: بکری نقل کرده است که عمروبن عاص بعد از فتح طرابلس، طی نامه‌ای به عمر بن خطاب، او را از فتوحاتی که خداوند نصیبش کرده بود (!) آگاه ساخت و یادآور شد که در برابر او تنها افریقیه باقی مانده است. عمر به او نوشت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

«افریقیه برای اهل خود اجتماع و اتّحاد نمی‌آورد. آبی سنگین دارد و هیچ یک از مسلمانان آن را ننوشند مگر اینکه دلهایشان دچار اختلاف و پراکندگی شود ...»

احتمالًا مراد او از افریقیه قاره آفریقا نبوده، بلکه مقصودش «تونس» فعلی بوده است.

اقْساس: قریه یا کوره‌ای است در کوفه که به آن «اقساس مالک» می‌گفتند. قسّ در لغت‌به‌معنای جستجوکردن‌ودنبال چیزی گشتن‌است و جمع آن «اقساس» می‌باشد.

مالک نیز مرد جاهلی بوده که در زمان جاهلیت در عراق می‌زیسته است.

اکْحَل: جایی است در مدینه که باغهای خرما فراوان دارد و عاصم‌بن عمربن خطاب و عمربن ابی سلمه در آنجا نخلستان و ملکی داشتند. نخلستان معن‌بن اوس مزنی نیز در این مکان قرار داشته است.

الال: (بر وزن حَمام)، به‌قولی همان جبل‌الرحمه در عرفات است و به قولی دیگر: کوهش از شن است در عرفات که امیرالحاج بر بالای آن می‌ایستد. وجه تسمیه آن به «الال» این است که حاجیان وقتی آن را می‌بینند، با شتاب حرکت می‌کنند (اسرعوا فی السیر/ در حرکت شتاب کردند) تا به موقف برسند. در شعری منسوب به ابوطالب از این محل نام برده شده است.

الاء: جایی است که با تبوک پنج مرحله فاصله دارد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آنجا مسجدی داشته است.

الَمْلَم: تعبیر دیگری است از «یَلَمْلَم» و آن کوهی از کوه‌های تهامه است که از آنجا تا مکه دو شب راه است و میقات مردم یمن می‌باشد.

ص: ۵۳

امّ احراد: یکی از چاه‌های قبایل قریش در مکه، در روزگار پیش از اسلام بوده و امروزه جای آن معلوم نیست.

امَج: (به فتح اول و دوم)، قریه‌ای است نزدیک مکّه که بعد از خُلیص به طرف مکه قرار دارد. برخلاف آنچه برخی نقل کرده‌اند، امَج از اعراض مدینه نیست.

این قریه جزو آبادیهایی است که در مسیر راه هجرت پیامبر قرار داشته.

امَرّ: (به فتح اول و دوم)، یا «ذو امَر» جایی است که یکی از غزوات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن صورت گرفت. از ناحیه نُخیل در نجد از سرزمین غطفان است.

امَر در لغت به معنای سنگی است که برای علامت و نشانه راه‌یابی نصب می‌شود.] «نُخیل».

بکری آن را با تشدید «راء» ضبط کرده و گفته است: بر وزن «افْعَل» است از ماده مراره. با این نام وادیی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به عولجةبن حرمله واگذار کرده اما این وادی در سرزمین جهینه از نواحی ینبع قرار داشته است.

[امّ راحم: از اسم‌های مکه مکرمه است. (۱)]

[امّ رُحْم: از نام‌های مکه است. (۲)]

امْرَخ: بر وزن «افْعَل». بکری می‌نویسد:

امرخ همان کوه فسطاط است.

أم هبّت الرّیح من تلقاء کاظمه و أومض البرق فی الظلماء من اضم

این بیت نشان می‌دهد که کاظمه مذکور در اشعار شاعرانی که مدح پیامبر گفته‌اند، در مدینه یا حجاز بوده است؛ زیرا در کنار آن از «اضم» نام برده شده که یکی از وادی‌های حجاز است و از به هم پیوستن سیلاب وادی‌های مدینه به‌وجود می‌آید.

امّ العرب: در حدیث آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چون مصر را فتح کردید، درباره اهل ذمّه خدا را در نظر گیرید ... زیرا آنان با ما خویشاوندی نسبی و سببی دارند. خویشاوندی نسبی از آن رو که مادر اسماعیل علیه السلام از آنان است. و سببی از آن رو که ماریه قبطیه از ایشان می‌باشد. گفته‌اند: هاجر، مادر اسماعیل علیه السلام، از روستایی در مقابل خَرَما

۱- شفاء الغرام، ج ۱، ص ۷۶

۲- همان مدرک.

ص: ۵۴

موسوم به «امّ العرب» بوده که به آن «امّالعریک» هم می گفته‌اند.

و گفته‌اند که «امّ العرب» روستایی است در مصر که هاجر، مادر حضرت اسماعیل علیه السلام، از آنجاست. نمی‌دانم که این روستا هنوز هم وجود دارد یا نه.

امّ العیال: روستای آبادی است در وادی فرع از منطقه مدینه.

[امّ القُری: از نام‌های مکه معظمه است.

دلیل نامگذاری مکه به این نام، آن است که آنجا نخستین نقطه تکوین زمین شناخته شده و کره زمین از آن نقطه گسترش یافته است. دلایل دیگری نیز برای آن ذکر شده است و «امّها» (امّ القری) در این آیه تفسیر به مکه شده است وَ ما کانَ رَبُّکَ مُهْلِکَ الْقُری حَتَّی یَبْعَثَ فِی أُمِّها رَسُولًا .... (۱) «خداوند اهل هیچ آبادی را (به کیفر شرک و گناه) به هلاکت نمی‌رساند، مگر آنگاه که برایشان پیامبری مبعوث گرداند و بر آنان حجّت تمام کند.» (۲)]

[امُّ کَوْنِی: از اسامی مکه مکرّمه می‌باشد. (۳)]

[امّ المیال: که موقوفات حضرت صدیقه کبرا فاطمه زهرا علیها السلام در آنجا واقع است. (۴)]

[امّ المؤمنین: (قبر)، نک: «سرف».]

[امّ النّبیّ: پشته بزرگی است و در حدود ۲۲ کیلومتریِ شرق مستوره است و در حاشیه شمال شرقی آن، قبر مادرِ پیامبر صلی الله علیه و آله، آمنه بنت وهب، قرار دارد.]

[امیر الحاج: از منصب‌هایی است که ارتباط مستقیم با حکومت اسلامی دارد و ازاین رو، نصب امیر الحاج از شؤون حکومت و از اختیارات و وظایف حاکم اسلامی است و کسی نمی‌تواند بدون اذن حاکم، این منصب دینی و اجتماعی را بر عهده بگیرد.

در سال دهم هجری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خود عازم سفر حج شد و طبعاً خود، امیرالحاج بود و پس از وی حاکمان

۱- قصص: ۵۹

۲- یاقوت، ج ۱، ص ۲۵۴ و ج ۵، ص ۱۸۲

۳- شفاء الغرام، ج ۱، ص ۷۶

۴- معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۵۴؛ معجم مااستعجم، ج ۳، ص ۲۹۷ و ۲۹۸؛ سمهودی، ج ۳، صص ۱۱۷ و ۱۱۳۰

ص: ۵۵

جامعه؛ اعم از عادل و فاسق، با تأسّی به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله یا خود در موسم حج عازم زیارت بیت‌اللَّه الحرام شده و امارت حج را بر عهده داشته‌اند یا فردی را به عنوان امیرالحاج منصوب می‌کردند؛ زیرا عزیمت حجاج به حج برای عبادتی که دارای جنبه‌های مختلف فردی، اجتماعی، معنوی، سیاسی، اقتصادی و اخلاقی است، بدون امیر و سرپرست به سامان نمی‌رسد.

نخستین کسی که مستقلًا به عنوان امیرالحاج از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله عازم سفر حج شد و نیز ابلاغ برائت از مشرکان را برعهده گرفت، علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام بود و در زمان خلافتش، ابن عباس، از سوی آن حضرت امارت حج را برعهده داشت. [(۱)]

انْصاب الحَرَم: نشانه‌هایی بوده که از سنگ ساخته و آنها را گچ اندود کرده بودند و بر کناره‌های راه‌هایی که از مکه خارج می‌شوند، نصب می‌کردند. ما ورای آنها منطقه حِلّ و آزاد بود و طرف داخلشان منطقه حَرَم. گفته‌اند: این حدود از عهد قریش به ارث رسیده بود و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هم آنها را تأیید کرد و مسلمانان این حدود را حفظ کردند.

انْصار: نام قبیله‌ای است که در سراة، واقع در جنوب طائف می‌زیسته‌اند.

انْصِنا: (به فتح اول و سکون دوم و کسر صاد)، ناحیه‌ای است از نواحی مصر که ماریه قبطیه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله، از یکی از دهات آن به‌نام «حَفْنَ» بوده است.

انطاکیه: در قرآن کریم آمده است:

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحابَ الْقَرْیَةِ .... (۲)

ابن اسحاق می‌نویسد: مراد از قریه در این آیه شریفه، «انطاکیه» است. این شهر در ترکیه قرار دارد و از شهرهای معروف آن کشور است.

انْعُمُ: (به فتح عین یا ضمّ آن)، کوهی است که در اخبار مربوط به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن یاد شده است. در تعیین محل آن اختلاف و ابهام است. گفته‌اند: میان یمامه و مدینه قرار دارد. و همچنین گفته‌اند: کوهی است در سرزمین «عاقل»

۱- فصلنامه «میقات حج» شماره ۳۰، امارت حج و زعامت حجاج، سید جواد ورعی با تغییری اندک.

۲- یس: ۱۳

ص: ۵۶

میان «یمامه» و مدینه.

[همچنین «انْعَم» کوهی است که بر فراز آن «مزنی» و «جابر بن علی زمعی» خانه‌هایی ساخته بودند.

به روایت جمعی از مهاجران، پیامبر صلی الله علیه و آله با اصحاب به سوی کوه سرخ رنگ «انْعُم» حرکت کردند. در آنجا به مردار گوسفندی برخوردند و همراهان به واسطه بوی تعفّن آن، بینی خود را گرفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: این گوسفند برای صاحبش چه مقدار ارزش دارد؟

گفتند: برای هیچ کس ارزش ندارد.

فرمود: «الدُّنْیا أَهْوَن عَلَی‌اللَّهِ مِنْ هذِهِ عَلی صاحِبَها»؛ «دنیا نزد خداوند، از این مرداربرای صاحبش‌پست‌تراست. (۱)]

انْقاب المدینه: انقاب جمع «نَقْب» است به‌معنای راه تنگ و باریک و مراد از انقاب المدینه، راه‌های مدینه منوره است.

انْمار: قبیله‌ای بوده در سراهٔ، در جنوب طائف

انـواط: (ذات)، درخت سـرسبز تنومنـدی بوده است نزدیـک مکه که در زمـان جـاهلیت، مردم همه‌سـاله به زیـارت آن می‌رفته‌انـد و سلاح‌های خود را به آن می‌آویختنـد و در پای آن قربانی می‌کردند. بعضـی گفته‌اند: مردم هنگامی که برای حج می‌آمدند رداهای خود را به آن می‌آویختنـد و به احترام کعبه بـدون ردا وارد حرم می‌شدنـد. به همین دلیـل به‌نام ذات انواط خوانـده شـده است. چه، نَوط در لغت به‌معنای آویزان کردن است. در حدیث آمده است که چون پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله و تنی چند از اصحـاب آن حضـرت از آن درخت، که میان مکه و حنین است، عبور کردنـد، یکی از ایشان گفت: ای فرسـتاده خدا، برای ما نیز مانند آنها ذات انواطی قرار ده.

انی: (به ضم اول)، بر وزن «هُنا». بعضـی هم آن را به فتح اول، بر وزن «حَتّی»، گفته‌اند. ابن اسحاق می‌نویسد: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد بنی‌قریظه رفت، در کنار چاهی از چاه‌های آنان فرود آمـد و مردم به آن حضـرت ملحق شدنـد. این چاه «انا» نام داشت و بنی‌قریظه در عوالی مدینهٔ النبی سکونت داشتند.

۱- عمدهٔ الأخبار، عباسی، صص ۲۳۸ و ۲۳۹

ص: ۵۷

اواره: جایی است در اطراف «فدک». در هنگام صحبت از «یوم نخله» از ایام جنگ فجار که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به همراه عموهای خود در آن شرکت داشت از اواره یاد شده است. بعضی گفته‌اند: اواره همان آب دُوَیْن‌الجریب می‌باشد که متعلق به بنی‌تمیم بوده است.

اوان: (به فتح همزه)، یا «ذو اوان»، در لغت به‌معنای هنگام و زمان است ... در اخبار غزوه تبوک و مسجد ضرار از این مکان نام برده شده است.

ابن اسحق گوید: ذو اوان شهری است که با مدینه یک ساعت از روز فاصله دارد. این بدان معناست که اوان در راه برگشت از تبوک واقع شده است.

اوْدیهٔ المدینه: (وادی‌های مدینه)، عبارتند از بطحان، قناهٔ و عقیق.

اورال: این نام در این ابیات عباس‌بن مرداس در جنگ حنین به‌کار رفته است:

رکضنا الخیل فیهم بین بُسّ إِلَی الأورال تنحطّ بالنّهاب

بذی کَجَبٍ رسول‌اللّه فیهم کتیبتُه تعرّض للضراب

اوران: بکری می‌نویسد: چاهی است معروف در ناحیه مدینه. در خبر مربوط به جادو شدن پیامبر صلی الله علیه و آله، از این چاه نام برده شده است. به‌نام‌های «اروان» و «ذروان» نیز روایت می‌شود.

اورشلیم: یکی از نام‌های قدس شریف در فلسطین است. این کلمه ریشه عربی کنعانی دارد و به‌معنای «خدای سلام» می‌باشد؛ یعنی خدای صلح در نزد کنعانیان.

اوْساط: سمهودی از این مکان نام برده و روایت‌کرده‌است‌که پیامبر صلی الله علیه و آله در اوساط، در خانه سعدبن عباده در مدینهٔالنبی برای تشییع‌جنازه‌ای حاضر شد.

اوطاس: وادی‌ای است در سرزمین هوازن.

در همین‌جا بود که این قبیله و قبیله ثقیف برای جنگ با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز حنین، اردو زدند ... بقایای هوازن پس از شکست به اوطاس گریختند. در همین محل بود که پیامبر صلی الله علیه و آله غنایم حنین را تقسیم کرد. گفته می‌شود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زمانی که حلیمه سعدیه دایگی آن حضرت را به‌عهده گرفته بود، در این ناحیه در میان بنی‌سعد به‌سر می‌برد.

ص: ۵۸

نقشه شماره ۴

ص: ۵۹

نقشه شماره ۵

اولات الجیش:] «ذات الجیش» در حرف جیم.

اولاج:] «حرّة الرجلاء» در حرف راء.

اهاب: (بر وزن «کتاب»)، جایی است

ص: ۶۰

نزدیک مـدینه. در حدیث آمده است که پیامبر صـلی الله علیه و آله به محل چاه اهاب آمد و فرمود: زود باشد که ساختمان‌ها به این مکـان برسـد ... سـمهودی می‌نویسـد: این چـاه در حرّه غربی قرار دارد و ظاهراً همان چاهی است که امروزه- در زمان سـمهودی به «زمزم» معروف است.

بعضی‌ها آن را به صورت «یِهاب»- به کسر یاء- و بعضی به‌صورت «نِهاب»- بانون روایت کرده‌اند.

[اهلال: به معنـای بلنـد کردن صـدا به گفتن لبّیـک است و به کسـی که هنگام محرم شـدن برای حـج یا عمره تلبیه می گویـد، گفته می‌شود: «أهَلَّ بِحَجَّةً أوْ عُمْرَةٍ» و به جایگاه اهلال «مَهَلّ» می گویند. (۱) بلند گفتن تلبیه برای مردان مستحب است.]

[ایّـام تَشـریق: به سه روز پس از عیـد قربان؛ یعنی روزهای یازدهم، دوازدهم و سـیزدهم گفته می‌شود. برای آنکه از «تَشْـریقُ اللَّحْم» گرفته شده که به معنی قطعه قطعه کردن گوشت‌های قربانی و خشک کردن آنها در آفتاب است و یا از جمله «أشْرِقْ ثَبیر کَیْما نَفیر» اخـذ شـده که در زمـان جـاهلیت حجـاج آن را خطـاب به کوه ثبیر می گفته‌انـد؛ یعنی «ای ثبیر بتـاب تا ما کوچ کنیم» و به گفته ابن اعرابی آنها برای قربانی به انتظار طلوع خورشید بر کوه ثبیر بوده‌اند و لذا چنین می گفته‌اند. (۲)]

[ایّام حج: از روز هشتم ذی حجه آغاز می‌شود و با پایان اعمال حج پایان می‌یابد و هریک از ایام آن دارای نام خاصی است.

روز هشتم: روز ترویه

روز نهم: روز عرفه

روز دهم: یوم النحر و یوم الأضحی

روز یازدهم: یَوْمُ القَرّ

روز دوازدهم: یوم النَّفر الأوّل

روز سیزدهم: یوم النّفر الثانی (۳)]

ایْکه: این کلمه که در قرآن آمده، زیستگاه قوم شعیب علیه السلام بوده است. ایکه در لغت

۱- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۷۰۱، ماده «هلل».

۲- لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۷۶ ماده «شرق».

۳- لسان العرب، ج ۱۲، ص ۶۴۹ ماده «یوم» و ص ۴۱۹ ماده «علم».

ص: ۶۱

به‌معنای درخت انبوه و در هم پیچیده است. اصحاب ایکه همان مردم مَدْیَن هستند که در فلسطین (بئرالسبع) و شمال تبوک و در کرانه شرقی رود اردن می‌زیسته‌اند.

ائله: همان شهر کنونی «عقبه» است ...

فرمانروای ایله در تبوک خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و آمادگی خود را برای پرداخت جزیه اعلام کرد.

ایلیاء: نام شهر بیت‌المقدس است و به‌معنای «خانه خدا» می‌باشد. در عهدنامه‌ای که عمربن خطاب با مردم ایلیاء و لدّ بست از این محل اسم برده شده است.

[ایمان: از نام‌های مدینه است. (۱)]

۱- عمدهٔ الأخبار، ص ۶۱

ص: ۶۲

ص: ۶۳

«ب»

بئر ابی عِنبه: در اخبار مربوط به غزوه بدر آمده است که رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله در کنار چاه ابی‌عِنبه، واقع در یک میلی مدینه، اردو زد و از یاران خود سان دید و سپاه مسلمانان را آرایش داد و کسانی را که کم سن و سال و نابالغ بودند، به مدینه برگرداند.

بئر ارْمی: (به فتح همزه و سکون راء و الف مقصور)، چاهی است که با مدینه سه روز فاصله دارد و غزوه ذات‌الرقاع در محل آن به‌وقوع پیوست.

بئر اریس:] حرف الف «اریس».

بئر اَنس: منظور انس‌بن مالک صحابی است. این چاه در مدینه است و در جاهلیت به‌نام «برود» خوانده می‌شده و مردم هر زمان که محاصره می‌شدند، از آب این چاه می‌نوشیدند.

بئر انی: بر وزن «هُنا».] «اریس»، در حرف الف.

بئر اهاب:] «اهاب»، در حرف الف.

بئر بُصَّه: ابن نجّار می‌نویسد: این چاه نزدیک بقیع، در سرِ راه کسی که به قبا می‌رود و میان نخلستانی واقع شده است.

بئر بُضَّه: روایت دیگری است از «بُصّه» پیشگفته.

[بِئْر تَفْلَه: چاهی است در «عُسفان» که دهانه‌ای فراخ و آبی پاکیزه و گوارا دارد و به همین دلیل از آب آن به عنوان هدیه به مکه و جدّه برده می‌شود. آب این چاه

ص: ۶۴

فراوان است و هرگز دچار کمبود نمی گردد.

گفته شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که به عُسفان رسید، چاه‌های آن خشک شده بود. حضرت بر سر این چاه آمد و آب دهان مبارک خود را در آن افکند و آب از آن جوشید. (۱)]

بئر جاسم: همان چاه ابوالهیثم‌بن تیهان است و ظاهراً همان «جاسوم» باشد. نیز] «مسجد راتج».

بئر جاسوم: از چاه‌های مدینه در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.

بئر جُشَم: از چاه‌های ناشناخته مدینه بوده است. به‌نظر می‌رسد که منظور از جُشَم، جشم‌بن خزرج باشد. این چاه در غرب وادی رانونا بوده و در الموطأ از آن یاد شده است.

بئر جَمَل: فیروزآبادی می‌نویسد: این چاه در ناحیه جُرْف، در انتهای عقیق بوده است ... البته این تعیین محل، مورد اتفاق نیست.

بئر حاء: عبارت بوده از یک چاه و یک بستان. در ضبط این کلمه، میان علما اختلاف است که آیا دو کلمه است؛ یعنی «بئر+ حاء»؟ یا کلمه واحداست؛ یعنی «بئرحاء»، به فتح باء و کسر آن؟ ...

گفته‌اند: برخی محدّثان برای تحقیق ضبط درست کلمه «بئرحاء»، حتی یک کتاب مستقل نوشته‌اند. تعیین محلّ فعلی آن، کار دشواری است؛ زیرا کلیه آثار و اماکنی که بتوان بر اساس آن محل «بئرحاء» را معلوم کرد، در آخرین توسعه‌ای که پیرامون مسجدالنبی صلی الله علیه و آله صورت گرفته از میان رفته‌اند. این چاه و باغ در ناحیه‌ای موسوم به باب‌المجیدی قرار داشته است.

بئر حُلْوه: در احادیث نبوی از این چاه یاد شده، اما از محلّ آن کسی آگاهی ندارد.

بئر حلوه یکی از چاه‌های مدینةالنبی صلی الله علیه و آله بوده است.

بئر خارجه: در صحیح مسلم این عبارت آمده است: «یدخل فی جوف حائط من بئر خارجةٍ» و نیز به صورت «بئرٌ خارِجه»؛ یعنی بیرون از باغ نیز روایت شده است. بنا به روایت نخست، اگر «بئر

۱- بلادی، ج ۲، ص ۳۶

ص: ۶۵

خارجة» مضاف و مضاف‌الیه باشد، معلوم نیست خارجه، صاحب چاه، چه‌کسی بوده است؟! و اگر صفت و موصوف باشند، در این‌صورت مکان و محلّ چاه دانسته نیست. در هر حال، این چاه یکی از چاه‌های مدینـةالنبی بوده که رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله از آن آب نوشیده است.

بئر خریف: روایت شده که عثمان این چاه را به صدقه خود در چاه اریس ضمیمه کرد. روایتی می‌گوید که خاتم پیامبر صلی الله علیه و آله در همین چاه از دست عثمان افتاده است.

بئر خَطَمه: یکی از چاه‌های مدینه بوده که محل آن معلوم نیست؛ این چاه در محله بنی‌خطمه، از قبیله اوس، که در منطقه عوالی مدینه می‌زیستند، قرار داشته است.

[به روایتی، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به محله «بنی خطمه» آمد و در خانه پیرزنی نماز گزارد، سپس به کنار چاه ذرع رفت و تجدید وضو کرد. (۱)]

[بئر ذاتُ الْعَلَم: چاهی است میان مدینه و «وادی صَفْرا» که روبروی «رَوْحاء» قرار دارد و پس از چاه «رَشا» دومین چاه عمیق است که دسترسی به عمق آن میسّر نیست. گفته می‌شود که علی بن ابی‌طالب علیه السلام در کنار آن چاه با جنّیان جنگیده است. (۲)]

بئر ذَرْع: چاهی بود در مدینه و همان چاه بنی‌خطمه پیشگفته است.

بئر ذَرْوان: این ضبط از بخاری است، اما در مسلم به‌صورت «ذواروان» و در روایتی نیز «ذراوان» آمده است.

نقل است که لبیدبن اعصم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را با چند دندانه از شانه و لاخ مویی از آن حضرت جادو کرد و آنها را در چاه ذروان قرار داد. گمان می‌رود که این چاه در اطراف بقیع در مدینةالنبی بوده است.

بئر روحاء:] «روحاء».

بئر رومه: بعضی آن را به‌صورت «رؤمه»- با همزه- گفته‌اند. به این چاه بئر عثمان و «قلیب مزنی» نیز گفته می‌شود. چاهی است که امروزه در عقیق مدینه معروف است. در کتاب خود به نام «اخبار الوادی المبارک» عقیق، به تفصیل

۱- عمدة الأخبار، ص ۲۴۶.

۲- همان، ص ۲۵۱.

ص: ۶۶

از این چاه سخن گفته‌ایم. علاقه‌مندان به آنجا مراجعه کنند.

بئر زمزم: چاهی است در مدینه، در سمت راست کسی که به سمت «آبارعلی» می‌رود. سمهودی می‌نویسد: ممکن است همان چاه اهاب باشد که در کناره حرّه غربی قرار دارد. علت نام‌گذاری این چاه به «زمزم» آن است که مردم مدینه به آن تبرّک می‌جویند و آب آن، همچون آب زمزم مکه، برای تبرک به اطراف و اکناف برده می‌شود.

بئر سُقیا: چاهی است در مدینه. در احادیث از این چاه نام‌برده شده، اما در تعیین محلّ آن اختلاف است. این سقیا با «سَقیا» که در حرف سین خواهد آمد و در وادی فرع واقع شده، فرق می‌کند.

بعضی گفته‌اند: چاه سُقیا در جنوب شرقی ایستگاه راه‌آهن مدینه قرار دارد و جاده میان چاه و ایستگاه فاصله انداخته است. این چاه به مرور زمان پر شده است.

بئر عُرْوه: مقصود عروةبن زبیر است. این چاه در عقیق- که عروه در آنجا اعتزال و گوشه‌گیری اختیار کرده بود- در سر راه منتهی به ذوالحلیفه قرار داشته است. پل عروه نیز در همین محل است. عروه تابعی و راوی حدیث است ... و به همین دلیل از این چاه نام بردیم.

بئر عَقَبه: از چاه‌های مدینه بوده و در احادیث از آن یاد شده است.

[بئر غَدَق: این چاه را که از چاه‌های مدینه است، به دلیل شیرینی و گوارا بودنِ آب آن، به این اسم نامیده‌اند.

«عبدالرحمن بن یزید بن حادثه می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (هنگام هجرت به مدینه) در پشت حَرَّه ما نماز (صبح) گزارد، سپس بر مرکب سوار شد و پیش از طلوع آفتاب کنار چاه «غَدَق» رسید و در آنجا مردم خدمت آن حضرت می‌رسیدند و سلام می‌دادند. (۱)]

بئر غَرْس: (به فتح غین و سکون راء)، غَرس در لغت به‌معنای قلمه یا نهالی است که می‌کارند. این چاه در زیستگاه‌های بنی‌نضیر، در نیم میلی شمال شرقی مسجد قبا و در بین نخیل واقع شده است.

روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام وفات

۱- عمدة الأخبار، صص ۲۵۱ و ۲۵۲

ص: ۶۷

به علی علیه السلام فرمود:

«وقتی من مردم، بدنم را با هفت مشک آب از چاه غَرس غسل بده».

بئر قرّاصه: قراصه در غرب مساجد فتح (مساجد سبعه)، در راه چاه رومه به مدینه قرار دارد و جابربن عبداللّه در آنجا زمینی داشته است. در کتاب‌های حدیث، در باره این چاه داستانی در باره بدهکاری پدر جابر که در غزوه احد درگذشت، نقل شده است.

بئر قُرَیْصه: یکی از چاه‌های مدینه است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن آب نوشیده‌اند.

بئر مَرْق: چاهی است در مدینه که در اخبار هجرت از آن یاد شده است.

بئر مَعُونه: جایی است در سرزمین نجد، و به‌قولی نزدیک کوه ابْلی که در ماه صفر سال چهارم هجری در محل این چاه فاجعه کشتار عده‌ای از مسلمانان به‌وقوع پیوست. عده‌ای این فاجعه را با کشتار مسلمانان در رجیع خلط کرده‌اند، در صورتی که این‌ها دو واقعه متفاوت‌اند که در دو مکان دور از هم اتفاق افتاده‌اند.

بئر یُسْره: چاه بنی‌امیّهٔ‌بن زید و یکی از چاه‌های مدینه بوده است. نام قبلی این چاه «عُسره» بود و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را «یُسره» نامید. در طبقات ابن‌سعد آمده است که چاه یادشده به‌نام «عبیره» موسوم بوده است؛ اما احتمال می‌دهم تصحیف باشد.

[باب بنی جُمَح: یکی از درهای مسجد الحرام در زمان ازرقی بوده که مقابل «باب بنی هاشم» قرار داشته است، سپس در جریان توسعه مسجد الحرام تخریب گردیده است. (۱) بنی جمح که این در به نام آنها نامیده شده، شاخه‌ای از قبیله قریش بوده‌اند.

شهید ثانی نام دیگر آن را «باب الحنّاطین» خوانده و آن را روبروی رکن شامی دانسته است. دلیل این نامگذاری آن بوده که نزدیکی آن «حِنْطَه» (گندم) یا «حَنوط» میّت می‌فروختهاند. (۲) نام سوم آن، به نقل فاسی «باب العُمْرَه» است؛ زیرا کسانی که از تنعیم به قصد عمره مفرده مُحرم می‌شدند، از آن در به مسجد الحرام می‌رفته‌اند. (۳)]

۱- معجم معالم الحجاز ۱: ۱۷۰.

۲- شرح لمعهٔ ۲: ۳۲۹.

۳- تاریخ المدینهٔ المنوره، ج ۱، ص ۲۸۳

ص: ۶۸

[باب بنی شَیْبَه: یکی از درهای مسجد الحرام بوده که در طرف «مَسْعی» قرار داشته و نیز به «باب بنی عبد شمس» و «باب السیل» معروف بوده است. (۱) از امام صادق علیه السلام روایت شده که بت «هُبَل» را امیرمؤمنان علیه السلام به دستور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کعبه به زیر آورد و آن را در آستانه «باب بنی شیبه» زیر پای زائران دفن کرد. از این رو مستحب است که حجاج از این در وارد مسجد الحرام شوند تا هُبَل را که معبود کفّار قریش بوده، زیر پای خود قرار دهند.

پس از توسعه مسجد الحرام و تخریب این در، آستانه این در به صورت طاقی در وسط مسجد باقی ماند و آنانکه می‌خواستند به این استحباب عمل کنند، از زیر آن طاق عبور می‌کردند؛ ولی بعدها آن هم تخریب شد و اکنون اثری از آن برجای نمانده است. (۲) و روزهای جمعه به نشانه آن طاق، نزدیک مقام ابراهیم علیه السلام، در مقابل «باب السلام»؛ یعنی در جایگاه «باب بنی شیبه» طاقی

۱- ازرقی، ج ۲، صص ۳۳ و ۸۷

۲- بلادی، ج ۱، صص ۱۷۰ و ۱۷۱

ص: ۶۹

سیّار گذاشته می‌شود و امام جمعه در آنجا به نماز جمعه می‌ایستد.]

[باب بنی هاشم: به گفته ازرقی این در، از درهای شرقی مسجد الحرام است و به آن «باب البَطْحاء» نیز گفته می‌شود، ولی امروزه به «باب علی علیه السلام» معروف است. [(۱)]

[باب التّوبه:] «باب الکعبه»]

باب جبرئیل: یکی از درهای مسجد شریف نبوی است.

[بابُ الرَّحْمَه: نام یکی از درهای غربی مسجد النبی صلی الله علیه و آله است. در گذشته، آن را «باب السّوق» می‌گفته‌اند؛ زیرا به سوی بازار گشوده می‌شده است.

دلیل نامگذاری این در به «باب الرحمه» این است که وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسجد به ایراد خطبه جمعه مشغول بود، مردی از «باب القضا» وارد شد و عرض کرد: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله! به واسطه خشک سالی، اموال ما از میان رفت و ادامه زندگی برایمان دشوار شده است، دعا کن تا خداوند برای ما باران بفرستد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دست به دعا برداشت و سه بار این جمله را تکرار کرد: «اللّهُمَّ اغِثْنا» خداوندا! برایمان باران نازل کن. در آن لحظه، از پشت کوه «سَلْع» توده‌ای ابر فشرده در کرانه آسمان پدیدار گردید و به وسط آسمان که رسید، در آسمان پخش شد و سپس شروع باریدن کرد. و تا یک هفته ادامه یافت. (۲) از آن پس «باب القضاء» به «باب الرَّحْمَه» معروف شد؛ زیرا مردی که پیامبر صلی الله علیه و آله به درخواست او، دعای باران کرد و به دنبال آن رحمت الهی نازل گردید، از آن در وارد مسجد شد.

بلادی نام دیگر آن را «باب عاتکه» نوشته که منسوب به عاتکه عمه پیامبرخدا صلی الله علیه و آله بوده است. (۳)]

[باب فاطمه علیها السلام: در قسمت شرقی ضریح مطهر پیامبر خدا علیه السلام، دری است به نام «باب فاطمه علیها السلام» که حدود حجره آن حضرت را نشان می‌دهد و در قسمت جنوبی آن، محرابی به نام محراب فاطمه علیها السلام وجود دارد.]

[باب الکعبه: کعبه دارای یک در داخلی است که به سمت شرق گشوده می‌شود و میان حجر الاسود و رکن عراقی واقع است و درِ دیگر، درِ داخلی است که پشت رکن عراقی واقع شده و به بیرون گشوده نمی‌شود و پشت آن نردبان کعبه است که از آن برای بالارفتن بر بام خانه و تنظیم جریان آب باران رحمت از ناودان کعبه استفاده می‌شود و به همین مناسبت به آن «باب الرحمه» گفته می‌شود و نام دیگر آن «باب التوبه» می‌باشد. (۴)]

[باب النّساء: از درهای شرقی مسجد النّبی صلی الله علیه و آله بوده و به واسطه رویارویی آن با خانه «ریطه دختر ابوالعباس سفّاح» به آن «باب ریطه» نیز گفته می‌شده است.

علت نامگذاری آن به «باب النّساء» این بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: این در را برای آمد و شد زنها بگذاریم. (۵) پس از توسعه مسجد در عصر سعودی و تخریب دیوار شرقی آن، دری مقابل

۱- ازرقی، ج ۲، ص ۸۸

۲- خلاصة الوفا، ص ۳۰۸؛ ابن نجار، ص ۱۰۹

۳- معجم معالم الحجاز، ج ۱، ص ۱۷۰

۴- برگرفته از الکعبة المشرّفه، ص ۶

۵- سمهودی، ج ۲، ص ۶۹۱؛ ابن نجار، ج ۱۰۹

ص: ۷۰

«باب النّساء» کار گذاشته و به همین اسم نامیده شد. [(۱)]

بَألی: (به فتح حرف اول و دوم و سوم)، یکی از مسجدهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در راهش به غزوه تبوک بوده است.

بتراء: جایی است در شانزده کیلومتری غرب مدینه. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که رهسپار جنگ با بنی‌لحیان بود، از این محل عبور کرد.

بُجْدان: این کلمه که به‌صورت «جُمْدان» نیز روایت شده، نام کوهی است در راه مدینه به مکه که از مدینه تا آنجا یک شب راه است. در حدیث آمده است:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حرکت کنید، این بُجدان است. مفرِّدون (آنان که دل به خدای یگانه داده‌اند و او را فراوان یاد می‌کنند، پیشی گرفتند».

بُحْران: (به ضمّ باء و سکون حاء)، سیره‌نویسان هنگام سخن از اعزام سریّه عبداللَّه‌بن جحش به نخله، واقع در میان مکه و طائف، برای زیرنظر گرفتن قریش، از این محل نام به‌میان آورده‌اند ... عبداللَّه راه حجاز را درپیش گرفت تا اینکه به معدنی در بالای فُرُع که به آن بُحران می‌گویند رسید .... نیز «بحران» کوهی است در نود کیلومتری شرق شهر رابغ.

بَحْرة الرُّغاء: ابوداود در کتاب الدیات آورده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با قسامه مردی از بنی‌نصربن مالک را در بحرةالرغاء، واقع در ساحل «لیَّه» به قتل رساند. این مکان امروزه در کناره جنوبی لیّه، واقع در پانزده کیلومتری جنوب طائف، معروف همگان است.

بحرین: نام سواحل نجد، میان قطر و کویت بوده و قصبه و مرکز آن هَجَر، هفوف فعلی، بوده است. در گذشته به‌نام «حِسا» خوانده می‌شد اما بعدها بر این اقلیم نام «احساء» اطلاق گردید که تا پایان دوره عثمانی، همچنان بدین نام خوانده می‌شد.

نام بحرین سپس بر جزیره بزرگی که از شرق در مقابل این ساحل است و «اوال» نام داشت و امروزه امیرنشین بحرین را تشکیل می‌دهد، اطلاق گردید.

۱- تعمیر و توسعه مسجد نبوی، ص ۱۸۷

ص: ۷۱

در کتاب‌های سیره و تاریخ، عمدةً شرق عربستان سعودی را به‌نام بحرین معرفی می‌کنند.

[بُحَیْرَه: تصغیر «بَحْر» است و یکی از نام‌های شهر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. (۱) در روایتی از مدینه به عنوان بُحَرَه یاد شده است. (۲)]

بُحَیره طبریّه: دریاچه‌ای است در فلسطین که خشک شدن آب آن نشانه خروج دجّال است. در حدیث جَسّاسه (۳) که تمیم‌الداری روایت کرده و در صحیح مسلم آمده، از این دریاچه نام برده شده است.

بدائع: جایی است از کوه احد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قبل از جنگ احد در آنجا فرود آمد.

بَدْر: نام چاهی است که جنگ معروف «بدر» در آنجا به‌وقوع پیوست. بدر اکنون شهری بزرگ و آباد است و حدود ۱۵۰ کیلومتر با مدینه منوره فاصله دارد.

در گذشته هرکس به حج می‌رفت، از بدر عبور می‌کرد؛ زیرا در راه مدینه به مکه قرار داشت، اما پس از افتتاح اتوبان (جاده هجرت) دیگر کسی از آنجا نمی‌گذرد. در اینجا منازلی را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در راه خود به غزوه بدر پیموده است، نام می‌بریم ([] نقشه جنگ بدر):

۱- نَقْب المدینه

۲- عقیق

۳- ذو الحُلیفه

۴- ذات الجیش

۵- تُرْبان

۶- مَلَل

۷- غمیس الحمام

۸- مرّیَیْن

۹- صُخیرات الیمام

۱۰- سَیاله

۱۱- فجّ الرَّوحاء

۱۲- شنوکه

۱۳- عِرْق الظبیة

۱۴- سجیج

۱- لسان العرب، ج ۴، ص ۴۴؛ بحار، ج ۲۰، ص ۳۲۹

۲- معجم ما استعجم، ج ۱، ص ۲۱۱؛ بحار، ج ۲۰، ص ۲۳۷

۳- جسّاسه: جنبنده‌ای است درجزایر دریا که‌اخبار را تجسّس می‌کند و به دجّال گزارش می‌دهد لسان‌العرب، ماده جسس م.

ص: ۷۲

۱۵- مُنصرف (مُسَیْجید)

۱۶- نازیه

۱۷- رَحْقان

۱۸- مضیق الصفراء

۱۹- صفراء

۲۰- ذَفِران

۲۱- اصافر

۲۲- دَبَّۀ

۲۳- حنّان

۲۴- بدر

در این فرهنگ، از تمامی این اماکن نام برده شده است.

بنابراین، برای آگاهی از وضعیت هریک، به محلّ خاص خود مراجعه شود.

بَذَّرَ: نام چاهی است که هاشم‌بن عبدمناف آن را حفر کرد. جایگاه آن در مکّه معلوم نیست.

ص: ۷۳

بَرْثان: (به فتح باء و سکون راء)، مجد می‌نویسد: وادیی است میان ملل و اولات الجیش. پیامبر صلی الله علیه و آله در راه خود به بدر، از اینجا گذشته و در آن فرود آمده است.

سمهودی می‌نویسد: احتمال دارد شکل تصحیف شده «تربان» باشد.

بَرْزَتان: سمهودی می‌نویسد: این دو از منابع درآمد و تأمین هزینه زندگی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و گمان می‌کنم همان برزه و بُریزه معروف باشند که در منطقه العالیه هستند و جزو اموال بنی‌نضیر به حساب می‌آمدند.

بَرْقاء: در شعری از حسان‌بن ثابت، از این محل نام برده شده و ناشناخته است.

شاید مکانی در بادیه باشد.

بُرْقه: جایی است در مدینه و از صدقات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده که آن حضرت مقداری از مخارج خانواده خود را از آن تأمین می‌کرده است] «صدقات النبی».

بِرْک: بر وزن «سِدْر»، جایی است نزدیک مدینه. بعضی گفته‌اند: روبه‌روی شُواحِط از نواحی مدینه قرار است و دارای گیاه و سَلَم فراوان می‌باشد و آبهای زیادی در آن جاری است. به‌قولی: نقبی بوده به عرض حدود چهار میل، که از ینبع به مدینه می‌رفته و آن را مبرک می‌گفتند و پیامبر صلی الله علیه و آله در حق آن دعا کرد. بلادی می‌نویسد: «مبرک» هنوز هم به همین نام خوانده می‌شود.

بِرْک الغِماد: (به کسر و نیز فتح باء و کسر غین و فتح آن، بعضی هم آن را به ضم خوانده‌اند)، «برک» سنگ‌هایی را گویند که مانند سنگ‌های حرّه درشت، ناهموار و عبور از روی آنها دشوار است. درباره «غماد» اختلاف است؛ گفته‌اند: جایی است در پشت مکه از طرف دریا که مسافت آن تا مکه پنج شب راه است. بعضی گفته‌اند: شهری است در یمن. ظاهراً جاهای چندی وجود دارد که دشوار روی یا دوری و دشوارروی وجه مشترک همه آنهاست؛ زیرا از ابو دردا روایت شده که گفته است: اگر فهم آیه‌ای از کتاب خدا بر من دشوار گردد و کسی را نیابم که مشکل آن را برایم بگشاید مگر مردی در برک‌الغماد،

ص: ۷۴

بار سفر به‌سوی آن خواهم بست. مقداد بن عمرو نیز در روز بدر این کلمه را به‌کار برد.

[بُرْکَه: از نام‌های زمزم است. (۱)]

بَرَکَه: (به فتح سه حرف اول)، چشمه‌ای است در وادی ینبع النخل که به جهینه تعلق داشته‌است. جاسرمی گوید: از چشمه‌های «عُشَیْره»، محل یکی از غزوات پیامبر صلی الله علیه و آله است.

بِرْمه: (به کسر باء و سکون راء)، یکی از اعْراض (۲) مدینه، واقع در بین خیبر و وادی‌القُری بوده است.

بَرُود: (به فتح اول)، جایی است در وادی فُرُع که پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا نماز خواند.

بُزاخه: (به ضم باء)، در تعیین محلّ آن اختلاف است؛ بعضی گفته‌اند: آبی بوده از قبیله طیء و به‌قولی متعلّق به بنی‌اسد. بعضی گفته‌اند: ریگستانی بوده واقع در پشت مِناج، روبه‌روی راه کوفه. جنگ بُزاخه، یکی از جنگ‌های ردّه است که در زمان خلافت ابوبکر به‌قوع پیوست، در این جنگ، سپاه اسلام به فرماندهی خالدبن ولید برای سرکوب طلیحه اسدی اعزام شد. در همین جنگ بود که عُکّاشهٔبن مِحْصن (یکی از سرداران اسلام) کشته شد.

بُسّ: (به ضمّ باء و تشدید سین)، این نام خاصّ، در شعری از عباس‌بن مرداس که در غزوه حنین سرود، آمده است. او چنین می‌سراید:

رکضنا الخیل فیهم یومَ بُسٍّ إلَی الأورال تَنْحِط بالنّهاب

بذی‌لجبٍ رسول اللّه فیهم کتیبته تَعَرَّضَ للضِّراب

بُساق: (به ضمّ باء)، این کلمه را به‌صورت بصاق (با صاد) نیز آورده‌اند و آن کوهی است در عرفات و به‌قولی: وادی‌ای است میان مدینه و جار (بندری قدیمی نزدیک ینبع). در خبر اسلام آوردن مغیرهٔبن شعبه، که پس از دیدارش با مقوقس و بازگشتش از مصر روی داد، از قول وی آمده است: چون به «بُساق»

۱- شفاء الغرام، ج ۱، ص ۴۰۴؛ فاکهی، ج ۲، ص ۶۸

۲- برای اطلاع از معنای عِرض جمع آن: اعراض مراجعه کنید به کلمه «عرض» درحرف «عین»- م.

ص: ۷۵

رسیدیم ... احتمال دارد که همین «بساق» باشد که از آن سخن می‌گوییم و شاید هم «بَشقا» باشد که شرح آن خواهد آمد. اما به احتمال قوی همین بساقی باشد که میان مدینه و جار، در مسیر آمد و شد کنندگان به مصر، قرار دارد؛ چرا که مغیره هنگام بازگشت از مصر، همسفران خود را به قتل رساند و راهی مدینه شد و اسلام آورد. ماجرای او را در طبقات ابن‌سعد، (ج ۴، ص ۲۸۵) ببینید. [همچنین بُساق از اسامی مکّه مکرمه است. (۱)]

بَشاق: قریه‌ای است در مصر. در حدیث آمده است: ابلیس وارد عراق شد و کار خود را پیش برد، سپس به شام رفت؛ اما مردم او را راندند تا اینکه وارد بشاق گردید، آنگاه به مصر رفت و در آنجا تخم‌گذارد و جوجه کرد.

گفته‌اند: این در زمان فتنه عثمان بوده و ابلیس اشاره به عبداللَّه‌بن سبأ می‌باشد.

بُصری: در خبر مربوط به مسافرت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با عمویش ابوطالب به شام و ملاقات با راهبی به‌نام «بُحَیْری» از این مکان نام برده شده است. بصری بزرگ‌ترین شهر حوران بوده است ... این شهر اکنون در خاک جمهوری عربی سوریه قرار دارد و دارای آثاری تاریخی است.

بُصّه: چاهی بوده در باغی معروف به همین نام و بر سر راه کسی که از طریق شارع‌العوالی، از مرکز مدینه به قبا و قربان می‌رود. به‌نام «بوصه» نیز از آن یاد شده است. حدود ۲۲۰ متر با بقیع فاصله دارد.

بُضاعه: (به ضمّ اول و گاه کسر آن)، چاهی است در محلّه‌ای که امروزه به همین نام موسوم است و نزدیک سقیفه بنی‌ساعده در مدینه قرار داشته است.

گفته‌اند: بضاعه، خانه بنی‌ساعده در مدینه بوده و چاه آن معروف است.

درباره همین چاه بود که پیامبر صلی الله علیه و آله فتوا داد: آب تا زمانی که تغییر نکرده، پاک است. پیرامون آب چاه بضاعه میان فقها اختلاف نظریه است.

بِطاح: (به کسر و ضمّ باء)، جمع «بَطْحاء» است و بطحاء در لغت به‌معنای مسیلی است که در آن شن و سنگریزه باشد.

۱- شفاء الغرام، ج ۱، ص ۷۶

ص: ۷۶

جمع آن «اباطح» است و «بطاح» «جمع غیرقیاسی می‌باشد. مقصود از بطاح در اینجا، بطاح مکه است. قبیله قریش به دو گروه تقسیم می‌شدند: یکی قریش بطاح؛ کسانی از قریش که میان دو اخْشَب (کوه) مکّه می‌زیستند و دیگری قریش الظواهر؛ آنانکه در بیرون از این شِعب (درّه) زندگی می‌کردند. قریش بطاح ارجمندتر از دیگری بود.

نیز بطاح: سرزمینی است در زیستگاه بنی‌تمیم. در همینجا بود که خالدبن ولید با مرتدّان بنی‌تمیم و بنی‌اسد، که طلیحهٔبن خویلد نیز با آنان بود نبرد کرد، و در این نبرد مالک‌بن نویره به‌قتل رسید.

بُطحان: وادی است. در ضبط این کلمه اختلاف است. اهل حدیث آن را به ضمّ باء و سکون طاء تلفظ کرده‌اند و اهل‌لغت به فتح باء و کسر طاء. روایت سوّمی هم هست که در آن، با فتح اول و سکون دوم آمده است.

بطحان یکی از وادی‌های بزرگ و اصلی مدینه است. در حدیث آمده است: بطحان بر روی تُرعه (در، یا پله) ای از ترعه‌های بهشت قرار دارد ...

این وادی از حرّه شرقی مدینه شروع می‌شود و از عوالی و سپس از نزدیک مسجدالنبی می‌گذرد و در شمال جمّاوات به عقیق وصل می‌شود] «اودیهٔالمدینه».

بَطْحاء: در کتاب «الام» شافعی، مطلبی آمده که نشان می‌دهد بازار مدینه را بطحاء می‌گفته‌اند.

بطحاء ابن ازهر: در غزوه ذوالعُشیره، از این محل یاد شده است ... روایت شده که آن حضرت از نَقْب (راه باریک و تنگ کوهستانی) بنی‌دینار و سپس از فیفاء (بیابان) الخبار گذشت و در بطحاء ابن‌ازهر زیر درختی فرود آمد و در پای آن نماز خواند ....

گفته‌اند: فیفاء الخبار همان است که امروزه به‌نام «دعیثه» یا عزیزیّه می‌خوانند و در مدینه است و بطحاء ابن ازهر، بخشی از آن بوده ولی معروف نیست. بر من معلوم نشد که این ابن ازهر که بطحاء به او نسبت داده شده، چه‌کسی است.

بطحاء مکه: نام قسمتی از وادی مکه میان حجون تا مسجدالحرام بوده است ...

ص: ۷۷

امروزه بطحایی به‌جا نمانده؛ زیرا همه‌جا راه‌سازی و آسفالت شده است.

بَطْن: جمع آن «بُطْنان» به‌معنای جاهایی است که سیلاب در آنها پهن و گسترده می‌شود و باعث حاصل‌خیزی و فراوانی علف و گیاه در آن می‌گردد. در سیره از جاهایی به‌نام بطن رابغ، بطن اضم، بطن مَرّ، بطن نخله، و بطن اعدا نام برده شده است. ما هریک از این جاها را بر اساس قسمت دوم نامش یا مضاف‌الیه آن در جای خود توضیح داده‌ایم.

در اینجا به توضیح بطن اعدا می‌پردازیم. این بطن در راه هجرت، قبل از مدلجه تعهن، قرار داشته است.

بطن ریم:] «ریم».

بُطَیْحاء: مصغّر «بطحاء» است. گفته‌اند:

میدانگاهی بوده به ارتفاع حدود یک گز که عمربن خطاب آن را در بیرون مسجد مدینه ساخت و گفت: هرکس خواست شعری بخواند یا جار بزند، به این میدانگاه برود ... این میدانگاه بعد از دوره عمر، ضمیمه مسجد شد.

بُعاث: (به ضمّ باء)، نام جایی است که جنگ معروف میان اوس و خزرج در آن به‌وقوع پیوست. در حدیث آمده است:

«جنگ بُعاث جنگی بود که خداوند آن را به رسول خویش پیشکش کرد ...».

بُغَیْبغه: مصغّر «بغبغ» و به‌معنای چاهی است که آب آن نزدیک باشد و به‌قولی:

چاهی است به‌عمق یک قد یا در همین حدود. بغیبغه مزرعه‌ای بوده متعلق به امام علی علیه السلام که امروزه به آن «ینبع‌النخل» می‌گویند. آن حضرت این مزرعه را وقف مسلمانان تهی‌دست کرد.

جاسر می‌گوید: هنوز هم این نام بر زمین وسیع و خالی از سکنه‌ای که در آنجا است، اطلاق می‌شود.

بقره: راهی است که از مدینه منوّره به نُخیل می‌رود] «نخیل».

بَقْعاء: (به فتح باء و سکون قاف)، به‌معنای خشکسالی است. نام جایی در بیست و چهار میلی مدینه است که ابوبکر جهت تجهیز مسلمانان برای جنگ با اهل ردّه به آنجا رفت. بعضی گفته‌اند: همان ذوالقصَّه است.

بقیع: در لغت به‌معنای جایی است که در آن

ص: ۷۸

انواع درخت باشد. این کلمه به‌نام‌های چندی اضافه می‌شود؛ از جمله:

بقیع بُطْحان: منظور از بطحان همان وادی بطحان پیشگفته است.

بقیع الخَبْجَبه: (به فتح خاء و سکون باء و فتح جیم)، خبجبه، درختی بوده که این محل به‌نام آن شهرت یافت. بقیع مذکور، در مدینه و در سمت چپِ بقیع‌الغرقد قرار داشته است. در باب زکات سنن ابی‌داود از این محل نام برده شده است.

بقیع الخیل: جایی بوده در مدینه، نزدیک خانه زیدبن ثابت. سمهودی می‌نویسد:

محل بازار مدینه در مجاورت مصلّی بوده است. مقصود ابوقطیفه در این بیت همین‌جاست:

ألا لیت شعری هل تغیّر بعدنا بقیع المصلّی أم کعهدی القرائن

قرائن: خانه‌هایی بوده در جوار مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله.

بقیع الزُّبیر: مقصود از زبیر در اینجا، زبیربن عوام است. او از پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضا کرد که این مکان را به اقطاع وی دهد و پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضای او را پذیرفت. بقیع زبیر در مدینه و احتمالًا در نواحی بقیع‌الغرقد بوده است.

بقیع الغَرْقَد: غرقد در لغت به‌معنای گیاه دیوخار است. بقیع‌الغرقد همان قبرستان معروف مدینه است که نام آن برای همگان آشناست و در سمت شرق مسجدالنبی قرار دارد.

بَکَرات: کوه‌های بلند سیاه‌رنگی است در ناحیه ضریّه] «ضریّه» از سرزمین نجد.

از ضریّه تا مدینه، هفت شب راه است.

یکی از سریّه‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آنجا به‌وقوع پیوست.

[بَکّه: مرحوم علامه طباطبایی در ذیل آیه شریفه إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ ... (۱)

می‌نویسد: منظور از بکّه، زمین کعبه معظمه است و از این رو، آن زمین را بکّه گویند که مردم در آن (داخل کعبه) جمع و ازدحام می‌کرده‌اند و دیگر اقوال عبارتند از اینکه:

۱. بکّه همان مکه است که حرف اوّل آن (م) تغییر یافته و تبدیل به «ب» شده است.

۱- آل عمران: ۹۶

ص: ۷۹

تصویر بقیع

ص: ۸۰

۲. نام مسجد الحرام است.

۳. به مطاف گفته می‌شود. [(۱)]

بلاط: (به فتح باء و کسر آن)، جایی است در مدینه، میان مسجدالنبی و بازار شهر، که سنگفرش است. روایت شده که برای عثمان آب آوردند و او در بلاط وضو گرفت. مقصود از بلاط در این روایت، همین بلاط یاد شده است. بنابراین، بلاط بین مسجدالنبی تا مُناخه در شرق مسجد نبوی است و همان است که مروان به‌دستور معاویه آنجا را سنگفرش کرد.

بخاری در صحیح خود بابی را گشوده است درباره کسی که شترش را در بلاط یا در مسجد عقال کند و در این زمینه حدیث جابر را آورده است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد و من نزد ایشان رفتم و شتر را در بلوط، عقال بستم. بخاری همچنین بابی را به رجم کردن در بلاط اختصاص داده و حدیث دو نفر یهودی را که زنا کرده بودند، از قول ابن عمر آورده است که گفت: آن دو در محل بلاط سنگسار شدند. در روایتی دیگر از ابن‌عمر آمده است: آن دو در نزدیکی جایگاه جنازه‌ها رجم شدند.

در مسند احمد و مستدرک حاکم از ابن عباس روایت شده‌که:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستور داد دو نفر یهودی را جلوی درِ مسجد رجم کردند.

همه این‌ها درست است؛ چرا که بلاط محلّی قدیمی و پیش از حکومت معاویه وجود داشته است.

از آنچه گفتیم روشن می‌شود که بلاط در شرق مسجد در ناحیه محلّ جنازه‌ها بوده است. ظاهر سخن ابن زباله و ابن‌شبه گویای آن است که بلاط برای اولین بار در زمان معاویه به‌وجود آمد؛ زیرا این دو نفر از قول عثمان‌بن عبدالرحمان‌بن عثمان‌بن عبداللّٰه روایت کرده‌اند که گفت: مروان‌بن حکم به‌دستور معاویه بلاط را سنگفرش کرد.

مروان ممرّ پدر خود حکم به مسجد را سنگفرش کرد؛ زیرا پدرش پیر و مبتلا به باد مفاصل شده بود و هرگاه به مسجد می‌رفت، پاهایش را به زمین می‌کشید و گرد و خاک به‌وجود می‌آمد. وقتی این کار را کرد، معاویه به او دستور داد که بقیه جاهای نزدیک مسجد را نیز سنگفرش

۱- المیزان، ج ۴، ص ۳۵۰

ص: ۸۱

کنـد و مروان چنین کرد. او خواست بقیع زبیر را نیز سـنگفرش کنـد امـا زبیر مانعش شـد و گفت: می‌خواهی نام زبیر را محو کنی و مردم بگوینـد: بلاـط معـاویه؟! عثمان‌بن عبـدالرحمان گویـد: مروان کار سـنگفرش بلاط را ادامه داد و چون به مقابل خانه عثمان‌بن عبیـداللّه رسـید، فضـای جلو خـانه او را به حـال خود رهـا کرد. عبـدالرحمان‌بن عثمان گفت: اگر اینجا را سـنگفرش نکنی، آن را به خانه‌ام می‌افزایم. پس مروان آنجا را هم سنگفرش کرد.

عیاض در توضیح بلاط، به آن قسـمت که در غرب مسـجد بوده، بسـنده کرده و گفته است: بلاط محلی است سـنگفرش شده میان مسجد و بازار مدینه.

وی در این توضـیح از ابوعبیـد بکری تبعیت کرده است. اما این سـخن جای تأمل دارد؛ زیرا مقتضای روایات پیشـگفته این است که مراد از بلاط قسـمتی است که در شـرق مسـجد واقع بوده است. با این‌حال، مراد از بلاط هم شـرق مسجد است و هم قسمت غرب و شمال آن.

ابن‌شبّه گفته است: محمـدبن یحیی از عـالمی موثّق برایمـان حـدیث کرد کسـی که پیرامون مسـجد پیـامبر خـدا را سـنگفرش کرد معاویـهٔ‌بن ابوسـفیان بود. او مروان‌بن حکم را مـأمور انجـام این کـار کرد و عبـدالملک‌بن مروان کار سـنگفرش را به‌عهـده گرفت و پیرامون خانه عثمان‌بن عفان را که درِ آن به محلّ گذاشتن جنازه‌ها گشوده می‌شد نیز سنگفرش کرد.

حـدّ غربی این بلاـط عبـارت بود از: بین مسـجد تا خاتم‌الزوراء، نزدیک خانه عباس‌بن عبـدالمطّلب در بازار؛ حـدّ شـرقیِ آن تا خانه مُغیرهٔ بن شُعْبه، واقع در راه مسـجد به بقیع؛ حـدّ یمـانی (جنوبی) آن تـا حـدّ گوشه خـانه عثمان‌بن عفان که درش به سـمت جایگاه جنازه‌ها باز می‌شد؛ و حدّ شامی (شمالی) اش جلو حُشّ (بوستان) طلحه واقع در پشت مسجد.

از سمت مغرب، همچنین، به حدّ خانه ابراهیم‌بن هشام که درش به‌طرف مصلی بود می‌رسید.

بَلاکِث: یکی از اعراض مدینه و تپه بزرگی است در بطن اضم که بین ذوالمروه و ذو

ص: ۸۲

خُشُب واقع شده است. حدس می‌زنم همان «بلکثه» باشد.

بَلْدَح وبلادح: وادیی است در مکه مکرّمه.

در حدیث آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از آنکه بر ایشان وحی نازل شود، در پایین پای بلدح به زیدبن عمروبن نفیل برخورد کرد.

بلقاء: ناحیه‌ای است در اردن که شهر عمان در وسط آن قرار گرفته است.

مشهورترین شهرهای آن عبارتند از:

عَمّان، سلط، مأدبا و زرقاء. بلقاء از غرب مشرف بر غور اردن می‌باشد.

بَلکثه: در میان جاهایی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اقطاع عوسجۀبن حرمله جهنی داد، از این محل نام برده شده است. بلکثه در بطن اضم، بین ذوالمروه و ذو خُشُب، در بلاد جُهَینه از سرزمین ینبع واقع شده است.

بَلیّ بن عمرو: قبیله‌ای است قحطانی که در شمال جُهینه (ینبع) تا عقبه (گردنه) ایله، واقع در کرانه شرقی بحر قلزم (دریای سرخ) زندگی می‌کردند. از جمله دیار ایشان است: وادی‌القُری و تبوک. دامنه زیستگاه اینان تا شرق اردن و فلسطین (در بئرالسبع) امتداد داشت؛ از جمله در:

تیماء، جزل، ذات‌السلاسل، سَقیا، غزّان، امج و ... (در شمال عربستان سعودی).

بُواط: کوهی است از کوههای جُهینه در ناحیه رَضْوی (ینبع) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ماه ربیع‌الاول سال دوم هجری برای تعقیب قریش تا «بُواط» پیش رفت اما به کاروان قریش دست نیافت و به مدینه بازگشت.

در برخی روایات «ابواط» آمده است.

بُواطان: دو کوه‌اند که سرهای آنها از هم جداست اما تنه و ریشه واحدی دارند.

در میان این دو کوه، گردنه (ثنیّه) ای است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که رهسپار غزوه ذوالعشیره بود، از آنجا عبور کرد.

بُوانه: (به ضمّ باء)، تپه‌ای است در پشت ینبع، نزدیک به ساحل دریا. در حدیث آمده است: در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، مردی نذر کرد که شتری را در بوانه قربانی کند. خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: من نذر کرده‌ام که در بوانه شتری را قربانی کنم. حضرت پرسید: آیا در آنجا بتی از بت‌های جاهلیت هست که مردم آن را می‌پرستند؟ عرض کردند: نه.

ص: ۸۳

پرسید: آیا در آنجا عیدی از اعیادشان برگزار می‌شود؟ عرض کردند: نه. فرمود:

به نذر خودت وفا کن.

بَوْلاء: بندری قدیمی در دریای سرخ از توابع ینبع است که مهاجران حبشه به آنجا برگشتند. همان بندر الجار می‌باشد.

بُوَیْره: مصغّر «بئر» (چاه آب) است. بویره جایگاه سکونت بنی‌نَضیر بوده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شش ماه پس از جنگ احُد به‌سوی آن لشکر کشید و نخل‌های ایشان را سوزاند و زراعت‌ها و درختانشان را قطع کرد. آیه شریفه مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ ... (۱)

در همین‌باره نازل شده است. بعضی گفته‌اند: بویره نام جای خاصی از جایگاه‌های آنان (بنی‌نضیر) بوده است.

بُویرهٔ عُسّ:] «عُسّ».

بُوَیله: روایت دیگری است از «بویره».

ابن‌سعد روایت‌کرده‌است که پیامبر صلی الله علیه و آله بویله از سرزمین بنی‌نضیر را به زبیربن عوام و ابوسلمه عطا کرد. بعضی گفته‌اند:

«بویله» دژی بوده است از بنی‌نضیر در منزلگاه‌های آنان و آن غیر از «بویره» است. شایدنزدیک بویره بوده و به همین علّت بدین نام نیز خوانده شده است.

بَهراء بن عمرو: تیره‌ای است از قبیله قضاعه که زیستگاه‌های آنها، در شمال «بَلی» بود که از ینبع تا عقبه ایله امتداد داشت.

این تیره در سال نهم هجرت، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند و اسلام آوردند.

[بیت الاحزان: در شمال و به فاصله چند متری‌قبور ائمّه‌بقیع علیهم السلام است که حضرت زهرا علیها السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله روزها را در آنجا با گریه سپری می‌کرد. (۲)]

[بیت الحرام: همان کعبه معظمه است و خداوند را در روی زمین، خانه‌ای به حرمت آن نیست. مرحوم علامه طباطبایی در ذیل آیه شریفه جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرامَ قِياماً لِلنَّاسِ ...

می‌فرماید: ذکر «بیت الحرام» پس از «کعبه» به خاطر احترام ویژه‌ای است که این خانه از آن برخوردار است. (۳)]

[بیت العتیق: نام دیگر کعبه است که در

۱- حشر: ۵

۲- وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۹۰۷

۳- المیزان، ج ۶، ص ۱۴۱، ذیل آیه ۹۷ سوره مائده.

ص: ۸۴

آیات ۲۹ و ۳۳ سوره مبارکه حج آمده است و در وجه تسمیه آن، یا از این رو است که خانه‌ای بسیار باستانی و دارای سابقه کهنِ تاریخی است؛ چنانچه در آیه سوّم آل عمران از آن به عنوان أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ یاد شده است و یا به دلیل آنکه خانه الهی- مردمی است و از سلطه ستمکاران آزاد است و یا به واسطه نفاست و ارزش والای معنوی آن می‌باشد. [(۱)]

بیت عینون: قریه‌ای است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به تمیم‌الداری داد.

بیت عینون امروزه در منطقه الخلیل فلسطین قرار دارد.

بیت لحم: به‌معنای نانخانه است و شهری است مشهور در فلسطین، نزدیک قدس.

کلیسای المهد که حضرت عیسی علیه السلام در آن متولّد شد، در این شهر قرار دارد. در حدیثی که بکری روایت کرده، آمده است: چون تمیم‌الداری مسلمان شد، عرض کرد: «ای پیامبر خدا، خداوند تو را بر سراسر پهنه زمین چیره گردانید؛ پس دو قریه از بیت لحم را به من ببخش ...».

مشهور است که تمیم از پیامبر تقاضا کرد «بیت عینون و حبرون» واقع در منطقه الخلیل را به تیول وی دهد.

بیت المقدس: همان قدس در فلسطین است که مسجد الاقصی در آنجا است.

بیت‌المقدس گفته‌اند، چون از هر گناه و آلودگی پاک است و به‌کار بردن وصف «اقصی» برای این مسجد، از آن‌روست که در آن زمان، بعد از آن، مسجدی وجود نداشته است.

این مسجد شریف، میان مسلمانان به «مسجد الأقصی» معروف گردیده است، درحالی که مسجد اقصایی که در قرآن کریم از آن یاد شده، در حقیقت شامل تمام حرم قدسی است، که نخستین قبله مسلمانان و سوّمین حرم شریف می‌باشد؛ یعنی مسجد صخره، مسجد دیگر و هرآنچه داخل دیوار است را در بر می‌گیرد. پیرامون حرم دیواری کشیده شده که چندین در دارد.

بعضی از این درها باز است و از آنها رفت و آمد می‌شود و برخی دیگر همیشه بسته هستند.

درهای باز عبارتند از: باب

۱- نک: قاموس الحج والعمره، ص ۵۲

ص: ۸۵

الأسباط، باب حِطَّه، باب شرف‌الأنبیاء، باب الغوانمه، باب الناظر، باب‌الحدید، باب‌القطّانین، باب‌المُتوضأ، باب‌السلسله و باب‌المغاربه.

و درهای بسته عبارتند از:

باب‌السکینه، باب‌الرحمه، باب‌التوبه و باب‌البراق.

خودِ مسجدالأقصی در قسمتِ جنوبیِ صحن حرم واقع شده و قسمت‌های مختلف آن بدین شرح است: هرگاه کسی از سمت شمال وارد مسجد شود در مقابل خود با رواق بزرگی مواجه می‌شود که در زمان الملک‌المعظم عیسی، فرمانروای دمشق ۶۳۴ ه. ق، ساخته شده و بعدها آن را نوسازی کرده‌اند. این رواق دارای هفت طاق است و طاق‌ها بر روی راهروی بسته شده‌اند که به هفت در و هر در به یکی از رواق‌های هفتگانه مسجد منتهی می‌شود. مسجد، علاوه بر این درها، یک در نیز در سمت شرق دارد و درِ دیگر در ضلع غرب. یک ورودی برای مسجد زنان، واقع در رکن جنوب غربی مسجد، وجود دارد که از دو رواق تشکیل شده است. این دو رواق از سمت غرب ۵۳ متر امتداد دارند و به جامع مغاربه متصل می‌شوند. در سمت شرق نیز جامع عمر واقع شده است. گفته می‌شود علت نام‌گذاری آن به جامع عمر این است که این مسجد باقی‌مانده مسجدی است که عمر در هنگام فتح قدس بنا کرد. در سمت شمال غربی نیز ایوان بزرگی قرار دارد که نزدیک آن ایوان زیبایی موسوم به محراب زکریا واقع شده است.

در اطراف مسجدالأقصی نه گنبد است که در دوره‌های مختلف ساخته شده‌اند. همچنین دارای چهار گلدسته و نه رواق است. ۱۳۷ پنجره دارد که همه آنها پنجره‌هایی بزرگ با شیشه‌هایی رنگارنگ هستند. (۱)

۱- نویسنده محترم کتاب «معالم الأثیره»، چندین صفحه از مطالب کتابش به مسجدالأقصی اختصاص داده و مطالبی بس طولانی و مشروح و قابل استفاده، در باره آن آورده است، لیکن ما به جهت اختصار و هماهنگی میان آن و نام‌های دیگر، بخش عمده‌ای از مطالب را حذف نموده و به همین مقدار بسنده کردیم.

ص: ۸۶

تصویر؟؟؟

بَیْداء: زمین خشکِ بی‌آب و علفِ خطرناک و بیابانی است. بیـداء که در حـدیث تیمّم وارد شـده، زمینی است در منتهی‌الیه جنوبی ذوالحلیفه که در آنجا از مرز ذوالحلیفه خارج می‌شوی.

امروزه (۱۴۰۸) در اینجا ساختمان تلویزیون و دانشکده قرار دارد.

بَیْسان: جایی بوده در طرف خیبر و نزدیک به مدینه. در حدیث آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در غزوه «ذی‌قرد» در

ص: ۸۷

محل آبی به‌نام «بیسان» فرود آمد و از نام آن پرسید. عرض کردند: نامش بیسان است و آبی شور دارد. حضرت فرمود: نه، آن «نعمان» است و آبش شیرین و گوار است. بدین ترتیب، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نام را تغییر داد و خداوند آب را. طلحه این آب را خرید و صدقه‌اش داد و سپس نزد پیامبر آمد و این موضوع را به پیامبر گفت. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای طلحه، تو واقعاً فیّاض (کریم و بخشنده) هستی. و از آن پس، به نام «طلحهٔ الفیّاض» خوانده شد.

و نیز بَیْسانِ دیگر در فلسطین بوده است. در صحیح مسلم، در حدیث جسّاسه که تمیم‌الداری روایت کرده، از آن یاد شده است. شهر بیسان در فاصله حدود شش کیلومتری کرانه رود اردن جای داشته و ۱۳۱ متر از سطح دریا پایین‌تر بوده و ۱۳۷ کیلومتر با قدس فاصله داشته است. این شهر را یهودیان در سال ۱۹۴۹ م. ویران کردند و به‌جای آن، شهرکی به‌نام «بیت شعن» یا «بیت شأن» ساختند.

بیشه: (به کسر باء)، منطقه‌ای است در جنوب کشورِ عربستان سعودی ... و نیز وادی عظیمی است دارای قریه‌ها و نخلستان‌ها و جمعیت فراوان، که وادی‌های بزرگی به آن می‌ریزد و سیلابی شبیه یک خلیج پدید می‌آورد.

این وادی پر از نخلستان است.

در خبر آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از جریربن عبداللّه درباره محلّ سکونتش در بیشه پرسید. عرض کرد: زمستانش بهار است و آبش همواره جاری ....

بَیْض: جایی است در اطراف مِنا و جزو خاک مکه مکرمه؛ از روستاهای منطقه حَلْی در امارت مکّه بوده است.

بیضاء: در داستان اسراء، از این محل نام برده شده و همان ثنیّه (گردنه) تنعیم است. این گردنه بر سر راه مدینه به وادی فخّ در مکه واقع شده و در پایین آن مسجد عایشه قرار دارد که مردم از آنجا برای عمره محرم می‌شوند. به این مکان «عمره» و «عمرهٔ التنعیم» می گویند.

یاقوت می‌نویسد: بیضاء، روستاهای کوچکی است در رمله واقع در قطیف که دارای نخلستان می‌باشند.

ص: ۸۸

قطیف شهری است ساحلی در شرق عربستان سعودی که در گذشته بنی‌جذیمهٔبن عوف در آنجا می‌زیستند.

سریّه خالدبن ولید در سال هشتم هجری به‌سوی این قبیله اعزام شده بود.

بَیَن: (به فتح اول و دوم)، جایی است در ایمن. نمی‌دانم مقصود از یمن اصطلاح امروزی آن است یا یمن قدیم که جنوب جزیرهٔالعرب را شامل می‌شده است.

در معجم البلدان السعودیه (فرهنگ شهرها و آبادی‌های عربستان سعودی) آمده است: شهر «بَین» (به‌سکون یاء) از شهرهای نجران است.

شاید این بَیْن همان «بَیَن» باشد؛ چرا که در قدیم، نجران جزو یمن به شمار می‌رفت.

بیوت السقیا (خانه‌های سقیا)،] «سقیا» یا «بئرالسقیا».

ص: ۸۹

«ت»

تاراء: جایی است میان مدینه و تبوک که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در آنجا مسجدی بوده است. اینکه گفته‌اند: «در آنجا مسجدی است» معنایش این نیست که پیامبر مسجدی ساخته، بلکه مرادشان این است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن محل نماز خوانده و از آن پس مردم آن مکان را مسجد و مصلّی قرار داده‌اند.

[تَأْزیر: نام دیگر شاذروان است. وجه تسمیه آن، این است که شاذروان مانند ازار برای کعبه است. (۱)]

تبار: جایی است در شش میلی خیبر در راه مدینه. در داستان ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با صفیه، از این محل نام برده شده است.

تَباله: (به فتح تاء)، وادیی است دارای روستاها و آب و نخلستان، واقع در دویست کیلومتری جنوب شرقی طائف، در منطقه تهامه عسیر. همچنین تباله شهری است. گفته می‌شود: مردم تباله و جُرش بدون آنکه جنگی صورت گیرد، اسلام آوردند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زمین‌های این دو شهر را به ساکنانشان واگذار کرد.

تباله و جرش در سال دهم هجرت فتح شد ....

در کتاب‌های قدیمی آمده است:

تباله جایی است در سرزمین یمن ...

در گذشته، نام یمن، جنوب عربستان سعودی را دربر می‌گرفت. عرب‌ها به‌نام این شهر مثل می‌زنند و

۱- مصباح المنیر، ص ۳۰۷، ماده «شذر».

ص: ۹۰

می گوینـد: بی‌ارزش‌تر از تبـاله در نزد حَجّاج ... علتش این است که تبـاله نخستین جایی بود که حجاج به ولایتمـداری آن منصوب شـد و به‌سوی آن حرکت کرد و چون از دور آن را دیـد، درنظرش کوچـک و بی‌ارزش آمـد و از همانجا برگشت و گفت: «ارزش ولایت ندارد».

تبوک: در غزوه تبوک و جیش‌العُسرة از این مکان نام برده شده است. تبوک در ۷۷۸ کیلومتری شمال مدینه قرار دارد.

] نقشه مدینه.

تَثلیث: وادیی است دارای دهکده‌ها و مزارع، واقع در شرق وادی بیشه. این هردو وادی، در شرق طائف هستند.

تَجبار: جایی است در سـرزمین ینبع و در غزوه بـدر از آن یاد شده است. طلحه و سـعیدبن زید برای کسب خبر از کاروان قریش، به این مکان آمدند.

تُجیب: قبیله‌ای بوده که در «کَشِر»، واقع در وسط حضـرموت می‌زیسـتند. هیأت نمایندگی این قبیله با صدقات و هدایای قوم خود به خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید.

[تَخْلیـةُ السِّرب: به معنـای خـالی بودن مسـیر حـج، از هرگونه مانع برای زیارت بیت‌اللَّه الحرام است که یکی از شـرایط اسـتطاعت به حساب می‌آید. (۱)]

تُرْبان: (به ضمّ اول و سـکون دوم)، وادیی است که پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله در راه خود به بـدر، در آنجا فرود آمـد. آگاهان گفته‌اند:

تربان از ریزابه‌های وادی ملل است که از گردنه‌های مُفرّحات، واقع در بیست و چهار کیلومتری (راه شوسه بدر)، سرچشـمه می‌گیرد و سپس با گذر از جنوب غربی در فَرْش ملل می‌ریزد. راه مدینه به بدر از ابتدای این وادی تا مصبّ آن می‌گذرد.

تُرَبه: (به ضمّ تاء و فتـح راء)، در یکی از سـریّه‌های پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله آمـده است که آن حضـرت عمربن خطاب را به جنگ گسیل داشت و عمر به‌راه افتاد تا به تُرَبه رسید.

تربـه وادیی اسـت از وادی‌هـای شـرقی حجـاز، دارای آبهـا و کشتزارهـا و آبادیهـا. در ایـن وادی شـهر آبـادی است که در دویسـت کیلومتری شرق طائف

۱- تاج العروس، ج ۳، ص ۴۶، ماده «سرب».

ص: ۹۱

ص: ۹۲

ص: ۹۳

قرار دارد و به‌نام «تُرَبةُ البقوم» معروف است.

[تَرْوِيَه: روز هشتم ذی حجّه است و ازاین‌رو به این اسم نامیده شده که حجاج در این روز، از مکه آبِ مورد نیاز خود را برای روزهای بعد (در منا و عرفات) به همراه می‌برده‌اند.

در حدیث آمده است: روز ترویه، جبرئیل به ابراهیم علیه السلام گفت: «تَرَوَّ مِنَ الْماءِ» یعنی آب برگیر و به همین جهت، این روز، روز ترویه؛ یعنی روز ذخیره کردن و برداشتن آب نام گرفت. (۱)]

تُضارِع: (به ضمّ تاء و راء که گاه به کسر راء نیز گفته می‌شود، نیز به فتح تاء و ضمّ راء گفه شده است)، در حدیث آمده است: «هرگاه از تضارع سیل جاری شود آن سال، سال پرنعمت و حاصل‌خیز است.» مقصود از تضارع در اینجا، کوهی است در عقیق مدینه که به آن «جمّاء تضارع» می‌گویند و در غرب چاه عروه قرار دارد.

سمهودی می‌نویسد: این کوه در سه میلی مدینه واقع شده و هنگامی که به مکه می‌روید، وقتی به مُدرَّج (گردنه وداع) می‌رسید، جماء تضارع روبه‌روی شما قرار می‌گیرد، ولی وقتی از داخل عقیق به مکه می‌روید، کوه یاد شده در سمت راست شما واقع می‌شود.

کوه معروف به «مُکیمن‌الجمّاء» چسبیده به جمّاء تضارع است.] نقشه مدینه منوره.

تُعاهِن: همان «تِعْهِن» است که می‌آید.

[تعریف: یعنی وقوف در عرفات، که از جمله «عَرَّفَ القَوْمُ»؛ یعنی حاجیان در عرفه توقف نمودند، گرفته شده است. (۲)]

تِعْهِن: (به کسر تاء و سکون عین و کسر هاء)، در راه هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله از این مکان نام برده شده است.

جاسر می‌نویسد: تعهن هنوز هم معروف است و در نزدیکی دهکده‌ای به‌نام «امّالبرک»، در راه قدیمی مدینه به مکه قرار دارد. اهالی محل، آن را به کسر عین و تشدید هاء تلفظ می‌کنند. امّالبرک همان سُقیا است و تعهن در حدود دو

۱- طریحی، ج ۲، ص ۲۵۴، ماده «روی».

۲- لسان العرب، ج ۹، ص ۲۴۲، ماده «عرف».

ص: ۹۴

میلی شرق آن واقع شده است.

[تِعِهّن: نام چاهی است در میان راه مکه و مدینه که در سه میلی «سقیا» واقع است.

به نقل ابن اسحاق؛ راهنمای راه، پیامبرخدا صلی الله علیه و آله را به هنگام هجرت از کنار آن عبور داد.]

تَغْلمان: جایی است در اطراف ربذه، از نواحی مدینهٔالنبی. در غزوه دومهٔالجندل از این مکان نام برده شده است.

[تقصیر: عبارت است از کوتاه کردن مقداری از ناخن یا موی صورت (ریش و یا سبیل) که پس از سعی میان صفا و مروه در مکه و پس از قربانی در منا انجام می‌گیرد و با این کار، حاجی از احرام خارج می‌شود و در قرآن کریم به آن اشاره شده: ... مُحَلِّقِینَ رُؤُسَکُمْ وَ مُقَصِّرِینَ ... (۱)

]

[تَلبید: تلبید آن است که شخص هنگام احرام موهای خود را با صمغ یا خطمی و یا مادّه چسبنده دیگر به هم بچسباند تا آن را از ژولیدگی و شپش محفوظ دارد.

به نقل ابن اثیر در «نهایه» کسانی دست به این کار می‌زده‌اند که مدت زمانی بیشتر در حال احرام باقی می‌مانده‌اند. (۲) در زمان جاهلیت حاجیانی که قصد حلق (تراشیدن سر خود را) نداشتند، تلبید می‌کردند و به چنین فردی «مُلَبّد» می‌گفتند و این کار را برای آن انجام می‌دادند که لابلای موهای بلندشان، بواسطه کمبود آب و وضعیت نامناسب بهداشت، جایگاه حشراتی چون کیک و شپش نگردد.]

تَلْعات الیمن: در «المناسک» آمده است:

از ابواء تا تلعات‌الیمن دو میل فاصله است و آن درّه‌هایی است که هنگام عبورِ شخص، از وادی ابواء، در سمت چپ او قرار می‌گیرد ... یمن در اینجا به معنای جهت قبله یا جنوب و یا سمت راست است.

سمهودی می‌نویسد: چون از وادی ابواء دو میل طی کردی، در سمت چپ تو درّه‌هایی قرار دارد که به آنها «تلعان‌الیمن» می‌گویند. در متن به همین شکل آمده اما به نظر می‌رسد «تلعات» باشد.

۱- فتح: ۲۷.

۲- طریحی، ج ۴، ص ۱۰۴؛ لسان العرب، ج ۳، ص ۳۸۶، ماده «لبد».

ص: ۹۵

[مَتیم: قبیله‌ای است عربی عدنانی که در سیره از آنان یاد شده است. زیستگاه‌های آنان در سرزمین نجد بوده و از آنجا تا بصره و یمامه را دور می‌زدند و به بحرین می‌رسیدند و تا عُذیب (از سرزمین کوفه) پراکنده بودند. از جمله سکونتگاه‌های این قبیله است: صُلْب، دهنا، احساء، رماده و صمّان و از جمله کوه‌های ایشان است: عُطاله؛ و از وادی‌های آنان است؛ ذوعشر و کُلْیه؛ و از آب‌های ایشان است: جفار، منیفه، برقه و منشد.].

تَناضِب: (به فتح اول و کسر ضاد)، در داستان هجرت عمر، از این محل نام برده شده است. او می‌گوید: هنگامی که من و عیاش‌بن ابی ربیعه و هشام‌بن عاص‌بن وائل تصمیم گرفتیم به مدینه هجرت کنیم، با هم قرار گذاشیم که در تناضب از اضاۀ بنی‌غفار واقع در بالا دست سَرِف به همدیگر بپیوندیم.

بلادی می‌نویسد: تناضب و اضاۀ بنی‌غفار، هر دو یک محل است. اضاۀ در لغت به معنای زمینی است که آب در آنجا جمع شود و تولید گِل کند و تناضب به درخت‌هایی می‌گویند که در چنین جایی باشد. اضاۀ هنوز هم در کناره شمالی وادی سرف تا مجاورت قبر امّ المؤمنین میمونه دیده می‌شود. در کناره غربی آن محلّه‌ای است که با مکه، از سمت شمال، سیزده کیلومتر فاصله دارد.

تُناضِب: (به ضمّ اول و کسر ضاد)، یکی از شعبه‌های وادی دوداء است. این وادی به عقیق مدینه می‌ریزد.

تِنْعه: (به کسر اول و سکون دوم)، از روستاهای حضرموت است. در خبر مربوط به شرفیاب شدن هیأت نمایندگی حضرموت به محضر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، از این روستا نام برده شده است.

تَنْعیم: میان مکه و سَرِف واقع شده و اهالی مکه برای عُمره از این محل محرم می‌شوند. گفته‌اند: نام آن از درختی معروف در بادیه گرفته شده است. بعضی هم گفته‌اند: وجه تسمیه آن به تنعیم این است که در سمت راست آن کوهی است که به آن نعیم می‌گویند و در سمت چپش کوه دیگری است که به «ناعم» مشهور است و نیز وادی «نَعْمان» در آنجا قرار دارد.

ص: ۹۶

تِهامه: (به کسر اول)، به سرزمینی اطلاق می‌شود که در شرق دریای سرخ واقع شده و از عقبه در اردن تا «المخا» در یمن امتداد دارد. به قسمت یمنِ آن، تهامه یمن می‌گویند و به بخش حجازش، تهامه حجاز. مکه مکرمه، جدّه و عقبه در این سرزمین قرار دارند. گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آن نسبت داده و گفته می‌شود: تهامی.

تیأب، تَیْت، تیب، ثیب، تیم: تمام این اسامی، نام یک جا است که مورّخان آنها را به اختلاف تلفظ کرده‌اند. در حدود شرقیِ حرمِ مدینه و نیز در غزوه سویق، از این لفظ یاد می‌شود.

تَیْتَد، تَیْدَد: هر دو نام یک وادی از وادی‌های جهینه، نزدیک ینبع است.

در ذیل ماده «تیتد» گفته‌اند که در آنجا عَرَضی (رجوع کنید به ماده عَرَض و اعراض) بوده دارای نخلستانی که از صدقات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده است.

در باره «تیدد» گفته‌اند که آن، از وادی‌های اجود، کوه جهینه، است ...

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حقّ آن نفرین کرد و فرمود: «بی‌برکت باد تیدد». از این رو، هر نهالی در آن کاشته شود خیر و برکتی ندارد.

تَیْم: یکی از نام‌های کوهی است که در حدود شرقیِ حرم مدینه واقع شده و غزوه سویق در محلّ آن به‌وقوع پیوست.

این کلمه- همان‌گونه که گذشت- دچار تصحیفات زیادی گشته است.

تیماء: یکی از شهرهای حجاز است واقع در ۴۲۰ کیلومتری شمال مدینه. تمام کسانی که از جاده ماشین‌رو از شام به مدینه آمده‌اند، این شهر را می‌شناسند.

ص: ۹۷

تصویر؟؟؟

ص: ۹۸

ص: ۹۹

«ث»

ثافِل: دو کوهند در تهامه، که به یکی از آنها ثافل کوچک می‌گویند و به دیگری ثافل بزرگ. گیاهانی که در این دو کوه می‌رویند، عبارتند از: سرو کوهی، بَلَسان و ایْدَع. (۱) عرام می‌گوید: ایدع درختی است دارای گلهای سرخ که نه خوشبوست و نه میوه می‌دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله از شکستن شاخه‌های این درخت و درخت سدر و تنضب (۲) نهی کرد؛ چرا که این درختها دارای سایه‌های گسترده و سرپناهی هستند برای مردم در گرما و سرما.

ثِبار: (به کسر اول)، بر وزن «کتاب»، جایی است در شش میلی خیبر. در همینجا بود که عبداللّه‌بن انیس، اسَیْربن رزام یهودی را کشت.

ثَبْره: (به فتح اول و سکون دوم)، در حدیث آمده است که: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ثبره که بر سر راه و روبه‌روی بویره قرار دارد، ایستاد و فرمود ...».

و نیز ثبره به زمینی گویند که سنگهایی مانند سنگهای حَرّه دارد. گفته می‌شود: به ثبره فلان رسیدم؛ یعنی به حرّه فلان. بکری می‌نویسد: ثبره نام جایی است.] «بویره».

ثَبیر: (به فتح اول)، کوهی است در مکه. در احادیث از این کوه نام برده شده؛ از جمله آمده است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

۱- ایدع: چوب بَقّم، خون سیاوشان- م.

۲- تَنْضُب؛ درختی از تیره کپرها که دارای‌چوبهایی سفید و خارهایی مانند خار عوسج است. کپر سداد Cappnis Sodada- م.

ص: ۱۰۰

بالای آن رفت و کوه لرزید. حضرت فرمود: آرام باش، ثَبیر!

نیز ثبیر جایی است در سرزمین مُزَینه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به اقطاع شُریس‌بن ضمره مزنی داد. نیز] «شعب ثبیر».

[ثبیر الأَثْبَرَه: یکی از بزرگترین کوه‌های مکه است که میان مکه و عرفه قرار دارد.

علت نامگذاری آن یا برای این است که مردی از قبیله «هُذَیْل» به نام «ثَبیر» در آن کوه از دنیا رفته و از آن هنگام به آن کوه ثبیر گفته‌اند. و یا برای آن است که ثبیر به معنای حبس کردن و مانع شدن است و این کوه در آغاز طلوع خورشید، مانع از تابش نور به قسمت‌های مشرف بر آنها می‌شود و مشرکان پیش از طلوع خورشید روز عید قربان خطاب به آن کوه می گفتند: «اشْرِق ثَبیر، کَیْما نُغیر»؛ «ای کوه ثبیر بتاب تا ما به سوی قربانگاه برای قربانی و نحر شتاب گیریم»، منظور آنها از این سخن، طلوع خورشید از فراز کوه بود؛ زیرا کوه خود نمی‌تابد.]

[ثَجّ: ریختن و جاری ساختن خون قربانی است که به مفهوم کشتن و ذبح کردن است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «افْضَلُ الأَعمال العَجُّ وَالثَّجُّ»؛ (۱)

«بهترین عمل، بلند گفتن تلبیه و ریختن خون قربانی است.»]

ثَرُوق: بر وزن «صَبور»، دهکده‌ای است در دیار قبیله اوس، در جنوب جزیرهٔالعرب، که بتخانه ذو الخلصه در آنجا بوده است.

ثِماد: (به کسر اول):، جایی است در سرزمین بنی‌تمیم، نزدیک مروّت.

پیامبر صلی الله علیه و آله این محل را به اقطاع حصین‌بن مشمّت داد.] «مروّت».

ثُمامه: (به ضمّ اول)، صُیخیرات الثمامه، یکی از جاهایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در مسیر خود از مدینه به بدر از آنجا عبور کرد. «صخیرات‌الثمام» هم می گویند.

مغربیان آن را به‌صورت «صخیرات الیمام» (با یاء) روایت کرده‌اند.

ثَمْغ: (به فتح اول و سکون دوم)، جای ملکی بوده متعلق به عمربن خطاب. به قولی:

در مدینه بوده و به قولی دیگر در نزدیک خیبر.

ثنایا: جمع «ثنیه» به معنای گذرگاه میان دو

۱- طریحی، ج ۱، ص ۳۰۸، ماده «ثجّ».

ص: ۱۰۱

کوه. این کلمه به اسامی مختلفی اضافه شده است که در اینجا ثنیه‌هایی (گردنه‌هایی) را که در حدیث و سیره از آن یاد شده و در تحقیق خود بدانها دست یافته‌ام، ذکر می‌کنم.

ثَنیّ: دهکده‌ای است از دهکده‌های عراق که صهیب بن سنان از آنجاست.

ثَنیّهٔ الحوض: در حدیث سلمهٔبن اکوع آمده است که گفت: با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از عقیق به راه افتادم و چون به ثنیه (گردنه‌ای) که به آن ثنیهٔالحوض می‌گویند و در عقیق واقع است رسیدیم، آن حضرت با دست خود به‌طرف مشرق اشاره کرد ... تا آخر حدیث.

ثنیهٔ السُفلی و ثنیهٔ العُلیا:] «ثنیهٔ العلیا و ثنیهٔ السفلی».

ثنیهٔ العائر: گردنه‌ای نزدیک مدینه است و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در راه هجرت از آنجا عبور کرد.

ثنیهٔ العلیا و ثنیهٔ السفلی: در سنن ابن‌ماجه آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از ثنیهٔ العلیا وارد مکه می‌شد و هرگاه می‌خواست خارج شود از ثنیهٔ السفلی خارج می‌شد. ثنیه عُلیا همانجایی است که امروزه به آن «مَعْلاهٔ» می‌گویند و عبارت است از بخش بالای مکه و در حال حاضر به محلّه و بازار میان حجون و مسجدالحرام اطلاق می‌شود. گورستان مکه در «مَعلاهٔ» جای دارد. ثنیه سُفلی عبارت است از «مسفله» که شامل منطقه پایین مسجدالحرام می‌شود. «کَداء» (به فتح کاف) جزو ثنیه علیا یا معلاهٔ است و «کُدی» (به ضمّ و یای مقصود) در قسمت بالای مکه قرار دارد. گفته‌اند: فتحه بده و داخل شو و ضمّه بده و بیرون رو. منظورشان از این عبارت این است که: هرگاه خواستی از مکه خارج شوی از کُدی (به ضمّ کاف) خارج شو و هرگاه خواستی وارد مکه شوی از کَداء (به فتح کاف) در آی.

ثنیّهٔ الغزال: میان دو حرّه، تپه بلندی است که به شمال عُسفان مشرف است و راه عمومی میان مکه و مدینه از آن می‌گذرد. این تپه که دروازه میان شمال حجاز و جنوب آن به‌شمار می‌آید، به‌نام «غزال» معروف بوده است.

ثنیهٔ لفت:] «لفت».

ص: ۱۰۲

ثنیّهٔ المحدث: در حدیث تعیین حدود حرم مدینه آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بین دو لابه (۱) مدینه را تا عَیْر و تا ثنیهٔالمحدث و تا ثنیهٔ الحفیاء ... را حرم قرار داد.

ثنیهٔ مِدْران: جایی است در راه مدینه به تبوک که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در آنجا مسجدی بوده است.

ثنیهٔ المُرار: (به ضمّ میم)، مُرار در لغت به‌معنای قنطریون نجمی یا همان خَسَک است. ثنیهٔالمرار توقفگاه حدیبیه است و در داستان غزوه حدیبیه از این گردنه نام برده شده است.

ثنیّهٔ المَرَه: (به فتح میم و راء و تخفیف راء)، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسیر هجرتِ خود، از این گردنه عبور کرد. در اخبار مربوط به سریّه عبیدهٔبن حارث نیز از آن نام برده شده است.

ثنیهٔ الوَداع: گردنه‌ای است که هرکس رهسپار شام بوده از آنجا می‌گذشته است. بعضی گفته‌اند بر سر راه مدینه به مکه قرار داشته. شاید هم دو گردنه بوده بدین نام؛ زیرا هر راهی گردنه‌ای داشته است که مردم در آنجا با یکدیگر وداع و خداحافظی می‌کرده‌اند ... در وجه تسمیه آن اختلاف است ... ظاهراً این نام به دوره جاهلیت مربوط می‌شود؛ دلیلش هم این است، در شعری که در استقبال پیامبر صلی الله علیه و آله سروده شده، این نام به‌کار رفته است.

[طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَیْنا مِنْ ثَنِیّاتِ الْوَداع وَجَبَ الشُّکْرُ عَلَیْنا ما دَعا لِلَّهِ داع]

ابن‌شبّه در تاریخ‌المدینه، در باره ثنیّهٔالوداع آورده است:

در مراصد الاطلاع، (ج ۱، ص ۳۰۱)، درباره ثنیّهٔالوداع آمده است:

«به فتح واو، نام گردنه‌ای است مشرف به مدینه که مسافران راهی مکه از آن می‌گذرند».

در خلاصهٔالوفا، ص ۳۶۱، پاورقی شماره ۲، سمهودی می‌گوید: «جایی است که قرین روی آن است و امروزه به آن قرین تحتانی می‌گویند. همچنین به‌نام کشک (کوشک) یوسف‌باشا نیز خوانده می‌شود؛ زیرا همو بود که در سال ۱۹۱۴ م ثنیّه را تراش داد و راه آن را هموار و

۱- رجوع کنید به: «لابتان».

ص: ۱۰۳

آماده ساخت»؛ (وفاءالوفا، ج ۲، ص ۲۷۵؛ خلاصهٔالوفا، ص ۳۶۱).

ثواب: کوهی است.] «مسجد کهف بنی حرام».

ثَوْر: کوه بزرگی است در جنوب مکه که از تنعیم، محل محرم شدن مکّیان برای عمره، دیده می‌شود. غار معروف ثَوْر در شمال این کوه قرار دارد.

و نیز ثَوْر: کوه کوچکی است در پشت کوه احُد، از سمت شمال. در حدیث آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مدینه را از «عَیْر تا ثور و ...» حرم قرار داد.

بسیاری از علمای گذشته این کوه را

نمی‌شناختند و گمان می‌کردند در حدیث تحریفی رخ داده است، اما بعدها علما وجود این کوه را ثابت کردند. این کوه در نزد آگاهان و آشنایان به آثار جغرافیایی مدینهٔالنبی شناخته شده و مشهور است] نقشه قدیمی مدینه در حرف الف.

[ثَویّه: سرزمینی است که یکی از حدود «عرفات» شمرده می‌شود و از عرفات به حساب نمی‌آید. (۱)]

ثَیْب: کوهی است در شرق مدینه در صدر وادی قناهٔ. نیز] «تیأب»؛ زیرا هر دو نام یک جاست.

۱- طریحی، ج ۱، ص ۲۳۵ ماده «ثومی».

ص: ۱۰۴

ص: ۱۰۵

«ج»

جابیه: یاقوت می‌نویسد: «جابیه دهکده‌ای است از توابع دمشق، از ناحیه جولان، در شمال حوران. هرگاه انسان در «صنمین» رو به شمال بایستد، جابیه را می‌بیند؛ از «نوی» نیز نمایان است. در همین دهکده بود که عمربن خطاب سخنرانی مشهور خود را ایراد کرد. باب‌الجابیه در دمشق نیز منسوب به همین جاست. جابیه در لغت به معنای حوضی است که در آن، برای شتران آب جمع می‌کنند.

در سنن ابن‌ماجه آمده است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله در جابیه برای ما سخنرانی کرد». در معجم‌البلدان، در ماده «الْیَه» آمده است: گفته می‌شود: الیه وادیی است در فسح جابیه، و فسح وادیی است در کنار عُرُنَّه (به ضمّ اول و دوم و تشدید نون) و عرنّه، باغی است در وادیی که در زمان جاهلیت و نیز در دوره اسلام قرقگاه اسبها بود و در پایین آن قلهی قرار داشت.

جار: بندری قدیمی که در ساحل دریای سرخ واقع بود و امروزه به‌جای آن مکانی است که به‌نام «رایس» معروف است و در غرب شهر بدر قرار دارد و آب شیرین آن از بدر تأمین می‌شد.

برخی محققان معتقدند که بندر جار در محلّ بندر «البُرَیکه»، واقع در بین رایس و ینبع جای داشته است.

جازان: مرکز امارتی است در جنوب کشور عربستان سعودی. در حدیث آمده است:

ص: ۱۰۶

سه‌نفر از بنی‌عبس خدمت پیامبرخدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: قاریان ما نزد ما آمده و گفته‌اند که هرکس هجرت نکند مسلمان نیست، اما ما (در محل خود) اموال و احشامی داریم که از طریق آنها امرار معاش می‌کنیم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در هر جا که هستید از خدا پروا داشته باشید؛ زیرا هرجا که باشید از (ارزش) اعمال شما چیزی نمی‌کاهد، حتی اگر در ضمْد و جازان باشید.

جاسم: بلاذری در «انساب‌الأشراف» در خبری از هیثم‌بن نصر اسلمی نقل کرده است که گفت: من به پیامبرخدا صلی الله علیه و آله خدمت می‌کردم و برای آن حضرت از چاه ابوالهیثم‌بن تیهان، (جاسم)، که آبی گوارا داشت، آب می‌آوردم.

احتمال دارد این چاه همان چاه «جاسوم» باشد.] «بئر جاسوم» و «مسجد راتج».

جاسوم: دژی بوده در مدینه منوره. در سیره پیامبر از این دژ نام برده شده است.

جاعس: دژی بوده در مدینه که بنی‌حرام‌بن کعب آن را در غرب مساجد فتح (مساجد سبعه) ساختند.

جَباجِب: در سیره از این مکان نام برده شده و گفته‌اند: مراد از آن منزلگاه‌های مِنا، یا کوه‌های مکه است.

جُبار: (به ضمّ جیم)، آبی است میان مدینه و فَیْد. سریّه بشیربن سعد در سال هفتم هجری به همین مکان اعزام شد. بعضی گفته‌اند: جبار در طرف‌های خیبر و وادی‌القری بوده است.

جَبّانه: (به فتح جیم و تشدید باء)، جبّان در اصل به‌معنای صحراست، در برخی جاها به گورستان، «جَبّانه» می‌گویند. در حدیث عمر آمده است که چون وی مسجد را از جهت شام (شمال) آن توسعه داد، گفت: کاش مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را تا جبانه توسعه می‌دادیم. سمهودی می‌نویسد: جبّانه جایی است در سمت شام مدینهٔ‌النبی.

جبّانه عَرْزَم، جایی است در کوفه.

در خبر آمده است که اسودبن یزید (تابعی) گاه از جبانه عرزم محرم می‌شد.

جَبَلا جُهینه: (دو کوه جهینه)، مقصود کوه‌های اشْعر و اجْرد است که نزدیک ینبع قرار دارند.

ص: ۱۰۷

جَبَلاـ طی: (دو کوه طی)، همـان کوه‌های أجأ و سـلمی هسـتند واقع در نزدیکی شـهر حائل. در خبر مربوط به غزوه تبوک از این دو کوه یاد شده است.

جَبَلان: این نام هرگاه به‌طور مطلق به‌کار رود، مقصود دو کوه أجأ و سلمی هستند در نواحی شهر حائل عربستان سعودی.

[جَبَل بَرُود: کوهی است در کنار آن در محلی به نام «وادی فَخّ» که حسین‌بن علی‌بن حسن‌بن علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام» (معروف به شـهید فخّ) در هشتم ذی حجّه سال ۱۶۹ هجری قمری با یاران خویش، در آن وادی کشـته شد. (۱) وی در زمان حکومت «هادی عباسـی» بـاجمعی از علویـان قیـام کرد و از مـدینه عـازم حـج شـد و در روز ترویه، در جریـان درگیری با عباس بن محمـد- یکی از فرماندهان عباسی- در وادی فخ به شهادت رسید. (۲)]

جبل الجلیل: کوهی است در شمال فلسطین.

جبل الحقل: جایی است در سرزمین یمن که تا زمان ظهور اسلام، پناهگاه قبیله هَمْدان بود. احتمالًا در منطقه جازان باشد.

جبل الخَمْر: مقصود کوه بیت‌المقدس است و علّت نامگذاری آن به خَمْر، وجود تاکستانهای فراوان در آنجا بوده است.

جبل الرُّمات: همان کوه «عَیْنَین» است. به حرف «عین» مراجعه کنید.

جبل عمر: از کوه‌های مکه است و محل سکونت عمربن خطاب در دوره جاهلیت بود. این کوه پیشتر به‌نام جبل‌العاقر خوانده می‌شد.

[جَبَلُ الکعبه: کوهی است که از جنوب غربی بر «ریعُ الرَّسّام» (تپه رسّام) و از سمت غرب بر «وادی ذی طُوی» مشرف است.

ملحس در پاورقی تاریخ ازرقی آن را از کوه‌هایی شمرده که سنگ بنای کعبه

۱- بلادی، ج ۱، ص ۲۱۳

۲- سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۲۷۳

ص: ۱۰۸

در سال ۱۰۳۹ هجری قمری از آنها گرفته شده و از این رو به این کوه «مَقْلَعُ الکعبه» نیز گفته می‌شود. (۱)]

جَبَلَه: (به فتح اول و دوم و سوم):

تپه‌ای است سرخ‌رنگ و طولانی، که چنانچه از دوادمی به سمت شهر عفیف بروی، تپه در شمال این شهر واقع می‌شود. یکی از جنگ‌های عرب، که گفته‌اند در سال تولد رسول اکرم صلی الله علیه و آله به‌وقوع پیوسته، در محل همین تپه رخ داده است.

جَثْجاثه: (به فتح جیم و سکون ثاء)، روایت شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسجدی میان جثجاثه و بئر شدّاد نماز گزارد ... جثجاثه نزدیک نقیع است که در شانزده میلی مدینه قرار دارد.] «نقیع».

جُحْفه: (به ضم اول و سکون دوم)، جایی است میان مکه و مدینه، واقع در بیست و دو کیلومتری جنوب شرقی رابغ و میقات مردم مصر و شام است، در صورتی که از مدینه عبور نکنند. نام قبلی آن «مَهْیعه» بود، اما چون در یکی از سال‌ها سیلی جاری شد و تمام این محل ویران کرد و اهالی آن را با خود برد (۲) به‌نام «جُحْفه» خوانده شد. جحفه در راه هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و در حدیث از آن نام برده شده است.

جَداجد: (به فتح جیم)، جمع «جَدجَد» است به‌معنای زمین هموار سخت. در حدیث هجرت آمده است که بلد راه آن دو را از وسط (وادی) ذاکشد برد و سپس از جداجد گذراند.

[جِدال: به معنای مجادله است و در ذیل آیه شریفه: وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ ... (۳)

در حدیثی چنین آمده است: «الْجِدَالُ فِی الْحَدِیثِ، هُوَ قَوْلُ الرَّجُلِ: لا وَ اللَّهِ وَ بَلَی وَ اللَّهِ» جدال در حج عبارت است از سخن (سوگند) نه به خدا، برای انکار چیزی و آری به خدا، برای اثبات چیزی.

بعضی از افاضل مطلق سوگند را جدال دانسته‌اند. (۴)]

۱- بلادی، ج ۷، ص ۲۲۰ و ۲۲۱، به نقل پاورقی از ازرقی، ج ۱، ص ۲۲۳

۲- اجْتَحَفَه؛ او را از بیخ وبن برکند و کشت. اجتحف السیلُ الوادیَ: سیل رسوب و لای وادی را برکند و با خود برد.

۳- بقره: ۱۹۷

۴- طریحی، ج ۱، ص ۳۵۲، ماده «جدل».

ص: ۱۰۹

جَدْر: (به فتح جیم و سکون دال)، به معنای جدار (دیوار) است. «ذو جَدْر» چراگاهی بوده در شش میلی مدینه، در ناحیه قبا که شتران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آنجا می‌چریدند و در همینجا بود که این رمه، مورد هجوم و غارت قرار گرفت.

[جَدَرَه: طایفه‌ای از قبیله ازْد می‌باشند.

دلیل نامگذاری آنها به این جدره، آن است که آنها جِدار (دیوار) کعبه و به نقلی دیوار حِجر اسماعیل را بنا نهاده‌اند. (۱)]

جدوات: به گفته ابن سعد، این مکان در راه هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از «العرج» بوده است.

جُدّه: (به ضمّ جیم)، در لغت به معنای راه است و نیز به‌معنای خط پشت خر که مخالف با رنگ سایر بدنش می‌باشد.

بعضی گفته‌اند جدّه مقبره جدّه ما حوّاست و به همین دلیل هم جیم آن را فتحه داده‌اند؛ اما این سخن درست نیست. جُدّه شهری است مشهور در ساحل دریای سرخ و برای نخستین بار عثمان‌بن عفان آنجا را بندرگاه قرار

۱- قاموس، ج ۲، ص ۴۰۱، مادّه «جدر».

ص: ۱۱۰

داد. این شهر در ۷۳ کیلومتری غرب مکه و ۴۲۰ کیلومتری جنوب مدینه قرار دارد.

[جِدَه: به معنای ثروت و توانایی مادّی است، در حدیث است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ الْحَجَّ عَلَی أَهْلِ الْجِدَةِ فِی کُلِّ عَامٍ»؛ «خداوند حج را بر توانمندان مادّی، در هر سال فرض کرده است. (۱)]

جُذام: قبیله‌ای است قحطانی که در کوه‌های حِسْمی می‌زیستند و محلّ سکونت آنان از مَدْین تا تبوک و تا اذرُح و از آنجا تا طبریّه و لجون و ناحیه عکا را دربر می‌گرفت. همین قبیله بود که زیدبن حارثه با آنان جنگید.

جذَیمهٔ بن عوف: قبیله‌ای عدنانی است که در البیضاء، در ناحیه الخَطّ واقع در شرق عربستان سعودی که در نواحی قطیف می‌زیستند. سریّه خالدبن ولید در سال هشتم هجری به سوی همین قبیله بوده است.

جَرّ: (به فتح جیم و تشدید راء)، شاعر در روز احد گفته است:

نحن الغواشِ یوم الجَرِّ مِن احدٍ هابَتْ مَعَدٌّ فقلنا: نحن نأتیها

جرّ در لغت، به‌معنای دامنه کوه است و مراد از جرّ احُد در این بیت، دامنه کوه احد می‌باشد.

جُراب: (به ضمّ جیم)، نام چاهی که پیش از اسلام در مکه وجود داشته است.

جِرار سَعْد: سقّاخانه سعدبن عباده که آن را وقف مسلمانان کرد. از حسن درباره حکم آبی که در مسجد جامع صدقه قرار داده می‌شود، سؤال شد، گفت: ابوبکر و عمر از سقاخانه پسر امّ سعد می‌نوشیدند؛ پس چه اشکالی دارد. اما باید دانست که «جرار سعد» در مسجد نبوده، بلکه در شرق بازار مدینه قرار داشته است.

جَرْباء: در اخبار غزوه تبوک از این مکان نام برده شده؛ آنجاکه آمده است: «اهالی جَرباء و اذرح خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند و جزیه پرداختند و پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته‌ای به ایشان داد ...».

این کلمه با «ال» تعریف، یعنی به‌صورت «الجرباء» نیز آمده و همواره با «اذرح» از آن یاد می‌شود؛ چرا که نزدیک هم هستند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز برای هر دو یک عهدنامه نوشت.

جرباء و اذرح امروزه دو روستا در شرق اردن هستند و در فاصله بیست و دو کیلومتری شمال غربی شهر «معان» واقع شده‌اند.

جَرْبه: روستا یا جزیره‌ای است در کشور مغرب عربی (تونس).

جَرْجرایا: شهری است میان واسط و بغداد.

گفته می‌شود که محمدبن سیرین، اهل این شهر بوده است.

جُرَش: (به ضمّ اول و فتح راء)، جایی بوده در جنوب جزیرةالعرب که آثار آن در نزد خمیس مشیط در منطقه أبهاء، واقع در جنوب عربستان سعودی، موجود است. مردم جرش، در سال دهم هجری، در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام آوردند.

ابن‌هشام در شرح غزوه طائف می‌نویسد: «عروهٔبن مسعود و غیلان‌بن سلمه، نه در جنگ حنین شرکت داشتند و نه در محاصره طائف؛ زیرا آن‌دو در جرش مشغول آموختن صنعت ساخت خرک و منجنیق بودند».

۱- کافی، ج ۴، ص ۲۲۶؛ وسائل، ج ۱۱، ص ۱۷؛ مرحوم شیخ طبرسی «فَرَض» را در امثال این احادیث بر استحباب حمل کرده است و صاحب وسائل بر وجوب علی البدل، وسائل، ج ۱۷، ص ۱۸

ص: ۱۱۱

جَرَش: (به فتح جیم و راء)، شهری است در شرق اردن، واقع در بیست و پنج کیلومتری جنوب شرقی عجلون. این شهر در دوره خلافت عمربن خطاب به‌دست شرحبیل‌بن حسنه فتح شد.

نیز: جرش دهکده‌ای است در منطقه قدس فلسطین.

جُرْف: (به ضمّ جیم و سکون راء)، جُرف مذکور، در احادیث و سیره، در شمال مدینه قرار داشته ولی امروزه یکی از محلّه‌های متصل به مدینه است و محله‌ای زراعی و جمعیت‌نشین می‌باشد.

جِزْع: در نامه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به بلال‌بن حارث، این نام آمده است. جزع در لغت به‌معنای خَم وادی و رودخانه می‌باشد.

جِزع نام خاص جایی نیست بلکه نشانه‌ای است برای تعیین یک جا و مکان.

جزَّعه: در نامه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به بلال‌بن حارث مزنی از این مکان نام برده شده است. حضرت طیّ این نامه، نخل را به بلال واگذار کرد و جزّعه بخشی از منطقه نخل است که دارای نخلستان بوده.

ابن‌سعد می‌نویسد: جزّعه نام دهکده‌ای است. اما من در نواحی مدینه دهکده‌ای به این نام شناسایی نکردم.

جُشَم: (به ضمّ اول و فتح دوم)، چاه یا جایی بوده در مدینه. عده‌ای محل آن را در جُرف دانسته‌اند و بعضی هم در وادی رانونا. شاید هم دو جشم بوده است، یکی از جرف و دیگری در وادی رانونا.

جِصّین: (به کسر جیم و تشدید صاد)، جایی در مرو خراسان. عبداللَّه‌بن بُریدهٔبن حصیب گوید: پدرم در مرو درگذشت و قبرش در جصّین است. او پیشوا و نور اهالی مشرق‌زمین است؛ چراکه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: هر مردی از اصحاب من در شهری از شهرها بمیرد، روز قیامت پیشوای مردم آن شهر خواهد بود.

جِعِرّانه: (به کسر جیم و عین و تشدید راء)، این کلمه که با کسر جیم و سکون عین و تخفیف راء نیز آمده، نام جایی است میان مکه و طائف که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام بازگشت از جنگ حنین، در این مکان توقف کرد و غنایم هوازن را تقسیم نمود و از همانجا محرم شد.

جعرانه در شمال شرقی مدینه، در ابتدای وادی سَرِف واقع شده و هنوز هم

ص: ۱۱۲

بـه همیـن نـام معروف است. پس از آنکه پیـامبر صـلی الله علیه و آله بعـد از غزوه طـائف، از جعرانه برای گزاردن عمره محرم شـد، مسلمانان نیز به تأسی از آن حضرت، آنجا را محلّ محرم شدن برای عمره قرار دادند.

جَفَلات: در نامه پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله به عوسجه جهنی، برای تعیین حدود اقطاع به او، از این مکان نام برده شده است. من نمی‌دانم جفلات چیست؟ همین اندازه می‌دانم که در سرزمین ینبع است.

جَلّال: (به فتح جیم و تشدید لام)، در حدیث هرماس‌بن حبیب از پدرش، از جدّش آمده است که به عمربن خطاب گفت: «شبکه‌ای (۱) (چاهی) را که در پشت جلّال است به من واگذار کن».

بعضی گفته‌اند: جلّال نام کوهی است؛ برخی دیگر گفته‌اند: راه بوده است.

جَلْس: (به فتح جیم و سکون لام)، در لغت به معنای زمین سخت است.

همچنین گفته می‌شود: جَمَل جَلْس و ناقهٔ جَلْس؛ یعنی شتر نر یا ماده استوار و فربه و ستبر.

و نیز «جَلَس» نام خاصی است برای جای برآمده و مرتفع در سرزمین نجد.

در حـدیثی کـه طبرانی در معجم کـبیر خـود از بلالـ‌بن حـارث مزنی روایت کرده، از «جَلْس» یـاد شـده است؛ آنجـا که می‌گویـد: «مشرکان را در غَوْر اسکان دادم و مسلمانان را در جَلْس ...».

جَلْهَتـان: تثنیه «جَلْهَه» است به‌معنـای دهانه وادی و آن‌طرف رود که روبه‌روی انسان واقع می‌شود. بعضـی گفته‌انـد به‌معنای دو کرانه وادی است. جلهه و عُدوَه و ضفّه هر سه به یک معنا (کرانه وادی و رودخانه) هستند.

جُلْهُمتان: در حـدیث آمده است که ابوسـفیان از پیامبر صـلی الله علیه و آله اجازه شـرفیابی به حضور ایشان را خواست، اما حضـرت بقیه مردم را جلـوتر از او به حضور پـذیرفت. ابوسـفیان گفت: به سـنگ‌های جُلهمتـان جلوتر از من اجـازه ورود می‌دهی؟! حضـرت فرمود: «الصیدُ کُلُّهُ

۱- شبکه؛ چند چاه نزدیک به هم، زمین دارای‌چاه‌های فراوان، چاه واقع در بالای کوه- م.

ص: ۱۱۳

فِی جَوفِ الْفَرا» (۱) محققان می گویند:

جلهمتان همان جَلْهتان، تثنیه جَلْهَه، است که یک میم به آن اضافه شده است.

جلیل: در بیت زیر که بلال‌بن رباح بدان تمثل جسته، این نام آمده است:

الا لیت شعری هل أبیتنّ لیلهٔ بوادٍ و حولی إذْخر و جلیل

دانشمندان معتقدند: «جلیل» (در این بیت) نام گیاهی است] «اذخر»، نه نام جایی. اما نظر بلادی (در معالم‌الحجاز) این است که جلیل وادی‌ای است که از غرب کوه حِرا جریان می‌یابد و در بالای وادی فخّ به این وادی می‌ریزد.

الجلیل: منطقه‌ای است در شمال فلسطین که در اخبار و تواریخ از آن یاد شده است.

شاعر می گوید:

فلولا ربّنا کنّا یهوداً و ما دین الیهود بذی شُکُول

وَ لولا ربّنا کنّا نصاری مع‌الرهبان فی جبل الجلیل

جَمّاء: (به فتح جیم و تشدید میم)، به عمارت یا دژی که کنگره نداشته باشد «اجَمّ» می گویند و مؤنث آن «جمّاء» است.

عبارت «شاهٔ جَمّاء» (گوسفند بی‌شاخ) نیز از همین معنا گرفته شده است.

همچنین جمّاء، کوه کوچکی است در مدینه و وجه تسمیه آن بدین نام است که دو کوه وجود دارد و این یکی کوچک‌تر از دیگری است.

در جنوب غربی مدینه، سه جمّاء وجود دارد که نزدیک و مجاور هم هستند: یکی جمّاء تُضارع، دیگری جماء عاقر یا عاقل و سومی جماء امّ خالد. جماء تضارع همان است که هرگاه کسی از مدینه- از راه بدر که از باب‌العنبریه و سپس وادی عروه می گذرد- به سمت مکه حرکت کند در سمت راست او قرار می گیرد و قعر عروه در دست چپش واقع می‌شود.

جماء امّ خالد از غرب چسبیده به جماء تضارع است. بن و بیخ این هر دو

۱- این یک ضرب‌المثل است. می گویند: سه‌نفر در پی شکار بیرون رفتند. یکی خرگوشی شکار کرد، دومی آهویی و سومی یک خر وحشی فرا. به‌نظر می‌رسد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به منظور بی‌توجهی به ابوسفیان و کم‌اهمیت نشان دادن دیدار با او، به این ضرب‌المثل توسل جسته است.

ص: ۱۱۴

کوه، یکی است اما تنه‌های آن از هم جداست. جماء عاقل نیز از سمت غرب روبه‌روی جماء امّخالد قرار دارد و در فاصله میان آن دو کوه حبشی واقع شده است.

از جمّاء در موارد متعددی از سیره و حدیث شریف نام برده شده است.

جُمْدان: (به ضمّ اول و سکون دوم)، به‌صورت «بجدان» و «حمران» نیز روایت می‌شود. به‌نظر می‌رسد که «جُمدان» تثنیه «جُمْد» باشد و جُمد به‌معنای تپه کوچک است.

در حدیث شریف از این نام خاص یاد شده است؛ مثلًا روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله به جمدان رسید و فرمود: «هذه جُمدان، سَبَقَ المفردون ...». (۱) جُمدان در راه مکه قرار دارد و در تعیین محلّ آن اختلاف است. بلادی می گوید: دو کوه مجاورند در یکصدکیلومتری شمال مکه که راه، از دامنه شرقی آن می گذرد. از شرقْ وادی خُلیص را دربرگرفته‌اند و از غرب مشرف به ساحل می‌باشند. در کتاب‌های قدیمی اقوال دیگری آمده است.

جَمره: جمره در لغت به‌معنای سنگریزه است و در اینجا به‌معنای محلّ رمی جمره است در منا و سه تا است:

۱- جمره کبری یا عقبه که در آخر مِنا، از طرف مکه قرار دارد و وجه تسمیه‌اش آن است که در روز قربانی رمی می‌شود.

۲- جمره وسطی.

۳- جمره اولی یا کوچک.

جَمْع: (به فتح جیم و سکون میم): همان مزدلفه است. علّت نامگذاری مزدلفه به «جمع» آن است که در این مکان نماز مغرب و عشا به‌صورت جمع (و همزمان) خوانده می‌شود.

روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در «قُزَح» وقوف کرد و فرمود: اینجا قُزَح و موقف می‌باشد و «جَمْع» سراسرش موقف است. قزح جزو مزدلفه می‌باشد.

[در لسان العرب آمده است: (۲) جَمْع: نام مزدلفه است و وجه نامگذاری

۱- از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: مُفرّدون‌چه‌کسانی هستند؟ فرمود: مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می کنند معجم‌البلدان، ماده جُمدان- م.

۲- لسان، ج ۱۳، ص ۹۲ مادّه «جمع».

ص: ۱۱۵

آن بـه جمع، یـا آن است که مردم در آنجـا اجتمـاع می‌کننـد و یـا برای آن که آدم و حـوا هنگـام هبـوط از بهشت در آنجـا به هم رسیدند.]

جُمْعه:] «مساجد».

جَمَل: در لغت به معنای شتر نر است. «بئر جمل» چاهی است در مـدینه. و «لحی جَمَل» جایی است میان مکه و مـدینه که پیامبر خـدا صلی الله علیه و آله، در حَجّهٔ‌الوداع، در آن حجامت کرد.

] «لحی جَمَل».

جُمُوم: (به فتح جیم و ضمّ میم)، سرزمینی بوده از بنی‌سُلیم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زیدبن حارثه را برای جنگ با بنی‌سلیم راهی آنجـا کرد و زیـد رهسپار شـد تـا اینکه به جموم در نـاحیه بطن نخـل رسـید ... بطن نخـل همـان جایی است که امروزه به آن «حناکیه» می‌گویند و در کیلومتر صد جاده مدینه به قصیم قرار دارد. این جموم غیر از «جموم» ی است که در راه مکه به مدینه واقع شده و بیست و دو کیلومتر با مکه فاصله دارد.

جَمَّه: (به فتح جیم و تشدید میم)، سـمهودی گوید: جَمّه چشمه‌ای است در یکی از وادی‌های خیبر که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را «قسمهٔ الملائکه» نامید و دو سوم آب آن در یک جوی می‌رود و یک سومش در جوی دیگر.

جَمیش: (به فتـح جیم و کسـر میم): در حـدیث آمـده است: اگر (حتی) در خبت الجمیش هم میشـی را دیـدی که با خود کاردی و آتش‌زنه‌ای حمل می‌کند، نباید متعرض آن شوی.

خَبْت در لغت به‌معنای سرزمین پهناور و هموار (بیابان، صحرا) است. و جمیش به‌معنای نوره سترنده است.

«مکان جمیش» یعنی جای بی‌گیاه. به خبت، جمیش گفته‌انـد چون گیاهی در آن نمی‌رویـد، گویی گیاهان و روییـدنی‌هایش سترده شده است.

«جمش» در اینجا: صحرایی است میان مکه و جار (ینبع).

[خَبت‌الجَمیش، صـحرای پهناور بی‌آب و علفی است. بـدیهی است که در چنین بیابانی، انسان نیاز شدیـد به غذا و آب پیدا می‌کند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود.

حتی اگر در چنین بیابانی، با وضعیت

ص: ۱۱۶

سختِ گرسنگی روبه‌رو شدی و گوسفندی یا حیوان حلال‌گوشت دیگری متعلق به برادر مسلمانت دیدی که آلت ذبح و وسیله پخت و پز هم بر خود حمل می‌کند، به آن تعرض نکن (به نقل از لسان‌العرب)]

جِناب: (به کسر جیم)، یاقوت می‌نویسد:

جایی است در ناحیه خیبر و سلاح و وادی‌القری و به قولی: میان مدینه و فَیْد.

به گفته بلاذری در انساب‌الاشراف، سریه بشیربن‌سعد در طرف‌های همین جناب به وقوع پیوسته است.

جَنَد: (به فتح جیم و نون)، یکی از مَخالیف (۱) یمن در عهد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده که معاذ بن جبل از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله به کارگزاری آنجا تعیین شد.

جَنَفاء: (به فتح اول و دوم و در روایتی به ضمّ جیم)، در داستان ملاقات نمایندگان بنی‌فزاره با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خیبر، از این مکان نام برده شده است. در آنجا آمده که حضرت به آنها فرمود: وعده ما در جنفاء. جنفاء جایی بوده در حاشیه خیبر و هنوز هم در الضِّغْن، واقع در نشیب حرّه خیبر و شرق فدک، معروف است.

جُنَیْنه: مصغّر «جَنّه»، نام جاهای چندی است؛ از جمله: جنینه نزدیک وادی‌القری. روایت شده که ابوعبیده از مدینه حرکت کرد تا آنکه به وادی‌القری رسید و سپس از اقرع و جنینه و تبوک و سُروع گذشت و آنگاه وارد شام شد.

جَوّ: نام جایی است که در قصیده کعب‌بن زهیر، در مدح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، از آن یاد شده است.

جُواثی: (به ضمّ جیم)، شهری است در بحرین از عبدالقیس] «بحرین». در حدیث آمده است: نخستین نماز جمعه‌ای که بعد از نماز جمعه مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در اسلام برگزار شد، در جُواثی، در بحرین بود.

جَوّانیّه: (به فتح جیم و تشدید واو و کسر نون و تشدید یاء)، گفته‌اند: سرزمینی است از توابع مدینه در سمت فُرُع.

نووی می‌نویسد: جایی است نزدیک احُد در سمت شام (شمال)

۱- مخالیف: جمع «مِخْلاف» است به‌معنای کوره و روستاق. این اصطلاح در یمن، برای روستاها و دهکده‌ها به‌کار می‌رفته است- م.

ص: ۱۱۷

مدینه. در حدیثی که ابوداود از معاویهٔبن حکم سلمی روایت کرده، از این مکان نام برده شده است.

جِواء: (به کسر جیم و تخفیف واو)، در لغت به‌معنای رود یا وادی فراخ است. «جواء» نام جایی است که نبرد میان مسلمانان و مرتدان از قبایل هوازن و غطفان، در زمان خلافت ابوبکر، در آنجا به‌وقوع پیوست و خالدبن ولید آنان را قلع و قمع کرد.

جُودیّ: کوهی است در کرانه شرقی دجله از اعمار موصل که کشتی نوح علیه السلام بر فراز آن نشست.

جُوسِیّه: (به ضمّ اول و سکون دوم و کسر سین و تخفیف یاء)، نگاه کنید به ماده بعد؛ زیرا احتمالًا هر دو یکی است.

جُوشیّه: (به ضمّ جیم و واو و یای مشدّد)، گفته‌اند: جایی است میان نجد و شام، که وقتی سپاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قدم به سرزمین طیّ گذاشت، عدیّبن حاتم از آنجا به سمت شام گریخت.

جَوْف: به معنای زمین فراخ و پست است. در عربستان از جوف‌های متعدّدی نام برده می‌شود. در سنن ابن ماجه از «جوف مراد» یاد شده است. یاقوت می‌نویسد:

یک جوف در سرزمین مراد است که در تفسیر آیه إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَی قَوْمِهِ ... (۱)

از آن یاد می‌شود و در سرزمین سبأ واقع است. حمیدبن ثور گفته است:

أنتم بجابیهٔ الملوک و اهلُنا بالجوف جیرتنا صداء و حمیرُ

جابیهٔالملوک: همان جابیه شام است.

جُهَینه: یکی از قبایل بزرگ حجاز در زمان خود بود که در سطح گسترده‌ای از این منطقه پراکنده بودند. اماکن بسیاری به‌نام این قبیله اضافه شده که معمولًا مضاف آن حذف می‌شود، به‌صورت نام مکان جلوه می‌کند؛ مثلًا می‌گویند: «ذوالعُشَیره از جهینه است» و مرادشان سرزمین جهینه می‌باشد. از مشهورترین بلاد جهینه «ینبع» است. اما پیشینیان دایره زیستگاه این قبیله را گسترش داده‌اند تا جایی که به تمام اراضی ساحل دریای سرخ، از نزدیک بندر رابغ تا «حَقْل» در

۱- نوح: ۱

ص: ۱۱۸

مجاورت عقبه و از غرب ساحل به‌سمت شرق تا مدینه بلاد جهینه می‌گفتند. البته شکی نیست که جهینه در بیشترین بخش این سرزمین می‌زیسته‌اند. اما در عین‌حال قبایل دیگری نیز در اینجاها با آنان به‌سر می‌بردند. از جمله کوه‌های جهینه است: اشعر، اجرد، بواط، آره و قدس.

جیّ: (به کسر جیم و تشدید باء)، نام وادی‌ای است در رویثه، میان مکه و مدینه که به آن «مُتعَشّی» می‌گویند و یک طرف کوه ورقان در محل آن تمام می‌شود.

اما «جَیّ» (به فتح جیم) دهکده‌ای است در اصفهان که سلمان فارسی به آنجا نسبت داده می‌شود.

جیاد: جمع «جیّد»، لغتی است در «اجْیاد» پیشگفته.

جَیش: به آن «ذات‌الجیش» و «اولات‌الجیش» نیز می‌گویند. نام جایی است که در سیره و حدیث از آن یاد شده است؛ زیرا یکی از منزلگاه‌های پیامبر در هنگام رفتن به احُد بوده و نیز در هنگام برگشت از غزوه بنی مصطلق، از این مکان عبور کرده است. بلادی می‌نویسد:

ذات‌الجیش تلعه (۱) بزرگی است که از گردنه‌های مُفرّحات سرچشمه می‌گیرد و از سمت غرب و قبل از ذوالحلیفه به وادی عقیق می‌ریزد و به شلَبیّه معروف است.

جیفه: (به کسر جیم)، ذو الجیفه نیز گفته‌اند.

در روایتی به‌صورت «حاء» یا «خاء» آمده است. به هرحال، جایی است میان مدینه و تبوک که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، هنگام رفتن به تبوک در آنجا مسجدی ساخت.

۱- تَلْعه؛ آبراهه‌ای که از قسمت‌های مرتفع وبالای زمین شروع و به ته رودبار ختم شود؛ مسیل آب فرهنگ‌لاروس- م.

ص: ۱۱۹

«ح»

حائط بنی‌مَداش: حائط به‌معنای بستان است.

سمهودی می‌نویسد: جایی بوده در وادی القُری که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به اقطاع بنی‌مداش داد و از این‌رو به آنان نسبت داده شده است.

حاجر: در لغت به‌معنای زمین بلندی است که میان آن پست و فرو رفته باشد، نیز به‌معنای کناره‌های وادی که آب را نگاه دارند.

حاجر نام چندین جاست که مشهورترین آنها حاجر مدینه است در غرب النّقاء تا انتهای حرّه وبره از طرف وادی عقیق. گفته می‌شود: هرگاه سخن از عقیق و حاجر به‌میان آید، آتش شوق و اشتیاق (به مدینه) شعله‌ور می‌شود و اشک از مَحاجر (کاسه‌های چشم) سرازیر می‌گردد.

در تعیین زیستگاه‌های بنی‌فَزاره نیز از حاجر سخن به‌میان می‌آید و منازل آنها را بین نقره و حاجر تعیین می‌کنند.

می‌گویند عُیینهٔبن حصن فزاری، عمربن خطاب را از وارد کردن غیر عرب‌ها به مدینه نهی کرد و گفت: گویی مردی از آنان را می‌بینم که به اینجای تو خنجر می‌زند- او دست خود را زیر نافش گذاشت- و اتفاقاً به همان نقطه از بدن عمر خنجر خورد. هنگامی که ابولؤلؤ بر او خنجر زد، عمر گفت: «همانا میان نُقره و حاجر رأیی است».

حاجزه: جایی است در جنوب عوالی- عوالی مدینه- که یکی از صدقات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آنجا قرار داشته است.

ص: ۱۲۰

حاذه: جایی بوده در سرزمین بنی‌سلیم، میان مدینه و نجد، که عمروبن عَبَسه صحابی، پیش از آنکه در مدینه خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیاید، در آنجا به سر می‌برد.

حاضر: در لغت به‌معنای کوی یا قبیله بزرگ پرجمعیت است. در خبر اعزام سریّه قطبهٔ ابن عامر به‌سوی قبیله خثعم در ناحیه تباله از این نام یاد شده است. تباله در طرف‌های یمن یا در جنوب عربستان سعودی در منطقه بیشه واقع شده است.

امروزه به وادی دارای آبادی‌ها و دهکده‌های زیاد، حاضر اطلاق می‌شود.

حاطِب: یکی از راه‌های خیبر بوده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از پیمودن آن خودداری ورزید و از راه مرحب حرکت کرد.

[حاطِمَه: از نام‌های مکه است. (۱)]

حاء: نامی است که یکی از چاه‌های مدینه به آن اضافه می‌شود و در حرف «الف»، ماده «آبار»، گذشت. بعضی آن را یک کلمه؛ یعنی به‌صورت «بیرحا»، دانسته‌اند.

در حدیث ابوطلحه انصاری از این چاه نام برده شده و آمده است که وی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «من در بین املاک و دارایی‌هایم به بئر حاء بیشترین علاقه را دارم و آن را در راه خدا صدقه می‌دهم».

در سنن ابو داود آمده است: «در میان اموالم به «اریحا» بیشترین علاقه را دارم». به گمان من این یک تحریف دوری است ... بکری تأکید کرده که این کلمه مرکب از «بئر» و «حاء» می‌باشد.

بئر حاء در شمال شرقی مدینه بوده و با مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله ۸۴ متر فاصله داشته است.

حُباشه: (به ضمّ اول)، یکی از بازارهای عرب در دوره جاهلیت بوده است. در حدیث آمده: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به سن بلوغ رسید و جوانی بُرنا شد ...

خدیجه او را برای تجارت در بازار حُباشه، که بازاری است در تهامه، اجیر کرد (به‌نقل از یاقوت). در کتاب المثالب ابوعبیده آمده است که صیفی و ابوصیفی، دو پسر هاشم‌بن عبدمناف، از کنیزی سیاهپوست بودند که در بازار حُباشه، بازاری متعلق به قینقاع، از

۱- ازرقی، ج ۱، ص ۲۸۲؛ فاسی، ج ۱، ص ۷۵

ص: ۱۲۱

مالکش عمربن سلول، برادر ابیّ‌بن سلول منافق خریداری شده بود. این جمله نشان می‌دهد که حُباشه- حُباشه دوم- از مدینه بوده است؛ چرا که بنی‌قینقاع در مدینه به سر می‌بردند و حُباشه نام بازار آنها بوده و در منطقه عوالی مدینه قرار داشته است.

اما حُباشه تهامه؛ ازرقی می‌نویسد:

(این بازار) در منطقه اوصام از سرزمین بارق، در ناحیه یمن است و فاصله آن تا مکه شش شب راه بوده است.

اینکه گفته‌اند «در ناحیه یمن است» مقصود یمن معروف فعلی نیست؛ زیرا «بارق»، که در تعیین موقعیت بازار از آن یاد شده، امروزه در بین محایل و قنفذه، در تهامه عسیر، واقع در کشور عربستان سعودی جای دارد.

حَبْری: حبری و حَبْرون هر دو، نام یک مکان هستند و آن شهر فلسطینیِ الخلیل است که آرامگاه حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام در آنجاست. هنگامی که تمیم داری به‌حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید، آن حضرت، بنا به تقاضای تمیم، بیت عینون و حبرون و بیت ابراهیم و مرطوم را به اقطاع وی داد.

حُبْس: (به ضمّ اول و سکون دوم)، نام مکانی است. این کلمه گاه به «سَیَل» (به فتح سین و باء) اضافه می‌شود که گفته شده نام یکی از دو حرّه (سنگلاخ) بنی سُلیم است. در حدیث عبداللّه‌بن حُبشی آمده است: «آتشی از حُبس سَبَل خارج می گردد».

حِبس (به کسر حاء) نیز روایت شده که جمع آن «احْباس» است، به‌معنای شکاف‌هایی در حرّه (سنگلاخ) که آب را نگه می‌دارد؛ به‌طوری که آب آن جمعیتی را جواب می‌دهد.

حَبَشه: کشوری است معروف در آفریقا که امروزه به آن «اتیوپی» می گویند.

حُبْشی: که به آن «حَبیش» نیز گفته می‌شود، کوه سیاهرنگی است دارای راه‌ها و خطوط سفید واقع در ده کیلومتری جنوب مسفله (منطقه پایین) مکه.

گفته‌اند: نام «احابیش قریش» از همین کوه گرفته شده است؛ چراکه این قبایل؛ یعنی بنی‌مصطلق و بنی‌هون در محلّ کوه حُبشی اجتماع کردند و بر ضدّ قریش همپیمان شدند و سوگند یاد کردند.

ص: ۱۲۲

عبدالرحمان‌بن ابی‌بکر در محل همین کوه درگذشت.

حُبَل: (به ضمّ اوّل و فتح دوم)، یاقوت می‌نویسد: جایی است در یمامه. در حدیث سِرّاج‌بن مجّاعه که توسط پدرش از جدّش نقل کرده، آمده است: «نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفتم و آن حضرت غَوْره و غُرابه و حُبَل را به تیول من داد».

حَثْمه: (به فتح اول و سکون دوم)، صخره‌ها و تخته سنگ‌هایی بوده در منزل عمربن خطاب در مکه. از قول عمر روایت شده که وی، هنگام یاد کردن از بهشت عدن، گفت: «آن کسی که مرا از خانه‌ام در حثمه بیرون کرد، می‌تواند آن را به من برگرداند».

[حج: عبارت است از مناسک و مراسم عبادی سیاسی خاصی که در مکه معظمه در ایام حج برگزار می‌گردد و یکی از ارکان اسلام به شمار می‌رود.

تاریخچه این عمل بزرگِ عبادی به زمان حضرت آدم علیه السلام باز می‌گردد.

حضرت امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «أَتَى آدَمُ علیه السلام هَذَا الْبَيْتَ أَلْفَ أَتْيَةٍ عَلَى قَدَمَيْهِ ...»؛ (۱) «آدم علیه السلام هزار بار پیاده به زیارت این خانه آمد.»

در روایت دیگر، امام رضا علیه السلام نخستین حج‌گزاران را فرشتگان و سپس آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و دیگر انبیا علیهم السلام معرفی می‌کند. (۲) حج دارای فلسفه‌ای عمیق و عالی و اسرار و حکمت‌هایی ارزشمند و نتایج گرانقدر و والا در تمام ابعاد عبادی، سیاسی، فرهنگی و غیره است و از این رو، اسلام گذشته از حج واجب، تکرار آن را به صورت استحبابی به مسلمانان توصیه‌کرده تابه‌نتایج ودست‌آورد مادی و معنوی آن در این سفر دست یابند.

فقها حج واجب و مستحب را به سه بخش تقسیم می‌کنند:

۱. حج تمتّع

۲. حج قِران

۳. حج افراد

حج تمتّع اختصاص به کسانی دارد که فاصله محل سکونت آنان، از هر

۱- حج الأنبياء و الأئمه به نقل از فقيه، ج ۲، ص ۱۴۷، ح ۶۵

۲- وسائل الشيعه، ج ۱۱، ص ۲۴۷

ص: ۱۲۳

طرف تا مکه مکرّمه، حدود ۷۸ کیلومتر یا ۴۸ میل می‌باشد؛ و از این رو، به آن حج تمتع گفته می‌شود که حاجی پس از انجام عمره تمتع، از احرام خارج می‌شود و تا زمان احرام برای حج تمتع فرصتی پیدا می کند تا از آنچه در هنگام احرام بر او حرام بوده، متمتع و بهره‌مند گردد ولی در دو قسم دیگر آن، از هنگام احرام در میقات تا پایان اعمال حج در احرام باقی مانده و باید از محرّمات احرام اجتناب کند.

در حج قِران و افراد، حاجی موظف است پس از انجام حج، عمره مفرده به جا آورد. فرق میان این دو؛ یکی این است که از آغاز احرام، حیوان قربانی در حج قِران، قرین و همراه حاجی است و از این جهت حج قِران نامیده شده است ولی در حج افراد همراه بردن قربانی واجب نیست و از این رو، حج افراد نامیده شده است که حج افراد منفرد و جدای از عمره مفرده به جا آورده می‌شود، دیگر اینکه در حج تمتع و افراد باید حاجی هنگام احرام تلبیه بگوید ولی در حجّ قران می‌تواند به جای آن اشعار یا تقلید انجام دهد. [(۱)]

حجاز: اقلیمی است معروف که مکه و مدینه و جدّه و طائف و تبوک و سرزمین عسیر و تهامه و بیشه، جزو آن می‌باشد. در حدیث آمده است: «همانا دین به مدینه می‌خزد و در آنجا جمع می‌شود؛ آنگونه که مار به سوراخ خود می‌خزد و جمع می‌شود و دین به حجاز پناه می‌برد، آنسان که بز کوهی به بالای کوه پناهنده می‌شود».

[حجّ اصغر: عمره مفرده است؛ چنانکه در روایاتی که از سوی ائمه معصومین علیهم السلام رسیده، از عمره به عنوان اصغر یاد شده است. [(۲)]

[حجّ اکبر: از نظر محدّثان و مفسّران، در زمان آن اختلاف است:

۱. ابن عباس، طاووس، مجاهد، سعید بن مسیّب، ابوحنیفه، شافعی و بعضی دیگر روز عرفه را روز حجّ اکبر می‌دانند.

۲. دسته‌ای «یَوْمُ الْحَجِّ الْأَكْبَر» را

۱- دروس فی الفقه المقارن، صص ۴۷۷ و ۴۷۸

۲- الحج فی القرآن؛ الحج الأکبر و الأصغر، صص ۴۲۰- ۴۱۸

ص: ۱۲۴

که در سوره مبارکه «توبه» به آن اشاره شده، تمامی ایّام حج می‌دانند؛ چنانکه روزهای جنگ جمل و صفین را به روز جمل و صفین تعبیر می‌کنند.

۳. شیخ تهاوی می‌گوید: «الحجُّ نوعان: الحجّ الأکبر و هو حجّ الإسلام والحجّ الأصغر و هو العمرة»؛ «حج دوگونه است: حج اکبر که حَجّةُ الاسلام (حج واجب) است و حج اصغر و آن عمره می‌باشد.»

۴. سفیان ثوری و ابن جریج و ...

روز حج اکبر را تمامی ایام منا می‌دانند.

۵. مجاهد با اتکا به روایت دیگری که می‌گوید: «الحجُّ الأکبر؛ القِران، والأصغر؛ الإفراد»؛ «حج اکبر را، حج قِران و حج اصغر را حج افراد می‌داند.»

۶. ابن ابی حاتم از سعیدبن مسیّب نقل می‌کند که گفت: حج اکبر روز دوّم از یوم النحر (عید قربان) است. آیا نمی‌بینی که امام (امیر الحاج) در آن روز خطبه می‌خواند.

۷. ابن سیرین گفته است: روز حجّ اکبر مربوط به آن سالی است که پیامبر صلی الله علیه و آله حَجّةُالوداع را گزارد و تعداد بی‌شماری با آن حضرت حج گزاردند.

۸. حجّ اکبر همان سالی بوده که مشرکان و مسلمانان، به مدت سه روز با هم حج گزاردند و پیش از آن و نیز پس از آن چنین حجّی پیش نیامده است.

۹. روزی است که عرفه و جمعه با هم تصادف کردند، ولی این عقیده عوام اهل سنت است و در کتاب و سنت، چیزی در این باره نیامده است. (۱) ۱۰. بسیاری از مفسّران و محدّثان با استناد به روایات گوناگون، حجّ اکبر را روز عید قربان می‌دانند. این نظریه با روایاتی که می‌گوید: «علی بن ابی‌طالب علیه السلام بعد از ظهر عید قربان پیام برائت را ابلاغ کرد»، سازگارتر است.

لازم به توضیح است که علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام پیام برائت را به دستور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز دهم ذی حجه (روز عید قربان) در منا برای مردم قرائت کرد و بر اساس دستور خداوند، چهار ماه به مشرکین مهلت داد تا تصمیم بگیرند که مسلمان شوند و یا بر کفر و شرک باقی بمانند و در نتیجه کشته شوند.

فَسِیحُوا فِی الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ ...

۱- قاموس الحج والعمره، ص ۹۲

ص: ۱۲۵

چهار ماه از این قرار است: بیست روز باقی مانده از ماه ذی‌حجه، تمامی ماه‌های محرّم، صفر و ربیع الأوّل و ده روز از ربیع الثانی. روز یازدهم ربیع‌الثانی مهلت چهار ماهه پایان می‌پذیرفت.

صاحب تفسیر المنار نیز می‌گوید:

این چهار ماه از روز دهم (عید قربان) ذی‌حجّه سال نهم (که پیام برائت در آن ابلاغ شد) آغاز و در دهم ربیع الآخر سال دهم خاتمه می‌یابد.

در روایت دیگری آمده است: در حالی که علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام روز عید قربان، بر مرکبی سفید رنگ سوار گشته، به طرف جبانه حرکت می‌کرد، مردی آمد و لجام اسب آن حضرت را در دست گرفت و سؤال کرد روز حج اکبر کدام است؟ حضرت پاسخ دادند: همین امروز است، سپس فرمود: از مقابل مرکب کنار برو. [(۱)]

حِجْر: (به کسر حاء و سکون جیم)، حِجر کعبه، جایی است که قبر اسماعیل و مادرش هاجر در آنجاست و به نام «حِجر اسماعیل» معروف است. حجر اسماعیل در آستانه کعبه، در رکن شامی آن قرار دارد و دور آن دیواری به ارتفاع نصف قد کشیده شده است. به عقیده علما خواندن نماز واجب در آنجا درست نیست؛ زیرا جزئی از کعبه به شمار می‌آید.

- و نیز حِجْر: این کلمه به «ثمود»، قوم حضرت صالح علیه السلام، اضافه می‌شود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام رفتن به تبوک در این محل فرود آمد.

حجر که هنوز هم به همین نام معروف می‌باشد، وادیی است که آب آن از کوه‌های مدائن صالح (سرزمین ثمود) سرچشمه می‌گیرد و در بالای وادی‌القری می‌ریزد و سیلابش از شهر معروف «العلا» می‌گذرد ... در حِجر آثار شگفتی از قوم ثمود وجود دارد. این شهر حدود بیست و دو کیلومتری شمال شهر «العلا» واقع است. امروزه وادی‌القری به‌نام «وادی‌العلا» خوانده می‌شود.] «مدائن صالح».

- همچنین حِجْر: دهکده‌ای است

۱- برگرفته از فصلنامه «میقات حج»، شماره ۲، مقاله حج اکبر کدام است، سیدعلی قاضی عسکر.

ص: ۱۲۶

نزدیک الفُرُع و در یکصد کیلومتری شرق رابغ واقع شده است.

[حِجْر اسماعیل: فضایی است در شمال کعبه که دیواری کوتاه و نیمداره‌ای به ارتفاع ۱/۳۰ متر و به پهنای نیم متر، در فاصله میان رکن شامی و عراقی، اطراف آن کشیده شده است و عرض آن از دیوار کعبه ۶ متر و ۸۰ سانتی‌متر است.

منابع تاریخی و روایی نشانگر آن است که تاریخ بنای حِجر به زمان بنای بازسازی کعبه توسط حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام باز می‌گردد و در آنجا اسماعیل علیه السلام، مادر خویش هاجر را به خاک سپرد و اطراف آن را سنگچین کرد تا قبر او زیر گامهای زائران کعبه واقع نشود و اسماعیل خود و دخترانش نیز در آنجا به خاک سپرده شدند و پیامبران دیگری نیز در آنجا مدفون می‌باشند. (۱) ابن زبیر هنگام بازسازی کعبه و خاکبرداری از محل حِجر اسماعیل، قطعه سنگ سبز رنگی مشاهده کرد و درباره آن از مردان قریش سؤال کرد ولی از کسی پاسخ نشنید تا اینکه به دنبال مردی به نام عبداللَّه بن صفوان فرستاد. او گفت: آنجا قبر حضرت اسماعیل علیه السلام است و آن را به همان حال باقی بگذار.

هنگامی که منصور عباسی به حج رفت و مشغول طواف بود، سنگ‌های معمولیِ دیوارِ حجر توجه او را جلب کرد. امیر مکه (زیاد بن عبداللَّه) را خواست و به او گفت سنگ‌های دیوار حجر تا فردا صبح باید به سنگ سفید مرمر تعویض گردد و زیاد شبانگاه این کار را به پایان رساند، سپس جانشین منصور (مهدی عباسی) آن سنگها را تعویض کرد.

در سال ۱۶۱ هجری که مهدی عباسی نخستین بار به توسعه مسجد الحرام پرداخت، صحن حِجر به وسیله جعفربن سلیمان بن علی (امیر وقت مکه و مدینه) با سنگ مرمرِ سبز، سفید و سرخ پوشیده شد. پس از وی ابوالعباس عبداللَّه بن محمد (امیر مکه) آن سنگها را که شکستگی‌هایی در آنها ایجاد شده بود، تعویض کرد و در سال ۲۸۳ هجری نیز تعویض دیگری صورت گرفت. (۲)

۱- کافی، ج ۴، ص ۲۱۰، ح ۱۶؛ وسائل‌الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۶۷، ح ۶۵۳۴

۲- ازرقی، ج ۱، صص ۳۱۴- ۳۱۲

ص: ۱۲۷

حجر اسماعیل جزو مطاف نیست و از این رو نباید از داخل آن طواف کرد، نه از این جهت که حجر از کعبه شمرده می‌شود، بلکه برای تأسّی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که از خارج آن طواف می‌شود. (۱)]

[حَجَر الأسود: سنگی است بیضی شکل به قطر ۳۰ سانتی‌متر که در رکن جنوب شرقی کعبه به ارتفاع ۵/ ۱ متر از سطح مطاف نصب گردیده و به آن حجرالأسعد نیز گفته می‌شود. رنگ آن سیاه متمایل به قرمز، دارای نقطه‌های قرمز و خطهای خمیده زرد رنگی می‌باشد و در اطراف آن نواری از نقره به عرض ۱۰ سانتی متر پیچیده شده است. (۲) به نوشته ازرقی: در زمان تسلّط عبداللّه بن زبیر بر مکه و متحصّن شدنِ او در مسجد الحرام، کعبه دچار حریق شد و در نتیجه حرارت در حجرالأسود سه شکاف به وجود آمد و از این رو، به دستور ابن زبیر در سال ۶۴ هجری، برای جدا نشدن آن قطعات از یکدیگر، آنها

۱- لمعه، ج ۲، ص ۲۴۹

۲- موسوعة العربیة العالمیه، ص ۱۹

ص: ۱۲۸

را با نواری از جنس نقره به هم پیوستند.

با گذشت زمان، نقره‌ها از اطراف سنگ جدا شدند و بیم آن می‌رفت که حجرالأسود از رکن کعبه فرو ریزد، لذا در سال ۸۹ هجری، ابن طحان سنگهای بالا و پایین دو طرف حجرالأسود را تراشید و جای خالی آن را برای استحکام با نقره پر کرد.

در سال ۱۲۶۸ هجری به دستور سلطان عبدالمجید عثمانی حلقه‌های نقره‌ای دور حجرالأسود جدا و به جای آن برای نخستین بار، حلقه‌ای طلایی به وزن ۱۰ وقیه در گرداگرد آن کار گذاشته شد.

در سال ۱۲۸۱ هجری، سلطان عبدالعزیز حلقه طلاییِ دیگری را جایگزین حلقه سابق کرد.

در سال ۱۳۳۱ در زمان سلطان محمد رشاد عثمانی، آن حلقه طلایی نیز تعویض گردید. (۱) حجر الأسود برای نخستین بار در محلّ فعلی آن، توسط حضرت آدم علیه السلام نصب گردید. پس از طوفان و تخریب کعبه، این سنگ به قولی در کوه ابوقبیس محفوظ مانده بود و حضرت ابراهیم علیه السلام آن را آورد و در زاویه کنونی کار گذاشت. حجرالأسود در طول تاریخ، بارها به وسیله افرادی از قبایل جرهم، ایاد، عمالقه و خزاعه از در کعبه جدا شد و آخرین بار آن، در سال ۳۱۷ هجری بود که قرامطه حاکم بر بحرین (شاخه‌ای از اسماعیلیان) آن را از جا کنده و با خود به بحرین بردند و تا سال ۳۳۹ نزد آنان باقی بود، تا اینکه مطیع للّه (خلیفه عباسی) آن را پس گرفت و در میان دو حلقه نقره‌ای جاسازی و در جای اصلی خود در کعبه نصب کرد.

در سال ۳۶۳ هجری مردی رومی، پیش از ظهر به قصد کندن حجر الأسود به سوی آن آمد ولی پیش از آنکه کاری صورت دهد، با ضربات خنجرِ فردی یمنی، از پای درآمد.

در سال ۴۱۴ هجری، فردی از فرقه باطنیه با تبر بر حجرالأسود نواخت و بی‌درنگ به قتل رسید.

در قرن دهم هجری نیز همین مسأله، در حضور امیر مکه (ناصر جلوش) تکرار شد و او نیز با خنجر کشته شد.

در روایت آمده است که: «نَزَلَ الْحَجَرُ الْأَسْودِ مِنَ الْجَنَّةِ وَ هُوَ اشَدُّ بَیاضاً مِن اللَّبَنِ فَسَوَّدَتْهُ خَطایا بَنی آدم»؛ (۲)

«حجر الأسود از بهشت فرود آمد و در آن وقت سفیدتر از شیر بود ولی گناهان آدمیزادگان آن را سیاه ساخت.»

طریحی می‌نویسد: ممکن است این روایت از سویی برای عظمت حجرالأسود باشد که به جواهرات بهشت تشبیه شده و از سویی هشداری باشد به انسان‌ها که در جایی که گناه در سنگ سخت اثر می‌گذارد و آن را تیره و تار می‌سازد، با دلهای آدمی چه خواهد کرد؟!

حجر الأسود نقطه آغاز و نقطه پایان هر شوط است؛ بدین ترتیب که باید از مقابل آن طواف را آغاز کند و با رسیدن به محاذی آن یک شوط حساب آورد و به همین ترتیب تا هفت شوط تمام شود و بوسیدن و لمس کردن آن مستحب می‌باشد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: حجر الأسود را لمس کنید؛ زیرا به مثابه دست

۱- ازرقی، ج ۱، صص ۳۴۵ و ۳۶۶ و پاورقی.

۲- طریحی ۱: ۴۶۲ ماده حجر.

ص: ۱۲۹

خداوند در میان خلق است و بدین وسیله با آنان مصافحه می‌کند و برای کسی که آن را استلام کند (در قیامت) گواهی می‌دهد به پیمانی که در عالم ذر بسته وفادار و پایبند بوده است. (۱)]

[حجره‌های همسران پیامبر صلی الله علیه و آله: پیامبر هنگام بنای مسجد النبی، برای هریک از سوده و عایشه، دو همسر خود، خانه‌ای در کنار مسجد ساخت و به تدریج که زنان دیگری به همسری آن حضرت درآمدند، بر تعداد خانه‌ها افزود. تا اینکه مجموع آنها به نُه خانه رسید.

این خانه‌ها، از خانه عایشه آغاز می‌شد و تا باب الرحمه ادامه می‌یافت و درهای آنها به داخل مسجد گشوده می‌شد. بعضی موقعیت خانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را در سمت شرقی مسجد و بعضی در سه طرف شمال، جنوب و شرق مسجد ذکر کرده‌اند.

در مورد موادّ ساختمانی خانه‌های یاد شده، مطالب گونه‌گونی گفته شده است؛ از قبیل چوب خرما و خشت خام، شاخ و برگ خرما با پوششی از پارچه پشمی، خشت و شاخه خرما و گِل و ارتفاع آنها به اندازه‌ای بود که حسن بصری که در زمان عثمان نوجوانی نزدیک به حدّ بلوغ بوده، می‌گوید:

دست او به سقف آنها می‌رسیده است.

امّ سلمه که پس از درگذشت زینب بنت جحش در خانه او ساکن شد، آن را در غیاب پیامبر صلی الله علیه و آله که به غزوه «دومَةُ الْجَنْدَل» رفته بود، با خشت و گِل بازسازی کرد، حضرت در بازگشت علّت این تغییر را از وی جویا شد، امّ سلمه در پاسخ گفت: برای آنکه از دید مردم محفوظ بمانم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«یا امَّ سَلمهُ إِنَّ شَرَّ ما ذَهَبَ مالُ الْمُسْلِمِ الْبُنْیان»؛ «بدترین شیوه به هدر رفتن مال مسلمان، ساخت و ساز است.»

ابن سعد درباره سرنوشت خانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن حضرت، می‌نویسد: بنا به وصیت سوده، خانه وی به عایشه واگذار شد و به نقل دیگر، ابن زبیر آن را خرید. خانه صفیه را وارثان وی به مبلغ ۱۸۰۰۰۰ و یا ۲۰۰۰۰۰ درهم به معاویه فروختند و معاویه خانه عایشه را نیز به ۱۸۰۰۰۰ درهم خرید.

۱- کافی، ج ۴، ص ۴۰۶، ح ۹.

ص: ۱۳۰

ولی ابن سعد نگفته است خانه‌ای را که عایشه به معاویه فروخته، همان خانه صفیه است که به وی واگذار شده یا خیر؟ چرا که در خانه او، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و دو تن دیگر دفن شده‌اند و قابل معامله نبوده است.

این خانه‌ها تا عصر ولیدبن عبدالملک اموی باقی بود تا اینکه ولید به بهانه توسعه مسجد دستور تخریب آنها را صادر کرد، در صورتی که می‌توانست مسجد را از دیگر جهات گسترش دهد و این خانه‌ها همچنان باقی بماند. از این رو سمهودی به نقل از عطای خراسانی نقل می‌کند روزی که مأمور خراب کردن آنها شدیم، مردم آنچنان می‌گریستند که این شهر تا آن زمان، شاهد چنان صحنه‌ای نبود.

عمران بن ابی انس کسانی از فرزندان صحابه را دیده که از گریه بسیار، محاسنشان از اشک چشمانشان تر شده بود و بعضی؛ مانند سعید بن مُسَیِّب با لحن معترضانه می‌گفتند: دوست داشتم که این خانه‌ها را باقی می‌گذاشتند تا نسل‌های جدید مدینه و نیز تازه واردان به آنجا می‌نگریستند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چگونه به این زندگی ساده بسنده کرده بود، و بدین‌وسیله به زهد و ساده زیستی و پرهیز از زیاده‌طلبی ترغیب می‌شدند.

ابو امامه در حالی که اشکش بر محاسنش جاری بود، می‌گفت: کاش این خانه‌ها را به همین حال باقی می‌گذاشتند تا مردم کمتر به ساخت و ساز رو می‌آوردند و می‌دیدند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که کلید گنجینه‌های جهان را در اختیار داشت، چگونه به این زندگی ساده رضایت داد. [(۱)]

حَجُون: (به فتح حاء)، جایی در مکه که هنوز هم به همین نام معروف است. در صحیح بخاری آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در روز فتح مکه، دستور داد پرچمش در حجون بر افراشته شود.

[حَجَّةُ الإِسلام: حجّی است که به حکم شرع واجب شده و یکی از ارکان پنجگانه اسلام است و در روایت وارد شده است: «بُنِیَ الْإِسْلامُ عَلَی خَمْسٍ؛ عَلَی الصَّلاةِ وَ الزَّکَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلایَةِ وَ لَمْ یُنَادَ بِشَیْءٍ کَمَا

۱- سمهودی، ج ۲، صص ۴۶۲- ۴۵۸.

ص: ۱۳۱

نُودِیَ بِالْوَلایَةِ»؛ «اسلام بر پنج رکن بنا نهاده شده؛ بر نماز، زکات، حج، روزه و ولایت.»]

[حَجَّةُ الوداع: این کلمه، به کسر حرف اول (ح) و فتح آن و نیز به کسر واو و فتح آن قرائت شده و آن حجّی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سال ۱۰ هجری با حضور جمعیتی فراوان از مسلمانان گزارد و از این رو حَجّةالوداع نامیده شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن سفر با مردم وداع گفت. (۱)]

حُدیبیّه: (به ضمّ حاء و تشدید و تخفیف یاء هردو)، اکنون در بیست و دو کیلومتری غرب مکه، در راه جُده، واقع شده و همچنان به این نام معروف است.

حدیقه: یکی از صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله در منطقه عوالی مدینه بوده است.

حُدَیله: (قصر بنی حُدَیله)، جایگاه «بیرحاء» است که پیشتر از آن یاد کردیم.

حِرا (به کسر حاء)، کوهی است که به آن جبل‌النور (کوه نور) نیز می‌گویند و در شمال شرقیِ مکه مکرمه قرار دارد. غار حِرا که پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا به عبادت می‌پرداخت و نخستین سوره قرآن نیز در همین کوه نازل شد. امروزه ساختمان‌ها و خانه‌های مکه تا به این کوه رسیده است] «نقشه مکه مکرمه».

[حُراض: محلی است نزدیک مکه که میان «مُشاش» و «غُمَیْر» واقع است و به نقلی بت عُزّی در آن محل نصب شده بود. این بت را «ظالم بن اسعد» به آنجا آورد. (۲) این یکی از بتهای بزرگ مشرکان قریش بود که ابوسفیان در جنگ احد چنین شعار می‌داد: «نَحْنُ لَنا العُزّی وَ لا عُزّی لَکُمْ»؛ «ما را است بت عزّی و شما بت عزّی ندارید.» پیامبر صلی الله علیه و آله به مسلمانان دستور داد که در پاسخ او، دسته جمعی و با صدای بلند شعار دهند: «اللَّهُ مَوْلانا وَ لا مَوْلی لَکُمْ»؛ اگر شما به جمادی بی‌تأثیر تکیه می‌کنید، مولا و تکیه‌گاه ما خداوند بزرگ و توانا است. (۳)]

حُردان: (به ضمّ اول)، وادی‌ای است در یمن. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به اقطاع ابو

۱- جواهر، ج ۱۷، ص ۲۲۳

۲- بلادی، ج ۲، ص ۲۵۲

۳- بحار، ج ۲۰، صص ۴۴ و ۴۵

ص: ۱۳۲

سبره یزید بن مالک داد.

[حُرُض: که حُرَض نیز گفته می‌شود، یکی از وادی‌های مدینه است که نزدیک احُد قرار دارد.

در روزگار قدیم که یهود تازه بر مدینه مستولی شده بود، «ابو جُبیله» پادشاه یمن بر آنان یورش آورد و در این وادی یهودیان را از دم تیغ گذرانید. (۱)]

حَرَم: دو حرم داریم؛ یکی حرم مکه و دیگری حرم مدینه. نسبت به حَرَم؛ «حِرْمی» (به کسر حاء و سکون راء) است و مؤنث آن «حِرْمیّهٔ» می‌باشد. این نسبت غیر قیاسی است. بعضی آن را «حُرْمی» (به ضمّ حاء) گفته‌اند که ظاهراً نظر به حرمهٔ البیت داشته‌اند. مبرّر جواز فتح را، بنا به اصل نقل کرده است.

گفته شده که هرگاه غیر انسان را به حرم نسبت دهند، می گویند: حَرَمی (به فتح اول و دوم)؛ مثلًا گفته می‌شود: ثوب حَرَمی.

هریک از دو حرم یاد شده، حدود شناخته شده‌ای دارد.

[حُرْم: (به ضمّ اوّل)، به معنای احرام حج و به کسر آن به معنای مُحْرِم می‌باشد. گفته می‌شود: «أَنْتَ حِرْمٌ» یعنی تو محرم هستی. (۲)]

[حَرَمان: تثنیه حرم است و منظور دو حرم مکه و مدینه می‌باشد. (۳)]

حَرَم المدینه: در احادیثی که حدود حرم مدینه را تعیین کرده‌اند، از جاهایی نام برده شده که در اینجا به ذکر هریک از آنها و بیان موقعیتشان- تا جایی که توانسته‌ام به دست آورم- می‌پردازم:

۱. لابتان: در حدیث آمده که میان دو لابه مدینه، حرم است. لابه همان حرّه است و مدینه دو حرّه داشته؛ یکی حرّه شرقی که در شرق مدینه است و دیگری حرّه غربی که در غرب آن قرار دارد. به اوّلی حرّه واقم می گویند و به دومی حره وبره. حرّه شرقی و غربی به سمت شمال و جنوب پیچ می‌خورند؛ به‌طوری که مدینه را در احاطه چهار حرّه قرار می‌دهند.

۲. کوه عَیر (به معنای الاغ): کوهی است در قبله مدینه، نزدیک ذوالحلیفه

۱- بلادی، ج ۲، صص ۲۵۸ و ۲۵۹.

۲- لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۲، مادّه «حرم».

۳- یاقوت، ج ۲، ص ۲۴۴.

ص: ۱۳۳

که میقات مردم مدینه است.

۳. کوه ثَوْر: کوه کوچکی است در پشت کوه احُد.

۴. ذات الجَیْش: در راه مدینه به مکه و بعد از ذو الحلیفه است.

۵. مُشیرب: کوهی است در سمت شام (شمال) ذات الجیش.

۶. اشراف (کوه‌های) مخیض؛ کوه‌هایی است در راه شام.

۷. حفیاء: جایی است در غابه، واقع در جهت شام (شمال) مدینه.

۸. ثیب که ب ەصورت تیم و یثیب تصحیف شده: کوهی است در شرق مدینه.

۹. عیره: کوهی در شرق ثور که از ثور بزرگتر و از احد کوچکتر است.

[حِرْمِی: وقتی بخواهند کسی را به حرم نسبت دهند و بگویند از ساکنان حرم است اگر مرد باشد به او حِرْمِی و یا حُرْمِی و اگر زن باشد حِرْمیَّه می گویند ولی به گفته «مُبَرِّد»: حَرَمی، مطابق قاعده می‌باشد.

نویسنده کتاب «العَین» می گوید:

اگر غیر انسان، چیز دیگر را به حرم نسبت دهند، به آن حَرَمِی می گویند. (۱)]

حَرّه: (به فتح حاء و تشدید راء)، در لغت به معنای زمین دارای سنگهای سیاهِ پوکِ سوخته مانند است. جمع آن «حرّات» و «حِرار» می‌باشد. در سیره و حدیث از برخی حرّه‌های یاد شده که شماری از آنها را در حرف «حاء» آورده‌ایم و بعضی را هم با توجه به مضاف‌الیه آنها ذکر خواهیم کرد.

حَرّه اشجع: اشجع از مشهورترین تیره‌های قبیله غطفان است که در وادی مدینه به سمت شمال می‌زیستند. به‌گمان برخی محققان، پاره‌ای از قبایل هیثم ساکن شمال مدینه، نسبشان به اشجع برمی گردد. اشجع از همپیمانان خزرج بودند و در جنگ «بُعاث» خزرجیان را یاری می‌رساندند. در جنگ حنین، همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جنگیدند. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«انصار و مزینه و جهینه و غفار و اشجع، یاوران من در برابر مردم هستند». حرّه اشجع همان است که در دوره «فترت»

۱- لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۲۰، ماده «حرم».

ص: ۱۳۴

(قبل از اسلام) در آنجا آتشی نمایان شد و طوایفی از عرب تصمیم به پرستش آن گرفتند اما مردی از عبس، به‌نام خالدبن سنان، برخاست و آتش را خاموش کرد.

پیامبر اکرم درباره خالد فرموده است: «او پیامبری بود که قومش وی را نابود کردند».

خالدبن سِنان عبسی حکیمی از پیامبران عرب در عصر جاهلیت بود که در سرزمین عبس مردم را به دین عیسی دعوت می‌کرد. ابن اثیر (ج ۱، ص ۱۳۱) می‌نویسد: یکی از معجزات او این است که در عربستان آتشی نمایان شد و مردم را به انحراف کشاند و نزدیک بود مجوسی شوند. اما خالد عصایش را برداشت و به درون آتش رفت و آن را پراکنده ساخت ... و در حالی که در میان آتش قرار داشت، آتش خاموش گردید.

گفته‌اند: در میان فرزندان اسماعیل، تا قبل از محمد صلی الله علیه و آله، پیامبری جز خالد نبوده است.

ابن حجر داستان خالدبن سنان را در الإصابه، (ج ۱، ص ۴۶۶) آورده و گفته است:

درست‌ترین مطلبی که در این‌باره شنیده‌ام، از سعیدبن جبیر است. او می‌گوید: دختر خالدبن سنان عبسی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد؛ حضرت فرمود:

«خوش آمدی، ای دختر پیامبری که قومش او را نابود کردند».

ابن حجر داستان این پیامبر با قومش و داستان آتشی را که وی خاموش ساخت آورده است.

از آنجا که ما برای پیامبران قائل به معجزه هستیم و برای اولیا معتقد به کرامت، بنابراین، چنانکه خالد پیامبر بوده، این عملِ او (خاموش ساختن آتش) یک معجزه است و اگر حکیمی صالح بوده، کرامت به شمار می‌آید.

حرّه الأَفاعی: محلی است در هشت میلی ابواء به‌طرف مکه. در گذشته محل سکونت مردم بود، لیکن به جهت پیدایش مارها و افعی‌های گزنده، ساکنان آنجا خانه و کاشانه خود را رها کردند و رفتند. در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یکی از افعی‌های این حرّه مردی را نیش زد. او از عمروبن حزم خواست برایش رُقْیه و دعایی بنویسد و بدین‌وسیله او را درمان کند اما عمرو صبر کرد تا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

ص: ۱۳۵

آمد و از آن حضرت برای این کار اجازه خواست و پیامبر صلی الله علیه و آله هم اجازه داد. (۱) حرّه بنی بیاضه: بخشی از حرّه غربی مدینه منوّره می‌باشد و قبر ماعز در همینجا بوده است.

حرّه بنی حارثه: در اخبار جنگ احد از این حرّه یاد شده است. این حرّه در سمت راست کسی است که از مدینه به سمت آرامگاه سیدالشهدا حمزهٔبن عبدالمطّلب می‌رود.

حرّه بنی سُلیم: از نواحی مدینه است واقع در نزدیکی حِمی (قرقگاه) نقیع.

حرّه الدَّجّاج: (به تشدید جیم)، در حومه مدینهٔالنبی قرار دارد و هیأت نمایندگی روس هنگامی در این حرّه به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند.

حرّه الرَّجلاء: میان مدینه و شام است و گمان می‌کنم جزو حرّه‌های پیرامون خیبر باشد. علّت نامگذاری حرّهٔالرجلاء بدین نام، آن است که در آنجا راه رفتن دشوار است و باید پیاده راه رفت.

حرّه شَوْران: یکی از حرّه‌ها یا سنگلاخی‌های مدینه است. در تعیین موقعیت آن اختلاف نظر است، اما در اطراف عقیق مدینه قرار دارد.

حرّه قُبا: در سمت قبله مدینه واقع شده و در احادیث از آن سخن رفته است.

حرّه لیلی: بخش شمال شرقی حرّه خیبر را حرّه لیلی می‌گویند.

حرّه النار: نزدیک خیبر است. نقل شده که مردی نزد عمربن خطاب آمد و عمر از او پرسید: نامت چیست؟ گفت: جمره.

پرسید: فرزند چه کیستی؟ گفت: فرزند شهاب. پرسید: از کدام طایفه‌ای؟ گفت:

از حُرَقه. پرسید: در کجا سکونت داری؟

گفت: در حرّهٔ النار. پرسید: کجاست؟

گفت: در ذات‌اللَّظی. عمر گفت: مواظب باشید که نسوزید. اگر این داستان درست باشد، نشان می‌دهد که عمر از نام‌های ناخوشایند کراهت داشته است. برخی از مورّخان این داستان را جزو کرامات عمر دانسته‌اند!

حرّه واقم: سنگلاخ شرقی مدینه است.

واقعه حرّه در زمان یزید در همین حرّه

۱- بلادی ۲: ۲۶۵، ۲۶۶.

ص: ۱۳۶

به‌وقوع پیوست.

حرّه الْوَبَره: (به فتح واو و باء و راء. بعضی سکون باء را جایز دانسته‌اند)، سنگلاخ مشرف بر وادی عقیق را حرّةالوبره می‌گویند. چاه و قصر عروه در همین حرّه واقع است. برخی به این سنگلاخ حرّه غربی نیز گفته‌اند.

حریم: جایی است در نواحی یمن که پیامبر صلی الله علیه و آله قیس‌بن سلمةبن سراحیل را به کارگزاری آنجا گماشت. در منطقه باحه سعودی قریه‌ای است به نام قریه بنی‌حریم که ممکن است همان حریم باشد.

[و نیز در عصر جاهلیت، هنگامی که مشرکان وارد حرم می‌شدند، جامه‌های خود را از تن بیرون می‌آوردند و تا وقتی در حرم بودند آنها را نمی‌پوشیدند، آنان به آن جامه‌ها «حریم» می‌گفتند. (۱) سپس از دیگران تقاضا می‌کردند تا جامه‌ای به آنها بدهند که با آن طواف کنند؛ زیرا معتقد بودند با جامه‌ای که در آن گناه کرده‌اند، نباید به طواف بپردازند. گاهی هم کسی به آنها لباسی نمی‌داد و آنها همچنان برهنه طواف می‌کردند. زنان نیز در این مورد از این سنت جاهلی مستثنا نبودند و گاهی با بدن کاملاً برهنه طواف می‌کردند!

یک سال پیش از حَجّةالوداع، امیر مؤمنان علیه السلام در موسم حج، پیام برائت خداوند و پیامبرش صلی الله علیه و آله را به همگان ابلاغ کرد و یکی از مواد آن پیام این بود که:

«وَلا یَطُوفَنَّ بِالْبَیْتِ عُرْیاناً»؛ «به هیچ وجه کسی نباید با بدن لخت و عریان، گِرد کعبه طواف کند.» (۲)]

حَزْن: (به فتح اول و سکون دوم)، ضدّ سَهْل (زمین نرم، هموار و دشت) است؛ یعنی زمین درشت برآمده، نام راهی است میان مدینه و خیبر که وقتی نام آن به پیامبر صلی الله علیه و آله گفته شد، حضرت از پیمودن آن خودداری ورزید و از راه مرحب رفت.

حَزْوَرَه: (به فتح اول و سکون دوم و فتح واو و راء)، در لغت به‌معنای تپه و پشته کوچک است. حزوره نام بازار مکه بوده است. در حدیث آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در

۱- لسان ۱۲: ۱۲ ماده حرم.

۲- حج الأنبیاء والأئمّه، ص ۲۴۶، ح ۶۵

ص: ۱۳۷

حزوره ایستاد و فرمود: ای سرزمین مکه، تو بهترین سرزمین‌هایی و محبوب‌ترین آنها در نزد من؛ اگر قوم من مرا از تو بیرون نمی‌کردند، هرگز در سرزمینی جز تو ساکن نمی‌شدم.

حِسْمی: (به کسر اول و سکون دوم)، از رشته‌کوه‌های شرق اردن است که در جنوب کوه‌های شراهٔ واقع شده و تا مرزهای حجاز امتداد دارد. کوه «رمّ» یا «ارم» در همین رشته‌کوه واقع است و بلندترین قلّه در جنوب سرزمین شام است و ۱۷۵۴ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. در فاصله ۲۵ میلی شرق عقبه واقع شده و آب فراوان دارد. قلّه کوه امّ عشرین که ۱۷۵۳ متر ارتفاع دارد در شرق کوه «رمّ» واقع است.

در حدیث ابوهریره آمده است:

رومی‌ها شما را از آنجا روستا به روستا تا به کناره‌ای از زمین بیرون می‌رانند. از او پرسیدند: این کناره زمین کجاست؟

گفت: حِسْمی جذام. قبل از میلاد مسیح علیه السلام، قبیله جذام در این نواحی ساکن بوده‌اند.

حُسْنی: (به ضمّ اول و سکون دوم)، یکی از صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله که جزو اموال مخیریق بود. این ملک در منطقه عوالی مدینه قرار داشت.

حُسَیْکه: مصغّر «حَسَکَه» است و حَسَکه واحد «حَسَک» به معنای خار می‌باشد.

حَسَک السعدان نام جایی در مدینه بوده است.

حِشّان: (به کسر اول و تشدید شین)، جمع «حشّ» است به‌معنای بوستان. اطم یا دژی بوده در مدینه نزدیک بقیع. در خبر وفات عباس‌بن عبدالمطّلب از این محل نام برده شده و آمده است که مردم جنازه او را تا حِشّان تشییع کردند و همگی از زن و مرد و کودک در مراسم تشییع حاضر شدند.

حُشّ کوکب: (به ضمّ حاء، فتح آن را نیز جایز دانسته‌اند)، حشّ در لغت به‌معنای بوستان است و وجه تسمیه بوستان به حشّ آن است که مردم برای قضای حاجت به بستانها می‌رفتند.

کوکب نام مردی از انصار بوده است. حش کوکب در محل بقیع‌الغرقد قرار داشت و عثمان آن را خرید و به بقیع افزود.

ص: ۱۳۸

حِصاب: محلّ رمی جمره در منا است.

مصدری است که به‌نام مکان و جایی تبدیل شده و بر گرفته از «حَصباء» (سنگریزه) می‌باشد.

[طبق نوشته تاج العروس (ج ۲، ص ۲۸۳ ماده «حصب») و عاتق بن غیث بلادی (ج ۳، ص ۱۷). حِصاب از «حَصْب» گرفته شده و به معنای پرتاب کردن سنگریزه نیز آمده است (۱)]

حَصّاص: (به فتح اول و تشدید دوم)، که به آن حصحاص و ذوالحصاص هم می گویند، کوهی است در حجاز، مشرف بر ذی‌طوی و ذی‌طوی از کوه‌های مکه است که امروزه ساختمان‌های مکه از هرسو آن را درمیان گرفته‌اند.

حِصْن: در لغت به‌معنای دژ و پناهگاه است؛ از جمله دژها و حصن‌هایی که در حدیث و سیره از آنها یاد شده، دژهای خیبر است؛ مانند: حصن ناعم، قموص، وطیح، سُلالم، حصن نزار، صعب‌بن معاذ، حصن ابیّ و حِصن قلعه زبیر.

حصن کعب‌بن اشرف: این دژ بر بالای تپه‌ای در حرّه جنوب شرقی مدینه قرار داشت و برای رسیدن به آن می‌بایست از باب‌العوالی و سپس راه قربان و امّ‌عشر و امّ‌اربع بگذرند تا به دژ برسند.

[حِصْن مالِکِ‌بْنِ عوف: توده‌ای از سنگ‌های درهم انباشته است که بر روی تلّی از خاک، در سمت جنوبی «لِیَّه» قرار دارد و نشانی از وجود بنا در آنجا نیست و در شش کیلومتری جنوب غربی «حرّة الرّغاء» واقع است.

مردمِ این محل، که از طایفه «ثقیف» می‌باشند، آن را «حِصْن مالك بن عوف» یعنی دژ مالك می‌دانند؛ چنانکه نسل در نسل آنان، مسجدِ موجود در «بحرة الرّغاء» را از مساجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌شناسند. (۲)]

حَضْر: (به فتح حاء و سکون ضاد)، دژ بزرگی بوده در ساحل فرات. در عصر جاهلی، در شعر عدیّ‌بن زید از این دژ یاد شده است.

حضرموت: منطقه مشهوری است در یمنِ جنوبی، که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زیادبن لبید را به فرمانروایی آنجا منصوب کرد.

۱- لسان العرب، ماده «حصْب».

۲- بلادی، ج ۳، ص ۲۲.

ص: ۱۳۹

[حُضُضْ: دارویی معروف است. نوعی از آن مکّی است که شیره خوولان است و دیگری هندی است که شیره فیل زهره است. (۱) در حدیث است که «سرمه کشیدن با صبر و حضض برای محرم بی‌اشکال است». (۲)]

حَضَن: (به فتح اول و دوم)، نام کوه بلندی است در شرق طائف به سمت شمال.

بُجَیْربن زهیر در قصیده‌ای که بعد از بازگشت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از طائف انشاد کرده، از این کوه نام برده است.

حَضُور: (به فتح حاء)، جایی است در یمن.

در حدیث آمده است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در دو پارچه حضوری- و به روایتی دیگر در دو پارچه سحولی- کفن شد.

حِضْوَه: (به کسر اول و سکون دوم و فتح واو)، در لغت به‌معنای شعله‌ور ساختن آتش است. و آن جایی است در نزدیک مدینه که «عَفْوه» نام داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به حِضْوه تغییر نام داد. در حدیث آمده است که: عده‌ای از اهالی حضوه از وبا خیز بودن سر زمینشان نزد عمربن خطاب شکوه کردند. عمر گفت: بهتر است آنجا را ترک کنید. گفتند: آنجا محل زندگی ما و شترهای ماست است.

عمر به حارث‌بن کلده گفت: به‌نظر تو راه علاجش چیست؟ حارث گفت: مناطق وباخیز دارای درختان انبوه و پشه هستند و اینها لانه وبا می‌باشند، باید مردم آن به سرزمین‌های مجاور بروند و پیاز و تره بخورند و صبح ناشتا روغن عربی بنوشند و از استعمال عطر خودداری ورزند و پای برهنه راه نروند و هنگام روز نخوابند. در این‌صورت امیدوارم از ابتلای به وبا سالم بمانند. عمر به مردم حضوه دستور داد این کار را بکنند.

حطیم: در جایگاه آن اختلاف است، اما قوی‌ترین قول آن است که حطیم در فاصله حجرالاسود و زمزم تا مقام ابراهیم واقع شده است.

حَفاءْ: حدود ۷۵ کیلومتر با جنوب المنصرف (مُسیجد) فاصله دارد و در راه هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شده و در ناحیه الفُرُع، از امارات مدینه قرار دارد.

۱- فرهنگ بزرگ جامع نوین، ج ۱، ص ۲۶۹، ماده «حضّ».

۲- کافی، ج ۴، ص ۳۵۷، ح ۵

ص: ۱۴۰

حَفر: (به فتح اول و دوم)، در لغت به‌معنای خاکی است که از حفره یا گودال بیرون آورند و به قولی: جای حفر شده مانند خندق یا چاه. به چاهی که دهانه‌اش فراخ باشد «حَفیر»، «حَفَر» و «حَفیره» می گویند.

«حَفَر ابوموسی» چاههایی است که ابوموسی اشعری در مسیر جاده بصره به مکه حفر کرد و امروزه به «حَفَرالباطن» نامبردار هستند و در شمال کشور عربستان سعودی قرار دارند.

حفیر، بعد از ذوالحلیفه بوده و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آنجا فرود می‌آمد.

حَفْر: (با سکون فاء)، چاهی جاهلی بوده در مکّه. این کلمه به جیم (جَفْر) نیز روایت می‌شود.

حَفْن: (به فتح حاء و سکون فاء)، شهری است در مصر. ماریه قبطیه، امّابراهیم، که مقوقس او را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد، از همین شهر بوده است. شاید نام فامیلی «حفنی» که یکی از نام‌های خانوادگی در مصر است، منسوب به همین شهر باشد.

گاهی اوقات نسبت به «حفن» را «حفناوی» نیز می گویند.

حَفْیاء: (به فتح اول و سکون دوم)، در حدیث آمده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اسبهایی را که برای مسابقه تربیت شده بودند، از حفیاء مسابقه داد و خط پایان مسابقه ثنیۀالوداع بود. گمان می کنم که حفیاء در «الغابه» بوده و همان است که امروزه به‌نام «الخلیل» خوانده می‌شود و در شمال مدینۀ النبی واقع است.

حفیره المزنی:] «بئر رومه».

[حِلّ: به کسی گفته می‌شود که از احرام خارج شده باشد و نیز به منطقه‌ای که بیرون از حدود حرم باشد. (۱)]

حلائق: با «خاء» نیز روایت شده است؛ جایی است که در غزوه ذوالعشیره از آن یاد شده است.

[حِلال: به ساکنان حرم مکه گفته می‌شود و حَلال به کسی می گویند که از احرام خارج شده باشد. (۲)]

[حَلْق: تراشیدن موی سر است که در منا پس از قربانی، در روز دهم انجام

۱- طریحی، ج ۱، ص ۵۶۴، ماده «حلّ».

۲- لسان العرب، ج ۱۱، صص ۱۶۵ و ۱۶۶، مادّه «حلل».

ص: ۱۴۱

می‌شود. حلق برای زنان نیست. زائران آنها باید در این مورد به فتوای مرجع تقلید خویش عمل نمایند.]

حَلْقَه: وادی‌ای است که راه حفاهٔ به غائر از آن می‌گذرد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسیر هجرت خود، از این وادی عبور کرد.

حُلْوان: (به ضمّ اول و سکون دوم)، به‌معنای پاداش و بخشش است. یک حلوان در عراق است که در انتهای مرزهای شَواد به‌طرف جبال واقع شده و حلوان دیگر در مصر است که نزدیک قاهره قرار دارد.

حُلَیفه: که ببه آن ذو الحُلیفه نیز می‌گویند، دهکده‌ای است در حومه مدینهٔالنبی در راه مکّه که با مدینه نُه کیلومتر فاصله دارد و در وادی عقیق، در دامنه غربیِ کوه «عَیْر» واقع است. با خروج از ذو الحلیفه به سمت مکه وارد بیداء می‌شوی.

امروزه به‌نام «بیارعلی» شهرت دارد و میقات مردم مدینه و کسانی است که برای حج یا عمره از مدینه می‌گذرند.

مسجد شجره در همین مکان است.

حَمام:] «غمیس حمام» در حرف غین.

حَمراء الأسد: در حوادث دنباله جنگ احد از این نام یاد شده و آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفت تا اینکه به حمراءالأسد رسید.

حمراءالأسد: کوه سرخ رنگی است در بیست کیلومتری جنوب مدینه.

هرگاه از ذوالحلیفه- از راه بدر- به سمت مکه بیرون روید، جنوب حمراءالأسد را می‌بینید. این کوه در کرانه چپ عقیق‌الحسا، در راه مدینه به الفرع، واقع شده است.

[حُمْس: به قوم قریش گفته می‌شد؛ زیرا آنان نسبت به دیانت خود سختگیر بودند و حمس در لغت به همین معنی آمده است.

از ویژگی‌های آن این بود که در ایام منا به زیر سایه نمی‌رفتند و چون مُحرم می‌شدند، از در وارد خانه‌های خود نمی‌شدند. در روز عرفه وقوف نمی‌کردند و می‌گفتند چون ما اهل حرم می‌باشیم در حال احرام از محدوده حرم خارج نمی‌شویم، بلکه در مشعر الحرام وقوف داشتند.

البته همه آنها که خود را حمس می‌دانستند، در حرم ساکن نبودند؛ مانند

ص: ۱۴۲

بنی عامر و خُزاعه. (۱) آنان در جاهلیت و نیز در اسلام تا پیش از نزول آیه شریفه: ثُمَّ أَفِیضُوا مِنْ حَیْثُ أَفَاضَ النَّاسُ ... «۲»(۲) از مشعر الحرام به منا باز می‌گشتند. خداوند (با این آیه) دستور داد که از عرفات به منا باز گردند؛ یعنی در آنجا وقوف کنند و سپس به منا بروند. (۳)]

[حَمْساء: فیروز آبادی در قاموس، آن را یکی از نام‌های مکه معظّمه شمرده است. بعضی از پژوهشگران، نام «حَمْس» را که قریش بر خویش نهاده بودند، منسوب به «حَمْساء» می‌دانند. (۴) حمس برای خود آداب و رسوم مخصوصی داشتند که در واژه «حمس» ذکر شده است.]

حِمْص: شهر معروفی است در وسط اقلیم سوریه. قبر خالدبن ولید در آنجاست.

حَمْض: در غزوه حدیبیه، از این مکان نام برده شده و آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستور داد: از راه سمت راستِ وسط حمض بروید؛ راهی که آنان را از ثنیةالمرار- که به‌سمت حدیبیه می‌رود- عبور می‌دهد.

حمض در لغت به‌معنای هر گیاه شورمزه‌ای است که شتر می‌خورد.

حمه: که حمیه: هم گفته‌اند، چشمه‌ای بوده در خیبر، که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نام آن را به «قشمةالملائکه» تغییر داد.

حِمی: (به الف مقصور و گاه ممدود)، در لغت به‌معنای جاهایی از اراضی موات است که از چریدن حیوانات در آنها، جلوگیری می‌شود تا علفهایش زیاد شود و احشام مخصوصی در آن بچرند (قرقگاه، چراگاه اختصاصی). در نواحی مدینه جاهایی به این نام مشهورند، از جمله:

الف: حمی النَقیع یا قرقگاه نَقیع:

نقیع در اصل به‌معنای هرجایی است که آب در آن جمع شود (آبگیر، برکه).

حِمی النقیع در چهار چاپاری مدینه واقع شده و به‌قولی در شصت میلی آن است، که البته ممکن است مراد این گوینده، طرفِ دورترِ آن از مدینه باشد، که همان

۱- لسان العرب، ج ۶، صص ۵۷ و ۵۸

۲- بقره: ۱۹۹.

۳- تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۰۱، ح ۳

۴- بلادی، ج ۳، ص ۶۲

ص: ۱۴۳

صدر وادی عقیق است. قرقگاه نقیع نخستین و بهترین و ارزشمندترین قرقگاه‌ها است و طول آن یک چاپار و عرضش کمتر از یک میل می‌باشد.

زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنجا را قرقگاه اسب‌های مسلمانان قرارداد، به مردی که صدایی بلند و غرّا داشت، دستور داد فریاد بکشد. آن مرد بر چوبدستی تکیه داد و با صدای بلند فریاد زد و بُرد صدایش یک چاپار شد. حِمی النقیع دشتی نمناك و سرسبز است که انواع سبزیجات خوردنی در آن می‌روید و گیاهانش چندان رشد می کند که به‌صورت بیشه‌ای درمی‌آید که یک سوار در لابه‌لای آنها از نظر پنهان می‌ماند. در عین‌حال، گیاهان و درختان دیگری مانند درخت شوره‌گز، گیاه دیوخار، درخت سدر، درخت صمغ سنگالی، گیاه کرت (سَلَم)، درخت طلح، ام‌غیلان و عوسج نیز در آن یافت می‌شود.

در سنن ابوداود آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله نقیع را قرقگاه قرار داد و فرمود:

قُرق جز از آنِ خدا نیست. (۱) ابن‌زبیر کلمه «و رسول او» را نیز افزوده است.

در مسند احمد از ابن عمر روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله نقیع را قرقگاه اسب‌های مسلمانان قرار داد. در روایت دیگری از او آمده است: نقیع را برای اسب‌ها قرقگاه قرار داد و ربذه را برای صدقات (شتران صدقه). توسط تنی چند از ثقات، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که آن حضرت در مُقمّل نماز خواند و آنجا و پیرامون آن از دشت نقیع را قرقگاه اسبهای مسلمانان قرار داد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مقمّل مسجدی داشته که در بخش مساجد از آن یاد کرده‌ام. از مالك نقل شده تعداد اسب‌هایی را که عمر در نقیع آماده داشت تا هنگام جهاد، مسلمانانِ بی‌اسب از آنها استفاده کنند به چهل هزار رأس می‌رسید.

ب: حِمی‌الرَبَذَه یا قرقگاه ربذه:

دهکده‌ای است در نجد از توابع مدینه که حدود چهار روز با مدینه فاصله دارد.

ابوذر، صحابی بزرگ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، به

۱- در وفاءالوفا، ج ۳، ص ۱۰۸۶، راجع به این‌جمله رسول اکرم توضیحاتی داده شده که علاقه‌مندان می‌توانند به آنجا مراجعه کنند- م.

ص: ۱۴۴

همین محل تبعید شد و در همانجا درگذشت. اصمعی می گوید:

حمی‌الربذه در «قرقگاه» سَرَف، که وسط نجد است، واقع شده و قرقگاه سمت راست را تشکیل می‌دهد. روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را برای شتران صدقه قرق کرد. بنا به نقل هَجَری، عمر نخستین کسی بود که ربذه را قرقگاه ساخت و گستره قرقگاهش یک چاپار در یک چاپار بود و چهارپایان مردم مدینه در آن می‌چریدند.

ج: حمی ضَریَّهٔ یا قرقگاه ضریّه (به فتح ضاد و کسر راء و تشدید باء)، دهکده‌ای است در حدود هفت منزلی مدینه، در راه حُجّاج بصره به مکه. نام آن را از چاه شیرینی که در آنجاست و به آن «ضریّه» می گویند گرفته‌اند. ابن کلبی می گوید: این قرقگاه به‌نام ضریّه دختر نزار نامیده شده است. بنا به نقل هَجَری، عمربن خطاب از هر طرف تا شش میل را قرق کرد و ضریّه در وسط قرقگاه جای دارد. در زمان عثمان تعداد شترها به چهل هزار نفر رسید؛ به‌طوری که قرقگاه گنجایش آنها را نداشت. لذا عثمان دستور داد آن را توسعه دهند تا گنجایش شتران صدقه را داشته باشد. او یکی از آب‌های بنی ضبیبه را که نزدیک‌ترین آبهای آنها به ضریّه بود، خریداری کرد.

ضریّه از آب‌های ضباب در جاهلیت بود که به ذی‌الجوشن ضبابی، پدر شِمر، قاتل امام حسین‌بن علی علیهما السلام، تعلّق داشت.

حَنّان: راهی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسیر خود به بدر آن را پیمود و نزدیک بدر قرار دارد. حنّان نام خاص نیست، بلکه صفت است. گفته می‌شود: «طریق حَنّان» یعنی راه آشکار و پیدا.

[به گفته بلادی (ج ۳، ص ۶۸)، حَنّان، تپه بزرگ شنی است مانند کوه که بر سر راه مکه به مدینه در نزدیک بدر قرار دارد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسیر خود به جنگ بدر، از سمت راست آن طیّ طریق کرده است.]

حُنین: نام مکانی است که در کتاب خدا از آن یاد شده است: «وَيَوْمَ حُنَيْنٍ ...». (۱) جنگ حنین در همین مکان به‌وقوع پیوست. در بیست و شش کیلومتری شرق مکه واقع شده و با دو نشانه‌ای که

۱- توبه: ۲۵

ص: ۱۴۵

برای تعیین حدود حرم در راه نجد نصب شده‌اند، یازده کیلومتر فاصله دارد. وادی حنین امروزه به‌نام «الشرائع» معروف است. به عبارت دقیق‌تر، قسمت بالای آن را «صَدْر» می‌گویند و پایین آن را «الشرائع».

حُواثی: در صحیح بخاری آمده است:

نخستین نماز جمعه‌ای که بعد از نماز جمعه مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برگزار شد، در مسجد عبدالقیس در حواثی- و به روایتی در جواثی- بود. حواثی دهکده‌ای است در بحرین (منطقه شرقی عربستان سعودی).

حُوّارین: جایی است در سوریه، واقع در بین دمشق و تدمر و حمص. گفته‌اند:

زمانی که ابوبکر عهده‌دار خلافت شد، سعدبن عباده به آنجا رفت. این مطلب در یکی از روایات بلاذری آمده است.

اما مشهور آن است که وی در حَوْران درگذشت نه در حَوّارین. حوران، منطقه وسیعی است در سوریه که وقتی از راه خشکی از اردن به دمشق می‌روی، از این منطقه عبور می‌کنی. مرکز آن «درعا» است.

حَوْراء: مؤنث «أحْوَر»، بندری بوده در ساحل دریای سرخ روبه‌روی ینبع و کشتی‌هایی که از مصر می‌آمدند در آنجا لنگر می‌انداختند و مسافران عازم مدینه را در آنجا پیاده می‌کردند.

حَوْرَتان: حَوْره یمانی و حَوْره شامی، از وادی‌های اشعر هستند. در حوره یمانی وادی‌ای است که به آن «ذوالهُدی» می‌گویند. دلیل شهرتش به این نام آن است که شدّادبن امیه ذهلی مقداری عسل برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورد. حضرت پرسید: این عسل را از کجا جمع کرده‌ای؟ عرض کرد: از وادی‌ای به‌نام «ذوالضلالة». پیامبر فرمود: نه، بگو ذوالهُدی ... گاه حوره و حُوَیْره نیز می‌گویند که این دو، امروزه از وادی‌های فِقْره (اشعر قدیم) هستند در سرزمین احامده، از قبیله حرب.

حَوْصی: (با صاد یا ضاد)، جایی است میان وادی‌القری (العلا) و تبوک که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام رفتن به تبوک در آنجا فرود آمد و نماز خواند و در محل نماز آن حضرت مسجدی ساخته شد.

حَوْءَب: (به فتح اول و سکون دوم و فتح

ص: ۱۴۶

همزه)، جایی است نزدیک بصره، در راه مکه. در حدیث آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود: «شاید تو همان صاحب شتر پشمالویی باشی که سگهای حوءَب بر او پارس می‌کنند».

حیره: در حدیث آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این حیره سفید به من نمایانده شد». حیره میان نجف و کوفه و پایتخت منذریان در عراق بود و به‌دست خالدبن ولید فتح شد. به گمانم از میان رفته باشد.

[حَيُّ الشُّهداء: یعنی کوی شهدا که در مکه، در وادی «فخ» قرار دارد و به نام شهدای فخّ نامگذاری شده است و محلّ دیگری به همین نام در شهر طائف می‌باشد که به اسم شهدای غزوه طائف نامیده شده‌اند و حیّ شهدای دیگری در مدینه در دامنه جنوبی کوه احد قرار دارد که در آنجا قبر حضرت حمزه علیه السلام و قبور جمعی از غزوه احد واقع است. (۱)]

حَیفا: شرح آن پیشتر در «حفیاء» گذشت.

حَیْل: (به فتح اول و سکون دوم)، به‌معنای قدرت و نیرو است؛ جایی بوده میان مدینه و خیبر که رمه شتر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آنجا می‌چرید و چون دچار خشکسالی شد شترها را نزدیک غابه بردند. در آنجا عُیینهٔبن حِصْن‌بن حذیفهٔ ابن بدر فزاری به گلّه شتر حمله کرد و به غارت برد. آنچه آمد به نقل از معجم‌البلدان یاقوت بود.

۱- بلادی، ج ۵، صص ۱۱۱ و ۱۱۲.

ص: ۱۴۷

«خ»

خاخ: که به آن «روضهٔ خاخ» نیز می‌گویند، جایی است نزدیک حمراءالأسد از حدود عقیق. در داستان حاطب بن ابی بلتعه از این محل نام برده شده است. داستان بدین صورت است که وی نامه‌ای درباره فعالیت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله به مشرکان نوشت و آن را به زنی داد تا به دست مشرکان قریش در مکه برساند. پیامبر صلی الله علیه و آله از ماجرا آگاه شد و علی و زبیر و مقداد را در تعقیب آن زن فرستاد و این سه نفر در محل روضه خاخ، واقع در نواحی مدینه، به او رسیدند و ....

خارف: در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله، در ذیل داستان هیأت نمایندگی همدان، از این مکان یاد شده است. خارف که امروزه به‌نام «الخارف» معروف است، دهستانی است در سرزمین همدان میان صنعاء و صعده به سمت جنوب.

خافقین: جایی است در اطراف مدینهٔ‌النبی که محل آن بر من معلوم نشد. در داستان ساختن منبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از قول ابن‌سعد آمده است: سهل گفت: «در مدینه یک نجار بیشتر وجود نداشت. من و آن نجار به خافقین رفتیم و این منبر را از درخت شوره‌گزی بریدیم». مشهور است که منبر پیامبر صلی الله علیه و آله از درختان شوره‌گز غابه بوده که در جهت شام مدینه نزدیک حوضه آبریز مدینه و پشت احد واقع شده است.

یاقوت می‌نویسد: خافقین در لغت به‌معنای دو هوایی است که دو طرف کره زمین را احاطه کرده‌اند (جوّ زمین).

بعضی گفته‌اند: به‌معنای مشرق و مغرب

ص: ۱۴۸

است. یاقوت ادامه می‌دهد: خافقان محلّی است معروف. اما او موقعیت آن را تعیین و مشخص نکرده است. شاید مقصود راوی مکان خاصی نباشد بلکه منظورش این بوده که آن‌دو به شرق و غرب رفتند؛ یعنی برای یافتن درختی مناسب، همه‌جا را جستجو کردند.

[خانه ابو ایّوب: در آغاز دهه دوم قرن پانزدهم هجری، در جریان توسعه دوم سعودی تخریب شد و آن در جنوب شرقی مسجد النبی قرار داشته و خانه حارثهٔ بن نعمان که بعدها به خانه امام صادق علیه السلام معروف شده در جنوب آن بوده و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام ورود به مدینه، به خانه او وارد شده است. به معجزه آن حضرت مادر نابینایش، بینایی خود را بازیافت. پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام تا پایان بنای مسجد در آنجا و خانه‌های اطراف آن، باقی ماندند. (۱) این خانه در طول تاریخ تحولاتی را پشت سر گذاشت که از آن جمله می‌توان بنای مدرسه شهابیه برای مذاهب چهارگانه اهل سنت را نام برد و سرانجام در اواخر قرن سیزدهم هجری در آنجا مسجدی ساختند و بر قسمت خارجی دیوار جنوبی آن سنگ نوشته‌ای نصب کردند که بر آن با خط زرین نوشته شده بود: «هذا بیت مَوْقِفِ النبیّ صلی الله علیه و آله- فی سنهٔ ۱۲۹۱ ه.» این خانه منزلگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد.

گفتنی است که ابوایوب از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام نیز بوده و پس از بازگشت از صفّین می‌گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ما را به جنگ با گروه ناکثین (اصحاب جمل) قاسطین (سپاه معاویه) و مارقین (خوارج) دستور داد، با دو گروه نخست جنگیدم و با گروه سوم ان شاء اللَّه باید جنگ کنم. (۲)]

[خانه امام سجاد علیه السلام: خانه امام سجاد علیه السلام در مدینه، در سمت شمال آرامگاه اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام و در فاصله بیست متری آن قرار داشته است و در آنجا مسجدی بوده که به مسجد زین‌العابدین علیه السلام شهرت داشته است. این خانه در سال‌های اخیر تخریب شد و

۱- بحار، ج ۱۹، صص ۱۱۶ و ۱۲۱.

۲- نهج الایمان، ص ۱۹۱.

ص: ۱۴۹

اکنون اثری از آن نیست. [(۱)]

[خانه امام صادق علیه السلام: این خانه یکی از خانه‌های حارثهٔ بن نعمان انصاری بوده که در جنوب شرقی مسجد النبی و از سمت جنوب (قبله) در مجاورت خانه ابی‌ایوب انصاری قرار داشته است و در حوالی سال‌های ۱۰۰ تا ۱۴۷ قمری به ملکیت امام جعفر صادق علیه السلام درآمد و خانه مسکونی آن حضرت شد و از آن پس قرنها مورد توجه زائران بوده است.

این خانه در توسعه سال ۱۳۶۵ شمسی تخریب شد. [(۲)]

[خانه امُّ سلیم: در خبر است که پیامبرخدا صلی الله علیه و آله به خانه «امّ سلیم» می‌رفت و او زیر اندازی از پوست برای آن حضرت می‌گسترد و پیامبر صلی الله علیه و آله روی آن به استراحت می‌پرداخت و «امّ سلیم» از مو و عرق پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گرفت و آن را در شیشه‌ای می‌ریخت و سپس آن را با «سُکّ» (نوعی عطر عربی) می‌آمیخت.

در خبر است که روزی ابوطلحه (همسر امّ سلیم) به امّ سلیم گفت: من در صدای پیامبر صلی الله علیه و آله ضعفی احساس کردم که نشانه گرسنگی بود. پرسید: آیا غذایی هست. امّ سلیم چند گرده نان جو آماده کرد و سپس ابوسلیم را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد تا از آن حضرت برای صرف غذا دعوت به عمل آورد و پیامبر با همراهان به خانه او آمدند. امِّ سلیم مقداری کره یا روغن روی آنها ریخت. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله دعایی خواند و با همراهانش که شمار آنان هفتاد تا هشتاد نفر بود، از آن خوردند و همگی سیر شدند.

امّ سلیم، همسر طلحه، مادر انس بن مالك است که خانه او در سمت خانه‌های «بَنی‌جدیله» بوده است. [(۳)]

[خانه امیرمؤمنان علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از بنای مسجد، محلّ خانه‌های همسرانش را و نیز محل خانه امیر مؤمنان علیه السلام و خانه‌های اصحاب را در کنار مسجد، با کشیدن خطوطی مشخص ساخت و سپس خانه‌های یاد شده، هرکدام در محل تعیین شده ساخته بنا

۱- سمهودی، ج ۲، ص ۵۰۸؛ معالم المدینه، ص ۱۷۸.

۲- بیوت الصحابه، صص ۶۹ و ۷۰؛ مدینه‌شناسی، ج ۱، ص ۲۶۱.

۳- سمهودی، ج ۳، ص ۸۸۲.

ص: ۱۵۰

گردید و هریک از آنها دری به سوی مسجد داشت، آنگاه جبرئیل علیه السلام بر آن حضرت نازل شد و گفت: خداوند امر فرموده که تو به هرکس که درِ خانه‌اش به مسجد گشوده می‌شود، دستور دهی تا آن را ببندند، جز درِ خانه تو و علی. (۱) پیش از ساخته شدن این خانه، امیرمؤمنان با حضرت فاطمه علیهما السلام در خانه حارثهٔبن نعمان به‌طور موقت سکونت داشتند. (۲) مطری درباره موقعیت این خانه می‌نویسد: در سمت شمال خانه عایشه، کنار باب جبرئیل قرار داشته است. (۳)]

[خانه خدیجه کبری علیها السلام: خانه‌ای که منسوب به حضرت خدیجه علیها السلام می‌باشد، محلّ زندگی مشترک پیامبر صلی الله علیه و آله و همسرش خدیجه و زادگاه حضرت فاطمه علیها السلام بوده است. این خانه مورد عنایت مسلمانان و یکی از بهترین مکان‌های مکه شناخته می‌شده است، در نقشه‌ای که از این خانه موجود است، مصلّای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و مولد حضرت فاطمه علیها السلام در آن مشخص شده است.

متأسفانه این محل نیز توسط دولت سعودی تخریب گردید و تنها با اصرار شهردار مکه، مدرسه‌ای برای حافظان قرآن کریم به جای آن ساخته شد، گویا بعدها این مدرسه هم از میان رفت. (۴) [خانه سکینه بنت الحسین علیه السلام: در مدینه، مقابل باب ملک سعود یکی از درهای جدید مسجد النبی صلی الله علیه و آله قرار داشته و در جریان توسعه دوم سعودی تخریب شده است. (۵)]

[خانه عبداللَّه بن جعفر: این خانه در مقابل نخستین باب غربی مسجد النبی بوده که نخست به عبدالرحمان بن عوف تعلّق داشته و سپس به ملکیّت عبداللَّه بن جعفر همسر گرامی حضرت زینب کبری علیها السلام درآمده است. (۶)]

۱- بحار، ج ۱۹، صص ۱۱۲ و ۱۱۳.

۲- حارثه از اصحاب بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام بود. و در جنگ‌های بدر و احد در کنار پیامبر و در جنگ‌های امیر مؤمنان در کنار آن حضرت بود و در زمان معاویه وفات یافت. معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۹۰، ح ۲۵۴۱.

۳- مطری، صص ۳۰ و ۳۱.

۴- آثار اسلامی مکه و مدینه، صص ۹۵ و ۹۶.

۵- بیوت الصحابه، ص ۱۳۱.

۶- ابن شَبَّه، ج ۱، ص ۲۳۴؛ سمهودی، ج ۲، ص ۶۹۵.

ص: ۱۵۱

[خانه کلثوم بن هـدم: کلثوم بن هـدم رئیس طایفه «عمرو بن عوف» بود که شاخه‌ای از قبیله بزرگ اوس به شـمار می‌رفتند. ابن هدم از جمله هفتـاد و سه نفری است که در عقبه منا در سال سـیزدهم بعثت با پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله پیمان بست و آن حضـرت دوازده تن از آنان، از جمله ابن هـدم را به عنوان نقبا و نماینـدگان خویش در میان انصار مدینه تعیین کرد. از این‌رو پیامبر صـلی الله علیه و آله هنگام هجرت از مکه، در محلّه قبا به خانه وی وارد شـد و به انتظار آمدن علی‌بن ابی‌طالب علیه السـلام از مکه نشـست تا آنکه آن حضـرت رسـید و بـا پیـامبر صـلی الله علیه و آله در همـان خانه سـکونت کرد. پیامبر صـلی الله علیه و آله از روز دوشـنبه تا پنجشـنبه در آنجا باقی مانـد و سـپس به سوی مدینه با امیرمؤمنان علیه السـلام حرکت کرد. این خانه در قبله مسـجد قبا قرار داشـته و مردم به قصد تبرّک آن را زیارت می‌کرده‌اند. (۱)]

خَبـار: (به فتـح خـاء)، در لغت به‌معنـای زمین نرم و سـست دارای سـنگ است. «خبار» که به آن فیف الخبار نیز گفته می‌شود، جایی است که وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله- قبل از جنگ بدر- مدینه را به‌قصد تعقیب قریش ترک کرد، از آنجا عبور نمود.

گمان می‌کنم این مکان نزدیک مدینه در اطراف دانشگاه اسلامی باشد.

خَذَوات: جایی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن عبور کرد و نزدیک «العرج» واقع است.] «العرج».

خَرّار: (به فتح اول و تشدید راء)، جایی است در حجاز که در تعیین موقعیت آن اختلاف بسیار است؛ مثلًا یکی می‌گوید:

در خیبر است و دیگری می‌گوید: در جُحْفه. در اخبار سـریّه‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده است که آن حضرت سعد (بن ابی‌وقاص) را با بیست نفر سواره برای گرفتن راه بر کاروانِ قریش به خرّار فرستاد؛ اما هنگامی که این گروه به خرار رسیدند، متوجه شدند کاروان، روز قبل عبور کرده و رفته است.

خُراسان: واژه‌ای است مرکب از «خور» به معنای خورشید و «آسان» به‌معنای مشرق و خاور. در گذشته یکی از

۱- نک: سیره حلبی، ج ۲، ص ۳۲؛ طبقات، ج ۳، ص ۴۷؛ سمهودی، ج ۳، ص ۸۱۴؛ بحار، ج ۱۹، ص ۱۲۲.

ص: ۱۵۲

ایالت‌های بزرگ کشور اسلامی بود و از شرق ایران (نیشابور) تا شمال افغانستان (هرات و بلخ) و ترکمنستان (مرو) را در بر می گرفت.

خُرَیْم: گردنه‌ای است میان دو کوهِ واقع در میان جار و مدینه و به‌قولی میان مدینه و روحاء، که راه رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله هنگام بازگشتش از بدر از آنجا می گذشت.

خُزاعه: قبیله‌ای قحطانی است از ازْد که در اطراف مکه، در مرّالظهران به‌بعد می‌زیستند. از کوه‌های این قبیله است: ابواء و از آبهای آنان است: وتیر، مُریسیع و غُرابات. بنی‌مصطلق یکی از تیره‌های همین قبیله می‌باشد. «مناة» یکی از بت‌های این قبیله و قبیله هذیل بود که میان مکه و مدینه قرار داشت.

[خُزامی: شب بوی دشتی است که گل آن خوشبو می‌باشد. (۱) بوییدن خزامی بر مُحرم حرام نیست. (۲)]

خَزْبی: (به فتح اول و سکون دوم)، جایی است در سندالحرّه روبه‌روی مسجدالقبلتین در مدینه. خزبی زیستگاه بنی‌سلمه، از انصار بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چون این نام را خوش نداشت، آن را به «صالحه» تغییر داد؛ زیرا خَزِب در لغت به‌معنای التهابی آماس‌مانند در پوست است که بیشتر در پستان به‌وجود می آید.

خُشُب: (به ضمّ اول و دوم)، «ذو خُشُب»، وادی یا مکانی است که در حدیث و مغازی از آن یاد شده و در یک منزلی مدینه در راه شام قرار دارد. شاید محلّ آن در سی و پنج کیلومتری مدینه در کرانه شرقی وادی حمض باشد.

خُشَیْن: مصغّر «خشن» است. ابن‌اسحاق می‌نویسد: ... و دیگری غزوه (جنگ) زیدبن حارثه است با جُذام در سرزمین خُشین. ابن‌هشام می گوید: در سرزمین «حِشمی». احتمال دارد خشین تحریف‌شده «حِسمی» باشد.

خَصّی: دژ و چاهی است در قُبای مدینه.

[خَضْخاض: محلی است در ده کیلومتری «اضاةُ بَنی غِفار». در طرف خضخاض، مقبره‌ای است که به «مَقْبَرَةُ المُهاجِرین»

۱- فرهنگ بزرگ جامع نوین، ج ۱، ص ۳۴۱، ماده «خزم».

۲- جواهر، ج ۱۸، ص ۴۳۶.

ص: ۱۵۳

شهرت دارد.

پس از هجرت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مدینه منوره، «جندع بن ضمره» در مکه بیمار شد و بر جان خویش احساس خطر کرد و خواست تا او را از مکه خارج سازند. هنگامی که بیرون مکه رسید، از تصمیم او پرسیدند. او به قصد هجرت به طرف مدینه اشاره کرد و وقتی به خضخاض رسید از دنیا رفت و در همانجا به خاک سپرده شد.

به همین مناسبت آیه شریفه وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ... (۱)

نازل شد؛ یعنی کسی که برای هجرت به سوی خدا و پیامبر او، از خانه خویش بیرون رود و سپس مرگ او را دریابد، اجر و پاداش او بر خداوند است و خداوند آمرزنده و مهربان می‌باشد. (۲) در روایات از دو نفر دیگر نیز یاد شده است که در مسیر هجرت به مدینه جان سپرده‌اند، از این رو به فرموده علامه طباطبایی معلوم نیست که آیه شریفه در مورد کدام یک از آنها نازل شده است. (۳) ازرقی از آن به عنوان «حصحاص» یاد کرده است. (۴)]

خَضِرِه: (به فتح اول و کسر دوم)، سریّه ابو قتاده در این مکان به‌وقوع پیوست. گفته می‌شود در سرزمین نجد است. نام قبلی آن «عَفِره» بود اما پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به «خضره» تغییر داد؛ زیرا عفره به‌معنای زمینی است که در آن گیاهی نمی‌روید. سریّه یادشده به سرزمین «محارب» و غطفان اعزام شده بود.] «غطفان».

خَضَمات: نگاه کنید به «نقیع» یا «نقیع‌الخضمات».

خَط: (به فتح اول)، جایی است در ساحل خلیج فارس. گفته‌اند: قطیف و قطر از آبادی‌های آن می‌باشد. نیزه‌های خطی منسوب به همین محل است. در تعیین جهت و مسیر سریه خالدبن ولید به‌سوی بنی جذیمه‌بن عوف، در سال هشتم هجری، از این موضع نام برده شده است.

۱- نساء: ۱۰۰.

۲- بلادی، ج ۳، ص ۱۳۱.

۳- المیزان، ج ۵، ص ۵۷.

۴- ازرقی، ج ۲، ص ۲۱۲.

ص: ۱۵۴

خُط: (به ضمّ خاء)، کوهی است در مکه. خُط عبدالقیس در شرق جزیرةالعرب بوده و نخلستان‌های زیادی داشته است.

خَطْمی (ذات:: الخطمی): جایی است در پنج منزلی تبوک که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آنجا مسجدی ساخت.

خَفّان: (به‌فتح اول و تشدید دوم)، جایی است در سرزمین عراق که خالدبن ولید هنگام فتح عراق، ابتدا در آنجا فرود آمد.

خلائق: زمینی است در نواحی مدینه که متعلق به عبداللّه‌بن احمدبن جحش بود.

در غزوه عُشیره از آن یاد شده است.

خَلْص (به فتح اول و سکون لام)، جایی است میان مکه و مدینه.

خَلَصَه (ذو:: الخلصه): نام بتی است که جریربن عبداللّه بجلی به فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به آتش کشید. ابن بت در تباله، بین مکه و یمن قرار داشت.

در تعیین محلّ آن اختلاف است، اما قدر مسلم آن است که در جنوب جزیرة العرب، میان جنوب عربستان سعودی تا نواحی یمن شمالی بوده است.

[خَلُوق: نوعی عطر است که از زعفران و دیگر مواد خوشبو ترکیب و تهیه می‌شود و رنگ آن بیشتر زرد و یا سیاه می‌باشد.

آلوده شدن جامه احرام به خلوق کعبه، اشکالی ندارد. (۱)]

خُلَیص: وادی پر آب و زرعی است در یکصدکیلومتری شمال مکه.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آنجا مسجدی ساخت.

خَلیقه: کوهی است نزدیک مکه. همین کوه بود که مشرکان در روز فتح مکه بالای آن رفتند و از فراز آن پیامبر و یاران آن حضرت را می‌نگریستند. نام این کوه در دوره جاهلی «کَیْد» بود.

خُمّ: در سیره و احادیث از «غدیر خم» یاد شده است. امروزه به‌نام «الغُرَبه» معروف است و در هشت‌کیلومتری شرق جُحفه قرار دارد.

خِنافَه: یکی از صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله در منطقه عالیه (بالای) مدینه بود.

خندق: غزوه خندق یا غزوه احزاب. خندق

۱- جواهر، ج ۱۸، ص ۳۲۳؛ مجمع البحرین، ج ۱، ص ۶۹۳، ماده «خلق».

ص: ۱۵۵

کانال یا گودالی است که مسلمانان برای جلوگیری از ورود نیروها و دسته‌جات مشرك و یهود به مدینه حفر کردند.

مدینه از سه جهت در احاطه حرّه یا سنگلاخ بود و تنها طرفی که مشرکان می‌توانستند از آنجا به مدینه حمله کنند شمال غربی این شهر، میان کوه سلع و پایین حرّه وبره- که امروزه به آن حرّه غربی مدینه می گویند- و شمال شرقی آن از سلع تا حرّه واقم بود. لذا مسلمانان بین این دو حرّه خندقی حفر کردند که از پشت کوه سلع دور می‌زد.] «نقشه غزوه خندق».

خَنْدَمه: کوهی است در مکه که در خبرهای مربوط به روز فتح مکه از آن یاد شده است.

خولان: نام قبیله‌ای است برگرفته از نام سرزمین خولان.

خیبر: شهری است معروف در ۱۶۵ کیلومتری شمال مدینه در راه شام.

] «نقشه شهر خیبر».

خَیْف: (به فتح اول و سکون یاء)، در لغت به‌معنای جای فروتر از درشتی کوه و بلندتر از مسیل آب است. نام مسجد خیف در منا، از همین معنا گرفته شده است. اقوال دیگری نیز در این‌باره گفته‌اند. خَیف نامی است که به جاهای زیادی اضافه می‌شود و مشهورترین خیف‌ها یکی خَیْف منا است که مسجد آن به‌نام مسجد خیف شهرت دارد.

گفته‌اند: خیف منا همان خیف بنی‌کنانه است.

و دیگر خیف نوح است که در راه مدینه به بدر قرار دارد.

[خَیْف عبداللَّه: نام دیگر روستای «مَهایع» است که در وادی بزرگ «سایَه» قرار دارد و در آنجا قبری است که اهالی آن به نقل از گذشتگان خویش، آن را قبر عبداللَّه پدر گرامی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌دانند. اختلاف نظر یاد شده در مورد قبر پدر ارجمند آن حضرت، مانند اختلافی است که در محل دفن مادر بزرگوارش وجود دارد (ولی صحیح آن است که قبر شریف عبداللَّه در مدینه در شمال مسجدالنبی صلی الله علیه و آله می‌باشد). (۱)]

خَیْل: بقیع‌الخیل در بازار مدینه نزد خانه

۱- بلادی، ج ۳، ص ۱۸۶.

ص: ۱۵۶

زیدبن ثابت بوده است. نیز، خیل کوهی است که در مغازی از آن نام برده‌اند.

خیمهٔ امّ معبد: جایی است میان مکه و مدینه در راه هجرت که در طرف شمالی وادی قدید جای دارد. این مکان هنوز هم در میان مردم آن سامان معروف است.] «راه هجرت».

خَیْوان: دهکده‌ای است که در زمان جاهلیت تیره‌ای از قبیله هَمْدان در آن سکونت داشتند. این قریه در راه مکه به صنعا قرار داشت و از آنجا تا صنعا دو شب راه بود ... امروزه اثری از آن نیست.

تصویر شماره ۱۵

ص: ۱۵۷

تصویر شماره ۱۳

ص: ۱۵۸

تصویر شماره ۱۴

ص: ۱۵۹

«د»

دار: (خانه)، نام دیگر مدینهٔالنبی است و مقصود از «دار» در عبارت «یوم‌الدار» خانه عثمان‌بن عفان است.
[همچنین دار، یکی از نام‌های مدینه منوّره می‌باشد و در قرآن آمده است: وَالَّذِینَ تَبَوَّؤُ االدَّارَ وَ الْإِیمانَ ...؛ (۱)
«آنانی که در مدینه مسکن گزیدند.» و به آن دار الهجره نیز گفته می‌شود. (۲)]
دار ابو ایّوب انصاری:] «خانه ابی ایوب انصاری» که شرح آن گذشت.
دار الأرقم: (خانه أرقم)، در مکه، نزدیک صفا بود. در آغاز بعثت، مسلمانان مخفیانه در این خانه نماز می‌خواندند.
دار القضاء: خانه عمربن خطاب در مدینه بود که بعد از مرگش برای پرداخت بدهکاریش فروخته شد. بعضی گفته‌اند:
دارالاماره مدینه بوده و آن را خانه مروان‌بن حکم می‌نامیدند و بعدها خانه فرماندار مدینه شد.
[دار القواریر: خانه‌ای بوده که حمّاد بربری آن را برای زبیده همسر هارون‌الرشید، اندکی پیش از خلافت او ساخته و از آنجا که به وسیله آیینه کاری تزیین شده بود، به آن «دار القواریر» می‌گفته‌اند. دارالقواریر در کنار مسجد الحرام، در طرف مسعی قرار داشته و یکی از دو درِ آن روبروی «مسعی» گشوده می‌شده است. (۳)]

۱- حشر: ۹.
۲- مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۶؛ لسان العرب، ج ۴، ص ۲۹۹، ماده «دور».
۳- ازرقی، ج ۲، ص ۲۰۰ و پاورقی، قاموس، ص ۱۱۶.

ص: ۱۶۰

[دار کلثوم‌بن هدم:] «خانه کلثوم بن هدم» که شرح آن گذشت.

دار نخله: در مدینه بوده است. در حدیث از اینجا به‌عنوان محل بازار آن روزگار مدینه نام برده شده است.

دار النـدوه: در مکه قرار داشت و خـانه‌ای بود که در آنجـا برای مشورت و رایزنی گردهم می‌آمدنـد. این مشورت‌خـانه را قصـیّ‌بن کلاب بنا کرد. نَدْوَه مأخوذ از «نَدیّ» است و ندی و نادی و منتدی به‌معنای انجمن و باشگاه می‌باشد.

داروم: در سیره آمـده است که: پیامبرخـدا صـلی الله علیه و آله اسـامه را به روم فرسـتاد و به او دسـتور داد مرزهای بلقاء و داروم از خاک فلسطین را درنوردد.

داروم: همـان شـهر دیرالبلـح فعلی اسـت در نـوار غزه که در ساحـل دریـا، بین غزه و خـان‌یونس واقع قرار دارد. این شـهر را به‌دلیل فراوانی نخلستان‌هایش، دیرالبلح نامیده‌اند. گاهی اوقات هم به آن «دارون» می‌گویند.

دارین: دهکده یا جزیره‌ای است در شـرق عربستان سعودی، نزدیک قطیف که در عهد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله توسط علاءبن حضرمی فتح شد.

دَبا: (به فتـح دال و الف مقصور)، شـهری قدیمی در عمان که قصـبه و مرکز عمان بود. هیأت نمایندگی این شـهر خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند و اسـلام آوردند و پیامبر صـلی الله علیه و آله خذیفهٔبن محصن را به فرمانروایی آنان گماشت. اما پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرتد شدند.

دَبَّه: (به فتـح دال و تشدید باء)، جایی است که پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله در مسـیر خود به بدر، از آنجا عبور کرد. دَبَّه در لغت به‌معنای جای پُر ریگ و تپه و تلّ ریگ می‌باشد.

دَبَّه میان روحاء و صفراء واقع شده و گمان می‌رود که در جنوب بدر باشد.

دَبَّه المستعجله: طبق یک توصیف قدیمی، مستعجله تنگه‌ای است که حاجی پس از طیّ نازیه به‌طرف صفراء، از آن عبور می‌کند. به گفته سمهودی، پیامبر خدا را در این مکان مسجدی بوده است.

دَثینه: منزلگاهی بوده از بنی سُلَیم در راه مردم بصره به مکّه. در دوره جاهلیت، به

ص: ۱۶۱

آن دفینه می‌گفتند، اما بعدها این نام را به فال بد گرفتند و آن را به «دثینه» تغییر دادند. بنی‌سلیم خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و تقاضا کردند حضرت این منزلگاه را به اقطاع آنان بدهد. در عربستان جاهای دیگری هم به این نام وجود دارد که یکی از آنها ناحیه‌ای است میان جَنَد و عَدَن. در خبر ابو سبره نخعی از قول مردی آمده است که هنگام عبور از دثینه، الاغ او سقط شد. آن مرد وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و از خدا خواست که الاغش را زنده کند و دعایش مستجاب گردید و الاغ از جا برخاست.

دَحْنا: (به فتح اول و سکون حاء)، از روستاهای طائف می‌باشد و قبل از جعرّانه واقع شده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از محاصره طائف و بازگشت از آن، از این روستا عبور کرد.

دَرْب الأنبیاء: نگاه کنید به «طریق» در حرف طاء.

[دروازه‌های مدینه: در گذشته بر گرداگرد مدینه- همچون دیگر شهرها- برای محافظت از آنها بارو و حصاری کشیده شده بود که با فرا رسیدن شب دروازه‌های ورودی آن بسته می‌شد و جز به افراد شناخته شده و مورد اعتماد اجازه ورود به شهر داده نمی‌شد.

این حصار در سال ۲۳۶ هجری قمری زیرنظر شخصی به نام «محمد جعدی» در اطراف مدینه ساخته شد و برای آن دروازه‌های ورودی و خروجی چندی کار گذاشته شده بود که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱. باب الشامی: این دروازه به سوی شام گشوده می‌شد و مردم از آنجا سفر خود را به شام آغاز می‌کردند و نزدیک کوه «سَلْع» در سمت شرقیِ آن قرار داشت و از مشهورترین دروازه‌های مدینه به شمار می‌رفت و اکنون نیز به همین نام، از آن یاد می‌شود.

۲. باب العَنْبَریَّه: از این دروازه مسافران مکه مکرمه، مدینه را به جانب آن شهر ترک می‌کردند. دلیل این نامگذاری روشن نیست. شکل ساختمان آن با دیگر دروازه‌ها و رنگ آن نیز تفاوت داشت و از سنگ‌های چهارگوش با رنگ‌های مختلفی ساخته شده بود. بیشترین آنها سیاه و از

ص: ۱۶۲

سنگلاخ‌های مدینه گرفته شده و قسمت‌های سفید دروازه گچ کاری شده بود.

پس از راه‌اندازی راه آهن مدینه، ایستگاهی در این محل ساخته شد و نام آن را «مَحَطَّةُ باب العنبريّةْ»؛ «ایستگاه دروازه عنبریه» گذاشتند و مسجدی نیز به همین اسم در آنجا ساختند.

۳. باب العوالی: این دروازه در سمت شرقی مدینه قرار دارد که از آنجا به طرف نخلستان‌های عوالی (بالا شهر مدینه) می‌رفته‌اند.

۴. باب قبا: در شمال شهر قرار داشته و از آنجا راهی منطقه «قبا» می‌شده‌اند.

۵. باب الکومه: در قسمت شمال کوه «سلع» و در غرب خیابان «عینیّه» بوده و در آنجا پادگان نظامی وجود داشته که به «حلقهٔ باب الکومه» معروف بوده و تخریب شده است.

۶. باب الْمَجیدی: از طرف شمال، پس از باب شامی قرار داشته است.

۷. باب المِصْری: این دروازه به نظر من همان باب العنبریه است ولی به دلیل آنکه ساختمان‌های مهمّ حکومت مصر در کنار باب عنبریه قرار داشته، به آن باب المصری هم می‌گفته‌اند. و اکنون باروی مدینه با گذشت زمان ویران شده و اثری از آن برجای نمانده است. [(۱)]

دَفران:] «ذفران» در حرف ذال.

دَقوقاء: شهری است میان اربل و بغداد. در تفسیر آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ ...» از این شهر یاد شده است.

[دَكَّةُ الأغوات: سکّویی است مستطیل، به طول ۱۲ متر و عرض ۸ متر و ارتفاع ۴۰ سانتی‌متر که غالباً اغوات؛ (خواجگان خدمتکار حرم) در آنجا می‌نشسته‌اند. (۲) بعضی از نویسندگان موقعیت آن را در جایگاه «صفّه» پنداشته‌اند ولی چنین نیست بلکه دکّةالأغوات در فاصله میان «باب جبرئیل علیه السلام» و «باب النّساء» قرار داشته است.

«اغوات» در اصل واژه‌ای ترکی است که به خواجگان حرمسراها و دربار

۱- علی طریق الهجره، صص ۱۱۸ و ۱۱۹

۲- الرحلهٔ الحجازیه، ص ۳۱۵؛ معجم الوسیط، ج ۱، ص ۱۰۲۹

ص: ۱۶۳

پادشاهان گفته می‌شـده است. «نور الـدین زنکی» متوفای سال ۵۶۹ هجری قمری، برای نخستین بـار ۱۲ تن از خواجگـان را در حرم مطهر پیـامبر خـدا صـلی الله علیـه و آلـه بـه خـدمت گمـاشت و شـرط این گزینش را حافـظ بـودن تمـام قرآن کریم قرار داد. سـپس صلاح‌الـدین ایوبی شـمار آنان را به دو برابر افزایش داد، از آن پس، امیران و سـلاطین به تدریـج بر نفرات آنها افزودنـد تا آنجا که گاه به ۱۰۰۰ نفر بالغ می‌شدند و حقوق آنان از محل درآمد املاکی که به این منظور وقف شده بود،

تأمین می‌شد. [(۱)]

دلال: از املاک و دارایی‌های مخیریق در مدینه بوده که آنها را به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشید.

گمان می کنم در منطقه عوالی مدینه قرار داشته است.

[دُوّار: از اسامی مکه معظّمه است. [(۲)]

دَوْس: دوس‌بن عُدثان قبیله‌ای است قحطانی. این قبیله در یکی از دامنه‌های

۱- بیوت الصحابه، ص ۴۵.

۲- شفاء الغرام، ج ۱، ص ۲۰۷.

ص: ۱۶۴

کوه‌های سرات مشرف بر تهامه و حیره و عراق ساکن بودند و یکی از دهکده‌های آنان «ثَروق» بوده است. هیأت نمایندگی این قبیله، که ابوهریره یکی از آنان بود، در خیبر خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسیدند.

دُومهٔ الجندل: (به ضمّ دال)، دهکده‌ای است از توابع جَوْف در شمال عربستان سعودی، که در ۴۵۰ کیلومتری شمال تیماء واقع شده است. در سیره از این مکان یاد شده است. (برای دیدن موقعیت آن به نقشه شماره ۱۶ مراجعه کنید).

[ابن فقیه «دُوْمَهُ الجُنْدَل» را از توابع مدینه شمرده و به دلیل سکونت یکی از فرزندان حضرت اسماعیل علیه السلام به نام «دُوْم» یا «دُوْماء» در آنجا و ساختن دژی با «جندل» (سنگ خارا) به این اسم نامیده شده است.

در خبر است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله «خالد بن ولید» را از تبوک برای جنگ با «اکَیْدر» که از یهودیان ساکن در آنجا و رییس دومهٔ الجندل بود، فرستاد و به او فرمود: به زودی با او در حال شکار دیدار می‌کنی. خالد به آنجا رفت و شب هنگام بزی کوهی به کنار دژ او آمد و شاخ‌های خود را بر دیوار دژ مالید، اکیدر برای شکار آن بز پایین دژ آمد. در آن هنگام خالد او را به اسارت گرفت.

سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به شرط پرداخت جزیه، با او پیمان صلح بست و به نقل دیگری مسلمان شد و آن حضرت آن مناطق را به وی واگذارد و در این باره نوشته‌ای به او داد.

بعضی از راویان اخبار، جریان حکمیت ابوموسی و عمرو بن عاص را در این منطقه می‌دانند.

عبدالرحمان بن ابی لیلی می‌گوید:

با «ابو موسی اشعری» از دومهٔالجندل می‌گذشتم، ابوموسی به من گفت: حبیبم پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: دو تن از بنی اسرائیل در اینجا حکم ظالمانه صادر کردند و دو نفر از امّت من نیز در اینجا حکم ظالمانه صادر خواهند کرد. چند روزی بیش نگذشت که از ابوموسی و عمرو بن عاص در آنجا آنچنان حکمی که در تاریخ به ثبت رسیده صادر شد.

عبدالرحمان می‌گوید: پس از آن با ابوموسی دیدار کردم و گفتم: «قَدْ حَدَّثْتَنی عَن رَسُولِ اللَّه صلی الله علیه و آله بِما حَدَّثْتَنی! فقال: واللَّه الْمُسْتَعان»؛ «تو از پیامبر

ص: ۱۶۵

خدا صلی الله علیه و آله چنان حدیثی را نقل کردی! ابوموسی گفت: خدا باید انسان را کمک کند.» [(۱)]

دیر سَمْعان: از نواحی معرهٔالنعمان در سوریه است و قبر عمربن عبدالعزیز در آنجاست.

دیر نجران: به آن، «کعبه نجران» می‌گفتند و مردم برای گزاردن حج به آنجا می‌رفتند.

اهالی نجران در زمان پیامبر برای مباهله آمدند و مسلمان شدند. دیر نجران نیز در سرزمین بُصرای شام است. می‌گویند: در همین دیر بود که بحیرای راهب، پیامبر صلی الله علیه و آله را دید و شناخت.

دیلم: بخش کوهستانی سرزمین گیلان، واقع در شمال قزوین ایران است.

۱- یاقوت، ج ۲، صص ۴۸۹- ۴۸۷

ص: ۱۶۶

ص: ۱۶۷

«ذ»

ذات: چندین نام با پیشوند «ذات» آغاز می‌شود که برخی از آنها را در ذیل حرف «ذال» آورده‌ام و برخی دیگر از آنها را با در نظر گرفتن مضاف‌الیه ذکر کرده‌ام؛ مانند ذات السلاسل، ذات العشیره و ذات المریسیع.

ذات اجذال: نگاه کنید به: اجذال.

ذات الأساود: سرزمینی است در جزیرةالعرب که تعیین موقعیت آن دشوار است، اما از سرزمینی که به آن «نجد» می گویند خارج نیست.

ذات الأصابع: در قصیده حسّان‌بن ثابت که پیش از فتح مکه سروده، از این مکان نام برده شده است. مطلع این قصیده چنین است.

عَفَتْ ذات‌الأصابع فالجواء إلی عذراء منزلها خلاء

همچنین، ذات الاصابع، جایی است در سرزمین شام که غسانیان در آنجا می‌زیستند.

[«ذات الأصابع و الجواء» نام دو مکان است در شام؛ و عذراء، روستایی است از روستاهای غوطه دمشق که حُجربن عدی صحابی در آنجا به شهادت رسید. گفته‌اند: عذراء همان «عذره» فعلی است.]

ذات اطلاح: نگاه کنید به: «اطلاح» و این، همان ذات اباطح است.

ذات اعْشاش: نام جایی است که موقعیت آن معلوم و مشخص نیست.

ذات أنْواط: درختی است که در غزوه حُنین

ص: ۱۶۸

نام آن به‌میان آمده است. در ذیل ماده «انواط» از آن سخن گفتیم.

ذات الجیش: نزدیک مدینه، بعد از ذوالحُلیفه است. در ماده «جیش» درباره آن توضیح دادیم.

ذات الحناظی: ابن‌سعد به همین صورت ذکر کرده ولی ممکن است «ذات الحناظل» باشد. جایگاه آن را نتوانستم شناسایی کنم.

ذات الحنظل: دره عمیقی است که از چشمه دورقی تا گردنه حرم کشیده شده و در راه حدیبیه واقع است.

ذات الخطیم: جایی است میان مدینه و تبوک که به نام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در آنجا مسجدی است.

ذات الزِّراب: در دو منزلی راه تبوک به مدینه قرار دارد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آنجا مسجدی دارد.

ذات السلاسل: نگاه کنید به: «سلاسل».

ذات عِرْق: میقات مردم عراق است و حد فاصل میان نجد و تهامه می‌باشد.

ذات النُّصُب: (به ضمّ نون و صاد)، جایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به اقطاع بلال‌بن حارث داد. فاصله آن تا مدینه، چهار چاپار است. هر چاپار چهار فرسنگ است و هر فرسنگ سه میل.

بنابراین، مسافت ذات‌النصب تا مدینه چهل و هشت میل است.

ذُباب: (به ضمّ ذال)، در غزوه تبوک از این نام خاص اسم برده شده و آن کوه یا تپه‌ای است در مدینه که ثنیّهٔالوداع آن را از کوه سلع جدا می‌سازد. بدین ترتیب که وقتی از مدینه به قصد تبوک و اردن خارج می‌شوید، به ثنیهٔالوداع (شامی) که می‌رسید، ذباب در سمت راست شما و سلع در سمت چپتان قرار می‌گیرد.

گفتنی است، با آنکه این تعیین موقعیت در عصر جدید صورت گرفته، اما چیزی از آن دستگیر خواننده نمی‌شود؛ زیرا آثار و جاهایی که ظاهراً ثابت و پایدار به‌نظر می‌رسیده‌اند، به‌وسیله ماشین‌های ویرانگر! به‌تدریج از میان رفته‌اند؛ به‌طوری که امروزه هیچ‌یک از جوانان مدینه نمی‌دانند ثنیه یا گردنه وداع در کجا است؛ چون دو کوهی که این گردنه از وسط آنها

ص: ۱۶۹

می‌گذشته، از بین رفته‌اند و امروزه مکانی به این نام وجود ندارد. گردنه وداع در ابتدای جایی بوده که امروزه به‌نام شارع ابوبکر (خیابان سلطانه) موسوم است و کوه ذباب در اول شارع عثمان‌بن عفان (خیابان العیون) که از خیابان سلطانه منشعب می‌شود، قرار داشته است. این مطالب را در حالی می‌نویسم که محل سکونت من چسبیده به این کوهی است که پوشیده از ساختمان است و در «حیّ النصر» (کوی نصر) مدینه قرار دارد.

ذَرْع: چاهی است در مدینه که در سیره از آن نام برده‌اند.

ذَرْوان: یا «ذوأروان»، چاهی بوده در مدینه که در داستان جادو شدن پیامبر صلی الله علیه و آله، از آن سخن به‌میان آمده است. راجع به موقعیت آن در ماده «بئر ذروان» سخن گفتیم.

ذَفِران: (به فتح ذال و کسر فاء)، موضعی است که در مسیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به بدر از آن یاد شده است. این مکان هنوز هم معروف می‌باشد و راه حمراء- در وادی صفراء به ینبع، از آنجا می‌گذرد.

ذنب نَقَمی: نگاه کنید به «نقمی».

ذو الجَدْر: جایی است در غرب کوه عَیْر، در شش میلی مدینه که چراگاه شتران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود.

ذو حده: در اخبار غزوه تبوک از این مکان نام برده شده و آمده است که عبداللّه‌بن ابیّ سپاهیان خود و همراهانش را از سپاه مسلمانان جدا کرد و پایین‌تر از ثنیۀالوداع، در «ذوحده»، در جوار کوه ذباب، اردو زد.

ذو حُرُض: (به ضمّ حاء و راء)، وادی‌ای است میان مدینه منوره و بدر.

ذو خُشُب: (به ضمّ خاء و شین)، جایی است در اطراف ینبع و نزدیک راه بازرگانی میان مکه و شام.

ذو سلم: جایی است که در راه هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله از آن یاد شده و شاعران مدیحه‌گوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن نام برده‌اند؛ مثلًا بوصیری گفته است:

ا من تذکّر جیران بذی سلم مزجت دمعاً جری من مقلۀ بدم

[ذو: مُراخ: محلی است نزدیک مزدلفه و گفته شده که نام کوهی است در مکه. این

ص: ۱۷۰

واژه، با حاء؛ یعنی ذو مراح هم قرائت شده است. [(۱)]

یادآوری: تمام کلماتی را که «ذو» به آنها اضافه شـده؛ مانند ذو امر، ذو الجدر، ذو الحلیفه، ذو الخلصه، ذو طوی و ...، در مضاف‌الیه آنها ملاحظه کنید.

۱- یاقوت، ج ۵، ص ۹۱.

ص: ۱۷۱

«ر»

رئم:] «ریم».

رابخ: گفته‌اند، جایی است در نواحی نجد.

رابغ: شهری ساحلی در حجاز، میان جُدّه و ینبع که در ۱۵۵ کیلومتری شمال جُدّه و ۱۹۵ کیلومتری جنوب ینبع قرار دارد. در صدر رابغ بود که عبیدهٔبن حارث، فرمانده نیروی گشتی اعزامی از سوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، با کاروان قریش که ابوسفیان‌بن حرب نیز در میان آنان بود، روبه‌رو شد. در سیره، تعبیر «بطن رابغ» به‌کار رفته است.] «نقشه رابغ».

راتِج: (به کسر تاء)، نام جای یا کوهی است که در آثار و اخبار نبوی از آن یاد شده است. می‌گویند در شمال شرقی ذُباب قرار دارد.] «ذباب».

راذان: در حدیث عبداللّه‌بن مسعود آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از افزودن بر شمار بچه و دارایی نهی کرد. عبداللّه گفت: چگونه است اگر کسی در رازان و فلان و بهمان، مال و ثروت داشته باشد.

بعضی گفته‌اند: راذان قریه‌ای است در نواحی مدینه، اما کسی آن را نمی‌شناسد ... معروف است که راذان از دهکده‌های عراق می‌باشد.

راکس: در میان قطایع پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، از آن یاد شده و احتمالًا در نواحی نجار از طرف مدینهٔالنبی بوده است.

رامهُرْمُز: اقلیم و شهری است در خوزستان، میان اهواز و اصفهان. از قول سلمان نقل شده که گفته است: من از رامهرمز هستم.

ص: ۱۷۲

تصویر ۱۷

ص: ۱۷۳

رانوناء: از وادی‌های مدینه است، میان قبا و مسجدالنبی، که سیل آن از حرّه قبا در وادی بُطحان، واقع در جنوب مسجد غمامه می‌ریزد.

در سیره آمده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله جمعه را در محله بنی‌سالم‌بن عوف بود، پس نماز را در مسجدی که در بطن وادی رانوناء است، برگزار کرد و این نخستین نمازجمعه‌ای بود که آن حضرت در مدینه خواند.

هنگامی که از مسجد قبا می‌آیید، مسجد جمعه در سمت راست شما قرار می‌گیرد.

رأس العین: جایی است نزدیک نهر خابور.

در شرح حال سعدبن ابی‌وقاص از آن یاد شده است.

رَبَذه: در خبرهای مربوط به ابوذر غفاری و قرقگاه ربذه که عمربن خطاب آن را برای اسبان مسلمانان قرق کرد، از ربذه نام برده شده است.

ربذه دهکده آبادی بود، امّا در سال ۳۱۹ ه. ق. بر اثر یک سلسله جنگ‌ها ویران شد. در جنوب شرقی شهر حناکیه (صدکیلومتری جاده مدینه به ریاض) واقع شده و با شمال مهدالذهب ۱۵۰ کیلومتر فاصله دارد.

[طریحی و صاحب قاموس گفته‌اند: «رَبَذَه» نام روستایی بوده در فاصله سه میلی مدینه، که در آغاز اسلام وجود داشته و زادگاه ابوذر غفاری صحابی بزرگوار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و نیز محل تبعید وی از سوی عثمان بن عفان بوده و آرامگاه او و گروهی از صحابه است، ولی اکنون از آن روستا اثری باقی نمانده است. (۱)]

رُبْوه: (به ضمّ اول)، نگاه کنید به «رمله».

رَجیع: همان جایی است که قبایل «عضل» و «قاره» هفت نفری را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همراه آنان فرستاده بود، ناجوانمردانه به‌قتل رساندند.

رجیع آبی است که امروزه به‌نام «وطیه» شهرت دارد و در هفتاد کیلومتری شمال مدینه و در شرق عُسفان، در سمت چپِ کسی که از عسفان به مکه می‌رود، واقع شده است.

علاوه بر این، جای دیگری به‌نام

۱- طریحی، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۳۱، ماده «ربذ»؛ قاموس، ص ۱۲۴.

ص: ۱۷۴

رجیع وجود دارد که در نزدیکی خیبر در راه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خیبر واقع شده و در اخبار جنگ خیبر از آن یاد شده است.

رحرحان:] «صلدد» در حرف صاد.

ص: ۱۷۵

رِحضـیه: که به‌نام «ارْحَضـیَّه» نیز آمده، قریه‌ای است از نواحی مدینه که هنوز هم معروف است و در شـمال ابلی در راه مهد به مدینه قرار دارد.

رُحْقـان: (به ضمّ اول و سـکون دوم)، جـایی است که پیـامبر صـلی الله علیه و آله در غزوه بـدر از آنجا عبور کرد و آن وادیی اسـت همچنان معروف که سیلاب آن با سیلاب‌های النازیه و الجیّ جمع می‌شوند و همگی به وادی صـفرا می‌ریزند. این وادی از دهکده مسیجید (در راه شوسه بدر) دیده می‌شود.

رُخیخ: نگاه کنید به «زجیج»؛ زیرا شکل درست آن همین است.

[رَدْم: که در تاریخ و حدیث از آن یاد شده، به معنای سیل‌بند و سدّی است که راه عبور سیل را به بیت‌اللَّه الحرام می‌بندد و اکنون از آن به عنوان «مَدْعی» یاد می‌شود. (۱)]

رَزْم: (به فتح راء و سکون زاء)، جنگی که اندکی پیش از اسلام میان قبیله همدان و مراد در گرفت و به شکست مراد انجامید. این جنگ در مکانی موسوم به «رزم» در یمن صورت گرفت. هنگامی که قروهٔبن مسیک مرادی برای پـذیرش اسـلام خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، حضرت فرمود:

آیا از آنچه در جنگ رزم بر سر قومت آمد ناراحتی؟

رَستاق: شهری است در فارس، از ناحیه کرمان. در حدیث آمده است: «رستاق آغلی از آغل‌های دوزخ است».

رَشَـد: (به فتـح اول و دوم)، «رشاد» نیز روایت شده است. در اخبار آمده که بنی غیّان، از قبیله جهینه، نزد پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله آمدند.

حضرت از آنان پرسید: شما کیستید؟

گفتند: بنو غیّان. پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: نه، شما بنو رَشدان هستید. پرسید: نام وادی شما چیست؟ گفتند: غویً. فرمود: نه، رَشد است. طبق روایتی دیگر فرمود: رشاد.

رَشَد: در دیار جهینه از سرزمین ینبع قرار دارد.

رَضْوی: کوه بزرگی است که رنگ آن به سرخی می‌زند. این کوه در کرانه راست وادی ینبع و مشرف به ساحل واقع شده و

۱- طریحی، ج ۲، ص ۱۶۸، ماده «ردم».

ص: ۱۷۶

میان آن و دریا هیچ شهر و آبادی وجود ندارد. زمانی که در شهر ینبع‌البحر باشید، کوه رضوی را در شمال شرقی مشاهده می‌کنید.

رُعاش: (به ضمّ راء)، جایی است از سرزمین نجران. در نامه‌ای که عمر به مردم نجران، پیش از تبعید آنان نوشت، چنین آمده است: از عمر امیرمؤمنان به همه مردم رُعاش ...

[رِفادَه: به کمک‌های مالی گفته می‌شد که قریش در زمان جاهلیت از افراد، به اندازه توانشان، می‌گرفتند و بدین ترتیب اموال فراوانی جمع می‌شد و سپس با آن، برای حاجیان در موسم حج، عسل، مواد غذایی و مویز برای شیرین کردن آبهای آشامیدنی، تهیه و با آنها از حجاج تا پایان مراسم حج پذیرایی می‌کردند.

رفاده‌یکی از مناصب و سمت‌هایی بود که به ضمیمه «سمت‌سِقایه»؛ یعنی آب‌رسانی به حجاج، به قبیله «بنی‌هاشم» تعلّق داشت. نخستین کسی که «رفاده» به ابتکار او عملی شد و به این کار اقدام کرد، «هاشم بن عبدمناف» جدّ گرامی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود که قبیله بنی‌هاشم به او منسوب‌اند. او به این دلیل هاشم نامیده شد که با نان ترید شده در آبگوشت، از حجاج

تصویر شماره ۱۹

ص: ۱۷۷

پذیرایی می کرد. [(۱)]

[رَفَث: آمیزش جنسی با همسر است که از محرّمات احرام به شمار می‌آید و در سوره مبارکه بقره به آن اشاره شده است: الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِیهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ یَعْلَمْهُ اللَّهُ ...؛ (۲)

حج در ماه‌های معینی است و کسانی که (با بستن احرام و شروع به مناسک حج) حج را بر خود فرض و واجب کرده‌اند (باید بدانند) آمیزش جنسی با زنان و گناه و جدال (جایز) نیست و آنچه از کارهای نیک انجام دهید خداوند به آن آگاه می‌باشد ...» [(۳)]

رَفَح: (به فتح اول و دوم)، یکی از شهرهای عرب‌نشین فلسطین واقع در انتهای مرزهای جنوبی فلسطین است. امروزه جزو نوار غزّه است و با غزه سی کیلومتر فاصله دارد. خان‌یونس حلقه اتصال سه شهر اصلی تشکیل‌دهنده این نوار است.

در حدیث کعب آمده است: «خداوند عزّ و جلّ شام را از فرات تا العریش برکت داده و از فَحْص اردن تا رفح را مقدس گردانیده است».

[رِفْقَه: (که به کسر و فتح و ضمّ «را» قرائت شده)، به معنای کاروان است که افراد آن هماهنگ و همراه با هم، در مسیر حرکت کرده و با هم در جایی فرود می‌آیند و از یکدیگر جدا نمی‌شوند. (۴) شهید ثانی، آنجا که از وجوب فوری تحصیل مقدمات حج بحث کرده، از آن سخن گفته است. [(۵)]

رِقاع: (به کسر اول)، ذات‌الرقاع یکی از غزوات پیامبر صلی الله علیه و آله است که در سال چهارم هجرت به‌وقوع پیوست.

در سبب نامگذاری این غزوه به ذات‌الرقاع اختلاف است؛ بعضی گفته‌اند: رقاع نام درختی است. عده‌ای گفته‌اند: چون پاهای رزمندگان اسلام بر اثر راه رفتن سوراخ شده بود، به پاهایشان کهنه‌هایی پیچیده بودند (رقاع

۱- برگرفته از لسان العرب، ج ۳، ص ۱۸۱، ماده «رَفَد».

۲- بقره: ۱۹۷.

۳- طریحی، ج ۲، ص ۲۰۱، ماده «رفث».

۴- لسان، ج ۱۰، ص ۱۲۰

۵- شرح لمعه، ج ۱، ص ۱۶۱

ص: ۱۷۸

در لغت به‌معنای وصله و پینه است).

برخی هم گفته‌اند: رقاع نام کوهی است دارای لکه‌های سیاه و سفید و قرمز؛ به‌طوری که مانند وصله‌ها و پینه‌هایی در کوه دیده می‌شوند.

درباره موقعیت آن، بلادی گفته است: ذات‌الرقاع زمینی است محصور در میان نخل (وادی حناکیه) و شُقْره که طول آن به بیست و پنج کیلومتر می‌رسد؛ چرا که نخل با مدینه صدکیلومتر فاصله دارد و شقره هفتاد و پنج کیلومتر. نُخیل با این دو رأس مثلثی را به سمت شمال تشکیل می‌دهند که هریک از دو ضلع آن، از بیست و پنج کیلومتر فراتر نمی‌رود. غزوه ذات‌الرقاع در این مساحتِ کوچک به وقوع پیوست.

[رَقْد: خوابی که مدت آن کوتاه و اندک باشد، در حدیث است که «إِنَّ رَسُولَ‌اللَّه صلی الله علیه و آله رَقَدَ رَقْدَةً بِالْمُحَصَّبِ»؛ «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اندکی در محصّب آرمید.» و منظور از محصّب در اینجا «ابطح» است.» (۱)]

رُقْعَه: (گاه به فتح راء مشدّد نیز آمده)، ابن اسحاق می‌نویسد: جایی از شُقّه بنی عُذْره، نزدیک وادی القری (شهر عُلا) که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام رفتن به تبوک در آنجا مسجدی ساخت.

رَقَم: (به فتح راء و قاف و گاه سکون قاف)، جایی است در شرق دهکده حناکیه (در راه مدینه به ریاض) که با بطن وادی رُمه، سی و چهار میل فاصله دارد. تیرهای رقمی به همین مکان منسوب‌اند. در داستان اربد بن صیفی و عامربن طفیل که تصمیم به قتل پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتند، از این موضع یاد شده است.

رُقَیْبه: مصغر «رقبه» است. ذو الرقیبه کوهی است مشرف به خیبر. بعد از فتح خیبر، بنی‌فزاره نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: سهم ما را پرداخت کن. حضرت فرمود: ذو الرقیبه از آنِ شما. گفتند: در این‌صورت با تو می‌جنگیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وعده ما در جَنْفاء. آنان وقتی این سخن را شنیدند پا به فرار گذاشتند و رفتند.

رَقیم: (به فتح راء)، در قرآن کریم از آن یاد

۱- طریحی، البحرین، ج ۱، ص ۵۲۱، ماده «حصب» و ج ۲، ص ۲۰۹، ماده «رقد».

ص: ۱۷۹

شـده است. بعضـی گفته‌انـد: در شـرق اردن است. عـده‌ای گفته‌اند: کوهی است که در آن غار (اصـحاب کهف) بوده و به‌قولی نام دهکده‌ای است. یاقوت می‌نویسد:

رقیم نزدیک عموریّه بوده است.

رُکْبه: (به ضمّ اول و سکون دوم)، به‌قولی:

جـایی است در طـائف و به‌قولی دیگر: در راه مکه به طـائف قرار دارد. از عمر نقل شـده که گفته است: یک خانه در رکبه را از ده خانه در شام دوست‌تر دارم و باز از او نقل شـده که گفته است: اگر هفتاد گناه در رکبه مرتکب شوم برایم بهتر از آن است که یک گناه در مکه از من سر بزند.

[رَکْضَهُ جبریل: از نام‌های زمزم است. (۱)]

رَکَک یا رکّ: آبی است در نواحی کوه سلمی، برادر کوه «اجأ»، که نزدیک شهر حایل در شمال عربستان سعودی قرار دارد.

رُکْن: در لغت به‌معنای پایه و ستون خانه و امثال آن است. این کلمه هرگاه به‌صورت مطلق به‌کار رود، رکن شرقیِ کعبه مشرّفه مراد است که روبه‌روی غرب زمزم قرار دارد. از آنجا که پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله هنگام طواف، این رکن را اسـتلام می‌کرد، لهذا دست کشیدن به آن در وقت طواف مستحب می‌باشد. طواف کننده، هنگام رسیدن به روبه‌روی آن، تکبیر می‌گوید.

طواف از این رکن آغاز می‌شود و در شوط هفتم بدان ختم می‌گردد.

رکن یمـانی: از طرفِ غرب، در انتهـای دیوار جنوبیِ کعبه قرار دارد و اسـتلام آن مسـتحب است و از آنجـا طواف شـروع نمی‌شود. علّت نامگـذاری آن به رکن یمانی، این است که در جهت یمن واقع شده، چنانکه وجه تسـمیه رکن عراقی بدین نام نیز، قرار گرفتنِ آن در سمت عراق می‌باشد.

رَکُوبه: (به فتح اول و ضمّ دوم)، گردنه صعب‌العبوری است میان مکه و مدینه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام مهاجرتش به مـدینه، از آنجا عبور کرد. بکری به اشـتباه گفته است: پیامبر صـلی الله علیه و آله در غزوه تبوک، از این گردنه گـذشت. این گردنه امروزه به‌نام «ریع‌الغائر» معروف است. بلادی می‌نویسد: این گردنه، راهی قدیمی دارد

۱- تاج العروس، ج ۱۸، ص ۳۶۱، ماده «رکز».

ص: ۱۸۰

که به آن «دربالغائر» می‌گوینـد و از ذو الحلیفه نزدیک مدینه شـروع می‌شود و در عقیق از درِ الفُرُع می‌گذرد و حمراء الاسد را در سمت راست خود و کوه عَیْر را در سـمت چپش می‌گـذارد و سـپس به چـاه ماشـی (همان قلهی) می‌رسـد و آنگاه به سـمت راسـت می‌پیچد و وارد وادی ریم می‌شود و سرانجام به ریع‌الغائر (رکوبه) منتهی می‌گردد.

راهنمای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این گردنه، عبداللَّه ذو البجادین بوده است.

رُمّ: (به ضمّ اول و تشدید میم)، چاهی قدیمی است که در دوره جاهلیت، در نواحی مکه بوده و امروزه اثری از آن نیست.

رَماده: سـمهودی یکی از مساجد پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله را به آنجا نسـبت داده و گفته است: از جمله مساجد پیامبر صلی الله علیه و آله مسجد رماده است. وی به نقل از اسدی می‌گوید: دو میل پایین‌تر از ابواء، پیامبر صلی الله علیه و آله مسجدی تأسیس کرد که به آن مسجد رماده می‌گویند.

رِمَع: (به کسـر اول و فتـح دوم)، جـایی است در یمن. بعضـی هم گفته‌انـد کوهی است در یمن. بنـا به قول دیگری: همـان دهکـده ابوموسـی اشـعری است در سـرزمین اشـعریان، که پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله ابوموسی اشعری را به ولایت آن گماشت؛ بنابراین قول، رِمَع در جنوب عربستان سعودی قرار دارد.

رَمله: واحد «رَمْل» است. یاقوت می‌نویسد:

شهر بزرگی در فلسـطین و رمله قصبه و مرکز آن بوده است. این شـهر اکنون (در زمان یاقوت) خراب شده و کسی که آن را خراب کرد، صـلاح‌الدین ایوبی بود. او پس از آنکه در سـال ۵۸۷ ه. ق. رملـه را از دست صـلیبیان آزاد کرد و برای آنکه دوبـاره به چنگ فرنگی‌ها نیفتد، آن را ویران نمود. من به یاقوت می‌گویم: بعد از تو، این شهر دوباره ساخته شد و به‌صورت یکی از شهرهای بزرگ فلسـطین درآمـد و آباد از جمعیت گردید، اما بار دیگر در سال ۱۹۴۷ م. که نیروهای دشـمن از هرسو آن را در میان گرفتنـد، ویران گردید و مردم آن کسی را نیافتند که فریاد استغاثه «وا معتصماه» را پاسخ گوید.

در تفسیر آیه شریفه: ... وَ آوَیْناهُما إِلی رَبْوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَ

ص: ۱۸۱

مَعِینٍ ... (۱)

از رمله یاد شده است؛ مثلًا از ابوهریره نقل شده که گفت: به رمله فلسطین‌چنگ‌زنید؛ زیرا آن، همان‌جایی است که خداوند درباره‌اش فرمود: ... وَ آوَیْناهُما إِلی رَبْوَةٍ .... این چیزی است که بکری روایت کرده است. اگر این خبر درست باشد، گمان نمی‌کنم مراد ابوهریره از «رمله» همان شهر معروف باشد؛ چرا که رمله را سلیمان‌بن عبدالملك ساخت و آن را مرکز جند فلسطین قرار داد. شاید مرادش هر رمله (تپه و توده شنی) در فلسطین باشد.

رَنْوه: (به فتح اول و سکون دوم)، یکی از دهکده‌های حمص که ابوامامه، عجلان‌بن وهب بابلی، صحابی رسول‌اللَّه، در آنجا سکونت داشت و به سال ۸۱ ه. ق. در سن نود و یک سالگی در همانجا از دنیا رفت (بکری).

رُؤام: (به ضمّ اول): محلی است در سرزمین انصار (اوس و خزرج) که جنگ میان دو قبیله در آنجا به‌وقوع پیوست. در شعری مفاخره‌آمیز از کعب‌بن مالك و حسان‌بن ثابت از این مکان نام برده شده است.

رئام یا بیت رئام: خانه‌ای بوده در عصر جاهلی در اطراف یمن که مردم آن را بزرگ و محترم می‌شمردند و پرستش می‌کردند و از آن طلب رحمت و مهربانی می‌نمودند. این نام مأخوذ است از رَأَمتِ الانثی ولدَها، یعنی مادر به بچه خود عطوفت و مهربانی ورزید.

رَوْحاء: ایستگاهی است در کیلومتر هفتاد و چهار راه مدینه به بدر. رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله در راه خود به مکه، در آنجا فرود آمد. در سیره و احادیث از این منزلگاه یاد شده است.

[کلبی در باره علّت نامگذاری آن به «روحاء»، می‌گوید: «قوم تُبّع، هنگام بازگشت از مدینه، پیش از ورود به مکه، در آنجا به استراحت پرداختند و از این رو، آنجا به این اسم خوانده شد. (۲) روحاء نیز نام محلّی مشخص در وسط بقیع است که «عثمان بن مَظْعُون در آنجا به خاك سپرده شد. وی نخستین فرد مهاجر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود که در مدینه بدرود حیات گفت. (۳)]

۱- مؤمنون: ۵۰

۲- یاقوت. ج ۳، ص ۷۶.

۳- سمهودی، ج ۳، ص ۳۸۲.

ص: ۱۸۲

رُودِس: (بـه ضـمّ اول)، جزیره‌ای اسـت در دریـای مـدیترانه، که نزدیـک ساحـل، در جنـوب غربیِ بخش آسـیایی ترکیه قرار دارد و اکنون تابع یونان است. این جزیره را جُنادهٔبن ابی امیّه در زمان خلافت معاویه، با لشکرکشی فتح کرد.

ابو داود از مجاهد روایت کرده که گفت: پیر مردی که دوره جاهلیت را درک کرده بود، درباره جنگ رودِس به من گفت ....

[رَوْضَه: به سرزمین سبز، خرّم و زیبا گفته می‌شود. این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود:

«مَا بَیْنَ قَبْرِی وَ مِنْبَرِی رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ»؛ (۱) «میان قبر و منبر من باغی از باغهای بهشت است.» به این معنا است که نماز و ذکر الهی در آنجـا، موجب رفتن انسـان به بهشت می‌شود و یا چون قبر مطهّر حضـرت فاطمه زهرا علیها السـلام در آنجا است، بسـتانی از بستان‌های بهشت می‌باشد.

و احتمال می‌رود که در حقیقت این محل از روضه‌های بهشت باشد، گرچه در دنیا به آن صورت واقعی برای

۱- من‌لایحضره‌الفقیه، ج ۲، ص ۵۶۸

ص: ۱۸۳

ما نمودار نیست؛ زیرا که حقایق در چهره‌های گوناگون پدیـدار می‌شود. این سـخن بعضـی از شارحان است و احتمال خوبی به نظر می‌رسد. [(۱)]

روضه خاخ: نگاه کنید به: «خاخ».

روضه عُرَینه: یاقوت می‌نویسد: در یکی از وادی‌های مدینه است که در زمان جاهلیت و اسلام، قرقگاه اسبها بود.

قَلَهی در پایین آن است.

رُومه: (به ضمّ اول)، همـان «چـاه رومه» یـا «چـاه عثمان» است. در حـدیث، آن را «حفیرهٔ المزنی» نیز خونده‌انـد. این چاه را عثمان‌بن عفان خرید و آن را صدقه قرار داد. محل آن هنوز هم در وادی عقیق معروف است و هر گاه کسـی به سـمت دانشگاه اسلامی برود، پیش از آنکه به چهـار راهِ منتهی به تبوک برسـد، این چـاه در سـمت راست او قرار می‌گیرد. ما در کتاب «العقیق» خود، در باره این چاه تحقیق مفصل کرده و شرح داده‌ایم.

رُوَیْثه: (به ضمّ اول و فتح دوم و سـکون یاء)، موضـعی است که در احادیث از آن یاد شده. پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله در مسـیر خود به مکه از آنجا عبور کرد. اکنون محل متروکی است در هفـده کیلومترِیِ جنوب مسـیجید، واقع در راه مدینه به بدر که در میان مردم آن دیار به‌نام «محطهٔ خَلصْ» شهرت یافته؛ چون در وادی خَلْص واقع شده است.] «نقشه رویثه».

رُهاط: نام صـدر یا ابتـدای وادی غُران است و وادی غُران از شـمال عُسـفان، در هشـتاد و پنـج کیلومتری شـمال مکه، می‌گـذرد. در داسـتان «راشدبن عبد ربه»، از بنی سـلیم، از این نام یاد شده و آمده است که وی خادم بتی از بنی‌سُـلَیم بود. روزی روباه نری را دید که روی آن بت ادرار می‌کند، گفت:

أ ربّ یبول الثعلبان برأسه لقد هان مَنْ بالت علیه الثعالبُ (۲)

سپس به‌طرف بت حمله کرد و آن را شـکست. وی در سال فتـح، به حضور پیامبر صـلی الله علیه و آله آمد و مسـلمان شد. حضـرت رسول نام وی را که «غاوی‌بن عبـدالعُزّی» بود، به «راشـدبن عبد ربّه» تغییر داد و «رهاط» را به او بخشـید. بیت بالا که راشد گفته، در نحو شاهدی است بر اینکه «باء» به‌معنای «علی» می‌آید.

رِیمْ یا بطن ریم: وادی‌ای است که پیامبرخدا صـلی الله علیه و آله در راه هجرت، آنجا توقف کرد. این وادی از ریزابه‌های وادی نقیع است که از غرب به آن می‌پیونـدد. مصب ریم حدود شـصت کیلومتر با مدینه فاصـله دارد. امروزه در راه هجرت، میان مدینه و مکه واقع است.] «نقشه وادی عقیق».

۱- مجمع البحرین، ج ۱، ص ۲۸۸، ماده «نرع».

۲- «آیا خداست کسی که روباه نری بر سرش ادرار می‌کند، همانا، خوار است آن خدایی که روباه‌ها بر او ادرار کنند.»

ص: ۱۸۴

تصویر شماره ۲۰

ص: ۱۸۵

«ز»

زابَل: (۱) (به فتح باء)، به وزن «هاجَر»، شهری است از سند. از ابن‌سیرین نقل شده که وی خرید بردگان و اسیران زابل را مکروه می‌دانست و می‌گفت: عثمان (بن عفان) با آنان عهد مانندی بسته بود.

زابوقه: به وزن «فاعوله»، جایی‌است نزدیک بصره که جنگ جمل درآنجا رخ داد.

[زاد و راحله: از جمله شرایط استطاعت، وجود زاد و راحله برای مسافر است. زاد در لغت، مواد غذایی و وسایل سفر است که مسافر با خود به همراه می‌برد (۲) و راحله در لغت به شتری گفته می‌شود که برای سواری و سفر مناسب باشد. (۳) مرحوم صاحب عروه می‌گوید:

منظور از «زاد» خوردنی، آشامیدنی و دیگر نیازمندی‌های مسافر است و «راحله» هر وسیله سواری است که برای سفر مورد استفاده قرار می‌گیرد.]

زاره: شهر و بندری بوده قدیمی، در ساحل خلیج فارس، در نواحی قطیف، از شرق عربستان سعودی، که هیأت نمایندگی مردم آن، از قبیله عبدالقیس، خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید. این شهر امروزه از میان رفته و محلّ آن به‌نام «الرماده» معروف است و در شهر العوامیه در شمال قطیف، در داخل نخیله قرار دارد.

در خبرهای مربوط به جنگ‌های ردّه و

۱- مشهور به ضمّ باء است؛ چنانکه یاقوت نیزآن را به ضمّ زابُل ضبط کرده است- م.

۲- مصباح المنیر، ج ۱، ص ۲۶، ماده «زود».

۳- صحاح اللّغه، ج ۴، صص ۱۷۰۶ و ۱۷۰۷، ماده «رحل»؛ عروه، ج ۲، ص ۴۲۹

ص: ۱۸۶

نیز در شرح حال علاء بن حضرمی از این مکان نام برده شده است.

زافر: نـام خاصّی است که در نامه‌هـای پیـامبر صـلی الله علیه و آله به مردم حضـرموت از آن یـاد شـده است؛ بنابراین، جزو آن دیار می‌باشد.

زانوناء: به وزن «عاشوراء»؛ بکری این کلمه را به همین صورت؛ یعنی با زاء، آورده است، اما مشـهور «رانوناء» (با راء) می‌باشـد و در حرف راء از آن سخن گفتیم.

زاویه: به گفته بکری، جایی است نزدیک بصره که با آن، دو فرسنگ فاصله دارد.

به گفته یاقوت: جایی است نزدیک مدینه که قصر انس‌بن مالک در آنجا بوده و با مدینه دو فرسنگ فاصله دارد.

به‌گمان من، روایت بکری درست‌تر است؛ زیرا کسـی در میان اعلام جغرافیایی مدینه، از «زاویه» نام نبرده است. شاید مرادِ یاقوت از مدینه، (شهر) بصره باشد.

زَبید: شهری است در یمن، که پیامبر صلی الله علیه و آله ابوموسی اشعری رابه ولایت آنجا گماشت.

زُجّ: (به ضمّ اول و تشدید جیم)، جایی است در ناحیه «ضریّه». به آن «زُجّ لاوه» نیز می گویند.

همچنین زُجّ، آبی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به اقطاع عدّاء بن خالد، از قبیله بنی‌ربیعهٔبن عامر داد.

زُجَیْج: آبی است در راه بصـره به مکه، در نواحی ضـریّه که پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله آن را به عدّاء بن خالدِ صـحابی واگذار کرد. وی تا زمان یزیدبن مهلب؛ یعنی تا سال ۱۰۱ ه. ق. زنده بود. احتمالًا همان زُجّ قبلی باشد.

زِراب یـا الزِّراب: به وزن «کتـاب»، جـایی است در دو منزلی تبـوک که پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله، در مسیر خود از مـدینه به تبوک، در آنجا مسجدی بنا کرد.

زُراره: (به ضمّ اول)، قریه‌ای از قریه‌هـای کـوفه است که علی‌بن ابی‌طـالب علیه السـلام از آنجـا عبـور کرد و متوجه شـد که در آنجا شراب می‌سازند و می‌فروشند. لذا آنجا را به آتش کشید و فرمود: «برایم آتش بیاورید و اینجا را بسوزانید؛ زیراکه

ص: ۱۸۷

پلیدی را با پلیدی باید از میان برد».

زرقاء: یاقوت می‌نویسد: جایی است در شام، در ناحیه معان ... که درندگان وحشی فراوانی در آنجا وجود دارد.

همچنین زرقاء جایی است میان خناصره و سوریه (۱) از توابع حلب و سلیم.

به روایت بکری در زرقاء شیری به عُتیبهٔبن ابی‌لهب حمله برد و سر او را در دهان گرفت و خُرد کرد؛ و این به‌سبب نفرینی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او نمود و فرمود: خداوندا! سگی از سگ‌های خود را بر او مسلّط گردان.

اگر این خبر درست باشد، پس حادثه در زرقای ناحیه معان بوده است؛ زیرا به‌گفته یاقوت، در این زرقاء، درندگان وحشی فراوانی وجود داشته است. شاید هم زرقایی باشد که در مجاورت عمّان است.

زرقاء یا عین‌الزرقاء: چشمه و قناتی است که در زمان امارت مروان‌بن حکم در مدینه احداث شد و همان قناتی است که آب مردم مدینه را تأمین می‌کرد. منبع این قنات در اطراف قبا می‌باشد.

زُرَیق: (به ضمّ اول و فتح دوم)، سکّه (کوچه) زریق. به آن قریه بنی‌زریق هم می‌گویند.

بنو زریق قبیله‌ای از انصار است و نسبت به آنان «زُرَقی» است. این قریه در قبله مصلای مدینهٔ النبی بوده است.

زُعابه: (به ضمّ اول)، این ضبط به روایت بکری است، اما شکل مشهور آن زَغابه است که می‌آید.

زَغابه: به وزن «خرابه»، جایی است در مدینه که هنگام تعیین محلّ اردو زدنِ قریش در روز خندق، از آن یاد می‌شود.

سمهودی جای آن را در انتهای عقیق در غرب آرامگاه حضرت حمزه تعیین کرده است. این مکان به‌نام مجتمع‌السیول یا حوضچه آبریز (سیلاب‌های وادی بطحان و قناهٔ و عقیق) خوانده می‌شود] «نقشه مدینه».

زُغَر: (به ضمّ اول و فتح دوم)، به آن «عین زُغَر» نیز می‌گویند؛ چنانکه در حدیثِ جسّاسه، که مسلم روایت کرده، این‌گونه

۱- سوریه، به کسر راء و فتح یاء غیر مشدّد، بر موضعی میان خُناضر و سلمیه اطلاق می‌شده است.

ص: ۱۸۸

آمده است.

دباغ در کتاب «بلادنا فلسطین» می‌گوید: به عقیده بعضی، شهر قدیمی زُغَر که در داستان لوط پیامبر از آن یاد شده، در غورالصافی، در ساحل جنوب شرقی بحرالمیت نزدیک مصب وادی حسا و در جایی که به‌نام «شیخ عیسی» معروف است، قرار داشته. هنگامی که سدوم و همتایانش (بر اثر خشم و عذاب خداوند) ویران و نابود شدند، زُغر به‌دلیل آنکه مردمش مرتکب آن فحشا نمی‌شدند، از تخریب و نابودی در امان ماند. در موارد بسیاری، بحرالمیّت به زُغَر نسبت داده شده و آن را دریای زُغر خوانده‌اند.] «بلادنا فلسطین» (ج ۱، ص ۱۰۸)

به ظاهر، این شهر تا سده‌های هفتم و هشتم هجری موجود بوده است؛ چه، یاقوت حموی از آن یاد کرده و گفته است: زُغر در یک وادی مرض خیزِ بد آب و هوا، در شوم‌ترین سرزمین واقع شده و مردمش فقط به‌دلیل آنکه زغر وطن آنهاست، در آنجا زندگی می‌کنند.

در یکی از سال‌ها، بیماری مهلِکی میان آنها شایع می‌شود و همه آنان یا بیشترشان را از بین می‌برد. شیوع بیماری‌ها در زُغَر و تغییر راه‌های بازرگانی از آن، به جاهای دیگر، آثار و پیامدهای بدی داشت که به زوال و نابودی این شهر انجامید.

زُقاق ابن حُبین: یکی از کوچه‌های مدینه در غرب مسجدالنبی بوده است. در طبقات، به‌جای حُبین، «حُنین» آمده است که فکر می‌کنم تحریف شده باشد.

زُقاق ابن واقف: کوچه‌ای بوده در مدینه، در صدر اسلام، که به بازار مدینه منتهی می‌شده است.

زَمْعَه یا زَمْع: (به فتح اول و سکون دوم)، از زیستگاه‌های حمیر در یمن است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یمن را میان پنج نفر تقسیم کرده بود ... یکی از آن پنج قسمت را در اختیار ابوموسی گذاشت. او بر زَبید و زَمْعه و عَدَن و ساحل، امارت می‌کرد ....

زَوْراء: جایی بوده در مدینه، واقع در غرب مسجدالنبی، در محل بازار مدینه صدر اسلام؛ همان‌جایی که بعدها «مُناخه» نام گرفت. در بخاری آمده است که: عثمان دستور داد اذان سوم را- و در روایتی

ص: ۱۸۹

اذان دوم را- بر فراز زوراء بگویند. در ابن‌ماجه آمده است: «بر فراز خانه‌ای در بازار که به آن زوراء می‌گویند».

زُهْره: (به ضمّ اول و سکون دوم)، جایی است در مدینه، واقع در عالیه (منطقه بالای مدینه).

زَیّان: در این بیت از شعر ضمضم‌بن حارث سُلمی که در روز جنگ حنین سرود آمده است:

و نحن جَلَبْنا الخَیل من غیر مَجْلبٍ إلی جُرشٍ من أهل زیّان و الغنم

زَیْت یا احجار الزّیت: جایی بوده در بازار مدینه که در آن سنگ‌هایی وجود داشته است ... بعضی گفته‌اند: سنگی است که از آن برای پیامبر صلی الله علیه و آله روغن تراوید، به همین سبب بدین نام خوانده شد. و] «احجارالزیت».

زَیْن: مزرعه‌ای بوده در جرف، واقع در شمال مدینه. روایت شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مزرعه‌ای را که به آن «زین» می‌گویند و در جرف است، زیر کشت برد.

ص: ۱۹۰

ص: ۱۹۱

«س»

سائب: از جمله چاه‌هایی است که عثمان‌بن عفان در راه زائران خانه خدا حفر کرد.

ساحل: هر زمینی که مجاور دریا باشد؛ کرانه دریا.

در «انساب‌الاشراف» آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابوموسی اشعری را به امارت بر زبید و زمع و عَدَن و ساحل گماشت ... مقصود از ساحل در اینجا، ساحل دریایی است که یمن در مجاورت آن واقع است؛ زیرا این اماکن در یمن هستند. هرگاه از ساحل در حجاز یاد شود، مقصود ساحل ینبع و جدّه و رابغ است.

سارِبه: در نامه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به بنی‌ضباب از قبیله بنی حارث این نام آمده است، ولی حقیقت آن، برای من روشن نشد.

سافِله: به منطقه سمت شام مدینه منوره اطلاق می‌شود. در سیره آمده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله چون در بدر به پیروزی دست یافت، ابن رواحه را به میان اهالی عالیه فرستاد تا این پیروزی را به آنان بشارت دهد و زیدبن حارثه را به‌سوی مردم سافله مأمور کرد. سافله در اینجا، مقابل عالیه است.

ساوه: شهری است میان ری و همدان. در اخبار آمده است که هنگام تولد پیامبر صلی الله علیه و آله «آتش (آتشکده) فارس خاموش شد و دریاچه ساوه فروکش کرد». یاقوت می‌نویسد: این شهر تا سال ۶۱۷ ه. ق. آباد بود اما تاتارهای کافر به آن حمله آوردند و ویرانش کردند.

سایه: دهکده‌ای است از دهکده‌های الفُرُع

ص: ۱۹۲

از نواحی مدینهٔالنبی.

سِباع: جمع «سَبُع»، نام یک وادی است. در همین وادی بود که زبیربن عوام به‌قتل رسید.

سَبَخَه: (به فتح سه حرف نخست)، در لغت به‌معنای زمین شوره‌زار است و جایی است در مدینه منوره، میان خندق و کوه سَلْع که چسبیده به مدینه است. در همین سبخه بود که گروهی از سواران سپاه شرک با عبور از نقطه تنگی در خندق، در آنجا به جولان و رجزخوانی پرداختند. یکی از این افراد عمرو بن عبد وَدّ بود که به‌دست علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام کشته شد. در حدیث آمده است که دجّال در سبخه اردو می‌زند.

] «نقشه غزوه خندق»

سَبَر: نگاه کنید به «سُیّر».

سَبُع: این کلمه، به سکون باء و ضمّ و فتح آن می‌آید. همان بئرالسبع است در صحرای نقب در فلسطین (که خدایش به مسلمانان بازگرداند). این قریه ملک عمرو بن عاص بود و وی پس از برکناری‌اش از حکومت مصر به آنجا رفت. فرزندش عبداللّه‌بن عمرو نیز در آنجا سکونت داشت و در همانجا درگذشت.

بخاری آورده است: چوپانی مشغول چراندن گوسفندان خود بود که ناگاه گرگی حمله کرد و گوسفندی را گرفت. چوپان به‌دنبال گرگ دوید. گرگ به‌طرف او برگشت و گفت: کیست که در روز سبع به داد این گوسفند برسد؛ روزی که این گوسفند را چوپانی جز من نیست. گفته‌اند همان‌جایی است که روز قیامت صحنه محشر در آنجا برپا می‌شود.

سَبَل یا حبس سَبَل: نگاه کنید به: «حبس».

[سُبّوحَه: از نام‌های مکه معظّمه است. (۱)]

سِتاره: جایی است در حجاز، میان مکه و مدینه و آن بالای وادی قَدید بنی‌سُلیم است. در این محل تعدادی دهکده وجود دارد که تابع امارت مکه مکرّمه می‌باشند.

سجاسج یا سَجْسَجْ: در لغت به‌معنای هوای نه گرم و نه سرد و معتدل است.

۱- ازرقی، ج ۱، ص ۲۸۳، پاورقی.

ص: ۱۹۳

روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد الروحاء، که در عرق‌الظبیه است، نماز خواند و فرمود: «این‌جا سجاسح، وادی‌ای از وادی‌های بهشت است.» (المناسک، ص ۴۴۶) نیز] «الروحاء».

سَجْلَه: چاهی قدیمی است در مکه، که مطعم‌بن عدیّ آن را حفر کرد. حفر این چاه به هاشم یا قُصَیّ نیز نسبت داده می‌شود و آنگونه که ادعا می‌شود، این چاه پیش از پیدایش چاه زمزم حفر شده است.

سُدّ: به ضمّ سین و فتح آن خوانده‌اند و گفته‌اند: با ضمّ به‌معنای بند و سدّ طبیعی است و با فتح به‌معنای بند و مانعی است که ساخته دست بشر باشد. بعضی نیز گفته‌اند: هردو به یک معنا است. در سیره و حدیث از این نام یاد شده است؛ مثلًا یاقوت نقل کرده است که سدّ آب بارانی است که کوه شوران مشرف بر آن می‌باشد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستور داد جلو آن سدّی بسازند. از این سدّ قناتی به قبا کشیده شده است.] «شوران».

در بخاری آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در محل سدّ صهباء با صفیه عروسی کرد.

این سد میان خیبر و مدینه قرار دارد. در روایتی «سدّ روحاء» آمده است. گفته‌اند: همان سدّ صهباء درست است؛ زیرا روحاء در خیبر نیست.

[سِدانَةُ الْبَیْت: به معنای خدمت کعبه است و به کسی که این مسؤولیت را به عهده داشته «سادِنُ الکعبه» می‌گفته‌اند و کار او تولیت کعبه، گشودن و بستن در و انجام وظایف محوّله نسبت به بت‌های درون کعبه در زمان جاهلیت بوده است. (۱) سدانهٔ البیت سمتی بوده که به صورت موروثی در میان طایفه «بنی عبدالدار نسل به نسل می‌گشت. (۲)]

سدّ مأرب: در یمن بوده است.

سدّ معونه:] «سُدّ» و «معونه».

سَدیر: که غالباً در کنار «خورنق» از آن یاد می‌شود، نام قصر نعمان‌بن منذر بوده است. بعضی گفته‌اند قصری بوده نزدیک خورنق در حیره. به‌قولی هم نام

۱- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۰۷، ماده «سدن».

۲- همان، ج ۳، ص ۱۸۱، ماده «رفد».

ص: ۱۹۴

رودخانه‌ای است. به‌قول دیگر: میان رود حیره تا نجف و تا کَشکَر را سدیر می گفته‌اند.

سَدیر و خورنق: دو قصر بوده‌اند در عراق متعلّق به مُنذریان.

سُدَیْره: مصغّر «سدره»؛ یاقوت می گوید:

آبی است میان جُراد و مروّت، در سرزمین حجاز. زمانی که حصین‌بن مشمت خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و اسلام آورد، آن حضرت این آب را با چند آب دیگر به اقطاع وی داد.

سَراة: (به فتح سین)، جمع غیر قیاسی «سریّ» است. به‌گفته سیبویه: اسمی است که برای جمع وضع شده و مفرد ندارد؛ مانند «بَقَر» و «رَهْط». سراة در عربستان عبارت است از منطقه کوهستانی واقع در جنوب طائف تا نزدیک ابها در جنوب عربستان سعودی.

سُرْدُد: (به ضمّ اول و سکون دوم و ضمّ دال اول)، در شعر پوزش‌خواهانه ابوسفیان‌بن حارث از محضر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، این نام ذکر شده و گمان می‌رود در سرزمین یمن باشد.

سِرَر: (به کسر اول و فتح دوم)، محلّی است که ناف پیامبران در آنجا بریده شده است.

یاقوت می‌نویسد: در چهار میلی مکه است. در برخی احادیث آمده است که: در مأزمان مِنا است و در آنجا درخت بزرگی وجود دارد. ابن عمر گوید: در زیر این درخت ناف هفتاد پیامبر را بریده‌اند. بعضی از محدثان آن را به ضمّ سین و بعضی به فتح آن خوانده‌اند. اما گفته‌اند کسر آن درست‌تر است.

سَرْغ: (به فتح اول و سکون دوم و به‌قولی به فتح اول و دوم)، گروهی آن را آخرین نقطه از اعمار و توابع مدینه دانسته‌اند و بعضی گفته‌اند: آخر شام و اول حجاز و در وادی تبوک است.

دباغ در جلد اول کتاب «بلادنا فلسطین» می‌نویسد: سَرْغ، همان المدوّره فعلی است که مرکز مرزهای میان اردن و عربستان سعودی، از راه حارهٔ عمار می‌باشد. در همینجا بود که عمر به شخصی برخورد کرد و آن شخص او را از شیوع طاعون در شام خبر داد. مالک روایت کرده که عمربن خطاب رهسپار

ص: ۱۹۵

شام شد و چون به سرغ رسید، ابوعبیده و یارانش او را دیدند و به وی خبر دادند که در شام وبا آمده است ....

سَرِف: (به فتح اول و کسر دوم)، یکی از وادی‌های مکه است، دارای طول متوسط که آبهای پیرامون جعرّانه (در شمال شرقی مکه) را می‌گیرد و سپس به‌سمت غرب پیش می‌رود و از دوازده کیلومتری شمال مکه می‌گذرد. در همینجا بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، پس از انجام مناسک حج و بازگشت از مکه، با امّ‌المؤمنین میمونه عروسی کرد. میمونه در سال ۳۸ ه. ق. در سَرِف درگذشت و در همانجا به‌خاک سپرده شد.

اما آنچه در بخاری آمده که عمر «سرف و ربذه» را قرقگاه قرار داد، درست آن «شرف» (با شین) است. آن را در حرف «شین» ببینید.

سَرُوع: (به فتح سین و ضمّ راء و سکون واو)، یاقوت می‌نویسد: ابوعبیده به راه افتاد تا اینکه به وادی‌القری رسید و سپس جنینه و اقرع و تبوک و سروع را درنوردید و آنگاه وارد شام شد.

بلادی می‌نویسد: درستِ آن «سَروغ» (با غین) است.

سُرَیر: به وزن «زُبیر»، وادی پایین خیبر است و شِقّ و لظاهٔ در آنجا واقع شده‌اند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، نخست در این‌وادی اردو زد و مردم آن با پیامبر صلی الله علیه و آله به جنگ پرداختند و خداوند آنان را درهم شکست. بلادی می‌نویسد: سُریر تنها کوه سرخ‌رنگی‌است در شرق راه میان خیبر و صُلصُله واقع شده و نام آن برای روستای بحره و وادی ثمد علم شده است. سریر در قدیم نام وادیی بود و سپس به کوه (مذکور) منتقل شد اما دوباره به جایگاه اصلی خود بازگشت.

سَعْد: (به فتح سین و سکون عین)، جایی است که غزوه ذات‌الرقاع در نزدیکی آن به‌وقوع پیوست و نزدیک دهکده خاکیه، واقع در یکصد کیلومتری مدینه منوره در راه قصیم قرار دارد.

سَعْد: جایی است نزدیک مدینه که مسافت میان آن و مدینه، سه روز راه است. غزوه ذات‌الرقاع نزدیک آن به‌وقوع پیوست.

در نزدیکی «نخیل»] «نخیل» و بلکه در اطراف دهکده «حناکیه»، واقع در شرق مدینهٔ‌النبی، در راه ریاض و قصیم

ص: ۱۹۶

قرار گرفته است.

سَعْد: یاقوت به‌نقل از ابن‌کلبی می‌نویسد:

مالک و ملکان، فرزندان کنانه، در ساحل جُده می‌زیستند و در آن ناحیه بتی داشتند به‌نام «سَعْد». این بت عبارت بود از یک تخته‌سنگ بلند. روزی مردی از آنان با شتر خود آمد تا آن را وقف آن بت کند و با این کار شترش را متبرک سازد. وقتی شتر را نزدیک بت برد شتر از او رم کرد و گریخت. آن مرد عصبانی شد و سنگی برداشت و به‌طرف بت پرتاب کرد و این بیت‌ها را خواند:

اتینا إلی سَعْدٍ لیجمع شملنا فشتّتنا سَعْدٌ فلا نحن من سَعْد

و هل سعدٌ إلّاصخرة بتنوفةٍ من الأرض لا تدعو لِغَیٍّ و لا رَشد؟

«من و شترم پیش سعد آمدیم تا میان ما ارتباط ایجاد کند؛ ولی او میان ما جدایی افکند، پس ما دیگر از سعد نیستیم.

و آیا جز این است که سعد تخته‌سنگی است در صحرایی پهناور و بی‌آب؟ و کسی را به گمراهی و هدایت فرا نمی‌خواند.»

سعد بن بکر: تیره‌ای از قبیله عدنانی هوازن است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دوران طفولیت خود را در میان همین تیره گذراند. اینان هنوز هم در همان زیستگاه‌های قدیمی خود در «قرن‌المنازل» و جنوب طائف در «سبل» و «مظلله» به‌سر می‌برند.

سعدیه:] «سَقراء».

سَعَفات هَجَر: جایی است که برای گوینده آن معلوم بوده است. در سخن عماربن یاسر رحمه الله، آمده است: به‌خدا قسم اگر ما را با شمشیر بزنند؛ چندان‌که به سعفات (نخلستان‌های) هَجَر بتارانند، باز خواهم گفت: من حق هستم.

سَفَوان: (به فتح اول و دوم)، ابن‌هشام می‌نویسد: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در غزوه بدر اولی، که در آن به‌تعقیب کُرْز بن جابر فهری (که به شتران و گوسفندان مدینه دستبرد زده بود) پرداخت، تا وادی‌ای به‌نام سَفَوان، در ناحیه بدر، پیش رفت اما به او دست نیافت و برگشت. بلادی می‌نویسد: امروزه جایی به‌نام سَفَوان نمی‌شناسیم بلکه وادیی به‌نام «سفا» وجود دارد که در میانه راه مدینه و بدر واقع است اما با بدر فاصله بسیار دارد.

احتمالًا «سفوان» تثنیه «سفا» باشد.

ص: ۱۹۷

نام‌گذاری این غزوه به «غزوه بدر اولی» مستلزم آن نیست که محل وقوع این غزوه همان محل وقوع غزوه بدربزرگ باشد، بلکه درمسیرآن بوده‌است.

سِقایه سلیمان: آب‌انبار یا سقاخانه سلیمان‌بن عبدالملک بوده در جُرف، در شمال مدینهٔالنبی و در سر راه کسانی که از طریق تبوک به شام می‌رفته‌اند. در قدیم برخی هنگام رفتن از مدینه به شام، در آنجا خیمه و اردو می‌زدند و نیز کسانی که به مصر می‌رفتند.

سُقیا: (به ضمّ اول و سکون دوم)، این نام در دو جا به‌کار است: ۱- روایت شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آب شیرین و گوارا را از خانه‌های سُقیا برمی داشت و مصرف می‌کرد. این سقیا در مدینه منوره بوده است. سمهودی می‌نویسد: این همان سقیای سعد است در حرّه غربی. ۲- سُقیا دهکده‌ای است در وادی فُرْع، میان مکه و مدینه.] «بئر سقیا».

سقیفه بنی ساعده: سایبان (کپر، آلونک، شامیانه‌ای) بوده در مدینه منوره که زیر آن می‌نشستند. در همین سقیفه بود که با ابوبکر بیعت شد. بنی‌ساعده قبیله‌ای از انصار بود. سقیفه بنی‌ساعده در مجاورت بُضاعه در شمال غربی مسجدالنبی است و امروزه در آنجا باغ دلگشا و طرب‌انگیزی وجود دارد که نمی‌دانم باقی خواهد ماند یا از بین خواهد رفت؛ زیرا کسانی که کار ساماندهی و توسعه شهر به آنان واگذار می‌شود، توجهی به آثار باستانی ندارند و آنها را ویران می‌سازند و قیرپاشی و آسفالت می‌کنند، بدون آنکه علامت‌هایی کار بگذارند تا نشان دهد در آنجا اثری باستانی بوده است. این در حالی است که امروزه ملّتها به آثار باستانی اهمیت می‌دهند و چنانچه اثری از بین رفته باشد، جا و محلّ آن را با گذاشتن علامت مشخص می‌سازند و این، نه آنگونه که برخی گمان می‌کنند برای تقدیس و پرستش این آثار است، بلکه به‌خاطر آن است که آثار تاریخی نشانه‌هایی هستند از تمدّن ملّتها و توانمندی آنها و میزان قدرت سازندگی و تفکّر و سیادت ایشان. همه ملّتها به آثار باستانی و تاریخی خود توجه نشان داده‌اند، به‌جز عربها که وقتی چشم باز کردیم، دیدیم آثار تاریخی ما در اختیار

ص: ۱۹۸

دشمنان ماست و آنها را به دلخواه خود برای ما و جهانیان تفسیر می‌کنند و پیداست که دشمنان ما چه می‌خواهند؟! آنها می‌خواهند چنین وانمود کنند که عربها (و مسلمانان) از کاروان تمدّن فاصله دارند و اروپا سردمدار تمدّن بشری است. ما هم، دردمندانه این حرف‌ها را از آنها گرفتیم و به تدریس آنها در دانشگاه‌های خود پرداختیم، تا جایی که امروزه نسلی از عربها به گفته‌هایمان ایمان آورده‌اند. اکنون دیگر دوره‌ای که اروپا در آن با سلاح‌های مادی خود بر جهان حکومت می‌کرد، گذشته‌است و عصری فرا رسیده که از رهگذر تحریف تاریخ، بر دنیا فرمان می‌راند؛ زیرا غرب در اذهان چنین جا انداخته است که ملتهای شرقی از جمله عربها، اهل فن‌آوری و اختراع و ابتکار نیستند و باید بازاری برای مصرف تولیدات کارخانه‌های اروپا باشند.

سَلاحِ: (به‌فتح اول و کسر حاء)، جایی است پایین‌تر از خیبر که بشیربن سعد انصاری (پدر نعمان بن بشیر)، وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را در رأس گروهی برای گوشمالی دادن جمعی از قبیله غطفان به‌سوی یُمن و جُبار فرستاد، در این محل با آنان روبه‌رو شد. در برخی دیگر از احادیث نبوی که ابوداود نقل کرده، از سَلاح نام برده شده است.

سلاسل (ذات: السلاسل): غزوه ذات السلاسل جنگی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عمروبن عاص را در رأس سپاه اسلام فرستاد. هیچکس نتوانسته است محلّ آن را دقیقاً تعیین کند، اما به احتمال زیاد، در شمال عربستان سعودی در منطقه تبوك و یا بین‌العُلا و شام واقع است.

سُلالِم: (به ضمّ سین و کسر لام دوم)، دژی بوده در خیبر که از مستحکم‌ترین دژهای آنجا بود و آخرین دژی بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فتح کرد. امروزه به آن «سُلیلم» می‌گویند.

[سَلام: از نام‌های کعبه معظمه است. (۱)]

سَلامه: یاقوت می‌نویسد: یکی از قریه‌های طائف است و پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا مسجدی تأسیس کرد. در کنار این مسجد قبّه‌ای است که قبر ابن‌عباس در آن قرار

۱- شفاء الغرام، ج ۱، ص ۷۶

ص: ۱۹۹

دارد. این مسجد امروزه به‌نام مسجد ابن‌عباس خوانده می‌شود و «حیّ السلامه» محلّه‌ای است در طائف جنوبی.

سَلَبه: (به فتح سه حرف نخست)، بکری می گوید: وادی‌ای است از بنی‌مُتعان.

در سنن ابی داود (۱) آمده است:

مردی از بنی‌مُتعان، به‌نام هلال، عشریه عسل را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورد و از آن حضرت تقاضا کرد وادی‌ای را که به آن سَلَبه می گویند قرقگاه قرار دهد. متعان، شاخه‌ای از بنی‌اوس، از قبیله بلحارث است.

سَلْع: (به ضمّ اول و سکون دوم)، کوهی بوده چسبیده به مدینه و امروزه در وسط این شهر قرار گرفته است. مساجد سبع، از جمله مسجد «الفتح»، در جنوب غربی این کوه هستند.

نام «سلع» اختصاص به کوه مدینه منوره ندارد؛ زیرا در کشورهای عرب کوه‌های دیگری هم به این نام هست، امّا «سلع» که در سیره و حدیث آمده، همان کوه مدینهٔ النبی است.

(ذو) سَلَم: در اصل به‌معنای گیاه کرت است که با آن دباغی می کنند. نام‌گذاری این محل به سلم، از همین معنا گرفته شده است. در سیره از این محل نام برده نشده، اما چون در مدایح نبوی و اشعاری که در شوق و اشتیاق به سرزمین حجاز سروده‌اند، از این مکان نام برده شده، ترجیح دادم از آن یاد کنم. بوصیری می گوید:

أ من تذکر جیران بذی سلم مزجت دمعاً جری من مقلهٔ بدم

أم هبت الریح من تلقاء کاظمه و أومض البرق فی الظلماء من أضم

سَلَمه (بنو: سلمه): زیستگاه‌های این قبیله، در غرب مساجد سبعه مدینه تا مسجد قبلتین و نواحی آن قرار داشته است.

سُلْوان: (به ضمّ اول)، از دهکده‌های قدس شریف است. در این روستا چشمه‌ای است که به آن «عین سلوان» می گویند و عثمان آن را وقف فقرای بیت‌المقدس کرد. برخی می‌پندارند آب زمزم در هر شب عرفه به زیارت آب سلوان می‌رود!

[سَلیخَه: نوعی روغن گیاهی است که از

۱- ج ۱، ص ۴۵۳

ص: ۲۰۰

پوست درختی خوشبو به نام «بان» به دست می‌آید. (۱) در حدیث است که از امام صادق علیه السلام سؤال شد، مُحرِم می‌تواند پس از غسل آن را بر بدن بمالد؟ فرمود:

آری.]

سُلَیع: مصغّر «سَلْع»، کوهی است در مدینه که به آن «عثعث» نیز می‌گویند و در غرب کوه «سَلْع» واقع است. خانه‌های اسلم‌بن افصی در بالای این کوه بوده است.

سَلیل: (به فتح سین و کسر لام)، بعضی گفته‌اند: همان عرصه (و میدانگاه) عقیق مدینه است. اما ابن سعد از عبدالرحمان‌بن عوف روایت می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سرزمینی در شام را که به آن سلیل می‌گویند، به اقطاع وی داد.

من در شام جایی را به‌نام «سلیل» نتوانستم شناسایی کنم.

سُلَیم: به صیغه تصغیر، قبیله‌ای عربی است که در سیره و اخبار از آن یاد شده است.

جاها و اماکن بسیاری به این نام اضافه می‌شود، بی‌آنکه موقعیت آنها مشخص شود. این قبیله در عالیه نجد، نزدیک خیبر، سکونت داشتند. و حَرّه سُلیم و وادی‌القُری و تیماء از جمله زیستگاه‌های آنها بوده است.

از سرزمین‌های این قبیله است:

حجر در نزدیکی قلهیّ، ذو رولان، جموم، سوارقیه و رحضیه.

از کوه‌های آنان است: جُمدان و میطان.

از وادی‌های آنها است:

ذو رولان، حوزه، اللّوی، سایه و سلوان.

از آب‌های این قبیله است: دفینه، قلهیّ و الکُدر.

بیشتر این اسامی را که نام بردم، اگر با حدیث و سیره ارتباطی داشته‌اند، در این فرهنگ شرح و معرفی شده‌اند؛ از جمله رخدادهای مربوط به این قبیله است: غزوه کُدر یا ذی‌قرقره، غزوه بحران و سریّه ابوالعوجاء سُلمی با بنی‌سلیم.

سَمْران: (به فتح سین و سکون میم)، کوهی است در خیبر. روایت شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر فراز کوهی در خیبر که به آن «سمران» می‌گویند، نماز خواند.

بعضی این کلمه را با «شین» (شمران) ضبط کرده‌اند.

۱- طریحی، ج ۲، ص ۳۹۸، ماده «سلخ».

ص: ۲۰۱

سَمُرَه: درختی بوده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آنجا مُحرِم می‌شد و به تدریج نام آن برای آن مکان عَلَم شد. سمره در «ذو الحلیفه» (مسجد شجره) واقع است و هرکس برای حج یا عمره از آنجا بگذرد از همانجا نیت احرام می‌کند.

سِمْعان: (دیر)، موضعی است در شام که قبر عمربن عبدالعزیز در آنجا است.

سُمَیْره: (۱) مصغّر «سَمُره» است و «سَمُره» درخت بیابانی معروفی است. عمره دختر درید بن صمّه، در شعری که در رثای پدرش که در جنگ حنین در نخله کشته شد، اینگونه سروده و این نام خاص را آورده است:

لعمرک ما خشیت علی دُرید ببطن سمیرهٔ جیش العَناق

سُمَیْنه: در خبر وفات امّ‌المؤمنین، زینب بنت جحش آمده است: قبر او را در بقیع کندند و از سمینه خشت آوردند و قبر را پوشاندند. سمینه آنگونه که در معجم‌المعالم معرفی شده، از مدینه دور است و من در اطراف و نواحی مدینه جایی به این نام شناسایی نکردم. شاید سمینه وصفی برای یک زمین باشد و نه اسم خاص. بر این اساس، «سمینه» مؤنث «سمین» است به‌معنای زمینی که در آن سنگ نباشد. در حومه مدینه «سُمَیْنان» داریم که مصغّر «سمنان» است و وادی‌ای است که راه میان صُلْصله و خیبر، در کیلومتر سی‌وهشت صلصله، آن‌را قطع می‌کند. صلصله در راه مدینهٔ‌النبی‌به تبوک واقع است.

سَناجِیّه: به وزن «کَراهیّه» و «رَفاهیّه»، دهی بوده نزدیک عسقلان در فلسطین. به‌گفته برخی: از اعمار و توابع رمله و دهکده ابوقِرصافه، صحابی پیامبرخدا صلی الله علیه و آله بوده است.

سُنْح: (به ضمّ اول و سکون دوم)، جایی است در عوالی مدینهٔ النبی (در قسمت بالای مدینه) که ابوبکر هنگام ازدواج با مُلَیکه و به قولی: حبیبه دختر خارجهٔ‌بن زهر (۲) انصاری در آنجا سکونت داشت.

خبر رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز در سُنْح،

۱- در معجم‌البلدان آمده است: سمیره‌وادی‌ای است نزدیک حُنَیْن که دُریدبن صمّه در آنجا کشته شد م.

۲- در معجم‌البلدان، خارجهٔ‌بن زیدبن زهیر ... آمده است- م.

ص: ۲۰۲

که منزلگاه‌های بنی‌حارث‌بن خزرج است، به ابوبکر رسید.

همچنین «سُنْح» جایی است نزدیک کوه طیء که خالدبن ولید هنگام جنگ‌های ردّه، در آنجا فرود آمد و عدیّ‌بن حاتم نزد وی‌آمد واسلام آوردن قبیله طیء را به آگاهی وی رسانید.

سُوارق: وادی‌ای است نزدیک سوارقیه که در متن اقطاع‌نامه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به زبیر، از آن یاد شده است.

سَوارِقیّه: (به فتح اول و ضمّ آن)، این کلمه به صیغه تصغیر (سویرقیه) نیز آمده است. یاقوت می‌نویسد: دهکده‌ای بوده متعلق به ابوبکر، میان مکه و مدینه.

سوارقیه در چهل کیلومتری جنوب غربی مهد الذهب قرار دارد و هنوز هم به همین نام معروف است و سرزمینی زراعی است و یکی از روستاهای آن، جَصَّه می‌باشد.

«حَبْس سَبَل» در نزدیکی سوارقیه واقع شده؛ همانجایی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر داد که از آن آتشی خارج می‌شود که از روشنایی آن، گردن‌های شتران در بصری نمایان می‌گردد. بعضی گفته‌اند:

حبس سبل در حرّه شرقی مدینه است.

سُواع: (به ضمّ اول)، نام بتی در «رهاط» بوده است] «رهاط».

سوق بنی قینقاع: بازار بزرگی بوده در زمان جاهلیت، که هرسال بارها در جنوب مدینه یا منطقه عالیه آن برپا می‌شده است.

سوق حَکَمه: جایی است در نواحی کوفه، منسوب به حکمهٔ‌بن حذیفهٔ‌بن بدر. وی در این محل سکنی گزیده بود. امّ حَکَمه:

همان امّقِرْفه است که مردم را علیه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌شوراند و از این‌رو، زیدبن حارثه او را در خانه‌اش به‌قتل رساند.

سوق المدینه: بازاری است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را در مدینه راه انداخت. این بازار در مکانی است که بعدها به‌نام «المناخه» خوانده شد و از مسجد غمامه در جنوب تا باب الشامی در شمال را در بر می‌گیرد. امروزه کتابخانه ملک عبدالعزیز در این بازار قرار دارد و تونل در غرب مسجدالنبی.

ص: ۲۰۳

سوق النَبَط: بازاری است که از دوره جاهلی در مـدینه منوره وجود داشت و سالی یک بار برپا می‌شـد. نَبَط: واحـدش نَبَطی و نباطی (به تثلیث نون-) و جمع آن انباط است. نبیط: قومی از عجم بودند که در میان دو عراق (کوفه و بصـره، یا عراق عجم و عراق عرب) می‌زیسـتند و علت نامگـذاری آنان به نَبَط، این بوده که مواد قابل اسـتخراج را از دل زمین در می‌آوردند. این نام بعدها درباره توده عوام و طبقات پست مردم به‌کار رفت.

عبارت «کلمهٔ نَبَطیه» یعنی واژه‌ای عامیانه، از همین معنا گرفته شده است.

این قوم ربطی به دولت معروف انباط ندارنـد. ظاهراً قوم نبیط به مدینه کالا می‌آورده‌اند و می‌فروخته‌اند و به همین دلیل این بازار به آنان نسـبت داده شده است. بازار نبط تا صدر اسلام ادامه داشت؛ دلیلش این است که در سیره نبوی از آن یاد شده و آمده است که آن حضرت بعضی شترهای خود را از این بازار می‌خرید.

سُوی: (به ضمّ اول)، جایی است در بادیهٔ السماوه و در عراق، که خالدبن ولید در مسیر خود به شام از آنجا عبور کرد.

سُوَیْداء: مصغّر «سوداء»، جایی است در راه مدینهٔالنبی به شام که تا مدینه دو شب راه فاصله دارد.

سُوَیقه: مصغّر «ساق» است. مشهورترین سویقه‌ها درتاریخ مدینه سویقهٔ الهاشمیین یا سویقه عبداللّه‌بن حسن است که در پنجاه و یک کیلومتری جنوب غربی مدینه قرار دارد. این سویقه در طول تاریخ بارها ساخته و تخریب شده است و امروزه از آثار باستانی است.

سَهام: (به فتـح اول و دوم)، نام مکانی است در یمامه که نبرد میان ثمامـهٔبن أثال و مسـیلمه کـذّاب در زمان خلافت ابوبکر، در آنجا رخ داد. در شعری از ابوسفیان‌بن حارث، که در آن، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله معذرت می‌خواهد، این نام ذکر شده است.

السِّیّ: (به کسـر سـین و یای مشـدّد)، سـمهودی می‌نویسد: جایی است که با مدینه پنج شب راه فاصـله دارد و در ناحیه «رکبه» است. سریّه شجاع‌بن وهب اسدی برای سرکوب جمعی از قبیله

ص: ۲۰۴

هوازن به همین محل اعزام شد.

] «رکبه».

سَیاله: به وزن «صحابه»، جایی است میان مدینه و مکه و در چهل و هفت کیلومتری جنوب غربی مدینه واقع است. سیاله یکی از بار اندازهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود و نخستین منزل مردم مدینه در سفرشان به مکه محسوب می‌شد.

امروزه به‌نام «بئار مرزوق» یا «بئار الصفا» معروف است.

سَیَر: (به‌فتح سین و یاء)، جایی است میان مدینه و بدر که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آنجا غنایم بدر را تقسیم کرد.

سَیْلَحُون: (به فتح سین و سکون یاء و فتح لام و ضمّ حاء)، جایی معروف در نزدیک حیره بوده است.

ص: ۲۰۵

«ش»

[شاذَرْوان: به برآمادگی کوتاهی گفته می‌شود که به استثنای قسمت حِجْر اسماعیل، از سه سوی دیگر، به ارتفاع اندکی از مطاف، در پایین دیوارهای جنوب غربی، جنوب شرقی و شمال شرقیِ کعبه قرار دارد. دهخدا شاذروان را معرّب شادروان ذکرکرده و معنای آن را پایه و اساس دانسته است. (۱) از نظر شیعه و بعضی از مذاهب اهل سنت، طواف بر روی شاذروان جایز نیست؛ زیرا شاذروان جزئی از کعبه است که در بازسازی کعبه توسط قریش از قسمت شاذروان به بالا، اندکی از عرض بیرونی دیوار کاسته شد و در آن، حالت تورفتگی ایجاد گردید و در نتیجه، برآمدگی یاد شده در پایین دیوارها به وجود آمد. (۲)]

شاس: هرگاه در نگاه کسی خشم و کینه نمایان شود، می‌گویند: «شاسَ الرجلُ». و نیز «شاس» راهی بوده میان مدینه و خیبر که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام رفتن به جنگ خیبر، از پیمودن آن خودداری ورزید و راه مرحب را در پیش گرفت؛ چرا که آن حضرت فال نیک زدن را دوست داشت.

شاکر: یکی از مخالیف (دهکده‌های) یمن در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.

شام: این نام به سه صورت تلفظ می‌شود:

مدّ بدون همزه، همزه با سکون و همزه مفتوح. نام شام در تاریخ، بر فلسطین، سوریه، لبنان و اردن اطلاق می‌شود. در

۱- دهخدا، ج ۸، ص ۱۲۳۱۸

۲- برگرفته از جواهر، ج ۱۹، ص ۲۹۹

ص: ۲۰۶

کتاب‌های سیره و در احادیث نبوی، از شام فراوان یاد شـده است؛ از جمله، از پیامبر صـلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: شام از سرزمین‌هـای برگزیـده خـدا است و بنـدگان برگزیـده او در آنجا فراهم می‌آینـد. (۱) نخستین بـار که مسـلمانان قـدم به خـاک شام گذاشتند، در غزوه مؤته بود.

] مؤته.

شـامه: در لغت به معنـای لکه رنـگِ کوچکی است که مخـالف رنگ‌های پیرامونش باشـد، خال سیاه در بـدن. و نیز (شامه) کوهی است نزدیـک مکه که در مجـاورت آن، کوه دیگری است که به آن «طفیـل» می‌گوینـد. بلاـدی در «معالم‌الحجاز» می‌نویسـد: شامه کوهی است در جنوب شرقی جُدّه و مشرف بر ساحل. در مجاورت آن حرّه یا سنگلاخی است به‌نام طفیل که همواره در کنار شامه از آن یاد می‌شود؛ مثلًا می‌گویند: میان شامه و طفیل و دریا چیزی جز یک دشت ساحلی نیست.

شُباعه: (به ضمّ اول)، از نام‌های زمزم در زمان جاهلیت بوده و علت نام‌گـذار آن به شـباعه، آن است که این چاه، تشـنه را سـیراب و گرسنه را سیر می‌کند.

[و همچنین «شُباعه» از نام‌های زمزم است. (۲)]

شَبْعان: اطم یا دژی در «ثمغ» و از صدقات عمر در نواحی خیبر بوده است.

] «ثمغ».

شَبَکه: واحـد «شَبَک» است. در شـرح حال «قتادةبن اعور» آمـده است که پیامبرخـدا صـلی الله علیه و آله برای او نامه‌ای در «شـبکه» نوشت. «شـبکه» جایی است در دهناء و نیز جایی است در کنار کوه «أجأ» در منطقه شهر حایل عربستان سعودی که به «شبکه یاطب» معروف می‌باشد و دارای درختان خرما و طلح بوده است. در دیار عرب، جاهای متعددی به این نام وجود دارد. موقعیت «شبکه»، در نامه پیامبر خدا به قتاده، برای من مشخص نشد.

شبکه شدخ: نگاه کنید به «شَدَخ».

۱- معمولًا این قبیل احادیث در باره شام، درزمان معاویه ساخته شده و پایه واساسی ندارد.

۲- ازرقی، ج ۲، ص ۵۲

ص: ۲۰۷

شَتان: (به فتح اول و تخفیف تاء)، «شَتْن» در لغت به‌معنای بافتن است و «شاتِن» و «شَتون» به‌معنای بافنده. شَتان: کوهی است میان کداء و کُدیّ. گفته می‌شود:

پیامبرخدا صلی الله علیه و آله در حج خود، شب را آنجا گذراند و سپس از طریق کَداء وارد مکه شد.

بلادی می‌نویسد: شاید «شتان» بین کداء و کُدی (به الف مقصور) باشد؛ کوهی که میان این دو قرار دارد کوه قعیقعان است و تاریخ می‌گوید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شب را در دامنه غربی آن در ذی‌طوی به سر برد. امروزه به این سوی کوه؛ یعنی جهت غربی قعیقعان، کوه سودان گفته می‌شود و ممکن است سودان تحریف شده «شتان» باشد. این قولی است قابل قبول.

شَجَره: درخت سَـمُره (امّ غیلان، طلح) بوده و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که از مدینه به قصد حج می‌رفت، در در محلّ فرود می‌آمد و از آنجا محرم می‌شد. این درخت در ذو الحُلَیفه (آبارعلی) است و در جای آن مسجد شجره ساخته شد.

مسجد شجره، میقات مردم مدینه و همه کسانی است که برای حج یا عمره از آنجا می‌گذرند.

افزون بر این، سه «شجره» دیگر نیز داریم:

۱- در آیه ۱۸، سوره فتح، از آن یاد شده است؛ ... إِذْ یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ ... این شجره در حدیبیه، نزدیک مکه بوده [و بیعت رضوان زیر آن، با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انجام گرفت].

۲- شجره‌ای که بعضی از پیامبران در زیر آن به‌دنیا آمدند و نافشان بریده شد. گفته‌اند که این درخت در اطراف مکه بوده است.

۳- شجره، نام قریه‌ای است در فلسطین که قبر صدیق بن صالح علیه السلام و قبر دحیه کلبی در آنجاست.

شِحر: (به کسر شین)، شهری ساحلی در حضرموت.

[شَحْر: میانه وادی و نیز مجرای سیل است و از اسامی مدینه می‌باشد. (۱)]

شَدَخ: (به فتح اول و دوم)، این کلمه به «شبکه» اضافه می‌گردد و گفته می‌شود:

۱- تاج‌العروس، ج ۱۲، ص ۱۴۶ ماده «شحر».

ص: ۲۰۸

«شبکهٔ شَدَخ». در حدیث ابو رُهْم کلثوم‌بن حصین غفاری در غزوه تبوک از آن نام برده شده است. گمان می‌رود «شدخ» وادی‌ای باشد که روستای نَخْل در محل آن قرار دارد و در راه مدینه به قصیم واقع شده است.

شرائع: چشمه‌ای است در وادی حُنین در بیست و هشت کیلومتری مسجدالحرام.

وادی حنین به این چشمه نسبت داده شده و به نام «وادی الشرائع» خوانده می‌شود.

شِراج الحرّه: (به کسر شین)، جمع «شَرْج» به معنای آبراهه‌ای از زمین سنگلاخ به سوی زمین نرم یا دشت است.

شراج‌الحرّه در مدینهٔ النبی قرار دارد. بر سر همین شراج الحرّه بود که زبیر با شخصی اختلاف پیدا کرد و قضاوت را به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بردند.

شَرافِ: نامی است که در اخبار از آن یاد شده و من نتوانستم موقعیت آن را روشن سازم؛ مثلًا در سخن عبداللَّه‌بن مسعود آمده است: «کاش پرنده‌ای در شرافِ بودم». نیز در روایت آمده است: «زود است که بین شراف و فلان سرزمین نه بی‌شاخی باقی بماند و نه شاخداری».

سؤال شد: چگونه؟ فرمود: «مردم دسته دسته می‌شوند و گردن یکدیگر را می‌زنند».

شَرِب: (به فتح اول و کسر دوم)، جایی است نزدیک مکه که جنگ فجار در محل آن به‌وقوع پیوست. در این جنگ، حرب و سفیان و ابوسفیان، پسران امیه، برای آنکه از میدان نگریزند، خود را بسته بودند و از همین رو به‌نام عَنابِس (شیران) خوانده شده‌اند. پیامبر اکرم در این جنگ حضور داشت اما با آنکه به سنّ پیکار رسیده بود، در کار مبارزه و کشتار شرکت نکرد و آنچه مانع حضرت از این کار شد، این بود که جنگ در ماه‌های حرام بود.

شَرَبّه: (به فتح اول و دوم و تشدید باء)، در داستان اسلام آوردن نعمان کندی، که در ناحیه شربّه، در نجد سکونت داشت، از این مکان نام برده شده است. بعضی گفته‌اند: شربه از نواحی ربذه است. گروه دیگری گفته‌اند: میان «نخل» و معدن بنی سلیم (مهد) قرار دارد. مورّخان این نواحی را از نجد به‌شمار آورده‌اند.

ص: ۲۰۹

شَرْج: (به فتح اول و سکون دوم)، جمع آن «شراج» و در لغت به‌معنای آبراهه‌ای از زمین سنگلاخ به‌سوی زمین نرم یا دشت است.

شرج العجوز: جایی است نزدیک مدینه و در حدیث کعب‌بن اشرف از آن یاد شده است.

شَرَف: (به فتح اول و دوم)، در لغت به معنای جای بلند و مکان مرتفع است. اصمعی می گوید: شرف همان کبد (وسط) نجد است و قرقگاه ضریّه در آنجا است.

ربـذه، یـا همـان قرقگـاه راست (الحمی الایـمن) در شـرف واقـع می‌باشـد و شُـریف در پهلـوی آن است و وادی تسـریر، آن‌دو را از یکدیگر جدا می‌سازد.

بنـابراین، آنچه در شـرق قرار دارد، شُریف است و آنچه در سـمت غرب می‌باشـد شَـرَف است. گفته‌انـد: شَـرَف قرقگاهی است که عمربن خطاب آن را قرق کرد، نه «سرف».

شرف الأثایه:] «أثایه».

شرف الروحاء:] «روحاء».

شَرَف السَّیاله: بین ملل و روحاء قرار دارد.

در حـدیث آمـده است که پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله صـبح روز یکشـنبه به ملل، که با مدینه یک شب راه فاصـله دارد رسـید و سپس شـبانگاه حرکت کرد و شـام را در شرف‌السـیاله صـرف کرد و نماز صـبح را در عرق‌الظبیه خوانـد. شـرف السـیاله اینک به‌نام «شُرْفه» معروف است.

شَری (ذو الشـری): بتی بوده از قبیله دوس در سـرزمین زهران (در عربسـتان سـعودی). در داسـتان طفیل‌بن عمرو دَوْسـی از این اسـم خاص یاد شده و آمده است که وی پس از گرویدن به اسـلام، نزد قوم خود برگشت و از همسـرش خواست که به قرقگاه ذو الشری برود و با آب آنجا خود را تطهیر کند،] «دوس».

شظاة: وادی قنات (در مدینه) بعد از سدّ عاقول تا روبه‌روی کوه احُد را شـظاة گویند و از آنجا تا محلّ تلاقی قنات با عقیق و بطحان به‌نـام قنـات موسوم است و پس از آن را اضم می گوینـد. این‌هـا نام‌هـایی قـدیمی است، اما امروزه بالای وادی قنات را وادی عاقول می گویند و بخش نزدیک به آرامگاه حضرت حمزه

ص: ۲۱۰

به‌نام ایشان خوانده می‌شود و محلّ اجتماع و تلاقی وادی‌های مدینه را «الخُلیل» می‌نامند و از سد تا دریا را وادی حمض می گویند.

[شعائر حج: شعائر حج جمع شِعار است که به معنای مناسک و اعمال حج می‌باشد؛ مانند وقوف در عرفات، طواف کعبه مکرّمه، سعی میان صفا و مروه، رَمْیِ جمرات، قربانی و دیگر اعمال حج». (۱) در سوره مبارکه مائده می‌فرماید:

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَاتُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ ...؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شعائر الهی را (محترم شمارید و مخالفت با آن‌ها را) حلال ندانید.» (۲)]

[شِعار حج: مناسک و اعمال حج است؛ مانند وقوف، طواف، سعی، رمی، قربانی و ... و جمع آن شعائر می‌باشد که شرح آن گذشت. (۳)]

شِعْب: (به کسر شین)، در لغت به‌معنای راه میانِ دو کوه یا شکاف و شیار میان دو کوه و یا آبراهه‌ای است در روی زمین که از دو طرف لبه‌هایی مشرف بر آن قرار دارد؛ درّه تنگ. این واژه به اماکن و اسامی چندی اضافه می‌شود، مانند:

شِعب آل اخْنَس: این درّه در مکه است.

اخنس‌بن شریق ثقفی، که نام اصلی او ابیّ است، همپیمان بنی‌زهره بوده و بدین سبب به اخنس (بازدارنده) معروف شد که بنی‌زهره را از شرکت در جنگ بدر بازداشت و آنان در این جنگ شرکت نکردند و بر ضدّ پیامبر صلی الله علیه و آله نجنگیدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله در روز فتح مکّه، از همین درّه وارد مکه شد.

[شِعْب آل قُنْفُذ: درّه‌ای است در سمت راست راه منتهی به منا و بالاتر از «حائط خُرمان» که در آن خاندان «قُنفذبن زهیر» از قبیله بَنی اسَد» سکونت داشته‌اند.

در این شعب مسجدی بنا شد که اکنون نیز پا برجا است و گفته می‌شود:

پیامبر صلی الله علیه و آله در آن نماز گزارده است.

امروزه به آن درّه، که در دامنه غربی کوه «مَعابده» و در میان این کوه و «صَیفِیُّ السَّباب» واقع است، «الشُّعبه» و «شُعْبَهُ الحُرَث» می گویند؛ زیرا بزرگان «بنی حُرُث» در آنجا فرود آمدند. (۴)]

۱- مصباح المنیر، ج ۱، ص ۳۱۵

۲- مائده: ۲

۳- مصباح اللغه، ص ۳۱۵، ماده «شعر».

۴- بلادی، ج ۵، ص ۶۳

ص: ۲۱۱

شِعب ابی دُبّ: دره‌ای است در مکه. گفته می‌شود آرامگاه آمنه بنت وهب، مادر رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله، در همین درّه است، اما طبق نظریه مشهور، آرامگاه آن بانو در ابواء است. گورستان قدیمی مردم مدینه در این درّه بوده است.

شِعب ابی‌طالب: همان درّه‌ای است که قریش، در آغاز دعوت اسلام، بنی‌هاشم را در آنجا محاصره کردند. این دره به‌نام «شِعب بنی‌هاشم» و «شعب علی» نیز خوانده می‌شود. پیامبر خدا در این دره دیده به جهان گشودند. [(۱)] «شعب

۱- محقّق دانشمند، مرحوم شیخ محمد علی‌اردوبادی، در کتابی که در این‌باره تألیف نموده و آن را «علی ولید الکعبه» نام نهاده می‌نویسد:

ولادت امیرمؤمنان علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام در کعبه، از نظر تاریخی، مسأله‌ای قطعی و مسلّم است، گرچه بعضی به‌خاطر انحراف افکار عمومی در پی مخدوش جلوه دادن آن برآمده‌اند، ولی ما جز نقلی ضعیف که واقعیت‌های تاریخی آن را تکذیب می‌کند، دلیلی بر اعتبار آن نیافتیم.

و سپس به نقل اسناد و اخباری می‌پردازد که علمای بزرگ اهل سنت در کتاب‌های خویش آورده و بر آن تکیه و اعتماد کرده‌اند؛ برای نمونه از حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک چنین نقل می‌کند:

این مسأله از نظر اخبار در حدّ تواتر، به ثبوت رسیده است که فاطمه بنت اسد علی‌بن ابی‌طالب کرم‌اللّه وجهه- را در داخل کعبه به‌دنیا آورد.

علیٌّ ولید الکعبه، ص ۱۰ و ۲۲، مستدرک حاکم، ۳، ص ۴۸۳

ص: ۲۱۲

ابی‌یوسف».

شعب ابی یوسف: همان درّه‌ای است که وقتی قریش بر ضدّ بنی‌هاشم همپیمان شدند و آن عهدنامه کذایی را نوشتند، پیامبر خدا و بنی‌هاشم به آنجا پناه بردند.

این دره منزلگاه بنی‌هاشم بود و در آن خانه‌هایی داشتند ... این شعب به نام‌های شعب بنی‌هاشم و شعب ابی‌طالب نیز خوانده می‌شود و امروزه به آن «شعب علی» می‌گویند.

شِعب احد: روایت شده است که:

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز احد حرکت کرد و در شعب (درّه) احُد در کرانه طرف کوه وادی فرود آمد و خود و سپاهیانش پشت به احد مستقر شدند».] «نقشه پیکار احد».

شِعْب ثبیر: میان مستعجله و صفرا است، در راه میان مدینه و بدر. روایت شده است که رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله غنایم را در این دره تقسیم کرد.

شِعب الجرار: جایی است نزدیک کوه احد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روز جنگ احد در آنجا نماز خواند.

[شِعْب حوّا: در منطقه‌ای از شهر مکه واقع است که اکنون به آن «عزیزیّه» گفته می‌شود و از مناطق مسکونی است. در آنجا چاهی بوده که «کُر آدم» نامیده شده است. ملحس در پاورقی کتاب ازرقی می‌نویسد: در بعضی از نسخه‌ها، از آن به جای حوّا، «حرا» ذکر شده است و برای ما مشخّص نیست که کدام صحیح است. (۱)]

شعب الرَّخْم: ازرقی می‌نویسد: راه پیامبر صلی الله علیه و آله از حِرا به غار ثور، از درّه رخم می‌گذشت.

شِعب سَلْع: درّه‌ای است منسوب به کوه سلع، در مدینهٔ النبی.

شعب العجوز: در حومه مدینهٔ النبی است.

در همین درّه بود که کعب‌بن اشرف یهودی، به‌دستور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کشته شد.] «شرج العجوز».

شُعبهٔ عبداللَّه: شُعْبَه واحد «شُعب» است به‌معنای قلّه کوه و شاخه درخت.

سیره‌نویسان از این نامِ خاص، در راه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به غزوه ذو العُشَیره یاد کرده‌اند و گفته‌اند که نزدیک مدینه قرار دارد.

شُعَیْبه: مصغّر «شُعبه» است. در حدیث ساختن کعبه، از قول وهب‌بن منبّه آمده است که باد کشتی‌ای را به شُعیبه راند.

شعیبه بندرگاه کشتی‌ها در ساحل دریای حجاز و پیش از جدّه، بندر مکّه و لنگرگاه کشتی‌های آن بود. قریش با استفاده از چوب‌های آن کشتی، ساختمان کعبه را نوسازی کردند.

شعیبه، اکنون در فاصله حدود شصت و هشت کیلومتری جنوب جدّه واقع است. در آنجا دو خلیج وجود دارد که یکی از آنها را «الشعیبهٔ المغلقه» (شعیبه بسته) می‌گویند و دیگری را «الشعیبهٔ المفتوحه» (شعیبه باز).

شَغْب: (به فتح اول و سکون دوم)، یاقوت می‌نویسد: مِلک و کشتزاری بوده در

۱- ازرقی، ج ۲، ص ۲۷۷، فاکهی، ج ۴، صص ۹۶ و ۱۵۶

ص: ۲۱۳

پشت وادی القری متعلّق به زُهَری و قبر او نیز در همین ملك است. بنابراین، شَغْب در نواحی شهر «اعلا»، در شمال عربستان سعودی واقع است.

شُفَر: (به ضمّ شین و فتح فاء)، کوهی است در مدینه، در بیخ قرقگاه یا جمّاء امّخالد که به بطن عقیق سرازیر می‌شود. گلّه مدینه در روزی که کر زبن جابر به آن دستبرد زد، در این کوه، مشغول چرا بود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جستجوی او تا بدر یا نزدیک بدر رفت. جمّاء امّ خالد همان است که راه مکه (از راه بدر) از سایه عصرگاهی آن می‌گذرد؛ یعنی در واقع از شرق آن می‌گذرد و کوه شغر در میان این جمّاء و عقیق واقع شده است و از میان آن دو، راه شوسه‌ای می‌گذرد که به ذی‌الحُلیفه منتهی می‌گردد.

شِق‌ّ: (به کسر شین و فتح آن، هر دو روایت می‌شود)، یکی از دژهای خیبر یا وادی‌ای در خیبر بوده است. شقّ و نطاء، دو دژی هستند که در تقسیم غنایم سهم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شد. بلادی می‌نویسد: شقّ، در حال حاضر به‌نام وادی صویر معروف است.

شَقْراء: مؤنث «اشْقَر» است. یاقوت از ابوعبیده روایت کرده که گفت: عمرو بن سلمهٔبن سکن اسلام آورده و مسلمان واقعی شده بود. او خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و از آن حضرت تقاضا کرد قرقگاهی را که میان شقرا و سعدیه است، به اقطاع وی دهد. سعدیه و شقراء، دو آبگاه هستند.

سعدیه از عمرو بن سلمه بود و شقراء، از بنی‌قتادهٔبن سکن‌بن قریط؛ این قرقگاه مساحتی است به‌طول نُه میل در نه میل.

شُقْره: (به ضمّ اول و سکون دوم)، جایی است در راه فَیْد، میان کوه‌هایی سرخ‌رنگ، که (به‌روایت بیهقی) برخی از به هزیمت رفتگانِ در جنگِ احد به آنجا گریختند. در شقره مقدار زیادی از چوب‌های درختان خرمای هندی را برای ساختن مسجدالنبی، بعد از حریق، قطع کردند (سمهودی).

شقره نزدیک نُخیل در راه مدینه و قصیم است و شصت و هفت کیلومتر با مدینهٔ النبی فاصله دارد و هنوز هم به همین نام معروف است.

شُقوق: (ذات الشقوق)، نام محلّی است.

ص: ۲۱۴

بکری می‌نویسد: جایی است در پشت حزن، در راه مکه. او می‌نویسد: حربی روایت کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سپاهی به‌سوی بنی‌عنبر فرستاد و اهالی آن را در ذات الشقوق دستگیر کردند و هنگام صبح اذانی نشنیدند و آنان (اسیران) را به‌نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بردند. این روایت دلالت بر آن دارد که ذات الشقوق از منازل بنی‌عنبر بوده و منازل بنی‌عنبر در جنوب جزیرهٔ العرب واقع است.

شُقه بنی عذره: جایی است نزدیک وادی‌القری (العُلا) که پیامبر صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک از آنجا عبور کرد.

[یاقوت می‌نویسد: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جایی از «شُقَّه بنی عذره»، به نام «رَقْعَه» مسجدی ساخت که از جمله مساجد نبوی به شمار می‌رود. (۱)]

شَکَر: (به فتح اول و دوم)، کوهی است نزدیک جُرش که در مغازی از آن یاد شده است. در محلّ همین کوه بود که صُرَدبن عبداللَّه ازْدی با اهالی جُرش جنگید؛ چراکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وی را به نزد این مردم فرستاد اما آنان از او اطاعت نکردند. این کوه پیش از این «کَشَر» نام داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به «شَکَر» تغییر نام داد. کوه شکر در نزدیکی «خمیس مشیط»، واقع در نزدیکی «ابها» در جنوب عربستان سعودی واقع است. در کتب جغرافیاییِ قدیم، آن را جزو سرزمین یمن ذکر می‌کنند، اما خواننده گرامی باید توجه داشته باشد که تقسیمات جغرافیاییِ گذشته، با آنچه امروز هست فرق می‌کند؛ مثلًا اماکن و شهرهایی که امروز در جنوب عربستان سعوی است، به خصوص نجران و عسیر، در گذشته از یمن به‌شمار می‌رفت و این یمن، امروزه در خاک سعودی قرار دارد. بنابراین، خواننده توجه داشته باشد که «یمن» فعلی، همان یمن قدیم نیست؛ چنانکه بحرین قدیم همان بحرین کنونی نمی‌باشد؛ زیرا در گذشته، بحرین تقریباً جزو منطقه عربستان سعودی به حساب می‌آمد.

کوه «شکر» هنوز هم به همین نام معروف است و در نقشه‌های جغرافیایی عربستان سعودی به این نام مشخص می‌شود.

۱- ج ۳، ص ۳۵۶.

ص: ۲۱۵

شَمْران: (به گفته سمهودی) کوهی است در خیبر که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بالای آن نماز خواند.

شِمْشاط: شهری است در ناحیه ارمینیه (ارمنستان) که صفوان‌بن معطل در آنجا وفات یافت.

شَمْطه: از روزهای جنگ فجار در جاهلیت است و جایی نزدیک عُکاظ می‌باشد.

شَمَنْصیر: (به فتح اول و دوم و سکون نون و کسر صاد)، کوهی است که در تعیین محل آن اختلاف است. ظاهراً در بلاد عرب کوه‌های متعددی به این نام وجود دارد.

اما طبق نظریه مشهور، این کوه در یکصد و پنجاه کیلومتری شمال مکه واقع است و از کوه‌های بلند و پردرخت است.

شَنار: (به فتح شین)، این نام را به‌صورت «شِنّان» (به کسر شین) نیز ذکر کرده‌اند؛ و آن وادی‌ای است که در آنجا به دحیه کلبی، هنگام بازگشتن از نزد قیصر، حمله شد و چون به مدینه برگشت، از این واقعه به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شکایت کرد و آن حضرت زیدبن حارثه را به جنگ آنان فرستاد (یاقوت).

شَنُوکه: (به فتح اول و ضمّ دوم و سکون واو): نام کوهی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در غزوه بدر از آن عبور کرد.

شُنَیْف: به وزن «زُبیر»، اطم یا دژی بوده نزدیک احجار المراء که در اخبار مربوط به ورود پیامبر گرامی به قبا، از آن نام برده شده است.] «احجارالمراء».

شَواق: نامی است که در خبر مربوط به عطیه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حرام‌بن عوف از بنی سُلیم، از آن نام برده شده و آمده است که: «پیامبر صلی الله علیه و آله إذاما و شواق را به او عطا کرد».

همچنین، «شواق» وادی‌ای است که در طرف‌های لیث، حدود دویست کیلومتری جنوب شهر جُدّه، از آن اسم برده می‌شود و در مصبّ وادی لیث واقع شده است.

شُواق: (به ضمّ شین)، وادی‌ای است در سرزمین بَلِیَّ که به دریای سرخ می‌ریزد.

قبیله بَلِیَّ در شمال سعودی، در موازات ساحل دریای سرخ، به‌سر می‌برد.

شَوْران: (به فتح اول و سکون واو)، کوهی است که حرّه شوران به آن نسبت داده

ص: ۲۱۶

می‌شود و نزدیک مدینه است. در تعیین مکان این کوه اتفاق نظریه نیست، اما معروف است که در شرق مدینه قرار دارد؛ برای اینکه حربی می گوید: (آب) وادی قنات از قرقره و شوران می آید.

شَوْط: (به فتح اول و سکون دوم)، در لغت به‌معنای «دویدن» است. ابن اسحاق می‌نویسد: هنگامی که سول خدا صلی الله علیه و آله به سمت احد خارج شد، وقتی به شوط، واقع در بین احد و مدینه رسید عبداللَّه‌بن ابیّ (۱) از شرکت در جنگ خودداری کرد و به مدینه برگشت.

گفتنی است که هیچکس جای شوط را نمی‌داند. شاید این نامهایی که مورّخان ذکر می‌کنند، در زمان جاهلیت و صدر اسلام شناخته و به‌نام نبوده‌اند و لذا هرگاه حادثه و رخدادی را توصیف کرده‌اند، نام‌های اماکنی را که بعدها پدید آمده بر روی آن گذاشته‌اند ... احتمالًا، شوط در اینجا: محل مسابقه اسب‌ها بوده که در روزگار رسول گرامی شهرتی نداشته، بلکه بعدها در زمان این روایت در عصر عباسی به‌وجود آمد و یا نام بستانی است که مردم در عصر عباسی کاشته‌اند و قبلًا میدان اسب‌دوانی بوده است.

[و نیز «شَوْط» به یک بار رفتن به سوی نهایت چیزی گفته می‌شود و جمع آن «اشْواط» است و در حدیث آمده که:

«طافَ صلی الله علیه و آله بِالْبَیْتِ سَبْعَةَ اشْواطٍ»؛ «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هفت بار خانه کعبه را طواف کرد.» (۲)]

[همچنین «شَوْط» نام بستانی در مدینه بوده که امروزه به محلّه‌های مسکونی مختلف تبدیل گردیده و هر کوی و محلّه‌ای از آن، نام خاص خود را دارد و نام سابق آن (شوط) برای کسی آشنا نیست. (۳)]

[شیح: گیاهی است بیابانی که مزه آن تلخ و بوی آن معطّر است و حیوانات از آن تغذیه می‌کنند (۴) و آن را به فارسی درمنه می گویند در حدیث آمده: «لا بَأْسَ أنْ تَشُمَّ ... الشَّیْحَ وَ أَشْباهَهُ وَ أَنْتَ مُحْرِمٌ» (۵)

۱- سرکرده منافقان در مدینه.

۲- طریحی، ج ۲، ص ۵۶ ماده «شَوَط».

۳- بلادی، ج ۵، ص ۱۰۵

۴- لسان العرب، ج ۲، ص ۵۰۲ ماده «شیح»

۵- تهذیب، ج ۵، ص ۳۰۵، ح ۱۰۴۱

ص: ۲۱۷

بوییدن شیح و امثال آن در حالی که محرم باشی بی اشکال است.]

شَیْخان: جایی است در مـدینه که پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله شبی که برای جنگ با مشـرکان در احد بیرون رفت، در آنجا اردو زد و از سپاه مسلمانان سان دید و به عده‌ای اجازه شرکت در جنگ را داد و عده‌ای را بازگرداند. مطری می گوید:

شیخان جایی است میان مدینه و کوه احد در راه شرقی حرّه به احد. این بدان معناست که شیخان در حرّه شرقی قرار داشته است.

ص: ۲۱۸

ص: ۲۱۹

«ص»

اشاره

[صابِح: نام کوهی است که «مسجد خَیف» در دامنه آن واقع شده و کوه مقابل آن، «قابِل» است.] (۱) صادره: درخت کناری بوده در ابتـدای وادی نَخْب. در سیره آمـده است که پیـامبر صـلی الله علیه و آله در غزوه طـائف در کنار این درخت نماز خوانـد و در آنجا مسجدی بنا کرد.

] «نَخْب». این مسجد امروزه موجود است و به‌نام مسجد صادره و مسجد نخب خوانده می‌شود. [] «مسجد صادره»]

صاع: نام مکان نیست؛ بلکه فقط بـدین سـبب آن را ذکر کردم که روایت شـده است، پیامبر صـلی الله علیه و آله با یک مُدّ (۲) آب وضو می‌گرفت و با یک صاع غسل می‌کرد. صاع در اصل به‌معنای زمین هموار فرو رفته است؛ مانند حفره و گودال.

صافِیه: یکی از صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله است که در شرق مدینه در جزْع (۳) زهره قرار دارد.

زُهره در طرف عـوالی مـدینه بـه‌طرف حرّه شـرقی می‌زیسـتند. صـافیه (جمـع آن صـوافی) به‌معنـای زمینی اسـت که پادشـاه به خـود اختصاص می‌دهد (املاک خالصه).

صالحه: خانه بنی سَلَمه از انصار بوده است در نزدیک مسجد قبلتین در مدینه. نام

۱- بلادی، ج ۵، ص ۱۲۱

۲- صاع النبی صـلی الله علیه و آله پنـج مـدّ است و مـدّ دو کفِ دست پر است از طعام. مجمع البحرین، ماده «صوع و مدد»، دهخدا، ماده «صاع».

۳- جِزْع، محله قوم، زمین بلندی است که درپهلوی آن، زمین هموار باشد، جای فراخ رود، خم رود.

ص: ۲۲۰

پیشین آن «خُزبی» (بر وزن «کُبری») بود و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به «صالحه» تغییر نام داد.

صُحار: شهری است در کشور پادشاهی عمان. در خبر آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با دو جامه بافت صُحار احرام بست.

صحبان: در شرح حال مجمّع‌بن حارثه، صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله، آمده است که «ما، در صحبان بودیم ...». نامبرده اهل مدینه بوده است. شاید «صحبان» نزدیک اطراف مدینهٔ النبی بوده و یا تصحیف شده «ضحیان» باشد که دژی بوده در نواحی قبا در مدینهٔ النبی صلی الله علیه و آله.

صَخْره: مقصود صخره بیت‌المقدس است که نخستین قبله مسلمانان بوده و یکی از سه مسجدی است که سفر به آنها توصیه و ترغیب شده است. در حدیث آمده است که: «صخره و عجوه و شجره از بهشت هستند». «عَجْوه» گونه‌ای خرمای مرغوب و نیکوست و مقصود از «شجره» تاک یا درخت انگور است.

زمانی که بیت‌المقدس به‌دست عمربن خطاب فتح شد، محل صخره به زباله‌دانی تبدیل گردیده بود و عمر دستور داد آنجا را از زباله و کثافت پاک کنند.

صُخَیْرات: مصغّر «صخره» است. این کلمه به نام «ثمام» یا «یمام» اضافه می‌شود.

«ثمام» به‌معنای گیاه «یز» است. در اخبار غزوه بدر و غزوه ذات‌العُشَیره، از این مکان یاد شده و آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آنجا عبور کرد.

«صخیرات» میان سیّاله و ملل، در وادی غمیس، در شمال غربی روستای قُریش، میان مدینه و بدر، واقع شده است.

صُداء: قبیله‌ای قحطانی است که نمایندگان آنها خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسیدند.

مکان این قبیله بر من معلوم نشد.

صدقات النبی صلی الله علیه و آله: صدقه به معنای چیزی است که به فقیران می‌بخشند، یا در راه خدا به تهیدستان می‌دهند.

ابن شبّه درباره اموال و صدقات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده، می‌گوید:

صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله اموالی بوده متعلق به مخیریق یهودی، که اسلام آورد و در جنگ احد شرکت کرد و کشته شد. او وصیت کرده بود که اگر کشته شد، اموال

ص: ۲۲۱

و دارایی‌هایش به پیامبر صلی الله علیه و آله برسد و آن حضرت هرطور که صلاح دید، در مورد آنها عمل کند. پیامبر صلی الله علیه و آله هم همه آنها را صدقه داد. اموال او عبارت بود از هفت بستان به نامهای مِثَب، صافیه، دلال، حُسنی، برقه، اعواف و مشربه امّ ابراهیم.

صدقات و انفاقات پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه و حوالی آن

صدقات و انفاقات پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه و حوالی آن: (۱)

- محمد بن یحیی، از عبدالعزیزبن عمران، از عبداللَّه‌بن جعفربن مسور، از ابوعون، از ابن شهاب روایت کرد که گفت: صدقات رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله اموالی بود متعلّق به مُخَیْریق یهودی. عبدالعزیز گفت: شنیده‌ام که وی از بقایای بنی قَیْنُقاع بوده است. ابن‌شهاب گفت:

مخیریق اموالش را برای پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت کرد و در جنگ احد شرکت کرد و در این نبرد کشته شد. رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله فرمود: «مخیریق پیشتاز یهود است و سلمان پیشتاز ایرانیان و بلال پیشگام حبشیان». ابن شهاب گوید: اسامی اموال مخیریق که به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، چنین است: دلال، بُرقه، اعواف، صافِیَه، مَیْثِب، حُسنی و مشربه امّ ابراهیم.

صافیه و برقه و دلال و مثب در کنار هم، در بالای «صورین»، پشت قصر مروان‌بن حکم واقع شده‌اند و از آب مَهْزور آبیاری می‌شوند.

مشربه‌امّ‌ابراهیم نیزباآب وادی مهزورمشروب می‌شود. مکتب‌خانه (بیت مِدْراس) یهود را که پشت سر گذاشتی، به ملکی از ابوعبیدهٔبن عبداللَّه‌بن زمعه اسدی می‌رسی؛ مشربه امّ ابراهیم در کنار آن قرار دارد. علّت نامگذاری «مشربه امّ ابراهیم» بدین نام، آن است که امّ ابراهیم، همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، ابراهیم را در این محل به‌دنیا آورد. هنگامی که درد زایمان به سراغ وی آمد، به چوبی از چوب‌های مشربه چنگ زد. این چوب در این مشربه معروف بوده است.

حُسْنی با آب مهزور مشروب می‌شود و در ناحیه قُفّ است.

اعواف نیز از آب وادی مهزور آبیاری می‌شود و در اموال بنی مُحَمَّم واقع است.

- ابوغسان گوید: درباره صدقات

۱- از تاریخ المدینه ابن شبّه.

ص: ۲۲۲

(پیامبر) اختلاف نظریه است؛ برخی گفته‌اند: این صدقات اموال قُرَیظه و نَضیر بوده است.

- عبد العزیزبن عمران از ابان‌بن محمد بجلی، از جعفربن محمد از پدرش برایمان گفت که: دلال مال زنی از بنی‌نضیر بود. وی با سلمان فارسی که برده او بود، قرار گذاشت که اگر آن را احیا کند، آزاد است. سلمان این موضوع را به اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله رساند. آن حضرت به دلال رفت و کنار گودالهایی که برای کشت نهال کنده بودند، نشست و سلمان (و دیگر مسلمانان) برای آن حضرت نهال خرما می‌آوردند و ایشان با دست خود غرس می‌کرد. همه این نهالها گرفت و به‌زودی طَلع و شکوفه برآورد. پدر جعفربن محمد گفت: بعد خداوند دلال را عاید رسول خود ساخت.

او گفت: در نظر ما مؤکّد است که دلال از اموال بنی‌نضیر است. آنچه بر این مطلب دلالت دارد این است که مهزور آن را آبیاری می‌کند؛ و همواره شنیده می‌شود که مهزور فقط املاک و اراضی بنی‌نضیر را آبیاری می‌نماید.

- او همچنین گفت: از یکی از اهل علم شنیدیم که می‌گفت: بُرْقَه و مَیْثب از زبیربن باطا هستند و همان دو بستانی است که سلمان درختان آنها را کاشت و از جمله اموال و املاک بنی‌قریظه هستند که خداوند آنها را عاید پیامبرش گردانید. گفته می‌شود: «دلال» و «حُسنی» از اموال یهود بنی‌ثَعْلَبه بوده و «مشربه امّ ابراهیم» از اموال بنی‌قُریظه، و «اعواف» مال خناقه یهودی از بنی‌قریظه. ما این مطالب را بدانگونه که شنیده‌ایم نقل کردیم ولی خداوند بهتر می‌داند که کدام یک از این اقوال درست است.

- واقدی گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله «اعواف» و «برقه» و «مَثْنَب» و «دلال» و «حُسنی» و «صافیه» و «مشربه امّ ابراهیم» را در سال هفتم هجری وقف کرد.

- او گفت: واقدی از ضحّاک‌بن عثمان از زهری نقل کرد که: این بستانهای هفتگانه از اموال بنی‌نضیر بودند.

- او گفت: واقدی از عبدالحمیدبن جعفر، از محمدبن ابراهیم‌بن حارث، از عبداللّه‌بن کعب‌بن مالک، از مُخَیریق نقل کرد که وی در روز احد گفت: اگر کشته شدم اموالم در اختیار محمد قرار گیرد تا

ص: ۲۲۳

درباره آنها هرطور که حکم خداست عمل کند. اینها مجموع صدقات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده‌اند.

- او گفت: واقدی، از ایّوب‌بن ابی‌ایّوب، از عثمان‌بن وثاب نقل کرد که:

این صدقات جزئی از اموال بنی‌نضیر بودند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که از احُد برگشت، اموال مخیریق را تقسیم کرد.

حیّان‌بن بشر، از یحیی‌بن آدم، از ابراهیم‌بن حمید رواسی، از اسامهٔ‌بن زید ما را حدیث کرد که گفت: ابن شهاب از قول مالک‌بن اوس‌بن حدثان از عمر خبر داد که: خالصه‌های خیبر و فدک و بنی‌نَضیر از آنِ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود.

(املاک) بنی‌نضیر وقف نوّاب او بود و «فدک» وقف ابناء السبیل (در راه ماندگان). اما «خیبر» را سه بخش کرد؛ دو بخش را به مسلمانان اختصاص داد و یک بخش را برای خرجی خانواده‌اش و مازاد بر هزینه خانواده‌اش به نیازمندان و فقرای مسلمان برگردانده می‌شود.

صِرار: (به کسر اول)، بکری می‌گوید: چاهی قدیمی است در سه‌میلی مدینه روبه‌روی حرّه واقم (حرّه شرقی). وی داستان عمربن خطاب را در این رابطه بازگو کرده است.

یاقوت می‌نویسد: صِرار در لغت به‌معنای جاهای مرتفع و بلندی است که آب بر آنها بالا نمی‌رود. سمهودی نقل کرده که: صرار چاهی است در سه میلی مدینه در راه عراق. عیاض می‌گوید: نام جایی است که در آن چاههایی وجود دارد. در اخبار غزوه قرقرهٔ الکدر آمده است: آنان غنایم خود را در صرار، واقع در سه میلی مدینه، تقسیم کردند. در بخاری آمده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که از غزوه ذات‌الرقاع به مدینه برگشت، در جایی به‌نام «صِرار» دستور داد قربانی کردند. این صرار در مدینه است؛ به همین دلیل بخاری گفته است:

صرار جایی است در ناحیه مدینه.

صَرْخد: در شعری که اعشی قیس در مدح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سروده آمده است:

و ابتذل العیس المراقیل تغتلی مسافهٔ ما بین النُّجیر فصرخدا

نجیر، دژی بوده در یمن نزدیک حضرموت و «صرخد» که امروزه به آن «صلخد» می‌گویند، شهری است در

ص: ۲۲۴

سوریه واقع در شرق بصری و جنوب سوبداء در کوه عرب (دروز).

در این بیت، شاعر برای نشان دادن کثرت سفرهایش، دو مکان دور دست را نام برده است.

[صَرورَه: صروره به مرد و زنی گفته می‌شود که حج نگزارده باشند. حرف آخر آن جزو کلمه است و علامت تأنیث نیست.

در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که آن حضرت فرمود: «لا صَرُورَةَ فِي‌ٱلإِسلام».

ابن اثیر در توضیح این حدیث گفته است: در زمان جاهلیت، هنگامی که فردی، شخصی را در حرم مکه می کشت و به کعبه پناهنده می‌شد؛ کسی متعرض او نمی گشت و چنانکه ولیّ دم او را در حرم می‌دید به او گفته می‌شد که او صروره است متعرّض او نشود. این حدیث ناظر به این مسأله است که هرکس فردی را در حرم به قتل برساند، اگر چنین عذری بیاورد که من صروره‌ام، از او پذیرفته نیست (۱) یعنی این قانون جاهلی جایگاهی در اسلام ندارد و باید چنین شخصی قصاص شود.]

صُعَیْب: مصغّر «صَعْب» است به‌معنای سرکش، سرسخت و کار دشوار. بعضی آن را «صُعَین» (بانون) گفته‌اند که مصغّر «صَعْن» است، به‌معنای کسی که سرش کوچک باشد.

و نیز «صُعیب» جایی است در وسط وادی بُطحان. در آن حفره‌ای بود که مردم از خاکش برای شفا برمی‌داشتند؛ در این‌باره حدیثی وارد شده که بکری در معجم خود و سمهودی در «وفاءالوفا» آن را نقل کرده‌اند.

صَفا: (به فتح اول)، صفا، صفوان، و صفواء، هر سه به‌معنای تخته‌سنگ پهن و صاف است. در آیه شریفه آمده است:

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ .... و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«از آن آغاز کنید که خداوند بدان آغاز کرده است». بنابراین، در سعی حج و عمره، آغاز کردن سعی از صفا و ختم نمودن آن به مروه واجب گردید. صفا تپه‌ای سنگلاخی است که آغاز مسعی از جنوب است و سعی از محل آن شروع

۱- لسان العرب، ج ۴، ص ۴۵۳ ماده «صَرَّ».

ص: ۲۲۵

می‌شود. در گذشته، صفا چسبیده به کوه ابوقبیس بود اما در دوره حکومت سعودی، به هنگام توسعه حرم جدید، بین این دو کوه آبراهه‌ای برای سیل شکافته شد. برای این کار کوه را تراشیدند و بدین ترتیب، آب از میان مسجد و کوه جریان می‌یابد.

صِفاح: (به کسر صاد)، جایی است میان حُنین و نشانه‌های حرم در سمت چپ کسی که از مُشاش به مکه وارد می‌شود. در سنن ابو داود آمده است که: عبداللَّه‌بن عمر در صفاح (مکانی در مکه) بود که مردی خرگوش شکار شده‌ای را نزد وی آورد و گفت: ای عبداللَّه‌بن عمر، چه می گویی؟ عبداللَّه گفت: من نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودم که شکار خرگوشی را خدمت ایشان آوردند، اما حضرت آن را نخورد.

[صَفاح: نام جایی است و در سمت چپِ راه ورودی مکه از «مُشاش» قرار دارد.

در آنجا حضرت حسین‌بن علی علیهما السلام، در مسیر خویش به عراق به «فرزدق» برخورد کرد (و از وی، در باره اوضاع کوفه پرسید) فرزدق در شعری که با این مصرع شروع می‌شود به شرح این دیدار پرداخت: «لَقیتُ الحسینَ بِأَرْضِ العراق ...» (۱)]

[صفا و مروه: صفا بخشی کوچک از کوه «ابوقبیس» است که در جنوب مسجد الحرام قرار گرفته و مروه قسمتی کوچک از کوه «قُعَیْقَعان» می‌باشد که در شمال شرقی مسجد واقع شده (۲) و محل سعی، که به آن «مَسعی» می گویند، در فاصله میان این دو است که به دو مسیر رفت و برگشت تقسیم کرده‌اند. بر بالای مسعی طبقه دوّمی نیز ساخته شده که حجاج غیر شیعه در آنجا به سعی می‌پردازند، ولی از آنجا که طبقه دوم میان دو کوه واقع نشده، سعی میان آنها از نظر فقهای شیعه دارای اشکال است.

امام صادق علیه السلام درباره وجه تسمیه این دو می‌فرماید: «آدم مصطفی» پس از اخراج از بهشت بر فراز یکی از این دو فرود آمد و نام کوه از (مصطفی) گرفته و صفا نامیده شد و «حوّا» بر کوه دیگری فرود آمد و اسم آن از «مَرْأَه» که به معنای

۱- بلادی، ج ۵، ص ۱۴۴

۲- الموسوعة العربیة العالمیه، ج ۲۳، ص ۵۸۷

ص: ۲۲۶

زن است، اتّخاذ گردید و مروه نام گرفت. (۱) در روایت دیگر امام علیه السلام می‌فرماید:

وقتی ابراهیم، اسماعیل را در سرزمین مکه گذاشت، آن کودک تشنه شد.

مادرش (هاجر) بر بالای کوه صفا رفت و فریاد زد: آیا در این وادی کسی هست؟

سپس به طرف مروه و بر آن کوه بالا رفت و فریاد زد: آیا در این وادی کسی هست؟ پاسخی نشنید، تا هفت بار این کار ادامه یافت، از این رو خداوند سعی میان صفا و مروه را، هفت بار سنت قرار داد. (۲)]

صُفّر:] «مرج‌الصُّفر».

[صَِفَر: کوه سرخ رنگی است نزدیک مدینه و به گفته زبان شناسان عرب، ماه صفر از این رو «صفر» نامیده شده که در آن ماه، به کنار آن کوه می‌رفته‌اند و امروزه طبق لهجه محلّی که صاد سین تلفظ می‌شود به آنجا «سَفَر» می‌گویند که در غرب «فَرْش مَلَل» واقع است. (۳)]

صَفراء: وادی و نیز روستایی است میان مدینه و بدر که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بارها در آنجا فرود آمد. روستای صفراء امروزه به‌نام «الواسطه» خوانده می‌شود؛ اما وادی صفراء یکی از وادی‌های بزرگ حجاز است که دهکده‌ها و خَیف‌های (۴) فراوان دارد. هرگاه از مدینه به‌سمت بدر بروی، از «فریش» که بگذری به ابتدای وادی صفراء می‌رسی و در آن به راه خود ادامه می‌دهی و از مسیجید و خیف و واسطه (صفرای قدیم) عبور می کنی و سرانجام از بدر می گذری. پس، وادی صفراء در مسافت پنجاه و یک کیلومتری مدینه در راه بدر قرار دارد.

می گویم از راه بدر؛ چون راه‌های خروجی اصلی مدینه عبارتند از:

۱. راه مکه که از بدر می گذرد.

۲. راه مکه از مسیر هجرت. این راه از بدر نمی گذرد.

۳. راه مدینه به قصیم و ریاض.

۴. راه تبوک و اردن.

صَفُّوریه: (به فتح اول و ضمّ و تشدید دوم و یا مخفّف)، دهکده‌ای است در شهرستان

۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۱، ح ۱

۲- همان.

۳- بلادی، ج ۵، ص ۱۴۸

۴- جای فروتر از درشتی کوه و بلندتر ازمسیل آب را خَیف گویند- م.

ص: ۲۲۷

ناصره فلسطین و در فاصله حدود هفت کیلومتری شمال غربی ناصره واقع است.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد عُقْبَهٔبن ابی‌معیط را بکشند، او گفت: آیا از میان قریش من کشته شوم؟ پیامبر فرمود: «آیا جز این است که تو یهودی از یهودیان صفوریه هستی؟!». کلبی می‌نویسد که امیّه به شام رفت و ده سال در آنجا ماند و با کنیزی یهودی از قبیله لخم، از اهل صفوریه نزدیکی کرد و آن کنیز ذکوان را به‌دنیا آورد. امیه او را به خود نسبت داد و کنیه‌اش را ابوعمرو گذاشت. (معجم ما استعجم).

صُفّه: (به ضمّ صاد و تشدید فاء)، سایه‌بانی بوده در انتهای مسجد رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله که مسلمانانِ مستمند در پناه آن به‌سر می‌بردند و اهل صفّه منسوب به آنجا می‌باشند.

ابن‌حجر می‌گوید: صفّه مکانی بوده در انتهای مسجدالنبی که به‌عنوان سرپناهی برای اقامت مسلمانان غریب و بی‌خانمان ساخته شد. کم یا زیاد شدن تعداد آنان، بستگی به این داشت که کسی از آنها ازدواج می‌کرد یا درمی‌گذشت و یا به مسافرت می‌رفت.

[پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سایه‌بانی را در انتهای مسجد ساخت تا فقرا و مهاجران بی خانمان که در آنجا ساکن شوند و به آن «صُفّه» می‌گفتند. آنان روزها را در آنجا به سر می‌بردند و شبها آن حضرت آنها را میان خود اصحاب تقسیم می‌کرد و در خانه‌ها از آنها پذیرایی می‌شد. به خاطر همین صفّه‌نشینی، به این افراد «اصحاب صفّه» گفته شد.

بنای صفه از نظر تاریخی مورد اختلاف است. از سیره حلبی چنین برمی‌آید که بنای آن همزمان با ساختن مسجد انجام پذیرفته است، ولی به نقل بیهقی، پس از افزایش تعداد مهاجران و پیش آمدن مسأله کمبود مسکن، صفه در مسجد ساخته شد و پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار آنان می‌نشستند و با ایشان انس می‌گرفتند. (اصحاب صفّه کسانی بودند که به خاطر گرایش به اسلام و اطاعت از آن حضرت، به مدینه هجرت کرده بودند و صفّه‌نشینی و خدمت به اسلام را بر زندگی در کنار مشرکان، در مکه ترجیح داده بودند و پیامبر به خاطر توجه دادن مسلمانان به موقعیّت آنان، به میان

ص: ۲۲۸

آنها می‌رفت.)

با تغییر قبله از سمت شمال (بیت المقدس) به سمت جنوب (کعبه) محل صفّه نیز از جنوب مسجد به شمال آن انتقال یافت. [(۱)]

صُفَینه: در نامه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به جماعتی از جُهینه در اطراف ینبع، از این نام یاد شده است. «گفتنی است، در اطراف ینبع، جایی به این نام شناخته نیست. اما در جنوب مدینه در راه نجد، شهری به این نام وجود دارد که میان مدینه و مکه، نزدیک به مَهْدالذهب، واقع است.

صُلْحه: (به ضمّ اول و سکون دوم)، همان «خُرْبی» است که پیشتر از آن یاد شد و نیز همان «صالحه» است که در باره آن نیز نوشتیم.

صَلْدَد: در این ابیات که مالک‌بن نمط همدانی در مدح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سروده، از صَلدد نام برده شده است:

ذکرتُ رسول اللّه فی فحمهٔ الدُّجا و نحن بأعلی رحرحان و صَلْدَدِ

حلفت بربّ الراقصات إلی منی صوادر بالرُّکبان من هُضْب قردد

بأنّ رسول اللّه فینا مصَدَّق رسول أتی من عند ذی‌العرش مُهْتَدِ

و ما حملتْ ناقهٔ فوق رحلها أشدّ علی أعدائه من محمّدِ

و أَعطی إذا ما طالبُ العُرْف جاءَه و أَمضی بحدِّ المشرفیّ المُهَنَّدِ

یاقوت می‌نویسد: رَحْرَحان (به فتح اول و سکون دوم) نام کوهی است نزدیک عکاظ در پشت عرفات. درباره «صَلْدَد» نیز می گوید: به نظر می‌رسد از نواحی یمن، در سرزمین هَمْدان باشد.

اما بلادی می‌نویسد: رحرحان کوهی است در نزدیکی یکصد و بیست کیلومتری شرق مدینهٔالنبی؛ هرگاه در شهر حناکیه باشی، کوه رحرحان را در مشرق، اندکی به سمت جنوب، می‌بینی.

این کوه بلندترین کوه آن ناحیه است.

درباره «صلدد» می‌نویسد: خیال می کنم شکل تحریف شده «صندر» باشد و همان است که در شعر کثّیر و ضراربن ازور نامش آمده است. این کوه در شرق

۱- المسجد النبوی عبر التاریخ، صص ۲۷، ۲۸، ۳۳ و ۳۴ به نقل از سیره حلبی، ج ۲، صص ۸۰ و ۸۶

ص: ۲۲۹

مدینهٔالنبی قرار دارد و امروزه چندان معروف نیست.

به‌نظر من، گفته یاقوت درست‌تر است؛ چرا که محل سکونت شاعر از مدینه دور بوده و اظهار اشتیاق و علاقه به آنچه در دور دست است قوی‌تر از اظهار شوق و عشق است به چیزی که نزدیک می‌باشد. گویی شاعر می‌خواهد بگوید: ای پیامبر خدا، گرچه من از شما دورم، اما پیوسته به یادتان هستم و فراموش نمی‌کنم. دلیل بر دور بودنِ این دو کوه، آن است که شاعر از سفر طولانی پرمشقّتی که سوار بر مرکب‌های نیرومند طی کرده است، یاد می‌کند و می‌گوید:

و هُنّ بنا خُوض طلائحُ تغتلی برکبانها فی لاحب متمدد

علی کل فَتْلاء الذراعین جسرهٔ تمرّ بنا مرّ الهجفّ الخَفَیدد

این ابیاتِ مدح‌آمیز را کتاب‌های سیره آورده‌اند؛ مثلًا در «الاصابه» ابن‌حجر در ضمن شرح حال مالک‌بن نمط و در «الاستیعابِ» ابن عبدالبرّ آمده است.

البته، اینکه می‌گوییم «رحرحان» مذکور در این ابیات دور از منزلگاه‌های مدینه بوده، به این معنا نیست که کوه دیگری به این نام وجود نداشته و در اطراف مدینه کوهی به‌نام «رحرحان» نبوده است. سمهودی در تعیین موقعیت قرقگاه «ربذه» از «رحرحان» نام می‌برد که به آنچه بلادی می‌گوید نزدیک است.

صُلْصُل: (به ضمّ صاد اول و دوم و سکون لام)، بکری می‌گوید: کوهی است در محلّ ذوالحُلیفه. در خبر آمده است هنگامی که هیت و ماتع (دو مخنّث بودند در عهد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله) به عبداللّه‌بن امیّه گفتند: اگر خداوند طائف را برایتان فتح کرد، بی‌درنگ به سراغ بادیه دختر غیلان برو؛ زیرا او با چهارتا می‌آید و با هشت تا می‌رود، (۱) وقتی سخن می‌گوید عشوه می‌آید. راه که می‌رود می‌خرامد و هرگاه می‌نشیند مانند خیمه‌ای است که

۱- درباره معنای این عبارت و عبارات دیگرِاین روایت، توضیحات مفصلّی در بحارالأنوار، ج ۲۲، ص ۸۹ به‌بعد آمده است. علاقه‌مندان می‌توانند به آنجا مراجعه کنند- م.

ص: ۲۳۰

برپا کرده‌اند (با این بیانات بدن چاق و گوشتالوی بادیه را توصیف کردند)؛ رسول‌اللّه دریافت که این توصیفات، جز از افراد پرمکر و فریب برنمی‌آید؛ لذا هیتِ و ماتع را به «صلصل» تبعید کرد. در بخاری آمده است که هیت را به حمی (قرقگاه) تبعید نمود. شاید مقصود قرقگاه نقیع باشد.

یاقوت می‌گوید: صلصل در نواحی مدینه است و هفت میل با آن فاصله دارد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روزی که از مدینه به‌سوی مکه- در سال فتح- خارج شد، در این مکان فرود آمد.

بلادی می‌نویسد: صلصل همان زمین سخت برآمده‌ای است که بعد از ذوالحلیفه در راه بدر (مکه) و قبل از مفرّحات (ذات‌الجیش) واقع شده و به‌نام «صمدالظمأ» نیز خوانده می‌شود.

صَمّان: (به فتح اول و تشدید میم)، در لغت به‌معنای زمین سخت و سنگلاخ است.

عباس‌بن مرداس سلمی گوید:

یا بُعدَ منزل مَنْ ترجو مودّته و من اتی دونه الصَّمان فالحَفَرُ

صَمان: زمینی است از مناطق پایینِ نجد، واقع در بین دهناء و ساحلِ خلیج، که یکی از مشهورترین زیستگاه‌های بهاری در گذشته و حال بوده است و «حَفَر» همان «حفر الباطن» فعلی است در شمال عربستان سعودی.

صَمْد: (به فتح اول و سکون دوم)، پیامبر صلی الله علیه و آله به قومی از بنی‌عبس فرمود: «هرجا که هستید، از خداوند پروا داشته باشید؛ زیرا که او هرگز چیزی از اعمال شما را نادیده نمی‌گیرد، حتی اگر در صَمْد و جازان باشید». آن حضرت این دو جا را مثالی برای دوری مسلمانان از سرزمین هجرت زده است. درباره جازان پیشتر سخن گفتیم. اما «صَمْد»، به‌گمان من، تحریف شده «ضَمد» (با ضاد) است و ضَمْد شهری است در همسایگی شهر جیزان یا جازان، واقع در جنوب عربستان سعودی، که به‌نام «حرجهٔ ضمد» خوانده می‌شود.

صَمغه: زمینی است نزدیک احد در مدینه.

در خبرهای مربوط به غزوه احد آمده است: «چون ابوسفیان در احد فرود آمد، قریش مرکب‌ها و ستوران خود را در کشتزارهای صمغه، که از قنات مسلمانان

ص: ۲۳۱

آبیاری می‌شد، رها کردند.

آگاهان می‌گویند: صمغه امروزه به «العیون» معروف است و سرزمینی است دارای چشمه‌های و نخلستان‌های فراوان. وادی «قنات» پس از عبور از آرامگاه حمزه علیه السلام به صمغه می‌ریزد.

صَنعاء: در جاهای متعدّدی از سیره، از این نام یاد شده است. در دنیای عرب چندین جا به‌نام صنعا وجود دارد؛ از جمله:

صنعای یمن، صنعای شام در نزدیکی دمشق و صنعای حجاز در شمال مدینه.

مشهورترین آنها صنعای یمن است.

صَوْر: (به فتح اول و سکون دوم)، بکری می‌گوید: نام کوهی معروف است. در حدیث از قول جابر آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: آیا کلماتی را به تو نیاموزم که هرگاه آنها را بگویی، اگر (گناهی) به مانند صَوْر داشته باشی آمرزیده شود؟ از علی علیه السلام روایت شده است که گفت: اگر به اندازه صیر بدهکار باشی خداوند آن را برایت ادا می‌کند. گفته‌اند: صور و صیر، هر دو جایز است؛ چنانکه گفته می‌شود: «قول و قیل».

صَوران: (به فتح اول و سکون دوم)، تثنیه «صَوْر» است، به‌معنای دسته‌ای نخل خرما. جایی است در مدینه واقع در میان مدینه و بنی‌قریظه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قبل از رسیدن به منطقه بنی‌قریظه، از آنجا گذر کرد. مالک‌بن انس می‌گوید: من در وسط روز، که هیچ سایه‌ای نبود، نزد نافع، مولی ابن عمر می‌رفتم. منزل او در بقیع در صورین بود.

عجیب است که یاقوت یک بار آن را با لفظ «صوران» آورده و گفته است:

جایی است در مدینه، در بقیع و بار دیگر با لفظ «صورین» ذکر کرده و گفته است:

جایی است نزدیک مدینه. اما به گمان من این دو یکی است.

صَهْباء: کوهی است که در خبرهای غزوه خیبر از آن یاد شده است. این کوه از جنوب مشرف به خیبر است و امروز به‌نام کوه «عطوه» خوانده می‌شود و در جنوب شهر شریف، مرکز خیبر قرار دارد. در «وفاءالوفا» آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در صهباء مسجدی دارد و در همین محل بود که پیامبر صلی الله علیه و آله با صفیه بنت حُیَیّ (ابن اخطب) ازدواج کرد.

ص: ۲۳۲

صَهوه: در لغت به‌معنای قسمت بالای هرچیز است. یاقوت می‌نویسد: صهوه در نواحی مدینه است و آن صدقه عبداللّه‌بن عباس در کوه جهینه می‌باشد.

صِهْیون: (به کسر اول و سکون هاء)، کلمه‌ای عبری است به‌معنای قلعه و دژ. نام یکی از تپه‌هایی است که شهر قدس بر فراز آن‌ها بنا گردیده و گاه این نام به تمام قدس اطلاق می‌شود. در روایت ابن منده از نسخه تیول پیامبر صلی الله علیه و آله به تمیم‌الداری این نام آمده است.

صَیاصی: چهارده دژ (اطم) بوده در قُبا که از بس نزدیک هم بودند، اهالی آنها با یکدیگر آتش رد و بدل می‌کردند.

صَیْلَع: (به فتح اول و سکون دوم و فتح لام)، جایی است در یمن که حیوانات وحشی و آهو در آنجا به وفور یافت می‌شود.

در سخنی که مالک‌بن نمط در حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت، آمده است:

«تا لَعْلَع برپاست و تا در صَیْلَع آهو می‌دود، عهد و پیمان آنان برجاست و نقض نمی‌شود».

ص: ۲۳۳

«ض»

ضارِج: اسم فاعل است به‌معنای مفعول، یعنی «شکاف‌خورده». بعضی گفته‌اند:
جایی است در یمن. گفته می‌شود:
گروهی از یمن به قصد دیدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رهسپار شدند اما راه را گم کردند و چیزی نمانده بود که از کم‌آبی بمیرند. یکی از آنان این شعر امریءالقیس را خواند:
و لمّا رأتْ أنَّ الشریعةَ هَمُّها و أنَّ البیاضَ مِن فرائصها دامی
تَیَمَّمَتْ الْعَین الَّتی عِندَ ضارج یَفیء عَلَیها الظِّلُّ عرمضها طامی
با شنیدن این ابیات، گفتند: امریء القیس جز سخن راست نمی‌گوید. آنان نزدیک چشمه ضارج بودند. در جستجوی چشمه برآمدند و آن را یافتند و خود را سیراب کردند ... چون به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسیدند، گفتند: یا رسول‌اللَّه، خداوند با دو بیت شعر از امریءالقیس جان ما را نجات داد؛ و آن ابیات را خواندند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او مردی است که در دنیا معروف و ارجمند است اما در آخرت فراموش شده و گمنام. روز قیامت می‌آید در حالی که پرچمدار شاعران به‌سوی دوزخ است».
ضالّه: به‌معنای درخت عنّاب صحرایی کُنار دشتی است. بکری می‌نویسد: جایی است روبه‌روی بیشه (در جنوب عربستان سعودی). وی روایت کرده است که جریربن عبداللَّه بجلّی به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید. حضرت پرسید:
منزلت کجاست؟ عرض کرد: در اطراف بیشه، میان نخله و ضالّه.

ص: ۲۳۴

[ضَبْح: جایی است که نخستین گروه از حاجیان در عرفات، از آنجا کوچ می کنند.

بدین ترتیب «ضبْح» کناره شرقی وادی «عُرَنه» و شمال «مسجد نَمِرَه»؛ یعنی نزدیک آن است و مردم برای درک مشعر، از آنجا کوچ می کنند. (۱)]

ضَبُوعه: (به فتح اول و ضمّ دوم)، یکی از منزلگاه‌های مسیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به غزوه ذوالعُشیره است. راه مدینه به ضبوعه، از میان جماوات و سپس از فیف (بیابان) الخبار می گذرد و به تپه بلندی می‌رسد که به ضبوعه مشرف است و از آنجا به ملل، در جنوب غربی مدینه منوره می‌رود.

ضَجَنان: (به فتح اول و دوم، به سکون جیم نیز روایت شده)، در سیره و در حدیث اسراء و غیر آن، از این مکان نام برده شده است. جایی است نزدیک مکه.

بلادی می‌نویسد: حرّه یا سنگلاخ مستطیل شکلی است در پنجاه و چهار کیلومتری مکه که از شرق به غرب کشیده شده و راه مکه به مدینه، از شاخ غربی آن می گذرد. این شاخ امروزه به‌نام «خشم‌المحسنیه» خوانده می‌شود.

ضجنان شاخ یا باریکه دیگری نیز دارد که به سمت شمال غربی کشیده شده و پوشیده از ریگ است. این شاخ همان کُراع (کرانه) الغمیم می‌باشد.

[به گفته یاقوت، «ضَجْنان» کوه کوچکی است که در فاصله ۲۵ میلی مکه قرار دارد و در پایین آن محلی به نام «غَمیم» واقع است که یکی از مساجد منسوب به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آنجا بوده و آن حضرت در آن نماز گزارده است. (۲)]

ضَحْیان: (به فتح اول و سکون دوم)، دژی بوده در جنوب غربی مدینهٔ النبی که احَیْحهٔ بن جُلاح (اوسی) آن را ساخته بود.

[ضُراح: نام دیگر بیت المعمور است که به آن «ضریح» نیز گفته می‌شود. ضراح یا ضریح در لغت به معنای مکان دور است و از آنجا که بیت المعمور، در آسمان چهارم، محاذی کعبه قرار دارد و فاصله‌اش از زمین بسیار است، به این نام

۱- بلادی، ج ۵، ص ۱۸۵

۲- ج ۳، ص ۴۵۳

ص: ۲۳۵

خوانده شد.

بعضی ضراح را یکی از اسامی کعبه شمرده‌اند؛ زیرا (به نقلی) خداوند آن را در جریان طوفان نوح، به آسمان بالا برد. (۱) بلادی می‌گوید: «ضُراح» بیت العمور است که در آسمان محاذی کعبه قرار دارد و گفته شده که «ضراح» نام کعبه است. آنگاه که کعبه در جریان طوفان نوح به آسمان دنیا برده شد، به خاطر دوری از زمین آن را «ضُراح» نامیدند. (۲) طریحی نیز گفته است: «ضُراح» به معنای روبرو و محاذی است و در حدیثی در ذیل آیه شریفه وَ إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً قالُوا أَ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها وَ یَسْفِکُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ قالَ إِنِّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ (۳)

آمده است، خداوند به فرشتگان فرمود:

در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم. آنان گفتند: آیا موجودی را در زمین قرار می‌دهی که به فساد و خونریزی بپردازد ... سپس از گفته خویش پشیمان شده، به عرش پناه بردند و به استغفار پرداختند. خداوند خواست جایی برای عبادتِ آنها قرار دهد، پس در آسمان چهارم، محاذی عرش خانه‌ای آفرید که ضراح نامیده شد و بعد در آسمان دنیا، محاذیِ «ضراح»، خانه‌ای قرار داد که بیت‌المعمور نام گرفت. آنگاه این خانه (کعبه) را محاذیِ بیت‌المعمور قرار داد و از اینجا روشن می‌شود که بیت‌المعمور در آسمان دنیا است و خانه‌های (عبادت) سه تا می‌باشد. (۴)]

ضَریّه: (به فتح اول و کسر راء و تشدید یاء)، سرزمینی است در نجد، در راه حاجیان بصره و به مکه نزدیک‌تر می‌باشد.

قرقگاه ضریّه منسوب به همین‌جاست.

این زمین را عمربن خطاب برای شتران صدقه و اسبانِ جنگجویان قرق کرد.

امارت ضریّه در منطقه قصیم سعودی واقع است.

ضَعْذَرْع: فیروزآبادی در «المغانم‌المطابه» می‌نویسد: دژی است در مدینه که بنی‌خَطْمه آن را ساخته‌اند. در این بنا

۱- یاقوت ۳، ص ۴۵۳

۲- ج ۵، صص ۱۹۵ و ۱۹۶

۳- بقره: ۳۰

۴- ج ۳، ص ۱۳، ۱۴

ص: ۲۳۶

خانه‌ای وجود ندارد؛ از این‌رو چیزی شبیه دژ است که در هنگام جنگ، در آنجا پناه و سنگر می گرفتند. علّت نامگذاری آن به «ضع ذرع» این است که در محل چاه بنی‌خطمه (که به آن «ذرع» می گویند) قرار دارد؛ این چاه همان چاهی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن آب دهان انداخت.

ضَغاضِغ: گفته‌اند که آن، کوهی است نزدیک شمنصیر و بند بزرگی در آنجاست که آب در پشت آن جمع می‌شود: در ضغاضغ دهکده‌هایی است از بنی‌سعدبن بکر؛ همان قبیله‌ای که حلیمه سعدیّه، دایه پیامبر صلی الله علیه و آله، از آن بود.

ضُلْضُل: بکری آن را به همین صورت روایت کرده است و آن لغتی است در «صلصل» که قبلًا گذشت.

ضَمار: (به فتح اول و راء مکسور)، سنگی بوده متعلّق به بنی‌سلیم که این قبیله در زمان جاهلیت آن را می‌پرستیدند. این سنگ در سرزمین سُلَیم در حجاز قرار داشت. روزی عباس‌بن مرداس سلمی نزد ضمار بود، صدایی را شنیده که می گفت:

قل للقبائل من سلیمٍ کلّها أودی ضمارِ و عاش أهل المسجد

انَّ الّذی ورث النّبوۀ والهُدی بعد ابن مریم من قریش مهتد

أودی ضمارِ و کان یُعبدُ مرّۀً قبل الکتاب إلَی النّبیّ محمّد

عباس با شنیدن این ابیات، ضَمار را به آتش کشید و به حضور محمد صلی الله علیه و آله آمد و اسلام آورد ....

همچنین ضمار جایی است بین نجد و یمامه.

ضَمْد: (به فتح اول و سکون دوم)، مردی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از زندگی در بادیه پرسید، حضرت فرمود: «تقوا پیشه کن؛ در این‌صورت تو را چه زیان که در جانب ضمد از جازان باشی». در برخی منابع، این کلمه با «صاد» (صَمْد) آمده، ولی به گمان من با همان ضاد باشد؛ چراکه هنوز هم جایی است آباد در منطقه جازان، در جنوب عربستان سعودی.

ضَمْرۀ بن بکر: قبیله‌ای عدنانی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در میان ودّان و بدر با آنان جنگید.

ضَهْر: (به فتح اول و سکون دوم)، شهری

ص: ۲۳۷

است در یمن. بکری می‌نویسد: اهالی یمن می گویند: از ضهر هفت انسان فرعون (منش) سر برداشتند و یک شتر فرعون (صفت) و آن عسکر یا همان شتر عایشه در جنگ جمل است. این شتر را به‌علی‌بن منیه فرستاد. ضهر دو ساعت با صنعا فاصله دارد.

ضَهْیَد: (به فتح اول و سکون دوم و یای مفتوح)، یاقوت می‌نویسد: در فتوحات از فلاتی میان حضرموت و یمن یاد شده که به آن ضهید می گویند.

ضَیْق: راهی است که از مکه به‌طرف مَرّالظهران می‌رود و شهر جموم در «مرّالظهران» از آنجا دیده می‌شود. این همان مکانی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در غزوه فتح مکه، ابوسفیان را در آنجا نگهداشت تا قدرت مسلمانان را ببیند.

ضیق در بیست و یک کیلومتری شمال مکه واقع است.

ضَیْقه: (به فتح اول و سکون دوم)، راهی است میان طائف و حُنین که در غزوه طائف از آن یاد شده و آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از نام آن پرسید و چون نامش را گفتند حضرت از آن خوشش نیامد و به «سیری» تغییرش داد.

ضین: (به کسر ضاد و سکون یاء)، کوهی است در یمن. در حدیث آمده است:

هرگاه کسی بگوید: «اللَّهُمَّ اکْفِنِی بِحَلالِکَ عَنْ حَرَامِکَ وَ أَغْنِنِی بِفَضْلِکَ عَمَّنْ سِوَاکَ»، خداوند قرض او را ادا می کند، حتی اگر به‌اندازه کوه ضین باشد.

ص: ۲۳۸

ص: ۲۳۹

«ط»

طائف: شهری است که نیاز به شناساندن ندارد. این شهر در نود و نه کیلومتری شرقِ اندکی متمایل به جنوبِ مکه قرار دارد و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۶۳۰ متر است. رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله برای رفتن از حنین به طائف، به‌ترتیب از نخلهٔالیمانیه و قرن و ملیح و بحرهٔ الرغاءِ لیّه عبور کرد.

طابه: یکی از نام‌های مدینهٔالنبی (علی صاحبها أفضل الصلاهٔ و أتمّ التسلیم) است.

در حدیث آمده که آن حضرت دستور داد مدینه را «طیبه» و «طابه»- مأخوذ از طَیّب (پاك و پاکیزه)- بنامند؛ چرا که نام مدینه یثرب بود و «ثرب» به‌معنای فساد و تباهی است. به همین دلیل، رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله از خواندن آن به این نام نهی کرد و آن را طابه و طیبه نامید. این دو مؤنث «طَیْب» و «طاب» اند به‌معنای طیّب و پاک.

طاسا: یکی از وادی‌های اشعر است. در سرزمین جُهینه، از اطراف ینبع. اهالی آن ادعا می‌کنند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای اموال آنان دعا کرده است.

طاغیه: نام دیگر بت «لات» بوده و آن در طائف قرار داشته است.

[طاهره: از نام‌های زمزم است. (۱)]

طَبریّه: (دریاچه)، این دریاچه، که در حدیث از آن یاد شده، در چهل و سه کیلومتری دریای مدیترانه قرار دارد. طول آن بیست و یک کیلومتر و عرضش حدود دوازده کیلومتر می‌باشد. کوه‌های جولان با ارتفاع متفاوت ۶۰۰ تا ۸۰۰ متر در

۱- شفاء الغرام، ج ۱، ص ۴۰۱؛ فاکهی، ج ۲، ص ۶۸.

ص: ۲۴۰

شرق این دریاچه قرار گرفته‌اند.

شهر طبریه در کنار دریاچه است.

نسبت به این شهر «طبرانی» است که یک نسبت غیر قیاسی می‌باشد. شاید علتش این باشد که چون نسبت طبری که منسوب به طبرستان است، زیاد به‌کار می‌رفته، خواسته‌اند میان این دو نسبت، تمایزی باشد. از این‌رو، منسوب به طبریه را طبرانی گفته‌اند.

از مشهورترین منسوبین به طبریه، امام حافظ سلیمان‌بن احمدبن ایوب طبرانی. یکی از پیشوایان معروف و حافظانی است که حدیث زیاد می‌دانست؛ از جمله تألیفات او «المعجم‌الکبیر فی اسماء الصحابه» است.

طِرْبال: به‌معنای قسمتی از کوه یا یک دیوار که بلند و به سمت بیرون خمیده باشد.

در حدیث آمده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه از کنار طربال کج و خمیده‌ای می‌گذشت با سرعت رد می‌شد. طربال نام مکان خاصی نیست.

طَرَف: (به فتح اول و دوم)، گفته می‌شود:

نزدیک نُخیل است در سی و شش میلی مدینه در راه قصیم. سریه زیدبن حارثه در سال ششم هجری به‌سوی همین‌جا اعزام شد.

طَرَف امروزه به‌نام «صویدره» معروف است و در پنجاه و سه کیلومتری مدینه در راه قصیم قرار دارد.

امّا طرف القدّوم: بکری می‌نویسد:

قَدّوم ثنیّه یا گردنه‌ای است در سراۀ که از مکان آن آگاهی نیافتم.

طریق‌الأنبیاء؛ (در راه انبیا)، یا «دَرْب الأنبیاء» راهی است میان مکه و مدینه. از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که هفتاد پیامبر از این راه عبور کرده‌اند. این راه از عمرۀالتنعیم در شمال مکه آغاز می‌شود و نخستین مرحله یا منزل آن «جموم» است که در بیست و دو کیلومتری مکه واقع است. مرحله یا منزل دوم «عسفان» است که با مکه هشتاد کیلومتر فاصله دارد. منزل سوم «دف» است در یکصد کیلومتری مکه. منزل چهارم «طارق قدید» است در ۱۲۸ کیلومتری مکه. منزل پنجم «جحفه» است و منزل ششم «ورّان» و سپس «سقیا» است که در وسط «قاحه» جای دارد. منزل بعد «بئرالطلوب» می‌باشد که امروزه به‌نام «حفاۀ» شناخته می‌شود. پس از آن،

ص: ۲۴۱

«شرف‌الأثایه» است و آنگاه «رویثه» و سپس «منصرف» که امروزه به‌نام مسیجید یا روحاء معروف است؛ زیرا این دو در مجاورت هم هستند. بعد از منصرف، «سیاله» است و سرانجام مدینه.

بنابراین، سیزده مرحله یا منزل بوده است.

[بلادی می‌گوید: «طریق الأنبیاء» به مسیر پیامبران به بیت اللَّه الحرام گفته شده و این راه، از سَیّاله، رَوحاء، عَرَج، سُقیا، هرشی و جُحْفَه می‌گذرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حج یا عمره از آن گذر کرده است. (۱)]

الطریق بین المدینه و المکه: (راه میان مدینه و مکه)، راهی است که پیش از عصر حاضر، مردم از آن رفت و آمد می‌کردند. این راه، از این مکان‌ها می‌گذشت:

۱. ذوالحلیفه.

۲- حُفیر یا حفیره (چاهی است).

۳- ملل یا فرش ملل (فریش).

۴- سیاله (به وزن فَسانه).

۵- روحاء.

۶- عرق‌النطبیه.

۷- منصرف (مسیجید).

۸- رویثه.

۹- صفراء.

۱۰- بدر (علاوه بر این، دو راه دیگر نیز به بدر می‌رود: یکی از روحاء به سمت مضیق منحرف می‌شود و به خیف نوح می‌رود و از آنجا به خیام و سپس اثیل و بعد به بدر می‌رسد. راه دوم از رویثه شروع می‌شود).

۱۱- اثایه.

۱۲- عرج.

۱۳- سقیا.

۱۴- ابواء.

۱۵- جحفه.

۱۶- ودّان.

۱۷- عَقبه (گردنه) هَرْشی.

۱۸- ذات‌الأصافر.

۱۹- بئرالطلوب بعد از سقیا.

۲۰- لحی جمل.

۲۱- وادی عبابید.

۲۲- قاحه.

۲۳- کُلَیَّه.

۲۴- مُشَلَّل.

۲۵- قُدید.

۱- بلادی، ج ۵، ص ۲۳۹.

ص: ۲۴۲

۲۶- خیمتا ام معبد.

۲۷- خلیص.

۲۸- امج.

۲۹- روضه.

۳۰- کَدید.

۳۱- عُسْفان.

۳۲- غزال- ثنیّه (گردنه) غزال.

۳۳- کُراع الغمیم.

۳۴- بطن مَرّ.

۳۵- سرف.

۳۶- مکّه.

طريق الرسول صلى الله عليه و آله إلى غزوة بدر: (راه پیامبر صلی الله علیه و آله به غزوه بدر)،] «بدر».

طريق الرسول صلى الله عليه و آله إلى غزوة تبوك: (راه پیامبر صلی الله علیه و آله به غزوه تبوک)،] «مساجد»، مساجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در راه تبوک.

طريق الهجرة النبويه صلى الله عليه و آله: (راه هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله)، نقطه آغاز هجرت، از خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بود. آن حضرت از منزل خود به منزل ابوبکر رفت و هر دو از درِ کوچکی که در پشت خانه او بود، بیرون آمدند و به‌سمت غاری در کوه ثور حرکت کردند و وارد غار شدند. بعد از سه روز توقف در این غار، راه‌بلد آنان، عبداللَّه‌بن ارقط، آن‌دو را از غار خارج ساخت و از پایین مکه رفتند و تا ساحل به راه خود ادامه دادند و در پایین عسفان به راه اصلی برخوردند؛ سپس از پایین امج گذشتند و پس از گذشتن از قُدید وارد راه اصلی (مدینه) شدند و از آنجا به‌ترتیب از خرّار و ثنیّةالمرّه (یا: مره با تخفیف راء) و لِقْفا و مدلجة لقفا گذشتند. سپس از بطن یا داخل مَدلجة محاج یا محاج و مَرجح محاج و از بطن و داخل مرجح ذی‌العضوین و بطن ذی کَشْد عبور کردند و سپس از جداجد و اجدد و ذا سلم و مدلجه تِعْهن و عبابید و فاجّه یا قاحه به مسیر خود ادامه دادند و از عرج پایین آمدند و از گردنه عائر، واقع در سمت راست رکوبه عبور کردند و در بطن ریم پیش رفتند و به قبا نزد بنی عمرو بن عوف رفتند و سرانجام وارد مدینه شدند و در جایی که مسجد آن حضرت است، فرود آمدند.

این بود راه و مسیر هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله آنگونه که ابن‌هشام در «السیرةالنبویه» بیان کرده است. گرچه این مکانها، که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در مسیر هجرت خود، از آنها گذشته، در

ص: ۲۴۳

تصویر؟؟؟

ص: ۲۴۴

تصویر؟؟؟

ص: ۲۴۵

جای جای این فرهنگ توضیح داده شده‌اند؛ اما مناسب دیدم که در ذیل این مدخل نیز یکجا از آنها یاد کنم تا خواننده برای پیدا کردن این اماکن پراکنده در لا به لای کتاب به زحمت نیفتد و لذّت دنبال کردن سفر پیامبر اکرم را از دست ندهد.

۱. غار ثور؛ غاری است در کوه ثور واقع در جنوب مکه مکرمه یا در سه کیلومتری جنوب مسجدالحرام.

۲. عُسفان؛ شهری است در هشتاد کیلومتری شمال مکه در راه مدینه.

۳. امج؛ وادی‌ای است زراعی، در یکصد کیلومتری شمال مکه که امروزه به‌نام «خُلیص» شناخته می‌شود.

۴. قُدید؛ (به ضمّ قاف)، یکی از وادی‌های بزرگ تهامی حجاز است که دهانه‌های بالای آن از سنگلاخ «ذَرَه» سرچشمه می گیرد. قسمت بالا ـ یا ابتدای این وادی را «ستاره» می‌نامند و بخش پایین آن را «قدید». راه مکه به مدینه، در مسافت یکصد و بیست کیلومتری مکه، این وادی را قطع می کند.

۵. خیمتا امّ معبد؛ ابن‌هشام، در مراحل راه هجرت، از این مکان نام نبرده اما مشهور است که در این مسیر قرار داشته است. خیمتا امّ معبد در حاشیه شمالی وادی قدید قرار دارد.

۶. خَرّار؛ همان وادی جحفه و غدیر خم است که در حوالی بیست و پنج کیلومتری شرق شهر رابغ قرار دارد.

۷. ثنیّهٔ المُرّه؛ جایی است میان غدیر خم و فُرع.

۸. لِقْف؛ وادی‌ای است از ریزابه‌های وادی فرع.

۹. مَدَلجهٔ مَجاح؛ (یا محاج)، مدلجه در لغت به‌معنای فاصله میان چاه و حوض است که برای کشیدن آب از چاه و خالی کردن آن در حوض طی می‌شود.

مجاح: وادی‌ای است که از شمال و بعد از ابوضباع به وادی فرع می‌ریزد.

۱۰. مَرْجَح؛ درّه‌ای است که آب آن در مجاح می‌ریزد.

۱۱. ذو العَضَوین؛ (به ضاد یا صاد):

دو درّه‌اند که پس از پیوستن به یکدیگر به آبراهه مجاح می‌ریزند.

۱۲. ذوکِشْد؛ در کتب سیره به صورت «کشر» آمده که تصحیف است.

ذوکشد که امروزه به‌نام «امّ کشد»

ص: ۲۴۶

معروف شده، آبراهه‌ای (۱) است که از جنوب و روبه‌روی اجرد به وادی ثقیب می‌ریزد و راه به قاحه از آن می‌گذرد.

۱۳. جَداجِد؛ جمع «جَدْ جَد» است، به‌معنای زمین هموارِ سخت.

می‌تواند جمع جُدْجد نیز باشد که به‌معنای چاه قدیمی است.

۱۴- اجرد؛ درستش «اجیرد» است؛ زیرا اجرد کوهی است که با راه هجرت فاصله زیاد دارد. اما در اینجا درّه‌ای است که از شمال به وادی ثقیب می‌ریزد.

۱۵- مَدْلَجَةُ تِعهن؛ آبراهه‌ای است.

۱۶- عبابید؛ ناشناخته است.

۱۷- فاحّه؛ درستش با قاف (قاحه) است و آن وادی بزرگی است که چندین ریزابه دارد؛ یکی از ریزابه‌هایش «فاجّه» می‌باشد. همین تشابه نزدیک میان «قاحه» و «فاجّه» است که سبب تصحیف آن به «فاحّه» گردیده است.

۱۸- عَرْج؛ وادی بزرگی است.

۱۹- ثَنِيّةُ الغائر؛ همان ثنیه رکوبه است. رکوبه امروزه معروف نیست.

شاید غائر نام وادیی است که از ثنیه رکوبه عبور می‌کند.

۲۰- بطن ریم؛ وادی‌ای است که از غرب می‌آید و در محلّ «بئار الماشـی»، واقع در راه جدید مدینه به مکه موسوم به راه هجرت، به وادی نقیع می‌ریزد.

۲۱- قبا؛ معروف است و نیازی به توضیح ندارد.

طریق هجرت، بنا به روایتی دیگر که ابن سعد آورده، بدین شرح است:

غار ثور، خیمتا امّ معبـد، خرار، ثنیّۀالمره، لَقْف، مدلجـۀ لقف، مدلجـۀ مجاح، مَرْجـح مجاح، بطن مرجـح، بطن ذات کَشـد، جدائـد، اذاخر، بطن رابغ، ذا سـلم، اعـدا مدلجه، عثانیه، بطن القاحه، عرج، جدرات، غائر در سـمت راست رکوبه، عقیق، جثجاثه، ظبی و حَرّۀ العُصْبه.

[طَعامُ الأبرار: از اسامی زمزم است. (۲)]

۱- در متـن «تَلْعـه» آمـده کـه به‌معنـای «پشـته» وآبراهه‌ای که از قسـمت‌های مرتفـع و بالاـی زمین شـروع و به ته رودبـار ختم شـود، می‌باشـد- م.

۲- شفاء الغرام، ج ۱، ص ۴۰۴.

ص: ۲۴۷

[طعام طُعْم: از نامهای زمزم است. (۱)]

طَفّ: (به فتح طاء و تشدید فاء)، سر زمینی است از حومه کوفه در راه بریّه که حسین‌بن علی علیهما السلام در آنجا به شهادت رسید.

طَفیلُ: کوه یا چشمه‌ای است که همواره در کنار «شامه» از آن یاد می‌شود. این دو نام در ابیاتی که بلال‌بن رباح به آنها تمثّل جسته، آمده‌اند:

و هل أردنْ یوماً میاه مجنهٔ و هل تبدون لی شامهٔ و طفیلُ

طِلاح: (به کسر اول)، جایی است از نواحی مکه که در خبرهای فتح مکه از آن یاد شده است. شاعر گفته است:

و نحن الأولی سدَّتْ غزال خیولنا و لِفتاً سددناه و فَجَّ طِلاح

طَلَح: (به فتح اول و دوم)، نام مکانی است. هنگامی که عمربن خطاب دستور داد حطیئه را، به‌علّت آنکه زبرقان را هجو کرده بود، در چاه اندازند، وی برای جلب ترحّم عمر ابیاتی سرود که در یکی از آنها نام «طَلَح» برده شده است:

ماذا تقول لأفراخ بذی طلح حمر الحواصل لا ماءٌ و لا شجر

این کلمه به‌صورت «ذی‌امر» و «ذی‌مَرَخ» نیز روایت شده است.

طَلوب: (به فتح اول)، گفته می‌شود. «بئرٌ طلوبٌ» یعنی چاهی که آب آن بسیار پایین است. بلادی می‌نویسد: طلوب امروزه به‌نام «حفاهٔ» معروف است و در صدر وادی قاحه در راه میان شرف‌الأثایه و سقیا واقع شده و سی و هشت کیلومتر با سقیا فاصله دارد.

[طواف افاضه: به طواف واجبی گفته می‌شود که بعد از اعمال مِنا توسّط حاجی انجام می‌شود و به آن طواف حج و طواف زیارت هم گفته می‌شود و یکی از ارکان حج است. (۲) اهل سنت از آن به طواف فَرْض، طواف رکن و طواف زیارت نام می‌برند. (۳)]

[طواف تَطَوُّع: طواف مستحب است و در حدیث است: «یُسْتَحَبُّ أَنْ یَطُوفَ

۱- ازرقی، ج ۲، ص ۴۹

۲- الفقه المقارن ۱۵۱۳، ۵۱۴

۳- قاموس الحج و العمره، ص ۱۵۳

ص: ۲۴۸

ثَلاثَمِائَةٍ وَ سِتِّینَ أُسْبُوعاً عَلَی عَدَدِ أَیَّامِ السَّنَةِ فَإِنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَثَلاثَمِائَةٍ وَ سِتِّینَ شَوْطاً فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَمَا قَدَرْتَ عَلَیْهِ مِنَ الطَّوَافِ» (۱)]

[طواف قدوم: نام دیگر آن طواف تحیّت است؛ زیرا تحیّت هر مسجدی خواندن دو رکعت نماز است و تحیّت مسجدالحرام طواف است و از این رو به آن طواف تحیّت دخول هم گفته می‌شود. این طواف از نظر اهل سنت از ارکان حج نبوده و واجب نیست و برای کسی که برای انجام حج افراد یا قِران محرم شده است، استحباب دارد. (۲) بنابراین، این طواف برای اهل مکه و برای کسی که به عمره تمتّع یا مفرده محرم شده و نیز برای کسی که به حج افراد محرم شده و پیش از وقوف در عرفات و مشعر به مکه وارد نشده است، مستحب نیست و از نظر شیعه مدرکی برای استحباب طواف وجود ندارد. (۳)]

[طواف نساء: یکی از اقسام طواف است که در تمام انواع حج و نیز در عمره مفرده، بر مردان و زنان و کودکان و نیز بر خصیّ و خُنثی، بعد از سعی میان صفا و مروه واجب می‌باشد. (۴)]

[طواف وداع: آخرین طواف حاجیِ آفاقی است که هنگام خروج از مکه انجام می‌دهد. این طواف مستحب است (۵) و اهل سنت آن را طواف صدر؛ یعنی طواف بازگشت هم می‌نامند؛ زیرا حاجی پس از آن از مکه به شهر خویش باز می‌گردد و این طواف از نظر آنان واجب می‌باشد و کفاره ترک آن یک قربانی است ولی مالکیه آن را مستحب می‌دانند. (۶)]

[طُوال: یکی از کوچه‌های مدینه منوره است که در فاصله‌ای کوتاه از مسجد نبوی، در قسمت شمالی آن قرار گرفته و مرقد شریف جناب عبداللّٰه؛ پدر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا است. (۷) اکنون با توسعه مسجدالحرام و فضای اطراف آن، آن کوچه تخریب

۱- وسائل‌الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۰۸

۲- قاموس الحج و العمره، ص ۱۵۸

۳- جواهر، ج ۱۹، ص ۳۵۳

۴- جواهر، ج ۱۹، صص ۴۰۵، ۴۰۶ و ۴۱۰

۵- الفقه المقارن، ص ۵۱۴؛ الإیضاح، ص ۲۰۴

۶- قاموس الحج و العمره، ص ۱۵۹

۷- بلادی، ج ۵، ص ۲۴۱

ص: ۲۴۹

شده و اثری از قبر مطهّر باقی نمانده است.]

طُور: گفته‌اند همان کوه مشرف به نابلس است. به همین دلیل سامریان به زیارت این کوه می‌روند.

همچنین «طور» کوهی است مشرف بر طبریه و در شرق ناصره واقع شده و ارتفاع آن از سطح دریا، ۵۶۲ متر است. مناظر و چشم‌اندازهای قلّه این کوه از زیباترین چشم‌اندازهای فلسطین شمالی است. از بالای این کوه، جبل الشیخ و کوه‌های شرقی اردن شمالی و دریاچه طبریه و مَرج (مرغزار) بنی‌عامر و دریای مدیترانه دیده می‌شوند.

طور زیتا یا زیتون: کوهی است مشرف بر شرق مسجد بیت‌المقدس و میان مسجد و وادی جهنم، که عین سلوان در آن می‌باشد، قرار گرفته است.

طُوی: در قرآن کریم آمده است: ... إِنَّکَ بِالْوَادِی الْمُقَدَّسِ طُویً. مراد از طوی جایی است در فلسطین، در کوه طور.

طُوی یا ذی‌طُوی: در سیره آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شب فتح را در ذی‌طوی گذراند. ذی‌طوی یکی از وادی‌های مکه است و امروزه در وسط شهر واقع شده و عتیبیّه و جَروَل از محلّه‌های آن می‌باشد. «بئر ذی‌طوی» هنوز هم در جرول معروف است «این چاه، در محلّی قرار دارد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شب فتح را در آنجا به سر برد. کوه قعیقعان به شرقِ این چاه مشرف است و سمت مشرف بر چاه را امروزه «جبل السودان» می‌خوانند.

[طُوَیِّلُ النبی صلی الله علیه و آله: تپّه‌ای است که از سمت جنوب شرقی، بر «جرثومه» مشرف است و به قولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک در آنجا اردو زد. (۱)]

طَیّ: قبیله‌ای عربیِ قحطانی است که در یمن می‌زیستند ولی بعدها آنجا را ترک کرده، در «سُمیراء» و «فید»، در همسایگی بنی‌اسد ساکن شدند. دو کوه طیّ اجأ و سلمی- در منطقه حائل- اختصاص به این قبیله داشت. از زیستگاهها و شهرهای این قبیله است:

۱- بلادی، ج ۵، ص ۲۴۲

ص: ۲۵۰

دومهٔالجندل، قُریّات، سکاکه، تیماء، محضر و ظریب. یکی از بتهای آنها در جاهلیت، «فلس» بود.

طَیبه: نام مدینهٔالنبی است. شاعر می گوید:

طربتُ و داری بأرض العراق إلی مَنْ بطیبهٔ و المسجد

تصویر شماره ۲۳

ص: ۲۵۱

تصویر شماره ۲۴

ص: ۲۵۲

تصویر شماره ۲۶

ص: ۲۵۳

«ظ»

ظاهره: سمهودی می‌نویسد: ظاهره در ناحیه «نقا» از حرّه غربی مدینه است. در تاریخ آمده است که یهودیان سعی کردند میان دو قبیله مسلمان اوس و خزرج را به‌هم بزنند و رشته برادری میان آنان را از هم بگسلند؛ به‌طوری که این دو قبیله برای جنگ با یکدیگر آماده شدند و گفتند: «وعده ما در ظاهره».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به محض آگاه شدن از جریان، با گروهی از مهاجران، نزد آنان رفتند و ... در تفسیر آیه شریفه یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تُطِیعُوا فَرِیقاً مِنْ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ ... (۱)

از این مکان نام برده شده است.

ظَبْی: (به فتح اول و سکون باء)، بکری نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به مردی که او را در رأس سریه‌ای فرستاد، فرمود: «در سرزمین آنان، ظبی فرود آی». این ظبی غیر از آن «ظبی» است که در راه هجرت واقع شده و از آن نام برده‌اند و نزدیک مدینه است؛ چراکه این ظبی روایت دیگری است از «وادی ریم».

ظَبْیَه: در حدیث آمده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نوشت: «این چیزی است که محمد پیامبر، به عوسجهٔبن حرمله جهنی داد: از ذی‌المروهٔ، تا ظبیه، تا جعلات، تا کوه قبلیه. هیچ‌کس دیگری حق ادعا در اینها را ندارد». ظبیه، جایی است در سرزمین جهینه و سرزمین جهینه از نواحی ینبع، واقع در ساحل دریای سرخ می‌باشد.

ظُبْیَه: (عرق الظبیه)، این کلمه به ضمّ اول و

۱- آل‌عمران: ۱۰۰ تا ۱۰۳

ص: ۲۵۴

فتح آن، هردو، روایت می‌شود. در همینجا بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عقبهٔبن ابی‌معیط را کشت. در غزوه بدر نیز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از ظبیه عبور کرد. امروزه به‌نام «طرف‌الظبیه» معروف است و سه کیلومتر قبل از روحاء، در شمال شرقی آن واقع شده و از روحاء دیده می‌شود.

راه (مکه) به مدینه از نزدیک ظبیه می گذرد.

ظُرَیْبه: مصغّر «ظَربه»، واحد «ظَرِب» است و ظرب که جمع آن «ظِراب» می‌باشد، به‌معنای تپه کوچک است. عمرو و خالد، فرزندان سعیدبن عاص‌بن امیّـهٔبن عبد شمس که مسلمان شده و به حبشه هجرت کرده بودند، پدر آنان سعیدبن عاص در ظریبه، از نواحی طائف مرده بود. برادر آن‌دو، ابان‌بن سعیدبن عاص، درباره مالی که در ظریبه داشت، به دو برادر خود گفت:

ألا لیت میتاً بالظریبهٔ شاهد لما یفتری فی الدین عمرو و خالد

ظَفـارِ: (به فتح اول و کسر راء)، شهری است در یمن. بخاری در حدیث افک از قول عایشه روایت کرده که گفت: «ناگاه متوجه شدم گردن‌بندی که از مهره ظفاری داشتم، پاره شده و افتاده است».

[همچنین «ظَفار» شهری است در یمن که زیستگاه قبیله حمیرات بوده و نزدیک صفا است. (۱) در حدیث است که «جامه احرام پیامبر صلی الله علیه و آله از پارچه‌های عبری و ظفار بود». (۲)]

ظَفَر: نام جایی است نزدیک حَوأَب در راه بصره به مدینه. بعضی گفته‌اند: به ضمّ اول و سکون دوم (ظُفْر) جایی است میان مدینه و شام و در همینجا بود که امّ‌قرفه فاطمه بنت ربیعهٔبن بدر کشته شد. این زن مردم را علیه اسلام و پیامبر تحریک می کرد و می‌شوراند. خالد او را به‌قتل رساند و سرش را برای ابوبکر فرستاد و ابوبکر سر را به دار آویخت. گویند این نخستین سری بود که در اسلام به‌دار آویخته شد (یاقوت).

ظَلّال: (به فتح اول و تشدید دوم)، جایی است که بنا به‌قولی نزدیک ربذه واقع

۱- طریحی، ج ۳، ص ۸۹ ماده «ظفر».

۲- کافی، ج ۴، ص ۳۳۹، ح ۱

ص: ۲۵۵

شده و به‌قولی دیگر نزدیک مکه است.

در خبرهای جنگ فجار از این محل نام برده شده و این کلمه را با طاء؛ یعنی طلّال نیز گفته‌اند.

ظَهْران: (مرّ الظهران)، وادی‌ای از وادی‌های حجاز است که از بیست و دوکیلومتری شمال مکه می‌گذرد و در جنوب جدّه به دریا می‌ریزد. روستاهای چندی در این وادی وجود دارد که از جمله آنهاست: جموم و بحره.

ص: ۲۵۶

ص: ۲۵۷

«ع»

اشاره

عـائر: (ثنیـهٔ العـائر)، بلاـذری می‌نویسـد: درستِ آن، با غین (غائر) است، اما در کتب سـیره و تاریـخ با عین (عائر) آمـده است. در راه هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله از این مکان نام برده شده و آن کوهی است که راهِ میان بئر الماشی و قاحه از آن می‌گذرد.

عارِض: بکری می‌گوید: عارض کوهی است در یمامه. از عبداللَّه‌بن زید نقل شده که گفت: عارض یمامه برای پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله نمایان شد.

عـارِم: (زنـدان عـارم)، در اخبـار مربوط به ایـام عبـداللَّه‌بن زبیر از این زنـدان نام برده شـده و آمـده است که محمـدبن حنفیه در آن زندانی شد. یاقوت می‌گوید:

نمی‌دانم در کجاست اما گمان می‌کنم در طائف باشد.

[عافیه: از نام‌های زمزم است. (۱)]

عاقِر: نام کوهی است که منزل‌های بنی‌عـدی، قوم و قبیله عمربن خطاب در مکه، در آن قرار داشت و بعـدها به‌نام جبل عمر خوانـده شد.

عالج: ریگزار بزرگی است در عربسـتان که در شمال نجد واقع شده و از نزدیک شهر حائل- در عربستان سعودی- تا شمال تیماء را دربرمی‌گیرد. بخش غربی این ریگزار به‌نام «رمل بحتر»، منسوب به قبیله‌ای از طیء خوانده می‌شد و امروزه به آن «نفود» می‌گویند.

۱- شفاء الغرام، ج ۱، ص ۴۰۴

ص: ۲۵۸

عالیه: هرگاه گفته شود عالیه مـدینه، مقصود منطقه بالای آن؛ یعنی جایی است که وادی بطحان از آنجا می‌آید. امروزه به این منطقه «عوالی» می‌گویند. در سیره آمده است که: پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله عبداللَّه‌بن رواحه را به‌سوی مردم عالیه فرسـتاد تا پیروزی مسلمانان در بدر را به آنان بشارت دهد.

عامربن صعصـعه: قبیله‌ای است از هوازن که زیسـتگاه آنان از شرق طائف تا جنوب نجد امتداد داشت. در سال نهم هجری، هیأتی به نمایندگی از این قبیله، به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید که عامربن طفیل و اربدبن قیس، جزو این هیأت بودند.

عامربن لؤی: تیره‌ای از قریش است که بیشترینشان در مکه به‌سر می‌بردند.

عـایر: در ذیـل «عائر» ذکر شـد. عایر کوهی است در مـدینه یا نزدیک آن. در حـدیث هجرت «ثنیـۀالعائر»- که بعضـی آن را به غین (غائر) گفته‌انـد- آمـده است که قبل از مـدینه در راه هجرت قرار دارد. راه شوسه میان مدینه و مکه را امروزه راه هجرت می‌گویند. این راه از بدر نمی‌گذرد.

عبابیـد: بعـد از مـدلجه تِعهِن، در راه هجرتِ پیامبر واقع است. این کلمه را به‌صورت «عبابیت» نیز گفته‌اند. کسانی‌که «عبابید» روایت کرده‌انـد آن را جمع «عبّـاد» دانسـته‌اند و آنان که «عبابیب» روایت نموده‌انـد، گویا جمع «عبّاب» دانسـته‌اند که مأخوذ است از «عَبَبْتُ الماء عبّاً»؛ «آب را با یک نفس آشامیدم.»

عبـد القیس: قبیله‌ای که در منطقه شـرقی ساحـل خلیـج فـارس می‌زیسـته‌اند. در سـال نهم هجری هیـأتی به نماینـدگی از این قبیله به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید.

[عَبْری: شهری است در یمن، که میان زَبید و عَدَل واقع است و نزدیک ساحل قرار دارد. (۱) در حدیث است که:

«کَانَ ثَوْبَا رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الَّذِی أَحْرَمَ فِیهِمَا یَمَانِیَّیْنِ عِبْرِیٌّ وَ ظَفَارِ»؛ (۲)

«لباسی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن محرم شد، از جامه عبری و ظفار بود.»]

عَبْلاء (عَبَلات): نام دیگر بتخانه

۱- تاج‌العروس، ج ۱۲، ص ۵۱۱ ماده «عبره».

۲- کافی، ج ۴، ص ۳۲۹.

ص: ۲۵۹

ذو الخَلَصه است و همواره در کنار «ثروق» و «ولیّه» نام برده می‌شود. این هر سه، در جنوب جزیرةالعرب میان سعودی و یمن شمالی قرار دارند. اعبل و عبلاء در لغت به‌معنای سنگ سفید است. «الصخرةالعبلاء»؛ یعنی صخره سفید.

عِتْر: (به کسر اول و سکون دوم)، کوهی است در سمت قبله مدینه که به آن «مستنذر اقصی» می‌گویند.

عتوتا: در «منتخب کنزالعمال» آمده است قذاذبن حدرجان، از یمن، از جایی که به آن «عتوتا» می‌گویند نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد. چنین جایی را در معجم‌البلدان نیافتم. البته یاقوت از جایی به‌نام «عُنّه» یاد کرده و گفته است: قریه‌ای است در یمن. بنابراین، احتمال دارد که «عتوتا»، «عنونا» باشد که تصحیفی است از «عُنّه».

عتیق: در اینجا به‌معنای «معتوق» (آزاد شده) است و مراد بیت‌اللّه الحرام می‌باشد. وجه تسمیه آن به عتیق آن است که از قید و سلطه سلاطین و جباران آزاد شده است و هیچ جبّار و سلطانی نمی‌تواند مدّعی مالکیت این خانه شود و یا به آن آسیب و گزندی برساند؛ زیرا به کسی جز خدای تعالی نسبت داده نمی‌شود. خداوند در کتاب خود از این خانه، با وصف «عتیق» یاد کرده، فرموده است: ... وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ. (۱) عَثَّر: (به فتح اول و تشدید دوم)، جایی است که در آن، شیر (حیوان) زیاد بوده و در قصیده کعب‌بن زهیر، که در مدح پیامبر صلی الله علیه و آله سروده، از آن نام برده شده است. بعضی گفته‌اند: عَثّر شهری است در یمن.

عَثْعَث: کوهی است در مدینه که به آن «سُلَیع»، مصغّر «سلع» می‌گویند. عثعث در لغت به‌معنای تپه ریگ و نرم است.

ثنیّه یا گردنه عثعث، منتسب به همین کوه می‌باشد. خانه‌های اسلم‌بن افصی، از انصار، بر روی این کوه قرار داشت.

عِثیانه: (به کسر عین و سکون ثاء)، روایتی است در «عبابید» واقع در راه هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله.

عَجْلز: (به فتح اول و سکون دوم)، از نواحی ضریّه نام برده شده است.] «ضریّه».

۱- حج: ۲۹.

ص: ۲۶۰

عَدَن: شهری است در ساحل خلیج عدن، نزدیک باب المندب و پایتخت یمن جنوبی است. عَدَن ابیُن (به فتح همزه و کسر آن هردو آمده است) یکی از روستاهای یمن در قدیم بوده است.

ابین، نام مردی است و عدن ابین، منسوب به اوست.

عُدْوه: (۱) در اخبار مربوط به غزوه بـدر، از دو جای، به نامهای العدوهٔ الدنیا و العدوهٔالقصوی نام برده شده است. کناره وادی «یلیل» را «العُدوهٔالدنیا (کرانه نزدیک یا پست) می‌گفته‌اند.

[عَذراء: از نام‌های مدینهٔ النّبی صلی الله علیه و آله می‌باشد. (۲)]

عُذْراء: دوشیزه است و در اصل به‌معنای توده ریگی است که کسی بر آن پا نگذاشته باشد. «الدرّهٔ العذراء» به معنای دُرّ ناسفته است. و در شعر حسان آمده است:

عفت ذات الأصابع فالجواء إلی عذراء فنزلها خلاء

بعضی گفته‌اند: عذراء همان شهر «عدره» است که نزدیک دمشق و در شمال آن قرار دارد و حُجْربن عدی در آنجا به قتل (شهادت) رسید. به قولی: او بود که این شهر را فتح کرد. «راهط» که جنگ میان زبیریان و مروانیان در آنجا به‌وقوع پیوست، در نزدیک عذراء واقع است.

عُذْره: قبیله‌ای که به عشق و عاشـقی شدیـد معروف‌اند. در سال نهم هجری هیأتی به نمایندگی از این قبیله به به حضور پیامبر صـلی الله علیه و آله رسیده، فرایض را آموختند.

نویسنده «معجم قبائل‌العرب» می‌نویسد:

سپس به یمن نزد کسـان و خانواده‌هـای خود برگشـتند. من نمی‌دانم که در کجای یمن سـکونت داشـته‌اند، اما معروف است که در وادی‌القُری می‌زیسته‌اند.

عُذَیب: چندجا به این نام وجود دارد:

۱. مکانی است در شمال مدینه نزدیک نقمی.

۲. وادی‌ای است در شمال مدینه.

۳. روستایی است در وادی‌القری که بالاتر از «علا» واقع شده و فاصله چندانی با آن ندارد.

۱- عُدْوه، در لغت به‌معنای کرانه رودباراست.

۲- تاج‌العروس، ج ۱۲، ص ۵۵۲.

ص: ۲۶۱

۴. جایی است نزدیک کوفه در عراق.

عَرَبه: یاقوت می گوید: عربه در اصل نام عربستان (جزیرهٔ العرب) بوده است.

گاهی اوقات «راء» آن بنا به ضرورت شعری ساکن می‌شود. ابوطالب، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، در بیتی گفته است:

و عرْبهٔ دار لا یُحلّ حرامها من الناس إلّااللوذعیُّ الحُلاحل

مقصود او پیامبر صلی الله علیه و آله است که مکّه در ساعتی از روز برای آن حضرت حلال شد و پس از آن، تا روز قیامت به منطقه حرام تبدیل گردید.

همچنین «عربه» جایی است در سرزمین فلسطین که ابو امامه باهلی، فرمانده سپاه اعزامی یزیدبن ابوسفیان، در آنجا با رومیان نبردی جانانه کرد. این عربه شاید همان جایی باشد که به «وادی‌العربه» معروف است و آن وادیی است که از غور تا خلیج عقبه امتداد دارد.

شاید هم روستای «عرّابه»، یکی از روستاهای نابلس باشد.

عربیّه: «قُرى عربیه»؛ (قریه‌های عربی) عبارتی است که به‌صورت ترکیب اضافی- اضافه قری به عربیه- در سیره و احادیث وارد شده است. در تاریخ بخاری آمده است که: «لا یسکن قری عربیّهٔ دینان». این ترکیب به‌صورت «قریً عربیهً»- باتنوین و بدون اضافه نیز خوانده شده است. نمی‌دانم مقصود از «قری‌عربیه» کجاست؛ زیرا بکری در این‌باره توضیحی نداده است.

عَرْج: (به فتح اول و سکون دوم)، در عربستان (بلاد العرب) جاهای متعددی به این نام وجود دارد که مشهورترین آنها دو جا است؛ یکی دهکده‌ای است در نواحی طائف که عربی شاعر منسوب بدانجا است. مقصود ما از «عرج» در این فرهنگ، این دهکده نیست. محل دوم، در راه میان مدینه و مکه واقع است.

همین «عرج» است که در سیره و حدیث از آن یاد شد و وادی‌ای است از وادی‌های حجاز که از رشته‌کوه‌های نزدیک شرف‌الأثایه سرچشمه می گیرد.

راه قدیمی حاجیان از رأس این وادی عبور می کند و یکی از مساجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن قرار دارد. این وادی در ۱۱۳ کیلومتری جنوب مدینه واقع است.

ص: ۲۶۲

[عَرْش: از نام‌های مکه معظمه می‌باشد. (۱)]

عُرْش: (به ضمّ اول و سکون دوم که بعضاً به ضمّ آن نیز روایت شده)، جمع «عریش» است، به‌معنای سایبانی که از شاخه‌های بدون برگ درخت خرما درست می‌کنند و روی آن را با گیاه «یز» می‌پوشانند.

گفته شده: عُرش نامی است برای خود مکه و ظاهراً به این علت عرش نامیده شده که در آن، از این نوع سایبان‌ها و کپرها زیاد بوده است. در حدیث است که عمر همین‌که چشمش به عُرش مکه؛ یعنی خانه‌ها و آلونک‌های نیازمندان و تهیدستان مکه می‌افتاد تلبیه را قطع می‌کرد.

عَرْصه: (به فتح اول و سکون دوم)، در لغت به‌معنای هر فضای وسیعی است که در آن بنایی نباشد؛ و یا به‌قولی، به‌معنای صحن و حیاط خانه است. عرصه‌های مشهور عبارتند از دو عرصه عقیق در مدینه. دانشگاه اسلامی، قصر فرماندار مدینه، چاه رومه یا چاه عثمان در این دو عرصه واقع شده‌اند. در حدیث آمده است: «اگر نبود کثرت حشرات و خزندگان در عرصه، این محل جای خوبی برای سکونت بود». در حدیث بخاری آمده است: پیامبر هرگاه بر قومی پیروز می‌شد سه‌شب را در عرصه می‌گذراند. مقصود از عرصه در اینجا صحن و حیاط خانه است نه نام جایی خاص.

عِرْض: (به کسر اول و سکون دوم)، به هر وادی و رودباری که در آن آب و درخت و دهکده‌ها باشد، «عِرض» می‌گویند. و اعراض مدینه: دهکده‌هایی است که در وادی‌های مدینه هستند، یا جاهایی که کشتزار و نخلستان دارند.

بکری می‌گوید: مردم مدینه به این‌گونه جاها «عرض» می‌گویند و مردم یمن «مِخلاف» و عراقی‌ها «طسوج».

عرفات: یاقوت می‌گوید: عرفات مفردی‌است که شکل جمع دارد. عرفه وعرفات، هردو، نام یک مکان هستند و آن مشعر اقصی از مشاعر حج واقع در راه میان مکه و طائف در بیست و سه کیلومتری شرق مکه است. عرفات صحرای وسیعی است که از شرق و

۱- تاج‌العروس، ج ۱۲، ص ۱۶۵۶ ماده «عرش».

ص: ۲۶۳

جنوب و شـمال شـرقی در احاطه کوه می‌باشد. در شـرق آن کوه ملحه قرار دارد، در شـمال شرقی، کوه سعد و در جنوب، رشته‌کوه سیاه‌رنگی که بلندترین آن، کوه «ام‌الرضوم» است.

از غرب و شمال غربی عرفات، وادیِ عُرَنه می‌گذرد که وقوف در آن جایز نیست.

همچنین «عرفات» تلّ بلنـدی است نزدیک قبا در مـدینه، در سـمت قبله مسـجد. گفته‌اند: وجه تسـمیه این تلّ به عرفات، آن است که رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله در روز عرفه بر فراز آن می‌ایستاد و از آنجا عرفات را می‌دید. واللَّه اعلم.

[در توضیح بیشتر باید گفت:

مساحت «عرفات» بالغ بر حدود ۱۸ کیلومتر مربع و وسیع‌ترین مشاعر مقدسه است. در قسمت شمال شرقی آن جبل‌الرحمه و در غرب آن مسجد نمره قرار دارد. (۱) در روایتی حـدود عرفات، عُرَنَه، ثَویَه، نَمِرَه و ذو المَجاز معرفی شده است. (۲) عرفات سرزمینی است مرتفع و به شـکل تقریباً مربع و فاصـله آن تا مکه مکرمه حـدود ۲۳ کیلومتر است. (۳) در مورد نامگـذاری این سـرزمین به عرفات، روایات مختلفی وارد شده و از جمله این است که جبرئیل به ابراهیم علیه السلام در عرفات گفت: ای ابراهیم به گناهت اعتراف کن، ابراهیم چنین کرد و از این رو آنجـا عرفات نامیـده شـد. (۴) وقوف در عرفـات یکی از مناسـک حـج است که حاجیـان در روز نهم ذیحجه تا غروب آفتاب در آنجا می‌مانند و پس از غروب به سوی مشعر الحرام کوچ می‌کنند.

در روایت است کسی که در عرفات وقوف کند، چنان است که در پیشگاه الهی وقوف کرده است. (۵)]

عِرْق: (بـه کسـر اول)، در لغـت به‌معنـای بیـخ و اصـل هر چیزی است. عراق در کلاـم عرب، به‌معنـای هر زمین شـوره‌زاری است که درخت گز در آن بروید. در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «هرکس

۱- اشهر المساجد، ص ۱۳۱، معالم مکهٔ التاریخیه، ص ۱۸۲

۲- تهذیب، ص ۵، ص ۱۷۹

۳- مبادی علم الفقه «الحج»، ص ۲۳۹

۴- حج‌الأنبیاء والائمه، ص ۳۷

۵- بحار، ج ۳، ص ۳۲۰

ص: ۲۶۴

زمین مرده‌ای را زنـده کنـد، آن زمین از آن اوست و برای عِرق ظـالم حقی نیست». «عرق ظـالم» یعنی اینکه کسـی در زمینی که قبلًا شخص دیگری آن را احیا کرده، نهالی غرس کند یا بنایی احداث نماید تا بدین‌وسـیله آن زمین را تصرف کند. پیامبر صلی الله علیه و آله برای شخص دوم، حقّی در آن زمین قرار نداده و فرموده است:

نهال‌هایش قطع شود و بنایش ویران گردد.

عِرق (ذات عرق): مرز میان نجد و تهامه و میقات مردم عراق است. بعضی گفته‌اند:

عرق کوهی است در راه مکه و «ذات عرق» مأخوذ از همین کوه است. به‌قولی هم: عرق کوهی است مشرف بر ذات عرق.

عِرق الظُّبْیَه: جایی است میان مکه و مدینه.

] «ظبیه».

عَرِم: (به فتح اول و کسر دوم)، در قرآن کریم آمده است: فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ سَیْلَ الْعَرِمِ .... (۱)

به قولی: عَرِم جمع عَرِمَه، به‌معنای سدّ و بند آب است. و به‌قولی:

نـام وادی و رودبـاری است. بخـاری می‌نویسـد: عَرِم آب قرمز رنگی بود که زمین را گود کرد، به‌حـدّی که باغهـا بالاتر از آب قرار گرفتنـد و چون آب به آنها نمی‌رسـید، خشک شدند. این آب قرمز رنگ از سدّ نبود بلکه عذابی بود که خداوند بر آنان نازل کرد. واللَّه اعلم.

عَرَمه: (به فتح عین و میم)، سرزمینی است از نواحی یمامه، در نجد.

عُرَنه: (به ضمّ اول و فتح راء)، وادی یا رودخانه‌ای است که آبشارهای بالای آن، از ثنیه، در هفتاد کیلومتری شرق مکه آغاز می‌شود و صـدر یا ابتدای آن را «وادی شـرائع» می‌گویند که همان حُنین است. این وادی سـپس از کناره غربی عرفه می‌گذرد و آنگاه سـیل وادی نعمـان از شـرق به آن می‌پیونـدد و همچنـان به‌نـام «عُرنه» پیش می‌رود تا اینکه در جنوب جـده، میان دو مصبّ «مرّ الظهران» و «وادی ملکان» به دریا می‌ریزد. وادی عرنه در یازده کیلومتری جنوب مکه، از میان دو کوه کساب و حبثی عبور می‌کند.

عَروض: (به فتح اول)، بکری می‌گوید: نامی است برای مکه و مدینه. در حدیث آمده

۱- سبأ: ۱۶

ص: ۲۶۵

است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز عاشورا بیرون رفت و دستور داد به اهالی عروض اعلام کنند که بقیه روز خود را کامل گردانند.

گمان نمی‌کنم مقصود از اهالی عروض مردم مکه و مدینه باشد؛ زیرا چگونه ممکن است فردی از مردم مدینه در ظرف نیم‌روز این مطلب را به اطلاع مردم مکه برساند در حالی‌که برای رسیدن به مکه می‌بایست چند روز طی طریق کند. شاید مراد از اهالی عروض ساکنان مزارعی باشد که در اطراف مدینه بوده‌اند و یک سواره می‌تواند بعد از اندک ساعاتی خود را به آنها برساند.

[العَروض: از نام‌های مکه است. (۱)]

عَریش: (بر وزن فعیل)، در خبر آمده است:

خداوند در شام از فرات تا عریش برکت قرار داده است. یاقوت می‌گوید: عریش نخستین شهر تابع مصر از سمت شام است و در ساحل دریای مدیترانه جای دارد.

می‌گویم: عریش نزدیک مرزهای فلسطین است و بیشتر ساکنان آن از قبایل غزه و خان‌یونس و رفح هستند و رشته پیوند آنان با مردم جنوب فلسطین محکم‌تر از رشته پیوندشان با مصریان می‌باشد و اصلًا از لحاظ طبیعت و گویش، فلسطینی هستند.

عریش رسول‌اللَّه: سایبانی است که در روز جنگ بدر برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ساخته شد و در اخبارِ این غزوه، از آن یاد شده است.

عُرَیض: (به ضمّ اول و فتح راء و سکون یاء)، به گفته یاقوت، وادیی است در مدینه. در اخبارِ غزوه سویق آمده است که ابوسفیان از مکه خارج شد تا اینکه به عُریض، وادی مدینه، رسید و یکی از نخلستان‌های وادی عریض را به آتش کشید و سپس با یاران خود به‌سوی مکه گریختند.

همچنین «عُریض» ناحیه‌ای است از مدینه، در حاشیه حرّه واقم (حرّه شرقی) که امروزه آبادانی و ساختمان‌های شهر تا به آنجا نیز رسیده است.

۱- مصباح المنیر، ص ۴۰۴، ماده «عرض» شفاء الغرام، ج ۱، ص ۷۵

ص: ۲۶۶

عُرَینه: دهکده‌هایی است در نواحی مدینه در راه شام. از معاذبن جبل نقل شده که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا به دهکده‌های عرینه فرستاد ... زهری می‌گوید: عمر درباره آیه: ما افاءَ اللَّه عَلی رَسُولِه ...

گفت: روستاهای عرینه از جمله فدك و ... اختصاص به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دارد.

در تاریخ فتوح الشام آمده است:

هنگامی که ابوبکر، عمرو بن عاص را به شام فرستاد. عمرو عاص از بادیه‌ها و قریه‌های عربی (منسوب به عرب) که می‌گذشت، مردمِ آن منطقه را بسیج می‌کرد. پیش از این درباره «قُری عربیه» سخن گفتیم. احتمال دارد همان «قُری عُرینه» باشد. امروزه در حجاز جایی به‌نام «عُرینه» معروف نیست.

عَزّاف: نام مکانی است که عربها ادعا می‌کردند در آنجا صدای جنّ می‌شنوند.

به‌نظر می‌رسد که از نواحی مدینه باشد؛ زیرا یکی از نشانه‌های مدینه را عزّاف ذکر کرده‌اند.

عَزْوَر: (به فتح اول و سکون دوم و فتح واو)، گفته شده همان گردنه مدنیین به‌سمت بطحای مکه و یا همان گردنه جحفه است که راه میان مکه و مدینه از آن می‌گذرد.

بلادی می‌نویسد: عزور گردنه‌ای است که از طرف مدینه به سمت جحفه فرود می‌آید و امروزه به‌نام «عَزْوریّه» معروف است.

عَزُوزاء: (به فتح اول)، در سنن ابوداود آمده است: «همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مکه به قصد مدینه بیرون رفتیم و چون به نزدیک عزوزاء رسیدیم، آن حضرت فرود آمد و دست‌هایش را به‌طرف آسمان گرفت و ساعتی به درگاه خدا دعا کرد و سپس به سجده افتاد».

آگاهان می‌گویند: عزوزاء شکل تصحیف شده همان عزور است؛ زیرا عزور در راه مکه قرار دارد.

بکری این کلمه را با الف ممدود آورده و دیگران با الف مقصوره.

عُزّی: در قرآن کریم آمده است: أَفَرَأَیْتُمْ اللَّاتَ وَالْعُزَّی. (۱)

لات، بتِ قبیله ثقیف بوده و عزّی درختی بوده که آن را می‌پرستیدند. آنان روی این درخت اتاقی ساخته و برایش پرده‌دارانی گماشته

۱- نجم: ۱۹

ص: ۲۶۷

بودند. خالدبن ولید به فرمان رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله آن اتاق را ویران کرد و درخت را آتش زد. عُزّی مؤنث اعزّ است؛ مانند کبری که مؤنث اکبر می‌باشد و اعزّ به‌معنای عزیز و عزّی به‌معنای عزیزه است.

بت عزّی نزدیک نخله شامی، در نواحی مکه و طائف، در وادیی قرار داشت که به آن «حراض» می گویند.

حراض در روبه‌روی غمیر و در سمت راست مسافر عراق به مکه و بالاتر از ذات عرق واقع است.

عُسّ (بویرهٔ (۱) عُسّ): در خبر واگذاری وادی‌القری از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله به مردی از قُضاعه، این نام آمده است. عُسّ: جایی است در شمال مدائن صالح (علا) واقع در میان مدائن صالح و قلعهٔ المعظم.

عسّ دارای چشمه‌ای است که از صخره‌ها می‌جوشد.

عُسْفان: (به ضمّ عین و سکون سین)، شهری است در هشتاد کیلومتری شمال مکه، در راه مدینه. روایت شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله میان عُسفان و ضجنان نماز خوف خواند. در جاهای دیگر از سیره و حدیث نیز از عُسفان یاد شده است.

عَسْقلان: (به فتح اول و سکون دوم)، در حدیث آمده است: «شما را به دو عروس مژده می‌دهم: «غزه» و «عسقلان»».

عبداللَّه‌بن عمر می گفت: «هرچیزی بلندایی دارد و بلندای شام، عسقلان است». یاقوت می‌نویسد: عسقلان را عروس شام می‌خوانند. این تعبیر درباره دمشق نیز به‌کار می‌رود. عسقلان را معاویه در زمان خلافت عمر فتح کرد و تا سال ۵۴۸ ه. ق. که به تصرف صلیبیان درآمد، همچنان آباد بود. این شهر به مدت سی و پنج سال در دست صلیبی‌ها بود تا اینکه صلاح‌الدین در سال ۵۸۳ ه. ق. آن را بازپس گرفت. زمانی که فرانک‌ها عکا را گرفتند، صلاح‌الدین از بیم آنکه مبادا عسقلان را نیز مانند عکا دوباره تصرف کنند، در سال ۵۸۷ ه. ق.

این شهر را خراب کرد، که ظاهراً بعدها همچنان ویرانه باقی ماند و اهالی آن دیگر به این شهر باز نگشتند.

۱- بُویرهٔ: مصغّر «بئر» است به‌معنای چاه کوچک، چاهک.

ص: ۲۶۸

خرابه‌های عسقلان در ساحل دریا در سه کیلومتری غرب شهر مجدل واقع است. روستای جوره، در ۲۷ کیلومتری شمال غزه، در محل آن قرار دارد یا داشته است. در بیرون عسقلان، «وادی نمل» است که گفته می‌شود همان وادی النمل مذکور در قرآن کریم می‌باشد.

عَسیب: کوهی است در شرق نقیع که نخستین نشانه‌های نقیع از سمت بالای آن می‌باشد. بنا به نقل هجری، پیامبر صلی الله علیه و آله در عسیب مسجدی داشته است.

عَسیرُ: چاهی بوده در مدینهٔ النبی متعلّق به ابو امیّه مخزومی. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نام این چاه را به «یسیره» تغییر داد.

عُشَیْره: مصغّر «عشره» است. کلمه «ذو» به این نام اضافه شده، گفته می‌شود:

«ذو العُشیره» که در این صورت، یکی از غزوات مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله منسوب به آنجاست. ذوالعشیره: روستای آبادی بوده در پایین ینبع النخل و بعدها به بارانداز حاجیان مصری تبدیل شد.

ذوالعُشیره، نخستین روستای ینبع النخل از طرف ساحل است و در آنجا مسجدی وجود دارد که می گویند رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله آن را تأسیس کرده است.

جاسر می گوید: این محل، که اکنون از میان رفته، نزدیک «عین‌البرکه» بوده است. «عین‌البرکه» که هنوز هم معروف می‌باشد، یکی از چشمه‌های ذوالعشیره را تشکیل می‌داده است.

عُصبه: (به ضمّ اول و فتح آن، هردو، روایت می‌شود و سکون صاد. بعضی‌ها به فتح عین و صاد ضبط کرده‌اند)، این کلمه به‌صورت «مُعَصَّب»- بر وزن محمّد نیز روایت می‌شود. عُصبه: منزلگاه بنی‌جحجبا بوده در غربِ مسجدِ قبا. در قبای فعلی نیز ناحیه‌ای است، که به همین نام خوانده می‌شود.

عِصْر: (به کسر اول و سکون دوم. به فتح اول و دوم نیز روایت می‌شود)، کوهی است میان مدینه و خیبر که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام رفتن برای خیبر از آن عبور کرد.

عَصَوین: یا «عصوان» تثنیه «عصا» است.

به‌صورت «عضوین» نیز روایت می‌شود.

در راه هجرت پیامبر از این نام یاد شده است. بلادی بر این باور است که:

عصوان (تثنیه عصا)، دو آبراهه‌اند به‌نام‌های عصا الیُمنی و عصا الیُسری که

ص: ۲۶۹

پس از پیوستن به یکدیگر در وادی مجاح، به یکی از ریزابه‌های وادی فرع، می‌ریزند.

عُظْم: (به ضمّ اول و سکون دوم)، یکی از کشتزارهای اطراف خیبر است.

عَفار: (به فتح اول)، عفر در لغت به‌معنای خاک است و عفار النخل به‌معنای بارور ساختن درخت خرما می‌باشد. در حدیث آمده است: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: از زمان عفار (تلقیح) نخل با همسرم نزدیکی نکرده‌ام ولی او حامله شده است. حضرت از طریق ملاعنه میان آن دو داوری کرد.

و نیز «عفار» جایی است میان مکه و طائف.

عَفْراء: (به فتح اول و سکون دوم و الف ممدود)، سیره‌نویسان در داستان کشته شدن فروهٔبن عمرو جذامی، از این نام سخن به‌میان آورده‌اند. فروه کارگزار رومیان در نواحی «معان» در شرق اردن بود. او هنگامی که دعوت اسلام را شنید مسلمان شد و خبر مسلمان شدنش را همراه هدایایی برای رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله در مدینه فرستاد. رومی‌ها از این قضیه آگاه شدند و فروه را دستگیر کردند و در کنار چشمه‌ای به‌نام «عفراء» به دار آویختند.

ابن‌هشام و یاقوت گفته‌اند که عفراء در فلسطین است. اما باید دانست که در داخل مرزهای امروز فلسطین قرار ندارد، بلکه در شرق اردن است. عفراء دارای چشمه‌های آب معدنی است که مردم برای استحمام آنجا می‌روند و در شمال «طفیله»، واقع در شرق اردن قرار دارد. در کتاب‌های جغرافیایی، این نام به‌صورت «عفری»- با الف مقصور آمده و یاقوت هم به همین شکل (عفری) ذکر کرده است.

مرزهایی که در کتاب‌های جغرافیایی و تاریخی قدیم برای فلسطین تعیین شده، با مرزهای فعلی آن تفاوت دارد. بخشی از فلسطین قدیم امروزه جزو خاک اردن است و بخشی از اردنِ گذشته اکنون در خاک فلسطین واقع است و بلکه برخی شهرهای ساحل لبنان امروزه در اردن قرار دارند. معروف است «طبریّه»، که در حال حاضر شهری فلسطینی‌است، مرکز ارتش اردن بوده و عکا و صور نیز از بنادر اردن به‌شمار می‌رفته‌اند.

ص: ۲۷۰

تقسیمات و مرز بندی‌های فعلی، ساخته بریتانیا است که لعنت ابدی بر او باد! او بود که از زمان وعده بالفور به یهودیان، این مرزهای فلسطین را گذاشت تا بدین‌وسیله عربها را تقسیم کند و میان عربهای آسیا و عربهای آفریقا، از خشکی کاملًا جدایی افکند تا در صورت حمله و یورش دشمنان به آنان، نتوانند با یکدیگر متّحد شوند و به یاری یکدیگر برخیزند.

کسی که تقسیمات اداری قدیم و جدید را مدّ نظر قرار ندهد، دچار اشتباه می‌شود و درنتیجه، وجود شهری را در یکی از این دو منطقه نفی و یا اثبات می‌کند.

شیخ عاتق بلادی، یکی از کسانی است که- با وجود مقام بلندی که در عرصه تحقیق و پژوهش دارد- گرفتار این اشتباه شده است. او وجود «عفراء» یا «عفری» را درمیان روستای قدیم و جدید فلسطین نفی کرده و گفته است که چنین جایی وجود ندارد.

عِفْری: (به کسر عین و سکون فاء و الف مقصور)، همان نام مکان قبلی است به روایت یاقوت. ابن‌هشام در سیره آن را با الف ممدود آورده است.

عَقار: (به فتح اول)، در حدیث آمده است:

«فرَدَّ النّبی عَلَیهِمْ ذَرارِیهِم وَ عِقار بُیُوتِهِم». گفته‌اند: مقصود خانه‌ها و اراضی آنهاست. بعضی گفته‌اند: مقصود از «عقار بیوتهم» لباس‌ها و اسباب و اثاثیه آنهاست. عقار نام خاص نیست.

عَقَبَه: (به فتح اول و دوم و سوم)، در لغت به‌معنای کوه بلندی است که بر سر راه قرار دارد و راه از آن می‌گذرد (گذرگاه دشوار کوهستانی، گردنه کوه). عقبه‌ای که در آنجا با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت شد و در سیره از آن یاد شده، عقبه منا است که جمره عقبه از آن رمی می‌شود. این عقبه، مدخلِ منا از سمت غرب و حدّ غربیِ آن می‌باشد.

وقتی می‌گویند: «بیعة العقبة الأولی» و «بیعة العقبة الثانیه» کلمات «اولی و «ثانیه» صفت بیعت هستند نه عقبه. (۱)

۱- بنابراین، این دو عبارت چنین ترجمه می‌شود: «نخستین بیعت عقبه» و «دومین بیعت عقبه»- م.

ص: ۲۷۱

عَقْرَباء: مؤنث «عقرب» است، به‌معنای «کژدم» و علّت تأنیث این کلمه آن است که صفت بقعه یا ارض می‌باشد (ارضٌ عقرباء یا بقعهٔ عقرباء). گویا این سرزمین کژدم زیاد داشته و به همین دلیل به این نام خوانده شده است.

و نیز «عقرباء» جایی است در سرزمین یمامه که در آن نبردهایی میان مسلمانان و مسیلمه کذاب رخ داد.

عَقَنْقَل: (به فتح عین و قاف و سکون نون و فتح قاف دوم)، به‌معنای توده و تلّ ریگ است. امیّهٔبن ابی‌صلت در شعری، در رثای کشتگان قریش در جنگ بدر اینگونه سرود:

ماذا ببدر فالعقنقل من مرازبهٔ جحاجح

عقنقل مکان ثابتی نیست؛ چرا که تلّ ریگ در یکجا ثابت نمی‌ماند و باد و طوفان آن را به حرکت درمی‌آورد و در جایی دیگر تلّ دیگری می‌سازد. اگر امروزه وجود داشت، البته جایش در عدوه قُصوی (کرانه چپ وادی) که مشرکان در آنجا کشته شدند، می‌بود.

عقیق: در عربستان (جزیرهٔ العرب) نام عقیق فراوان است؛ زیرا هر زمینی که سیلاب آن را بشکافد، به آن شکاف «عقیق» می‌گویند؛ (۱) یا هر وادی و رودخانه‌ای که خاک آن به سرخی بزند، به آن عقیق می‌گویند. در وجه تسمیه عقیق اختلاف است اما قول اول قوی‌تر می‌باشد؛ چرا که عربها به هر مسیل و آبراهه‌ای که سیلاب آن را شکافته و فراخ کرده باشد «عقیق» می‌گویند. در عربستان هفت عقیق وجود دارد که در اینجا عقیق‌های مذکور در سیره نبوی و حدیث شریف را یاد می‌کنیم:

۱. عقیق (وادی عقیق)، منظورم وادی عقیق در مدینه است که مشهورترین وادی‌های مدینه و بلکه مشهورترینِ عقیق‌ها است. هرگاه عقیق به‌طور مطلق ذکر شود مقصود همین عقیق است. در حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که بخاری روایت کرده، آمده است: «عمر بن خطاب گفت: در وادی عقیق از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گوید: دیشب کسی از جانب پروردگارم نزد من آمد و گفت: در این وادی مبارک نماز بخوان و

۱- عَقّ: در لغت به‌معنای شکافتن است- م.

ص: ۲۷۲

بگو: (نماز در این وادی معادل) عمره‌ای است که در موسم حج به‌جا آورده می‌شود».

آبشارهای بالای وادی عقیق از نزدیک وادی فرع آغاز می‌شود و سپس به‌سمت شمال جریان می‌یابد و از بین حرار در شرق و جبال قدس در غرب می گذرد و در آنجا وادی‌های بزرگی به عقیق می‌ریزد و در اینجا به‌نام «نقیع» خوانده می‌شود تا اینکه به نزدیک «بئرالماشی»، در راه هجرت می‌رسد و نام «عقیق‌الحسا» به خود می گیرد. در این نقطه به سمت شمال غربی منحرف می‌شود و تا ذو الحلیفه (آبارعلی)، محل میقات اهالی مدینه، ادامه می‌یابد. گاهی اوقات از نقیع تا ذو الحلیفه را «عقیق اقصی» و بعد از ذو الحلیفه را «عقیق ادنی» می‌نامند. مسیر آن در ذو الحلیفه به سمت شمال کج می‌شود و از شرقْ کوه عَیْر و از غربْ «بیداء» و سپس «جماء تضارع» آن را در میان می گیرند. در نزدیک مسجد قبلتین وادی بطحان به عقیق می‌پیوندد و مجموعاً به سمت جرف و غابه پیش می‌روند. از شرق وادی «قنات» به آنها می‌پیوندد که محلّ تلاقی آنها را «مجمع‌الأسیال» می گویند.

بعد از مجمع‌الأسیال، این وادی با نام «خُلَیْل» موسوم می‌شود که نامی جدید است و در کتابهای قدیمی ذکری از آن به میان نیامده است. از وادی «مخیط» که گذشت، به‌نام وادی «حَمْض» خوانده می‌شود.

در کنار نام وادی عقیقِ مدینه، همواره از جاهایی چون: «حمی‌النقیع» (که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را قرقگاه قرار داد)، میقات اهالی مدینه (ذوالحلیفه)، معرَّس (معرّس پیامبر خدا) عروهٔبن زبیر و قصر و چاه او، چاه رومه یا چاه عثمان و بسیاری دیگر از آثار ارزنده تاریخی، نام برده می‌شود. درباره وادی عقیق کتاب مستقلی به‌نام «اخبارالوادی المبارک» نوشته‌ام.

وادی عقیق در تاریخ

وادی عقیق، اگر مشهورترین وادی جزیرهٔالعرب نباشد، دست‌کم مشهورترین وادی مدینه منوره به‌شمار می‌آید؛ زیرا که تاریخ مدنیّت این شهرِ پاک؛ یعنی مدینه، با این وادی گره خورده است.

ص: ۲۷۳

می‌توانیم بگوییم که وادی عقیق خوش آب و هواترین منطقه مدینه است. در این‌باره کافی است حدیثی را بیاوریم که بخاری از عمربن خطاب روایت کرده است.

عمر می‌گوید: در وادی عقیق از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرماید:

دیشب کسی از جانب پروردگارم نزد من آمد و گفت: در این وادی مبارک نماز بخوان و بگو که: (نماز خواندن در این وادی معادل) عمره‌ای است که در موسم حج گزارده شود. از عامربن سعید نیز روایت شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سواره به عقیق رفت و سپس برگشت و فرمود:

عایشه! ما از عقیق می‌آییم، چه زمین نرم و آب گوارایی دارد! عایشه می‌گفت:

عرض کردم: ای پیامبر خدا، آیا به آنجا منتقل نشویم؟ فرمود: «چگونه برویم، در حالی‌که مردم آنجا خانه ساخته‌اند؟»

به‌خاطر خوش‌آب وهوایی این وادی بودکه بلال‌بن حارث از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کرد آن را به اقطاع وی دهد و حضرت هم تمام آن را به وی بخشید.

اما در زمان خلافت عمر، عقیق پایین‌تر از مدینه (عقیق ادنی) را از وی گرفت و عقیق اقصی را که ذوالحُلَیفه در آنجاست در اختیار او باقی گذاشت. عبداللّه‌بن ابی‌بکر می‌گوید: چون عمر به خلافت رسید، به بلال گفت: ای بلال، تو عقیق را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله طلبیدی و آن حضرت چیزی را که از ایشان تقاضا می‌کردند، دریغ نمی‌کرد. اکنون تو از عهده تمام آنچه در اختیار داری برنمی‌آیی. بلال گفت: درست است. عمر گفت: پس ببین آن مقدار از عقیق را که از عهده‌اش برمی‌آیی برای خودت نگهدار و بقیه را به ما بده تا تقسیمش کنیم. بلال نپذیرفت.

عمر گفت: باید این کار را بکنی. پس آن مقدار از عقیق را که بلال توانایی آباد کردنش را نداشت، از او گرفت و میان مسلمانان تقسیم کرد.

این وادی، مدینه را از سمت جنوب و غرب و شمال دور می‌زند، اما با مدینه فاصله زیادی دارد؛ زیرا از جهت جنوب بعد از قبا، در شمال وادی نقیع (که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را برای اسب‌های جهاد قرق کرد) قرار دارد و در آن درختان بزرگ و نیزارهای انبوه وجود داشت؛ به‌طوری که فرد سواره در لابه‌لای آنها گم می‌شد. مبدأ این وادی

ص: ۲۷۴

از جهت غرب، در دو میلی مدینه بوده و از مدینه تا آنجا با ماشین پانزده دقیقه راه است. این وادی به سمت غرب تا بعد از ذو الحلیفه؛ یعنی تا محلّ آبارعلی، امتداد می‌یابد که مسافتی حدود دو ساعت و بیست دقیقه است. اما از شمال، به محل بئر رومه ختم می‌شود. بخش نزدیک به مدینه از عقیق کبیر یا اکبر را، که چاه عروه در آن واقع است و عقیق اقصی را که ذو الحلیفه در آنجاست، با نام مطلق عقیق می‌خوانند و این همان قسمتی است که عمر در دست بلال‌بن حارث باقی گذاشت. بخش شمالی این وادی، به‌نام عقیق صغیر خوانده می‌شود و چاه رومه در آن واقع است.

در عقیق، دو عرصه و سه جمّاء وجود دارد. عَرْصه در لغت به‌معنای فضا و میدان وسیعی است که خالی از هرگونه بنا و ساختمان باشد و جَمّاء به‌معنای تپه است. یکی از این دو عرصه که بزرگ‌تر از دیگری‌است، بعد از چاه رومه قرار دارد وبه «عَرْصهٔ البقل» معروف است. عرصه دیگر میان عرصه بزرگ و عقیق کبیر واقع است و به آن «عرصهٔ الماء» می‌گویند. این دو عرصه از بهترین و ارزشمندترین جاهای مدینه است.

بنی‌امیه، به‌دلیل بخل و ضنّتی که نسبت به این دو نقطه داشتند، اجازه ساخت‌وساز در آنها را به کسی نمی‌دادند و فرماندار مدینه جز با اجازه و دستور خلیفه نمی‌توانست بخشی از این دو عرصه را به تیول کسی بدهد.

گفتیم که در عقیق سه جماء یا تپه نیز وجود دارد؛ ۱. «جمّاء تضارع»، که به چاه عروه و پس از آن منتهی می گردد ۲.

«جمّاء امّ خالد»، که در شمال جماء تضارع قرار دارد ۳. «جمّاء عاقر»، که در شمال «جماء امّ خالد» است.

در صدر اسلام، در عقیق قصرهای باشکوه و باغ‌های سرسبز و خرّم و درختان میوه وجود داشت که در اشعار عربی از آنها یاد شده است. یکی از این قصرها قصر عروهٔبن زبیر بود که در کنارش چاه زبیر قرار داشت. دیگری قصر عاصم‌بن عمرو و قصر مغیرهٔبن ابی‌العاص و قصر عنبسهٔبن عمرو بود.

جعفربن سلیمان زمانی که والی مدینه بود در قصر عنبسه سکنی گزید و در اطراف آن خانه‌هایی ساخت و حشم و خدم خود را در آنها جای داد ولی بعد از

ص: ۲۷۵

مدتی، به عرصه نقل مکان کرد و در آنجا منزلی ساخت و تا زمانی که معزول شد در آن خانه می‌نشست.

یکی دیگر از این قصرها، قصرالمستقر، متعلق به ابوبکربن عبداللّه‌بن مصعب بود. قصرهای دیگر؛ قصر عبداللّه‌بن ابی‌بکربن عمرو، قصر ابراهیم‌بن هشام، قصر آل‌طلحه، قصر خارجه، قصر عبداللّه‌بن عامر، قصر مروان‌بن حکم و بالاخره قصر سعیدبن عاص است که به جود و بخشندگی شهرت داشت.

باری، در عقیق کاخهای برافراشته و باغ‌های وسیع و مرغزارهای سرسبزی وجود داشت و آثار و بقایای این کاخها هنوز برجاست و از وجود شهری بزرگ و مجد و عظمتی دیرین و عزّتی پرشکوه خبر می‌دهند.

شاعران معاصر مدینه منوره، همچون شاعران گذشته، در وصف وادی عقیق اشعار فراوانی سروده‌اند.

یکی از این شاعران، استاد محمد هاشم رشید- رییس انجمن ادبی مدینه منوره است که دیوان کاملی به‌نام «علی ضفاف العقیق» (بر کرانه‌های عقیق) دارد. در این‌باره نگاه کنید به فصل ششم از کتاب ما: «اخبار الوادی المبارك».

۲. عَقیق طائف: این وادی یا رودخانه، در شمال طائف واقع است و قبلًا از غرب و شمال حاشیه طائف می‌گذشت. امروزه محله‌هایی از طائف در این وادی ساخته‌اند. در خبرهای مربوط به غزوه طائف از این عقیق یاد شده است.

۳. عَقیق عُشَیْره: یکی از وادی‌های حجاز است، در نزدیکی ذات عرق. این همان عقیقی است که شافعی می‌گوید: «اگر از عقیق محرم شوند بیشتر دوست دارم».

۴. عَقیق: فیروزآبادی می‌نویسد:

آب و قناتی بوده از بنی جَعْدَه و جرم که درباره آن، با هم اختلاف پیدا کردند و برای قضاوت نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفتند و آن حضرت به نفع بنی‌جرم حکم داد.

عُکاظ: از بازارهای معروف عرب است که در سیره نبوی از آن یاد شده است؛ مثلًا روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله، در آغاز دعوت، در موسم حج به بازارهای عکاظ و ذو المجاز و مجنّه می‌رفت و در میان منازل قبایل می‌گشت و آنان را به

ص: ۲۷۶

تصویر شماره ۲۷

ص: ۲۷۷

اسلام دعوت می کرد .... همچنین روایت شده که آن حضرت در بازار عکاظ به سخنرانی‌های قس‌بن ساعده گوش می‌داد. این بازار در سمت شمال شرقی شهر «الحوّیه» فعلی، واقع در شمال شرقی طائف، در سی و پنج کیلومتری پایین وادی شُرب و وادی عرج که تلاقیگاه این دو رودخانه است، قرار داشت؛ چرا که اماکن مذکور در حوادث عکاظ- مانند عبلاء و شرب و حریره- هنوز هم در آن مکان معروف‌اند.

عَکَّه: (به فتح اول و تشدید دوم)، مراد از عکّه در اینجا، شهر فلسطینی «عکا»، واقع در ساحل دریای مدیترانه است. این شهر را مسلمانان در سال پانزدهم هجری به‌دست معاویهٔبن ابی‌سفیان و عمروبن عاص فتح کردند. در حدیث آمده است:

«خوشا به‌حال کسی که عکا را ببیند».

عُکْل: تیره‌ای از قبیله عدنانی طابخه است.

دو دهکده شقراء و اشیقر از روستاهای این تیره بوده است. از این تیره در کنار قبیله «عُرَینه» نیز یاد می‌شود و به مجموع این‌دو «عرنیّون» گفته‌اند که شاید از باب تغلیب باشد؛ زیرا همان‌طور که گفتیم، «عکل» قبیله‌ای عدنانی است اما عُرینه قحطانی می‌باشد. معلوم نیست این قبیله در داستان مشهورشان، در سریّه کرزبن جابر قهری، از کجا به مدینه آمدند.

عُلا: (به ضمّ اول و الف مقصور)، جمع «عُلیا» است که وادی آن در گذشته به‌نام وادی‌القری معروف بود. عُلا در محل بازار قدیمی قرْح واقع است. اهالی قرح مدّعی هستند که مسجد جامع این شهر همان مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در «قرح» است که آن حضرت هنگام عبور از آنجا، هنگام رفتن به جنگ تبوک، آن را بنا کرد. «علا» نامی جدید است که در معجم یاقوت آمده و نمی‌دانم که پیش از او چه‌کسی این نام را به‌کار برده است.

علا در ۳۲۲ کیلومتری شمال مدینه منوره واقع است و ایستگاه راه‌آهن حجاز، میان مدینه و شام، در آنجا قرار داشت.

عَلَق (ذو عَلَق): یکی از شاخه‌های وادی نعمان است که وقتی از کوه «کرا» به قصد طائف بالا می‌روید، علق در سمت راست شما است. به کوه‌هایی که

ص: ۲۷۸

آب‌های آن‌ها به عَلَق می‌ریزد «جبال علق» می‌گویند. عَلَق در ۴۵ کیلومتری شرق مکه، در راه طائف واقع شده که از وادی نعمان عبور می‌کند.

عَلَم: در لغت عرب به‌معنای کوه است و جمع آن «اعلام» می‌باشد. به علایم و نشانه‌هایی که در کنار جاده‌ها، برای راهیابی نصب می‌شود نیز «اعلام» می‌گویند، (و مفرد آن عَلَم است.) این کوه باید در حجاز باشد؛ زیرا در مدایح نبوی و اشعاری که در شوق و اشتیاق به دیار مقدسه سروداند، از این نام یاد شده است؛ مثلًا مرحوم احمد شوقی گفته است:

ریم علی القاع بین البان و العلم أحلّ سفکَ دمی فی الأشهر الحُرُم

این امکان نیز وجود دارد که مراد از عَلَم یکی از نشانه‌های حرم باشد که برای تعیین حدود مکه مکرمه نصب شده‌اند. واللَّه اعلم.

عُلْو المدینه: (به ضمّ عین و سکون لام)، درحدیث هجرت آمده است: «هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مدینه آمد، در عُلْو (بالای) مدینه، در میان قبیله‌ای که به آنان بنی‌عمروبن عوف می‌گویند، فرود آمد».

ابن حجر می‌گوید: هرچه در سمت نجد باشد، به آن عالیه می‌گویند و آنچه در جهت تهامه باشد، سافله خوانده می‌شود. و قبا جزو عوالی مدینه است.

فرود آمدن پیامبر در عُلو مدینه، برای بالاگرفتن کار آن حضرت و دینش به فال نیک گرفته شد.

عُمان: (به ضمّ اول و تخفیف میم)، ناحیه معروفی است در جنوب شرقی شبه جزیره عربستان که در جاهای متعددی از حدیث شریف، از آن یاد شده است. در حدیث حوض آمده است: «میان بُصری و صنعا و میان مکه و ایله و از اینجا که من هستم تا عُمان را شامل می‌شود». در حدیث آمده است که: «هرکس کسب روزی بر او دشوار گردد، به عُمان برود».

عَمّان: (به فتح اول و تشدید میم)، مراد در اینجا، عَمّان اردن است. در سنن ترمذی آمده است: «حوض (کوثر) از عدن تا عمّان بلقاء است».

[عمره: در لغت به معنای زیارت است که از عماره گرفته شده؛ زیرا زائر بیت اللَّه به

ص: ۲۷۹

وسیله زیارت خانه، سبب آبادانی آنجا می‌شود و در اصطلاح فقهی، نام مناسک و اعمال مخصوصی است که در میقات و نیز در مکه انجام می‌گیرد، عمره دو قسم است:

۱. عمره تمتّع

۲. عمره مفرده

اعمال مشترک این‌دو آن‌است‌که زائر از میقات مُحرم می‌شود و پس از ورود به مکه، به طواف می‌پردازد و سپس نماز طواف گزاده، آنگاه سعی میان صفا و مروه به جا می‌آورد و پس از آن تقصیر می‌کند. ولی حاضران در مکه برای انجام عمره مفرده از ادنی الحل محرم می‌شوند. (۱) فرق میان عمره تمتع و عمره مفرده

۱. عمره مفرده به صورت مستقل از حج انجام می‌گیرد ولی عمره تمتّع را باید با حج به‌جا آورد؛ بدین ترتیب که نخست عمره تمتع و پس از آن حج به‌جا آورده می‌شود.

۲. طواف نساء در عمره مفرده واجب، ولی در عمره تمتع واجب نیست.

۳. در عمره مفرده، شخص مُخَیَّر است پس از سعی، میان حلق و تقصیر و در عمره تمتّع تنها باید تقصیر کند.

۴. عمره تمتّع و حج، دریک‌سال با هم انجام می‌شود ولی عمره مفرده چنین‌نیست.

۵. عمره تمتع را در طول سال تنها یک بار، در ماه‌های حج به‌جا می‌آورند ولی عمره مفرده را در تمام سال می‌توان انجام داد. (۲) اما بهترین وقتِ آن در ماه رجب است که روایات زیادی در فضیلت و برتری آن وارد شده است.]

[عُمْرَةُ الإسلام: عمره مفرده (۳)]

عَمْق: (به فتح اول و سکون دوم)، در لغت به‌معنای قعر و ژرفای چیزی است؛ و نیز به‌معنای زمین نرم و هموار می‌باشد.

عَمق یکی از وادی‌های طائف است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، هنگام محاصره طائف، در آنجا فرود آمد. جاهای دیگری نیز به این نام وجود دارد که ندیده‌ام کسی در سیره و حدیث از آنها ذکری به‌میان آورده باشد. یکی از «عمق» ها در وادی

۱- جواهر، ج ۲۰، ص ۴۴۱

۲- الفقه المقارن، ص ۴۷۲

۳- جواهر، ج ۱۸، ص ۴۷

ص: ۲۸۰

فرع است و دیگری در اطراف مهد (مهد الذهب).

عُمَق: (به ضمّ اول و فتح دوم)، نشانه‌ای است که بر سر راه منتهی به مکه، میان معدن بنی‌سلیم (مهد) و ذات عِرْق نصب شده است.

عِمْواس: (به کسر اول و سکون دوم؛ به فتح اول و دوم نیز روایت شده است)، از همینجا بود که طاعون در زمان عمربن خطاب، سال ۱۸ هجری، انتشار یافت.

عمواس در جنوب شرقیِ رمله فلسطین، در راه رام‌اللّه به غزه واقع بود و حدود سی کیلومتر با قدس فاصله داشت.

ارتفاع زمینِ آن از سطح دریا ۳۷۵ متر است. عمواس تا سال ۱۹۶۷ م. در دست عربها بود و در این سال دشمن خانه‌های عربها را ویران ساخت و ساکنان آنها را آواره کرد و اکنون هیچ اثر و نشانی از عمواس باقی نیست.

گفتنی است، طاعونی که از عمواس شروع شد، به‌خاطر آلودگی هوا و بدی موقعیت جغرافیایی این منطقه نبوده؛ چرا که عمواس در مکان مرتفعی قرار داشت که از هوایی پاک و تمیز و محیطی سالم و بهداشتی برخوردار بود؛ بلکه به‌نظر می‌رسد علت انتشار طاعون از عمواس این بوده که پس از فتح آن به‌دست عمروبن عاص، جمعیت آن افزایش یافت و به مقرّ سپاهیان مسلمان تبدیل شد.

عَمّوریه: در داستان اسلام آوردن سلمان فارسی از این شهر نام برده شده است.

عمّوریه شهر رومی بزرگی بوده در تپه آناطولی در وسط ترکیه که معتصم عباسی آن را در سال ۲۲۳ ه. ق. فتح کرد. علت حمله معتصم به این شهر و فتح آن، این بود که رومیان زن مسلمانی را اسیر کردند و آن زن فریاد زد:

«وامعتصماه». از آن پس، فریاد «وامعتصماه» به نماد شجاعت عربی و رمز دفاع و محافظت از حرمت و حیثیت مسلمانان تبدیل شد.

عُمْیانِس: (به ضمّ عین و سکون میم و کسر نون)، بتی بوده در جاهلیت متعلّق به مردم یمن.

عَمیس: (به فتح اول و کسر دوم)، که در لغت به‌معنای امر پوشیده و سردرگم می‌باشد، یکی از منزل‌های

ص: ۲۸۱

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در هنگام رفتن به بدر بوده است و به آن عمیس‌الحمام نیز می‌گویند. گمان می‌رود با غین (غمیس) باشد.] «غمیس».

عُنابه: (به ضمّ اول و تخفیف نون)، جایی است در سه میلی حسینیه، در راه مکه.

بعضی گفته‌اند: تک کوهی است سیاهرنگ که پایین‌تر از رویثه، بین مکه و مدینه، قرار دارد. این کوه معروف نیست. محدثین آن را با تشدید نون (عُنّابه) روایت کرده‌اند.

عِنَبَه (بئر ابی‌عنبه): چاهی است در دو میلی مدینه منوره. یاقوت می گوید:

چاهی است در یک‌میلی مدینه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، هنگام رفتن به بدر، در محلّ آن از یارانش سان دید. در سنن ابوداود آمده است: زنی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای پیامبرخدا! شوهرم می‌خواهد فرزندم را از من بگیرد، در حالی که او از چاه ابی‌عنبه برایم آب می‌آورد و وجودش برایم سودمند است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بروید و بر سر او (که با کدام‌یک از شما باشد) قرعه بزنید. شوهرش گفت:

کیست که درباره فرزندم با من ادعای حقّی کند (فرزند حق من است نه حق همسرم). این مطلب در کتاب الطلاق سنن ابوداود، باب «من احقّ بالولد» آمده است.

[عَنَق: نوعی از راه رفتن است که در آن گام‌ها بلند برداشته شده و در نتیجه حرکت سریع می‌شود، عَنَق اسم مصدر اعنق می‌باشد. (۱) در حدیث است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به هنگام افاضه از عرفات «کانَ یَسِیرُ سَیْرَ الْعَنَق» (۲)

تند و با گام‌های بلند حرکت می‌کرد.]

عَوالی: جمع «عالیه»، بر منطقه بالای مدینه منوره، جایی که وادی بطحان شروع می‌شود، اطلاق می‌گردد. قدما از عالیه به‌عنوان دهکده یا کشتزاری یاد می‌کنند که با مدینه سه میل فاصله داشته، اما امروزه وصل به آن شده است. در جنوب شرقی مسجدالنبی، در راه عوالی، یکی از محلات مدینه واقع شده که به آن «حی‌العوالی» می‌گویند.

۱- مصباح المنیر، ص ۴۳۲ ماده «عنق».

۲- سنن نسائی، ج ۵، ص ۲۵۸، ح ۳۰۳۲

ص: ۲۸۲

عوالی پر از باغ و بستان بود و بیشتر درختانش را درخت خرما تشکیل می‌داد اما اکنون بسیاری از این بستان‌ها به ساختمان تبدیل شده و چیزی نمانده که به‌کلی از میان برود.

عِیال (امُّ العِیال): دهکده آبادی است در کنار چشمه ثجاجه در وادی فرع که از شرق، کوه آره بر آن سایه افکنده و ۶۲ کیلومتر با سقیا فاصله دارد. بکری می‌نویسد: امّ‌العیان زمینی است در فرع، متعلّق به جعفربن طلحهٔ‌بن عمربن عبیداللَّه‌بن معمربن عثمان‌بن عمروبن کعب. طلحه جوان زیبا و خوبرویی بود.

او تصمیم گرفت زمین خود امّ‌العیال را آباد کند؛ لذا زندگی خود را به آنجا منتقل کرد امّا در آنجا مبتلا به وبا شد و چون به مدینه برگشت چهره‌اش عوض شده، زیبایی‌اش را از دست داده بود.

مالک‌بن انس او را دید و گفت: این کسی است که زمینش را آباد نمود اما بدنش را خراب کرد.

عَیْر: (به فتح اول و سکون دوم)، کوه قهوه‌ای رنگی است که از شرق به غرب کشیده شده و از جنوب مشرف به مدینه منوره می‌باشد و از فاصله ده‌کیلومتری دیده می‌شود. این کوه حدّ جنوبی حرم مدینه است. از شرق به حرّه نقیع وصل می‌شود و از غرب، در محل ذو الحلیفه، به عقیق می‌چسبد. در حدیث آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از عیر تا ثور را حرم قرار داد.

مراد از عیر همین کوه مورد بحث است و ثور در مدینه، در پشت کوه احد قرار دارد. پیشتر درباره آن نوشتیم.

عِیص: (به کسر عین و سکون یاء)، در لغت به‌معنای رستنگاه درختان نیکوست.

یاقوت می‌نویسد: به درختان سدر و عوسج و امثال اینها هرگاه انبوه و درهم پیچیده باشند، «عیص» می‌گویند.

در خبرهای مربوط به اعزام سریّه حمزهٔ‌بن عبدالمطّلب به‌سوی سیف البحر (ساحل دریا) از ناحیه عیص، این نام برده شده است.

عَیص: وادی‌ای است متعلق به جهینه، میان مدینه و دریا. این وادی در اصل از وادی‌های ینبع است و در ساحل دریا قرار ندارد، بلکه فاصله آن با دریا دو روز است. عیص نزدیک راه کاروان‌هایی است که از راه ساحلی به شام می‌رفته‌اند. به همین دلیل،

ص: ۲۸۳

ابو بصیر بن سهیل‌بن عمرو قرشی، زمانی که از چنگ کفار قریش گریخت، در این وادی بر سر راه کاروان‌های قریش کمین می‌کرد. عیص در ۱۵۰ کیلومتری شمال ینبع قرار دارد و هنوز هم دهکده آبادی است و جزو امیرنشین مدینه می‌باشد.

عین ابی نیزر: صدقه علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام است در ینبع النخل. ابو نیزر یکی از فرزندان نجاشی بود که در خردسالی اسلام آورد.

[«ابونَیْزر» پسر «نجاشی» پادشاه حبشه بود. وی در خردسالی به اسلام گرایش پیدا کرد و حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید و تا هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه آن حضرت بود و سپس به خانه حضرت فاطمه علیها السلام آمد و با فرزندان آن بزرگوار به سر برد.

ابونیزر گوید: روزی من در «عین ابی نیزر» و «بُغَیْبَغَه» مشغول حفّاری بودم، علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام آمد و از من پرسید: غذایی داری؟ عرض کردم:

غذایی است که آن را شایسته امیر مؤمنان علیه السلام نمی‌دانم. حضرت فرمود:

بیاور. آن را خدمت ایشان بردم، آن حضرت پس از صرف غذا، بیل را به دست گرفت و داخل چاه رفت و بیل می‌زد ولی به آب نمی‌رسید، از آنجا خارج شد. عرق‌های پیشانی را پاک کرد.

دوباره به آنجا بازگشت و مشغول به بیل زدن و حفّاری شد. یکباره آب به حجم گردن شتری از چشمه جوشید. علی علیه السلام به سرعت بیرون آمد و فرمود: خدا را گواه می‌گیرم که این چشمه صدقه است.

سپس درخواست قلم و کاغذ کرد، من به سرعت آن را حاضر کردم و حضرت نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا مَا تَصَدَّقَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، تَصَدَّقَ بِالضَّيْعَتَيْنِ الْمَعْرُوفَتَيْنِ، بِعَيْنِ أَبِى نَيْزَرَ وَ الْبُغَيْبِغَةِ عَلَى فُقَرَاءِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ لِيَقِيَ اللَّهُ بِهِمَا وَجْهَهُ حَرَّ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لا تُبَاعَا وَ لا تُوهَبَا حَتَّى يَرِثَهُمَا اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ...»

«به نام خدای رحمان و رحیم، این وقفنامه بنده خدا، امیر مؤمنان علی، در مورد دو چشمه ابی‌نیزر و بغیبغه است

ص: ۲۸۴

برای مستمندانِ مدینه و مسافران درمانده، تا بدین وسیله خود را از حرارت آتش جهنّم در روز رستاخیز مصون دارد. این دو چشمه را نه کسی می‌تواند بفروشد و نه هبه کند تا اینکه خداوند آن را به ارث برد و خدا بهترین وارثان است.» (۱) شاید دلیل نامگذاری این چشمه به «ابی‌نیزر» به خاطر قدردانی از تلاش مقدماتی او در حفر این چاه بوده است.]

عین‌الأزرق یا عین‌الزرقاء: قناتی است که مروان‌بن حکم در زمان معاویه آن را از قبا تا مدینه احداث کرد.

عینان: یا «کوه عینین» که به‌نام «جبل‌الرماة» نیز خوانده می‌شود، تپه کوچک نمایانی است نزدیک احد از سمت مدینه که آبراهه قنات از میان آن‌دو می‌گذرد.

آرامگاه حضرت حمزه در میان این تپه و کوه احد قرار دارد. در اخبار غزوه احد از «جبل عینین» نام برده شده است.

عَیْنَب: (به فتح اول و سکون دوم و فتح نون)، در حدیث آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله چراگاه گوسفندانش را از صخره تا عینب به اقطاع معقل‌بن سنان مزنی داد. یاقوت به نقل از نصر گفته است: نه در سرزمین مزینه و نه در حجاز، جایی به این نام نمی‌شناسم.

می گویم: شاید صخره شکل تحریف شده «صُیحره» باشد که به‌معنای زمین نرم و خاکیِ واقع در وسط سنگلاخ است. صُیحره نام زمینی است که دشت نقیع، از غرب آن را احاطه کرده است ...

اگر چنین باشد، پس صُحره در پیرامون دشت نقیع، از نواحی مدینه، قرار داشته است.

عین التمر: شهری است نزدیک انبار در غرب کوفه که در سال ۱۲ هجری فتح شد و بشیربن سعد، پدر نعمان‌بن بشیر انصاری، در آنجا به شهادت رسید. بشیر نخستین کودکی مسلمان بود که در میان انصار به دنیا آمد.

عین النبی صلی الله علیه و آله: در محل غار بنی‌حرام، در غرب کوه سلع و در سمت راست کسی که به سمت مساجد فتح می‌رود، قرار دارد.

۱- مستدرک‌الوسائل، ج ۱۴، ص ۶۲؛ یاقوت، ج ۴، صص ۱۷۵ و ۱۷۶

ص: ۲۸۵

عینون یـا بیت عینون: در مناطقی که پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله به تیول تمیم‌الـداری داد، از این مکان نام برده شـده است. بیت عینون دهکده آبادی است در پنج‌کیلومتری شمال‌شرقی شهر الخلیل در فلسطین.] «بیت عینون».

[عَیَیْنَه یا عَیْنُ النَبیّ صـلی الله علیه و آله: به روایت ابن شـبه از «عبـدالملک بن جابر» پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله از چشـمه‌ای که کنار «کهف (غار) «بَنی حَرام» جریان داشته، وضو گرفته است. (۱) ابن نجّار به مناسبت ذکر «عَین النبی»، به نقل روایتی از «طلحهٔ بن حَراش» می‌پردازد که یاران پیامبر صـلی الله علیه و آله در جریان غزوه خندق، آن حضرت را از بیم شبیخون دشمن، شب‌ها به کهف بنی حرام می‌بردند و صبحگاهان از غار پایین می‌آمد.

پیامبر صـلی الله علیه و آله در کنار آن غار با شـکافتن کوه، چشـمه آبی جاری کرد. (۲) مطری می‌نویسد: چشـمه‌ای که ابن نجار از آن در کنار کهف بنی حرام یاد کرده، اکنون آثار آن از میان رفته است. (۳)]

۱- ابن شبّه، ج ۱، ص ۱۶۰

۲- ابن النجار، ص ۴۹؛ مطری، صص ۵۷ و ۵۸

۳- سمهودی، ج ۳، ص ۹۸۵

ص: ۲۸۶

ص: ۲۸۷

«غ»

غائر: آبراهه‌ای است که از میان بئرالماشی- در راه هجرت- وقاحه می‌گذرد و آب خود را میان وادی «رئم» در وادی نقیع و «حلقه» در وادی جیّ و صفراء تقسیم می‌کند. پیشتر به «ثنیهٔ رکوبه» معروف بود و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در هنگام هجرتش به مدینه، از آنجا عبور کرد.

غابه: جایی است در شمال غربی مدینه که شش کیلومتر با مرکز فاصله دارد.

نخستین منبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از درختان گز غابه ساخته شد. برخی نسخه‌برداران «فتح الباری» این مکان را تصحیف کرده آن را جزو عوالی مدینه قرار داده‌اند؛ در صورتی که غابه در پایین‌ترین نقطه سافله (منطقه پایین) مدینه واقع شده است؛ چراکه محلّ جمع شدن آب وادی‌های مدینه می‌باشد. غابه هنوز هم در میان مردم به همین نام معروف است و امروزه الخُلیل جزو غابه به‌شمار می‌آید.

غار: به‌معنای درخت برگ بو و نیز به معنای حفره و شکاف در کوه است. در سیره از «غار حِرا» و نیز از «غار جبل ثور» یاد شده که هر دو در مکّه هستند و پیشتر درباره آنها توضیح دادیم.

غَبراء: در لغت به‌معنای زمین و خاک سرخ رنگ است. غبراء: دهکده‌ای است از دهکده‌های یمامه که بنوحارث‌بن مسلمهٔبن عبید در آن سکونت داشتند.

این دهکده در ایام مسیلمه کذّاب تن به صلح خالدبن ولید نداد.

غُبَیْب: (به ضمّ غین)، مصغّر «غبّ» است، به‌معنای آب دادن شتر به‌صورت یک

ص: ۲۸۸

روز در میان. غبیب نام جایی است در بطن وادی رانوناء. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نخستین نماز جمعه مدینه را در همین مکان برگزار کرد و مسجد آدینه در آنجا ساخته شد.] «وادی رانوناء».

[غِثْریانَه: درّه‌ای است بزرگ که میان «امُّ سَلَم» (ذی سَلَم) و «تِعِهّن» قرار دارد و سیلاب آن از جانب راست در تعهّن می‌ریزد.

این همان درّه‌ای است که در مسیر هجرت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرار داشته و ابن هشام از آن به «عِثْیانه» یاد کرده است. [(۱)]

غَدره: (به فتح اول و کسر دوم)، جایی است در حجاز. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این مکان عبور کرد و چون از نام «غدره» خوشش نیامد، آن را به «خَضِر» تغییر داد؛ زیرا غدْره به‌معنای تاریک و سیاه است.

عرب‌ها می‌گویند: «لیلهٔ غدِره» یعنی شب تاریک و ظلمانی.

غدیر الأشطاط: روبه‌روی حدیبیه است.

] «اشطاط».

غدیر خُمّ: این کلمه در اصل مأخوذ از «غادَرَ الشیء» است به‌معنای آن‌چیز یا آنجا را ترک کرد. غدیر فعیل است به‌معنای مفعول؛ یعنی متروک و رها شده. هر آبی که از آب باران در آبگیری (کوچک یا بزرگ) متروک و باقی بماند به آن «غدیر» می‌گویند.

غدیر خُمّ: جایی است میان مکه و مدینه در شرق جُحفه. امروزه به‌نام «الغربه» معروف می‌باشد.] «خمّ».

[چنانکه در منابع اهل سنت و شیعه آمده است پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بازگشت از حج در غدیر خم توقف کرد و در میان حج‌گزارانِ همراه خود، که شمار آنها را تا بیش از ۱۲۴ هزار نفر هم گفته‌اند (۲) خطبه‌ای ایراد کرد و در آن امیر مؤمنان علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام را به ترتیبی که در کتب مربوط آمده است، به ولایت منصوب کرد و به همین مناسبت آیه شریفه: الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلَامَ دِیناً ... نازل شد. (۳) «در سه مایلی منطقه جُحفه، جایی

۱- بلادی، ج ۱۰، ص ۱۰۱، به نقل از ابن هشام، ج ۱، ص ۴۹۱

۲- فی رحاب الغدیر، ص ۳۷

۳- مائده: ۳

ص: ۲۸۹

که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام را به امامت منصوب کرد. مسجدی با نام «مسجد غدیر» است که در روایات اهل بیت علیهم السلام از این مسجد یاد شده و به نماز گزاردن در آن توصیه شده است.

حسّان بن جمّال می گوید: امام صادق علیه السلام را از مدینه به مکه می‌بردم، هنگامی که به مسجد غدیر رسیدیم، به سمت چپ مسجد نگریست و فرمود:

«ذَاکَ مَوْضِعُ قَدَمِ رَسُولِاللَّهِ صلی الله علیه و آله حَیْثُ قَالَ: مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ ...». (۱) «اینجا قدمگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، آنگاه که فرمود: «هرکس که من مولای او هستم، علی مولای اوست. خداوندا! دوست بدار کسی را که او را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که او را دشمن دارد ...»

و در روایت دیگر امام کاظم علیه السلام به عبدالرحمان بن حجاج می‌فرماید:

«صَلِّ فِیهِ فَإِنَّ فِیهِ فَضْلًا وَ قَدْ کَانَ أَبِی یَأْمُرُ بِذَلِکَ ...»؛ (۲) «در آن مسجد نمازبگزار که از فضیلت فراوانی برخوردار است و پدرم به آن توصیه می کرد.]

غُراب: در لغت به‌معنای کلاغ است. در خبر غزوه بنی لحیان (رجیع) و نیز در حدیث شریف، از این نام خاص، یاد شده و آن کوه سیاه‌رنگی است در غرب مدینه که راه شام از آن می گذرد و قبلًا راه‌آهن نیز از آن عبور می کرد. امروزه به این کوه «حَبَشی» می گویند؛ چون رنگ آن سیاه است، این نام را روی آن گذاشته‌اند. کوه غراب هفت کیلومتر با مرکز مدینه فاصله دارد. به آن «غرابات» (به صیغه جمع) نیز می گویند. در حدیث آمده است که:

«چون به غرابات رسیدیم، نگاهی به احد کرد و ...».

سمهودی می گوید: امروزه به آن «غُریبات» (به صیغه تصغیر) می گویند.

] «نقشه مدینه منوره».

غُرابه: کوه‌های سیاه‌رنگ هستند و به‌دلیل داشتن رنگ سیاه، به این نام خوانده شده‌اند. یاقوت می‌نویسد: از جمله جاهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله به تیول مجّاعهٔبن مداره داد: غوره و غرابه و حُبَل بود که این آخری در نواحی یمامه است.

۱- کافی، ج ۴، ص ۵۶۶

۲- وسائل ۳، ص ۲۲۳/ ۳۴۶۷

ص: ۲۹۰

غُران: (به ضمّ اول و تخفیف دوم)، بر وزن «غُراب». در خبر غزوه بنی‌لحیان یا همان «رجیع» از این وادی یاد شده است.

ابن‌اسحاق می‌نویسد: غُران وادیی است میان «امج» و «عُسفان» و منازل بنی‌لحیان در آنجا قرار داشته است.

«امج» اکنون «خُلیص» معروف است و راه مکه به مدینه در هشتاد و هفت کیلومتری بعد از گردنه غزال به سمت غران پایین می‌رود.]

«نقشه مابین طائف و رابغ».

غرز النقیع:] «نقیع».

غَرْس (بئر غرس): غَرس در لغت به‌معنای قلمه درخت یا نهالی است که در زمین می‌نشانند تا بروید. چاه غرس که در احادیث نبوی از آن یاد شده، در قبا بوده است. نیز] «بئر».

غرقد: (بقیع الغرقد)، غرقد در لغت به‌معنای گیاه دیوخار است. نام بقیع‌الغرقد، قبرستان عمومی مدینه، از همین معنا گرفته شده است.

غُرور: (به ضمّ اول)، گردنه‌ای است در یمامه. از همین گردنه بود که خالدبن ولید بر مسیلمه کذّاب تاخت.

غُزَّه: (به ضمّ اول و تشدید دوم)، به‌گفته یاقوت، دژی بوده در مدینه متعلّق به بنی‌عمرو بن عوف. که مناره مسجد قبا در محلّ آن ساخته شد.

غزّات: همان غزّه است.

غَزال: به‌معنای آهوی نر است و همان گردنه عسفان می‌باشد که از شمال مشرف بر عسفان است. این گردنه در ۸۵ کیلومتری شمال مکه قرار دارد.

غَزَّه: شهری کنعانی عربی است و یکی از قدیمی‌ترین شهرهای دنیا می‌باشد.

یاقوت می‌گوید: غزّه برگرفته از «غَزّ فلان بفلان و اغتزّ به» است؛ یعنی فلانی را از میان یاران خود برگزید و او را از یاران خاص خود قرار داد. دباغ می‌گوید: به احتمال زیاد، به‌معنای «قویّ»، «مخازن»، «گنجینه‌ها» و «آنچه اندوخته می‌شود» است. در حدیث آمده: «شما را به دو عروس: غزّه و عسقلان مژده می‌دهم». این شهر در زمان خلافت ابوبکر به‌دست عمرو بن عاص فتح شد. «هاشم» بن عبد مناف که

ص: ۲۹۱

برای تجارت به غزّه رفته بود، در همین شهر از دنیا رفت. شافعی نیز در غزه به‌دنیا آمده است.

غَضْبان: (قصر غضبان)، جایی بوده در حومه بصره. نقل شده است انس‌بن مالک دعا کرد که خداوند برای باغی که داشت باران بفرستد و باران آمد و به «قصر غضبان» نرسید. مقصود این است که خداوند دعای این صحابی را مستجاب کرد و فقط بر باغ او باران فرستاد.

غَضَوین: (ذوغضوین)، تثنیه «غضا» است. در حدیث هجرت این نام برده شده است.

ابن‌اسحاق می‌گوید: سپس بلدِ راه، آن‌دو (پیامبر و ابوبکر) را از بطن مرجح در ذو الغضوین برد.

بعضی آن را «عَصَیِوان» گفته‌اند که تثنیه «عصا» است و به یکی از آنها «عصا الیمنی» می‌گویند و به دیگری «عصاالیسری». در آبراهه‌اند که بعد از پیوستن به یکدیگر دو وادی مجاج، یکی از ریزابه‌های وادی فرع می‌ریزند.

غَطَفان: قبیله‌ای عدنانی است که در آن قسمت از سرزمین نجد که بعد از وادی‌القری و کوه طیء است، می‌زیستند؛ از جمله دیار غطفان است:

ذو ارل و هباءة. و از کوه‌های ایشان است:

ضرغد. و از وادی‌های آنهاست: «رُمّه».

این قبیله در زمان جاهلیت بت عُزّی را می‌پرستیدند.

غِفار: قبیله‌ای عربی است که در اطراف مکه به‌سر می‌بردند. از قنات‌های این قبیله است: «بدر»؛ و از وادی‌های آنهاست:

«ودّان»؛ و از جمله دیار ایشان است:

وادی صفرا واقع در میان مکه و مدینه.

غِماد: (به کسر اول و بعضی هم به ضمّ آن گفته‌اند)، راجع به این کلمه، پیشتر در ذیل عنوان «برک» توضیح داده‌ایم. به این عنوان در حرف باء رجوع شود.

یاقوت می‌گوید: می‌تواند جمع «غِمْد» باشد که به‌معنای غلاف شمشیر است، اما در میان اسامی امکنه، معنایی ندارد. بنابراین، باید مأخوذ از «غمدتِ الرَّکیّةُ» باشد؛ یعنی آب چاه زیاد شد.

غُمْدان: (به ضمّ اول)، دژ یا ارگی بوده در یمن، واقع در نزدیک صنعا که ارباط حبشی آن را ویران کرد.

ص: ۲۹۲

غَمْر مرزوق: در «انساب الأشراف» بلاذری به همین صورت آمده، اما آن را در اعلام اماکن نیافتم. در «معجم‌البلدان» از جایی به‌نام «غَمره» یاد کرده و گفته است که غمره از توابع مدینه است در راه نجد.

اما بلاذری می‌گوید: دو شب راه با «فَیْد» فاصله دارد (] فَیْد). آنچه در انساب‌الأشراف آمده، احتمالًا یا تحریف است و یا مرکب از سه کلمه «غمر+ مرّ+ زوق».

در طبقات، از اعزام سریّه عُکّاشهٔبن محصن به‌سوی غَمْر، غمر مرزوق، سخن به میان آمده و گفته است:

غمر قناتی است متعلق به بنی‌اسد که فاصله آن تا «فَیْد»، راه اول به مدینه، دو شب راه است.

غَمْره: (به فتح اول و سکون دوم)، در سیره آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عکاشهٔبن محصن را به جنگ غمره فرستاد. غمره یکی از منازل و بار اندازهای قدیمی حجّاج‌عراقی بوده، در کرانه شرقی وادی عقیق (طائف) که هنگام عبور از بین عُشَیره و مسلح، در شش‌منزلی شمال شرقی مکه، در آنجا اتراق می‌کرده‌اند. مقصود عقیق عُشَیره است.] نقشه راه‌ها.

غُمُوص: (به ضمّ اول و دوم)، دژ ابو الحقیق بوده در خیبر. در همین دژ بود که صفیه دختر حُییّ، که بعداً در زمره همسران پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد، اسیر شد. ظاهراً غموص تحریف شده «قموص» است.

غُمیر: بر وزن «حسین» و مصغّر «غمر» است، به‌معنای آب فراوان. یاقوت می‌گوید: غُمیر جایی است میان ذات عرق و بستان و دو میل قبل از آن، قبر ابورغال قرار دارد. بستان در بالای نخله شامی واقع است. بعضی گفته‌اند: قبر ابورغال در مغمّس است.] «قبر».

غَمیس: (به فتح اول و کسر دوم)، در خبر غزوه بدر، از آن نام برده شده است. این کلمه به «حمام» اضافه می‌گردد و گفته می‌شود: «غمیس‌الحمام». غمیس یکی‌از وادی‌های مدینه است که هنوز هم به همین نام خوانده می‌شود. این رودخانه از تپه‌های واقع در غرب شهر «فُرَیش» سرچشمه می‌گیرد و سپس در جهت شمال‌شرقی جریان می‌یابد تا اینکه به وادی (رودخانه) فریش می‌پیوندد. در کرانه راست وادی غمیس، «صخیرات‌الیمام» قرار دارد.

ص: ۲۹۳

غُمیصاء: مصغّر غَمْصاء است و غمصاء مؤنث اغمص می‌باشد، به‌معنای کسی که چشمش قی و چرکابه می‌دهد. و آن، مکانی است نزدیک مکه که بنو جذیمهٔبن عامر سکونت داشتند؛ همانان که خالدبن ولید در روز فتح مکه کشتارشان کرد و این خود داستانی دراز دارد.

غَمیم: (به فتح اول و کسر دوم)، در لغت به‌معنای علف‌تر و سبزی است که روی آن علف خشک باشد. نیز به‌معنای «مغموم» است؛ یعنی شیء پوشیده شده.

گفته می‌شود: کراع الغمیم.] حرف کاف.

«کراع الغمیم» جایی است میان مکه و مدینه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، ضمن شروطی، آن را به اوْفی‌بن مواله واگذار کرد. امروزه به‌نام «رقاء الغمیم» معروف است و در شانزده کیلومتری سمت چپ کسی است که از عسفان خارج می‌شود.

غَوْر: به‌معنای زمین پست و نشیب می‌باشد.

«غَوْر تهامه» از همین معنا گرفته شده است. هرگاه کسی وارد سرزمین تهامه شود می‌گویند: «قَد أَغارَ الرجل». غَور هرچیز به‌معنای قعر و گودی آن است.

در اخبار آمده است: هیأت نمایندگی بنی نَهْدبن زید نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: ای پیامبر خدا، ما از غَوْرَیْ تهامه خدمت شما آمده‌ایم. نمی‌دانم چرا این کلمه به‌صورت تثنیه آمده است؛ در حالی که غور یکی است و جاها و اماکنی که این کلمه به آنها اضافه می‌شود، متعدّد می‌باشد؛ مثلًا تهامه غوری دارد، یمن غوری دارد، عمان غوری دارد و ....

شاید علت اینکه آن را به‌صورت تثنیه آورده‌اند، این باشد که خواسته‌اند عمومیت بدهند و بگویند از جاهای متعددی آمده‌اند یا خواسته‌اند وسعت و گستردگی سرزمین خود را برسانند.

به هر سرزمینی که به سمت دریای سرخ کشیده باشد، از عقبه در اردن گرفته تا مخا در یمن، تهامه می‌گویند.

غَوْره: (به فتح اول)، جایی است میان اماکنی از نواحی یمامه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به تیول مجّاعهٔبن مراره داد.

غُوطه دمشق: سرزمین نشیب و پست پیرامون شهر دمشق را گویند که یکی از

ص: ۲۹۴

شهرهای آن «داریا» است.

غَوی:] «رشد».

غُوَیْر النَّبِی: جایی است در دامنه غربی کوه قُرین، واقع در غرب شهر شُریف، در منطقه خیبر. در صخره‌های این مکان قدمگاه‌هایی است که مردم آن سامان، آنها را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهند.

غَیْقه: (به فتح اول و سکون دوم)، در زندگی‌نامه ابورُهْم غفاری آمده است که وی در صفراء و غَیْقه و ما بعد آن سکونت می‌کرد.

غیقه: جایی است میان مکه و مدینه. جاهای متعدّدی به این نام وجود دارد که یکی از آنها موضعی است در حرّهٔالنار و دیگری جایی است در سرزمین ینبع.] نقشه «غیقه» و نقشه «رویثه».

غِیله: از نواحی مدینهٔ النبی است و در میان جاهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله به تیول بلال مزنی داد از آن نام برده شده است.

ص: ۲۹۵

تصویر؟؟؟؟

ص: ۲۹۶

ص: ۲۹۷

«ف»

فـاجّه: (به تشدیـد جیم)، در اخبـار هجرت پیامبر صـلی الله علیه و آله به مـدینه، از این نام یاد شـده است. پیشـینیان میان آن و «قاحه» خلـط کرده‌انـد؛ در حـالی‌که این دو در مجـاورت هم هسـتند. «قـاحه» وادی و رودخـانه اصـلی است و «فاجّه» یکی از ریزابه‌های آن می‌باشد که از جبال قدس می‌آید و از شرق «قاحه» به این وادی می‌ریزد.

فاران: یاقوت می‌نویسد: واژه‌ای عبرانی است که معرّب شده است. بعضی گفته‌اند: نام کوه‌های مکه است.

فارع: دژی بوده در مدینه، متعلق به حسّان‌بن ثابت. محل آن دانسته نیست.

فَجّ الرَّوحاء: میان مکه و مدینه است. راه پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله به بدر و راه آن حضـرت به مکه در سال فتح و در سال حج از این فج می‌گذشت.

فجّ در لغت به‌معنای راه فراخ میان دو کوه است و جمع آن «فِجاج» می‌باشد. نیز به هر راهی «فَجّ» گفته می‌شود.] «روحاء».

فِحْل: (به کسـر فاء و سـکون حاء)، در شـرح حال سائب‌بن حارث‌بن قیس آمده است که وی در غزوه طائف مجروح شد و در زمان خلافت عمربن خطاب در جنگ «فحل» کشته شد.

«فحـل» در میـان رومی‌ها به «بلا» معروف بود و امروزه به آن «اطلال» می‌گوینـد و در شـرق رود اردن و میان رود زرقا در جنوب، و رودخانه یرموک در شمال، واقع است.

فَحْلَتان: در اخبار جنگ زیدبن حارثه با

ص: ۲۹۸

تصویر ۲۹

ص: ۲۹۹

بنی‌جُذام، از این نام سخن به‌میان آمده است.] «فیفاء الفحلتین».

فَخّ: (به فتح اول و تشدید دوم)، در لغت به‌معنای «دام» است که با آن شکار می‌کنند. این واژه عربی نیست، بلکه معرّب است و در عربی به آن «طَرَق» می‌گویند. فخّ: وادیی است در مکه که همان وادی زاهر است، واقع در میان عمرةالتنعیم و مسجدالحرام.

ابن‌عمر روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله، قبل از ورودش به مکه، در فخّ غسل کرد. قبر ابن‌عمر در فخ است و امروزه به‌نام «الشهدا» شناخته می‌شود.

[و همچنین «فَخّ» نام دوّمین وادیِ مهمّ مکه است که اکنون هربخش آن به نامی است. سمت بالای آن را «خُرَیْقُ العُشر» و قسمت میانی آن را «زاهِر» و «شُهداء» و بخش پایین آن را «امُّ الجُود» و بین زاهر و حدیبیه را «بَلْدَح» می‌نامند.

در زمان ازرقی بخش بالای فخ را «مكّة السّدر» می‌گفته‌اند.

وادی فخّ به واسطه جنگی که در هشتم ذی حجه، سال ۱۶۹ هجری، در آنجا رخ داد، بدین نام شهرت یافت. این جنگ میان لشکریان حسین‌بن علی‌بن الحسن، پسر عموی امام کاظم علیه السلام، و سپاه عباسی به فرماندهی عباس بن محمد از نوادگان عبداللَّه بن عباس پیش آمد که در جریان آن حسین و تمام لشکریانش به شهادت رسیدند و پیکر آنان سه روز در میدان باقی ماند.

محلّ قبر شهدای فخ، در محل معروف به «زاهر» قرار داشته است و به همین جهت «حَیُّ الشّهداء»؛ یعنی کوی شهیدان، نامیده می‌شود. (۱) حادثه شهدای فخّ به حدّی هولناک بود که پس از عاشورا، سخت‌ترین و دردناک‌ترین حادثه تاریخی خوانده شد. (۲) و (۳)]

فَدَک: دهکده‌ای است که خداوند آن را در سال هفتم هجری از طریق صلح عاید پیامبرش گردانید. در حال حاضر، فدک شهر آبادِ پرجمعیتی است در شرق خیبر و دارای نخلستان‌ها و مزارع فراوان می‌باشد و امروزه به آن «حائط»

۱- معالم مكة التاريخيه، صص ۲۱۱ و ۳۱۲

۲- بلادی، ج ۷، صص ۱۸ و ۱۹

۳- جواهر، ج ۱۸، ص ۱۲۰، به نقل از وسائل باب ۱۸، از ابواب مواقیت ح ۱ و ۲

ص: ۳۰۰

تصویر؟؟؟

ص: ۳۰۱

می گویند. فدک در سیره و حدیث، داستان مفصلی دارد که ذکر آن در اینجا به درازا می کشد.

توضیحاتی درباره فدک: (۱)- حبّان‌بن بشـر، از یحیی‌بن آدم، از ابن ابی زائده، از محمدبن اسحاق، از زهری و عبداللّه‌بن ابی‌بکر از یکی از فرزندان محمدبن ابی‌سلمه برایمان نقل کرد که گفت: تعدادی از اهل خیبر در قلعه باقی مانده و سنگر گرفته بودند. آنان از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درخواست کردند که خونشان را نریزد و در عوض، آنها را از آنجا اخراج کند. پیامبر صلی الله علیه و آله این درخواست آنان را پـذیرفت. اهل فدک این خبر را شـنیدند و آنان نیز چنین درخواستی کردند و حضـرت با درخواست آنها نیز موافقت فرمود و بـدین ترتیب، فـدک جزو اموال خالصه پیامبر صـلی الله علیه و آله در آمـد چراکه بدون لشکرکشـی و جنگ به تصرف آن حضرت در آمد.

- محمـدبن یحیی از عبـدالعزیز بن مروان از ابراهیم‌بن حُـوَیِّصَه از خـالویش معن‌بن جُوُیّه از حسـیل‌بن خـارجه برایمـان نقـل کرد که گفت: هنگامی که پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله خیبر را فتح کرد، یهودیان فدک به آن حضـرت پیغام دادند که: «به ما امان بده و در عوض فدک از آن تو باشد». پیامبر صـلی الله علیه و آله مُحَیِّصَهٔبن حرام را نزد اهالی فدک فرستاد و او فدک را برای پیامبر صلی الله علیه و آله گرفت و بـدین ترتیب جزو اموال خـالصه پیـامبر درآمـد. اهالی وطیـح و سُـلالم، دو دژ از دژهای خیبر نیز از در صـلح درآمدند و این دو دژ را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله واگذار کردند که جزو اموال خاص آن حضرت درآمدند. (دژ) کتیبه، که بعد از وطیح و سُلالم واقع بود نیز به‌عنوان خمس در نظر گرفته شد.

بنابراین، مجموع این چنـد دژ جزو اموال خالصه پیامبر صـلی الله علیه و آله درآمـد و از جمله اموالی بودنـد که پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله به‌عنوان صدقه از خود برجای گذاشت و مخارج همسرانش را از درآمد و عایدی آنها تأمین می کرد.

- محمد از قول ابن‌اسـحاق نقل کرده که چون پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله از کار فتح خیبر آسوده شد، اهالی فدک از بلایی که بر سر مردم خیبر آمده بود، هراسان

۱- به نقل از تاریخ‌المدینه ابن شبّه.

ص: ۳۰۲

شدند و از این‌رو، فرستادگانی را به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله روانه کردند تا در برابر نیمی از فدک با آن حضرت مصالحه کنند. فرستادگان مردم فدک، در خیبر یا در راه و یا پس از ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه، خدمت آن بزرگوار رسیدند و حضرت درخواست ایشان را پذیرفت؛ بدین ترتیب فدک از اموال خالصه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درآمد؛ چرا که بدون جنگ و لشکرکشی فتح شد. پس فدک جزو صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله است. به‌درستی معلوم نیست که آیا مردم فدک بر نیمی از آن مصالحه کردند یا بر تمام آن؛ چرا که در احادیث به هردو صورت آمده است.

- محمد بن یحیی گوید: مالک‌بن انس از عبداللّه‌بن ابی‌بکربن عمروبن حزم نقل می‌کرد که: پیامبر صلی الله علیه و آله با مردم فدک با این شرط مصالحه کرد که نیمی از (درآمد) فدک متعلّق به او باشد و نیمی دیگر از آن خودِ اهالی. این وضع تا زمان عمربن خطاب همچنان ادامه داشت. اما عمر به یهودیان فدک پیشنهاد کرد که نصفه متعلّق به ایشان را در مقابل شتر و نیروی انسانی و پول نقل از آنها خریداری کند و یهودیان فدک را ترک کنند. او قیمت نصف فدک را به‌صورت جنس و نقد پرداخت کرد و آنگاه یهودیان را از آنجا اخراج نمود.

- ابوغسان گوید: شخصی غیر از مالک گفت: چون عمر به خلافت رسید، یهودیان خیبر را اخراج کرد. او ابو الهَیْثَم بن تَیِّهان و فَرْوَةبن عمرو و جَبّاربن صخر و زیدبن ثابت را فرستاد تا اموال (متعلّق به خیبریان) را قیمت‌گذاری کنند. این افراد زمین‌های فدک و نخلستان‌های آن را ارزیابی کردند. عمر این اموال را گرفت و قیمت نصفه‌ای را که متعلّق به اهالی فدک بود، به ایشان پرداخت کرد. مبلغ آن به پنجاه هزار درهم و به‌قول یکی از علما، اندکی بیشتر از آن، بالغ می‌شد. عمر این مبلغ را از پول‌هایی که از عراق برایش آورده بودند، پرداخت کرد. و آنگاه یهودیان فدک را به شام اخراج کرد.

- ابراهیم‌بن منذر از عبداللّه‌بن وهب، از مردی از یحیی‌بن سعید برایمان نقل کرد که گفت: اهالی فدک نمایندگانی را نزد پیامبرخدا صلی الله علیه و آله فرستادند و با آن حضرت به این شرط بیعت کردند که جانشان محفوظ و نیمی از اراضی‌شان

ص: ۳۰۳

در دست ایشان باقی بماند و نیمی دیگر از اراضی و نخلستان‌هایشان متعلق به پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

[فدك: به گفته یاقوت، روستایی است از توابع مدینه که فاصله آن تا مدینه (به شیوه محاسبه مسافت با حرکت روزانه مسافر در گذشته) دو روز و به نقلی سه روز راه بوده است و در آن چشمه آب جاری و نخل‌های فراوانی وجود داشته است. (۱) ابن ابی‌الحدید شمار درختان خرمای آنجا را برابر با تمام نخل‌های کوفه- در قرن ششم هجری- نقل کرده است. (۲) دلیل نامگذاری این دهکده به فدك آن است که نخستین کسی که آنجا را به عنوان محل سکونت برگزید، شخصی به نام «فدك» از نوادگان حضرت نوح علیه السلام بود. (۳) بلادی درباره وضعیت کنونی فدك می‌نویسد:

دهکده‌ای است آباد، دارای نخل‌های فراوان و زمین‌های کشاورزی، که شمار ساکنان آن به حدود ۱۲۰۰ نفر می‌رسد و در قسمت شرقیِ منطقه خیبر واقع است و استاد صالح دخیل تعداد نخل‌های آن را در سال ۱۳۴۹ قمری ۲۰ ۰۰۰ نخله تخمین زده است و نام فعلیِ آن «حائط» یعنی بوستان می‌باشد و اراضی و املاك آن به ساکنان آنها تعلّق دارد.

هنوز برای ما روشن نیست که این روستا در چه مقطعی از تاریخ، به ملکیت ساکنان آنجا درآمد. آنچه مسلّم است، این است که همزمان با ضعف دولت عباسی، قدرتمندان هر منطقه، آنچه را توانستند به تملّك خویش درآوردند و این مسأله در آنجا نیز اتفاق افتاده است. (۴) ابن اسحاق می‌گوید: پس از فتح خیبر، خداوند بر دلهای یهودیان ساکن «فدك» رعب وحشت افکند. از این رو، نماینده‌ای به نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرستادند و فدك را به صورت صلح به آن حضرت واگذار کردند. «وَ كَانَتْ فَدَكُ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَاصَّةً لِأَنَّهُ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا

۱- یاقوت، ج ۴، صص ۲۳۸ و ۲۴۰

۲- ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۳۶

۳- یاقوت، ج ۴، صص ۲۳۸ و ۲۴۰

۴- بلادی، ج ۲، صص ۲۰۵ و ۲۰۶

ص: ۳۰۴

بِخَیْلٍ وَ لا رِکَابٍ»؛ (۱) «بدین ترتیب، فدک به شخص پیامبر تعلّق گرفت؛ زیرا برای تصرّف آن، هیچ اسب و استری تاخته نشد.» (۲) سپس آیه شریفه «فَآتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ ...»؛ (۳)

نازل شد و جبرئیل امین علیه السلام منظور از نزدیکان را حضرت فاطمه علیها السلام معرفی کرد.

به نوشته مفسّران و محدّثان شیعی و سنّی: «لمّا نزلت ... فَآتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ ... دَعا رَسُول اللّه صلی الله علیه و آله فاطمهٔ علیها السلام وَ أَعْطاها فَدَکاً». هنگامی که آیه یاد شده نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را خواست و به او فدک را عطا کرد. (۴) سید بن طاووس در کتاب سعد السعود، به نقل از تفسیر محمدبن عباس‌بن علی‌بن مروان نقل می‌کند که این روایت به بیست سند نقل شده است. (۵) از آن پس، فدک به مالکیت حضرت زهرا علیها السلام درآمد و در زمان حیات پدر بزرگوارش در اختیار آن حضرت قرار داشت، ولی پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فدک با توسل به قدرت از حضرت فاطمه علیها السلام گرفته شد. (۶)]

فَرْده: (به فتح اول و سکون دوم)، در خبر مربوط به اسلام آوردن زید الخیر (الخیل) از این نام خاص یاد شده است.

فَرده مکانی است در سرزمین طیء که بین آن و «قرده» خلط شده است.

] «قرده» در حرف قاف.

فَرْش: (به فتح اول)، وادی یا رودخانه‌ای است میان غمیس‌الحمام و ملل. فرش و صخیرات الثمام یا صخیرات الیمام، منزلگاه‌هایی بوده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که از مدینه به‌سوی بدر حرکت کرد، در آنها فرود آمد. زمانی که از راه بدر از مدینه به مکه می‌روید، پیش از آنکه به وادی فُریش پایین روید، فرش در سمت راست شما قرار می‌گیرد. میان فرش و فریش، بطن وادیی اس که به آن

۱- شرح‌نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۰

۲- ابن هشام، ج ۳، ص ۳۵۳

۳- روم: ۳۸، «حق خویشان و نزدیکان خودرا بپرداز ...».

۴- درّ المنثور. ج ۵، ص ۲۷۳؛ مجمع‌الزوائد، ج ۷، ص ۴۹؛ مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۰۶

۵- بحار، ج ۲۹، ص ۱۲۳

۶- طریحی، ج ۳، ص ۳۷۱ ماده «فدک»

ص: ۳۰۵

مشعر می گویند.

فَرَع: (به فتح اول و دوم)، نزدیک سویقه است در سرزمین جهینه. در آن معدنی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به تیول شخصی از بنی مزینه داد.

فُرُع: (به ضمّ فاء و راء)، در خبر سریّه عبداللّه‌بن جحش از آن نام برده شده است. فُرُع، وادی بزرگی از وادی‌های حجاز است که از یکصد و پنجاه کیلومتری جنوب مدینه می گذرد و دارای چشمه‌ها و نخلستان‌های فراوانی می‌باشد؛ از جمله روستاهای فعلی این وادی، ابوالضباع، امّ‌العیال، مضیق و فقیر است. بعضی آن را به سکون راء (فُرْع) تلفظ می کنند.

[فُسُوق: در سوره مبارکه بقره ... وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ ...» (۱)

به معنی دروغ گفتن تفسیر شده است.

صاحب جواهر می گوید: دشنام دادن و فخر فروشی نیز از مصادیق فسوق است.]

فقیر: به‌معنای نیازمند است. در سیره آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فقیران و بئرقیس و شجره را به علی علیه السلام بخشید.

فقیر: نام دو مکان است در نزدیکی مدینه که به آن دو «فقیران» می گویند. در عالیه مدینه، جایی است معروف به «فقیر».

ابن شبه می گوید: «فقیران» در عالیه مدینه واقع‌اند.

همچنین فقیر یکی از دهکده‌های فُرُع است.

فُلُس: (به ضمّ اول و دوم)، نام بتی بوده در نجد که قبیله طیء آن را می‌پرستیدند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سال نهم هجری، علی علیه السلام را فرستاد تا آن را در هم شکند ...

او دختر حاتم طائی را به اسارت گرفت.

در روایتی به‌صورت «قلس» (با قاف) آمده است.

فلسطین: در تقسیمات اداری قدیم، فلسطین شهر عمّان، از شهرهای شرقی اردن، را دربرمی گرفت و کوه‌های شراة تا عقبه را نیز شامل می‌شد و به عکس، اردن تعدادی از شهرهای فعلی فلسطین؛ مانند عکا و طبریه را دربر می گرفت.

۱- طریحی، ج ۳، ص ۴۰۲ ماده «فسق» جواهر ۱۸، ص ۳۵۸

ص: ۳۰۶

تصویر شماره ۳۱

ص: ۳۰۷

فَید: (به فتح اول و سکون دوم)، در داستان اسلام آوردن زید الخیر (الخیل) از این مکان یاد شده است. روایت شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ شخصیتی از عرب برای من تعریف و تمجید نشد، مگر اینکه وقتی نزد من آمد او را کمتر از آنچه درباره‌اش گفته بودند یافتم، به‌جز زید الخیل که او را بیش از آنچه در وصفش گفته بودند، یافتم. حضرت سپس او را «زید الخیر» نامید و «فید» را به وی بخشید.

همچنین «فید» شهر آبادی است، اما زمانی که راه حاجیان عراق، از آن می‌گذشت، آبادتر بود. این راه بعدها قطع شد. فید در جنوب شهر حائل، در عربستان سعودی واقع است و قرقگاهی داشته که به آن «حمی فید» می‌گفتند.

و نیز «فید» آبراهه‌ای است از ریزابه‌های وادی قاحه که در راه هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله از آن یاد شده است.

فَیفاء: (به فتح اول)، در لغت به‌معنای بیابان پهن و وسیعِ خالی از آب و آبادانی است. بعضی گفته‌اند: به‌معنای صحرای نرم و هموار می‌باشد. این کلمه به‌نام چند مکان اضافه شده؛ از جمله:

فیفاء الخبار: زمین پهناوری است میان جماوات، در جنوب غربی مدینه، که از جنوب به عرصه عقیق وصل می‌شود.

این مکان بعدها به‌نام «دعیثه» معروف شد. آبادی شهر مدینه تا این زمین کشیده شده و امروزه وصل به مدینه است و به آن «عزیزیّه» می‌گویند.

فیفاء الفحلتین: در خبر سریّه زیدبن حارثه با قبیله جذام، از این مکان نام برده شده و آمده است که علی علیه السلام در فیفاء الفحلتین به سپاه زید رسید.

فیفاء الفحلتین، در راه مدینه به سرزمین جذام، در طرف‌های علا و تبوک در شمال مدینه واقع است. زیدبن رفاعه اسلام آورده بود و پیامبر صلی الله علیه و آله برای او نامه‌ای نوشت. اما زیدبن حارثه به قوم و قبیله او حمله کرد و تعدادی از آنها را کشت و اموالی را به غنیمت گرفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فرستاد تا آنچه را زیدبن حارثه گرفته بود پس دهد.

علی علیه السلام در فحلتین، واقع در بین مدینه و ذی‌المروه، به زید رسید و تمام اموالی را که گرفته بود به زیدبن رفاعه برگرداند.

ص: ۳۰۸

ص: ۳۰۹

«ق»

قاحه: در لغت به‌معنای حیاط خانه است. در حدیث هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله از این محل نام برده شده و آمده‌است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هربار با عبور ازآن، به مکّه مسافرت می‌کرد؛ چرا که در مسیر دربالأنبیا (جاده پیامبران) (راه حج) که مدینه را به مکه وصل می‌کرده، قرار داشته است.

قاحه وادیی است به‌طول نود کیلومتر و یکی از ریزابه‌های آن «فاجّه» می‌باشد.

این وادی از صدر اسلام تا بعد از سال ۱۳۷۰ ه. ق. همواره گذرگاه کاروان‌های حج بوده، اما بعداً راه (راه ماشین‌رو) از آنجا به‌سمت بدر و وادی‌الصفراء تغییر داده شد. در قدیم، در وادی قاحه روستای قاحه، میان مدینه و جحفه، بوده که بعدها از بین رفته است. این روستان قبل از «سقیا» به‌سمت مدینه قرار داشته است] نقشه راه‌ها.

[قادس: از نام‌های مکه مکرّمه است. (۱)]

قادسیه: جایی بوده میان نجف و حیره به‌سمت شمال غربی کوفه و جنوب کربلاـ جنگ معروف قادسیه، به فرماندهی سعدبن ابی‌وقاص، در همین محلّ رخ داد.

قار (ذو قار): قار و قیر (هر دو) به‌معنای قطران یا ماده سیاهرنگی هستند که کشتی‌ها را با آنها اندود می‌کنند؛ یکی دیگر از معانی «قار» درخت مُرّ است.

«ذوقار» آبی بوده در نزدیکی کوفه که به بکربن وائل تعلق داشته است. جنگ

۱- یاقوت، ج ۵، ص ۱۸۲؛ ازرقی، ج ۱، ص ۲۸۰

ص: ۳۱۰

مشهور ذی‌قار در همین محل میان بکربن وائل و ایرانیان به‌وقوع پیوست.

این جنـگ زمـانی رخ داد که پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله از جنگ بـدر بزرگ برمی گشت. این نخستین جنگی بود که در آن، مسلمانان با ایرانیان جنگ کردند و این از برکت وجود (و ظهور) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود.

قـاع: در لغت به‌معنـای زمین مسـطّح و هموار و پوشـیده از قشـر خاکی و بـدون شن است و فاقـد تپه و برآمـدگی می‌باشـد؛ دشت یا هامون.

قاع: همچنین منزلی بوده در راه مکه، بعد از عقبه به‌سمت مکّه.

سمهودی می‌نویسد: قاع، محل مسجد بنی‌حرام، واقع درغرب مساجد الفتح است.

به قولی: قـاع یک اطم (دژ) بوده است. جایی به‌نام «قاع النقیع» نیز داریم که در عنوان «نقیع» آن را معرفی خواهیم کرد. در عربسـتان قاع‌های فراوانی وجود دارد.

قالِس: جایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به‌عنوان اقطاع و تیول در اختیار بنی‌احبّ از قبیله عُذْرَه قرار داد.

قبائل العرب فی العهد النبوی صلی الله علیه و آله:

] نقشه قبایل عرب در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله

قُبا یا قُباء: به‌گفته نووی: وجه مشـهور و فصـیح این کلمه به‌صورت مدّ است و مذکّر و منصرف می‌باشد؛ خلیل آن را با الف مقصور دانسته است. در هر حال، قبا قریه‌ای است در عوالی مدینه، واقع در جنوب این شهر. مسجد قبا که بر بنیاد تقوا و پرهیزگاری تأسیس گردید، در همین محل قرار دارد. قبا وصل به مدینه است و از محله‌های آن به‌شمار می‌آید.

قبر ابی رغال: در سـنن ابوداود آمده است که پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله در راه خود به طائف از قبر ابی‌رغال گذر کرد. این قبر در راه طائف است که از شرائع، از جنوب راه مغمّس می گذرد. بنابراین، قبر ابی‌رغال قبل از غمیر است نه در مغمّس.

قَبَلیّه: (به فتـح قاف و باء و تشدیـد یاء)، ظاهراً منسوب به «قَبَل» است، به‌معنای برجسـتگی و برآمـدگی زمین، که انسان در راه، با آن روبه‌رو می‌شود.

ص: ۳۱۱

تصویر؟؟؟

ص: ۳۱۲

«معادن القبلیه» منسوب به همینجا است.

در تعیین محلّ و حدود قبلیّه اختلاف است: به قولی، از نواحی فرع می‌باشد و به‌قولی دیگر: ناحیه‌ای از ساحل دریا است و به گفته بعضی، میان مدینه و ینبع قرار داشته است. قبلیّه را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به بلال‌بن حارث واگذار کرد.

[قبور الشهداء: جایی است در راه اصلی «خَیْبر» در شمال روستای «شُرَیْف» که شهدای غزوه خیبر در آنجا دفن شده‌اند. (۱)]

[قبور پیامبران در مسجد الحرام: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که هرگاه امّت یکی از پیامبران (به خشم الهی دچار و) به هلاکت می‌رسید، به مکه می‌آمد و او و همراهانش تا آخر عمر در آنجا به عبادت می‌پرداختند. نوح، هود، صالح و شُعَیْب (از جمله این پیامبرانند که) در آنجا بدرود زندگی گفته و قبورشان میان زمزم و حجرالأسود قرار دارد.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: میان رکن و مقام، آکنده از قبور پیامبران است و آدم علیه السلام در حرم الهی مدفون می‌باشد.

امام صادق علیه السلام فرمود: میان رکن یمانی و حجر الأسود هفتاد پیامبر به خاک سپرده شده‌اند. (۲) از بعضی روایات و ادعیه استفاده می‌شود که قبر نوح، هود و صالح در نجف اشرف واقع‌اند.]

[قُبَّةُ الخَضْراء: آنچه از سفرنامه‌های حج در طول سال‌های ۱۲۴۰– ۱۳۲۵ برداشت می‌شود، گنبد مسجدالنبی که در قسمت فوقانی حجره مبارکه واقع است و از یادگارهای قایتبای بوده که توسط سلطان محمد محمود عثمانی برچیده شد و به‌جای آن گنبدی سبز رنگ بنا کرد که بعدها در میان مردم به «قُبَّة الخضراء» شهرت یافت. (۳) این گنبد با عاج و جواهرات نفیس تزیین گردیده و با آنکه در طول تاریخ مورد تعرض دشمنان واقع شده، خداوند آن را حفظ کرده است. (۴)]

۱- بلادی، ج ۷، ص ۸۸

۲- الحج‌والعمره، ص ۱۲۰ به نقل از ازرقی، ج ۱، ص ۶۸؛ کافی، ج ۴، ص ۲۱۴

۳- مدینه‌شناسی، ج ۱، ص ۶۲، نک: الرحلة الحجازیه، مرآت الحرمین، مرآت مدینه.

۴- بلادی، ج ۳، ص ۱۳۱

ص: ۳۱۳

قُبَیْس (ابوقبیس): کوهی است که از شرق، کعبه مشرّفه بر آن مشرف می‌باشد.

امروزه این کوه پوشیده از ساختمان است. می گویند: کسی که روی ابوقبیس بایستد، طائف را می‌بینند. بدیهی است که مقصود از طائف همان شهر معروف نیست، بلکه مراد، طواف کننده بر گِرد خانه خداست.

قُدس: (به ضمّ قاف و سکون دال)، رشته کوهی است در حجاز که از طرف جنوب مشرف بر تنگه فرع می‌باشد و از شمال تا نزدیکی‌های راه مکه به مدینه، بین ملل و عقیق، امتداد دارد. طول آن نزدیک به ۱۵۰ کیلومتر و ارتفاعش ۲۰۴۹ متر است. این رشته کوه در میان عامه مردم، به‌نام کوه‌های عوف و بعضاً «ادقس» خوانده می‌شود.

قَدوم: بر وزن «صَبور» و «شَکور»؛ به قولی:

کوهی است نزدیك مدینه در پای قبرستان شهدای احد. بعضی هم محلّ آن را در جای دیگر تعیین کرده‌اند.

به‌هرحال، در تعیین محلّ آن اتفاق نظریه نیست.

امّا «قَدّوم» (به تشدید دال)، گفته‌اند:

ص: ۳۱۴

محلّی است در شام، که حضرت ابراهیم در آنجا ختنه شـده است و همان کفر قـدوم می‌باشد که در اسـتان نابلس، در فلسـطین قرار دارد.

قُدَیـد: (به ضمّ قاف و فتـح دال)، وادی بزرگی است از وادی‌های تهامه در حجاز، که راه مکه به مـدینه، حـدود ۱۲۰ کیلومتری آن، این دره را قطع می‌کند.

قرائن: سه خانه‌ای است که متعلّق به عبدالرحمان‌بن عوف بوده و جزو مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله شده است.

قِراصه: (به کسـر قاف)، چاهی است در مـدینه که بستان جابربن عبداللَّه در آن قرار داشـته و ماجرای آن در حدیث آمده است. این چاه در غرب مساجد الفتح، در اطراف رومه واقع است.

قُرَح: (به ضمّ قاف و فتح راء)، جایی است واقع در بالای وادی القری و به همین دلیل؛ یعنی قرار داشتن آن در بالای این وادی، به‌نام «العلا» شـهرت یافت، که همان شعر فعلی العلاء می‌باشد. مسجد «قرح» در این محل قرار دارد. این مسجد را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، هنگام عزیمت به تبوک، ساخت و امروزه به‌نام مسجدالعلا خوانده می‌شود.

قَرْدَد: (به فتـح اول و سـکون دوم و فتح سوم)، این نام در شـعری از مالک‌بن نمط همدانی آمده است. وی زمانی که به همراه هیأت نمایندگی هَمْدان به خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید و اسلام آورد، شعری سرود که ابیات زیر بخشی از آن می‌باشد:

حلفت بربّ الراقصات إلی منی صوادر بالرکبان من هضب قَرْدد

بأنّ رسول‌اللَّه فینا مصدّق رسول أتی من عند ذی‌العرش مهتد

فما حملتْ من ناقۀ فوق کورها أَبرّ و أوفی ذمّۀً مِنْ مُحَمّد (۱)

آنچه آمد به‌نقل از یاقوت بود، اما وی محلّ و موقعیت قردد را مشخص نکرده است. (۲) قَرَد (ذو): در غزوه «ذی‌قرد» از این محل نام برده شـده است. این غزوه زمانی به‌وقوع پیوست که عُیینـۀبن حصن فزاری در چراگاهی به‌نام «غابه» به رمه ناقه‌های پیامبر خدا حمله کرد و آنها را به غارت برد.

«قرد» همچنین کوه سیاهی است در بالای وادی «النُقْمی»، در حدود ۳۵ کیلومتری شمال شرق مدینه.

قَرْده: (بر وزن سـجده)، آبی است از آبهـای نجـد که سـریّه (جنـگ) زیـدبن حـارثه در محـلّ آن رخ داد. زیـد الخیل نیز در همینجا درگذشت. درباره این محل، در حرف فاء نیز توضیحاتی داده‌ایم.

قَرَصَه: زمینی بوده متعلق به سـعدبن معاذ، واقع در سـمت شـمال راه‌های حرّه شـرقی مدینه. در مسجدهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در مدینه، از این مکان اسم برده شده است.

قرطاء: یکی از قبایل عرب که در ناحیه ضریّه، در تکبّرات و میان ضریّه و مدینه اقامت داشته‌اند. سریّه ضحاک در سال نهم هجری با این قبیله بوده است.

۱- سوگنـد به‌خـدای اشترانی که در منا جست و خیز دارنـد و با سواران خود از کوه‌های بلنـد بازگردنـد، که پیامبر خـدا در میان ما مورد تصدیق است و پیامبری است که از جانب پروردگار عرش راهنمایی شده است. هیچ اشتری بر پشت خود کسـی را سخت‌تر از محمد نسبت به دشمنان سوار نکرده است.

۲- یاقوت «قردد» را نام کوهی معرفی کرده است.

ص: ۳۱۵

قَرْقَرَه: به آن «قرقرة الکُدْر» هم گفته‌اند. در قضیه فتح خیبر، از این محل نام برده شده است. قرقره، دشتی است در برابر خیبر از طرف مدینه و شش کیلومتر با خیبر فاصله دارد و جاده از میان آن می گذرد.

از جانب غرب، کوه صهبا مشرف بر آن است و هر دو در وسط حرّه، حرّةالنار، که امروزه به‌نام حرّه خیبر معروف است، واقع شده‌اند.

بکری می‌نویسد: انیس، صاحب‌المخصره (۱) و یاران او، یسیربن رزام یهودی ویارانش در قرقرة الکدر کشته شدند.] «الکدر» در حرف کاف.

در طبقات آمده است: نام یهودی «اسیربن رزام» است و نام محل، قرقره ثبار.

قَرقیسه (قرقیسیّه): شهری است در سوریه (استان الجزیره) واقع در مصبّ خابور به فرات. در متن یکی از احادیث مربوط به اخبار و حوادث زمان امام علی علیه السلام نام این شهر آمده است.

قَرْن: (به فتح اول و سکون دوم)، همان «قرن المنازل» است و در راه طائف از مکّه قرار دارد که از نخلهٔ الیمانیه می گذرد. با مکّه هشتاد کیلومتر فاصله دارد و فاصله‌اش تا طائف پنجاه و سه کیلومتر می‌باشد.

در مسیر پیامبر خدا به طائف، از این محل نام برده شده. بعضی آن را به فتح راء خوانده‌اند، اما گفته شده این اشتباه است؛ زیرا قرن، به‌فتح، نام قبیله‌ای است ... قرن‌المنازل: میقات مردم یمن و طائف می‌باشد.

قَرْن مَسْقله: قرن نام مردی است که در زمان جاهلیت در قَرن زندگی می کرد.

ازرقی روایت می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکّه بر فراز این کوه نشست و مردم برای بیعت با ایشان می آمدند.

قرْیَتان: در قرآن آمده است: وَ قالُوا لَوْ لا نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیمٍ. مقصود از قریتان مکه و طائف است.

قُرَیْس: (به ضمّ اول و فتح دوم)، مصغّر «قَرْس» است، به‌معنای سرما و یخبندان.

۱- المخصره؛ آنچه که بدان تکیه کنند، مانندعصا، عصای کوتاهی که پادشاه هنگام سخنرانی به‌دست گیرد، تعلیمی- لسان‌العرب.

ص: ۳۱۶

تصویر؟؟؟

ص: ۳۱۷

گفته‌اند: آن کوهی است نزدیک مدینه.

در کتاب ابی‌داود آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله معادن القَبَلیّه را؛ اعم از دشت و تپه آن و نیز اراضی قابل کشت قُریس را به اقطاع بلال‌بن حارث داد. در معجم‌الطبرانی به‌جای قریس، «قُدس» آمده است.

[قُرَیش: نام قبیله‌ای است که نسب آنها به «نَضْر بن کنانهٔ بن خُزَیْمهٔ بن مدرکهٔبن الیاس‌بن نصر» می‌رسد و گفته‌اند که جدّ آنان «فهر بن مالك» است و کسی که نسب وی به او نرسد قُرَشی به شمار نمی‌آید.

در دلیل نامگذاری آنها به قریش، اختلاف نظریه‌هایی وجود دارد؛ مثلًا قریش از ریشه قَرْش و به معنای کسب و نیز جمع شدن است و قرشیان، چنانکه در سوره مبارکه قریش آمده، سفرهای بازرگانی زمستانه و تابستانه داشته‌اند و آنان که قبلًا در سرزمین مختلف پراکنده بودند، در مکه جمع شد و اسکان یافتند. (۱)]

قُریصه: چاهی در مدینه بوده که در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وجود داشته است.

قُری (وادی القُری): منطقه‌ای است میان مدینه و تبوک که چون قریه‌های زیادی داشته، بدین نام خوانده شده است.

بزرگترین شهر فعلی آن، شهر «العلاء» است که در ۳۵۰ کیلومتری شمال مدینه قرار دارد. امروزه به‌نام «وادی‌العلاء» معروف است.] نقشه راه‌ها و نیز نقشه سیر سپاه مسلمانان، شماره ۳۳

قریه بنی‌سالم:] «منازل انصار».

قُزَح: (به ضم قاف و فتح زاء)، به‌معنای رنگین‌کمان است. در سیره آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بامدادِ مزدلفه، در قزح وقوف کرد و فرمود: سراسر مزدلفه موقف است. قزح تپه‌ای است در مجاورت مشعرالحرام در مزدلفه که کاخی شاهی بر فراز آن بنا شده است.

قسطنطنیه: همان شهر اسلامبول در ترکیه است.

قصر خَلّ: در غرب وادی بطحان قرار دارد.

قصر خلّ دیگری نیز داریم که در راه بئر رومه واقع شده است. این قصر به‌دستور معاویه به‌عنوان دژ و قلعه‌ای برای مردم

۱- سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۴۲۴، ماده «قرش»؛ طریحی، ج ۳، ص ۴۸۶

ص: ۳۱۸

مدینه ساخته شد. علت نامگذاری آن به «خلّ» این است که در مسیر راه قرار دارد. به هر راهی که از میان شن یا ریگزار بگذرد «خَلّ» می گویند.

قصر عُرْوه: منسوب به عروهٔبن زبیر است.

این قصر در عقیق، در مسیر راه عنبریه به ذو الحلیفه قرار دارد. امروزه در نزدیکی آن پلی بر روی وادی عقیق زده شده که به آن جِسر عروه (پل عروه) می گویند.

قَصَّهٔ (ذو): وجه نامگذاری‌اش بـه «قصّـه»، وجود «گـچ» در زمین آن می‌باشد. در موارد متعدّدی از سیره پیامبر، از جمله غزوه ابوعبیدهٔبن جرّاح در ذوالقصّه، از این مکان نام برده شده است ... ذو القصّه در راه مدینه به عراق واقع شده، که از قصیم می گذرد. شاید موقعیت آن نزدیک شهر «صویدره» فعلی بوده که سرزمین غطفان بوده و ابوعبیده با آنها جنگید.

نیز ذوالقصّه: جایی است که با مدینه بیست و چهار میل فاصله دارد و در راه ربذه واقع شده است. همین‌جاست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله محمدبن مسلمه را به مقابله با بنی ثعلبهٔبن سعد فرستاد.

قُصَیْبه: جایی است میان مدینه و خیبر که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام بازگشت از خیبر، در آنجا توقف کرد. قصیبه وادیی است در پایین وادی صُلْصُلَه که امروزه نیز معروف است. سیل آن به وادی‌الروم (الدّوم) می‌ریزد. میان مدینه و خیبر واقع شده و فاصله‌اش تا مدینه ۹۴ کیلومتر و با خیبر ۴۸ کیلومتر است و در مسیر راه قرار دارد.

قُضاعه: قبیله‌ای است. بعضی آن را قحطانی دانسته‌اند و برخی عدنانی. این قبیله ابتدا در «الشحر» اقامت داشت و سپس به‌ترتیب در نجران و حجاز و شام. منطقه بین شام و حجاز در ایله و کوه‌های الکَرَک در تصرف آنان بود. رومیان این قبیله را کارگزار خود در بادیهٔ العرب در سرزمین شام (مشارق الشام) قرار دادند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سال هفتم هجری در غزوهٔ السلاسل با این قبیله جنگید و سریّه کعب‌بن عمیر را به‌سوی آنان اعزام کرد.

قَطَن: در خبر غزوه ابو سلمهٔبن عبدالاسد، در قطن، از این مکان نام برده شده است.

قطن کوهی است معروف در کرانه چپ

ص: ۳۱۹

وادی الرّمه که راه مدینه به قصیم از آن می‌گذرد و با مدینه ۳۳۰ کیلومتر فاصله دارد.

قطیف: شهری است آباد در شرق عربستان سعودی، واقع در ساحل خلیج فارس.

نخلستان‌ها و آبهای فراوان دارد. در سریّه خالدبن ولید، در سال هشتم هجری با بنی‌جذیمهٔبن عوف از این شهر نام برده شده است.

قُعَیْقعان: کوه مکه است که از شمال غربی بر مسجدالحرام مشرف می‌باشد و از ثنیّه (گردنه، تنگ) کَداء تا کُدی امتداد دارد و از غرب مشرف بر ذی‌طوی است. این کوه امروزه به این نام معروف نیست و هر قسمتی از آن نام جدیدی دارد، مانند:

العبّادی، السلیمانیه، جبل هندی و جبل الفلق.

قُفّ: (به ضمّ اول و تشدید دوم)، در اصل به‌معنای زمینی است که برآمده و درشت و سنگلاخی و مشرف بر اطراف خود باشد و به اشتر خسبیده شباهت دارد. در حدیث و سیره نبوی، از این مکان بسیار نام برده شده است. قُفّ یکی از وادی‌های مدینه است و مردم مدینه در آن ملك و املاك داشته‌اند. به ظاهر آنگونه که زبیر گفته است، در عالیه (قسمت بالای) مدینه واقع شده. زبیر گفته است: ماریه ابراهیم را در عالیه، در ملکی که به آن مشربه امّ ابراهیم می‌گویند و در قُفّ واقع است، به‌دنیا آورد.

ابوداود روایت کرده است که گروهی از یهود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به قف دعوت کردند و آن حضرت در بیت‌المدارس نزد آنان رفت ... اکثر خانه‌های یهود در عالیه مدینه داشته است.

قِلس:] «فلس»؛ زیرا احتمالًا هر دو مکان، یکی است.

قَلَهی: بر وزن «جَمَزی». گاهی هم به سکون میم گفته می‌شود. قریه‌ای است در وادی ذی‌رولان در حاشیه مدینه.

قَلَهِیّ: (به فتح اول و دوم و کسر هاء و یاء مشدّد)، مکانی است نزدیك مدینه که سعدبن ابی‌وقّاص پس از قتل عثمان‌بن عفان در آنجا کنج عزلت گزید. «قلهیّا» نیز گفته‌اند.

به گفته محقّقان: در جنوب مدینه،

ص: ۳۲۰

در وادی نقیع، قریه‌ای است به‌نام بئرالماشی که در آنجا قصر گچ‌کاری شده‌ای وجود دارد که بنای آن شبیه قصر عروه می‌باشد. ممکن است بئرالماشی همان قَلَهِی باشد. بئرالماشی بر سر راه میان مدینه و مکه (راه هجرت) در مسافت حدود پنجاه کیلومتری واقع شده است.

قَلیب بدر: چاهی است که اجساد کشته‌های قریش در روز بدر، در آن افکنده شد.

این چاه در میدان آوردگاه بدر قرار داشت. محل دقیق آن معلوم نیست.

قُلَّیس: (به ضمّ قاف و تشدید و فتح لام و گاهی هم بدون تشدید گفته می‌شود)، بنایی (کلیسایی) است که در اخبار مربوط به ابرهه از آن یاد شده و آمده است که وی تصمیم داشت عربها را وادارد تا به‌جای کعبه در قلیس حج بگزارند.

قَموص: (بر وزن صبور)، کوهی است در خیبر که ابوالحقیق یهودی در آنجا سکونت داشت، یا دژی بوده از دژهای یهود خیبر که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنها را در این دژ به محاصره درآورد.

قَنات: یکی از وادی‌های مدینه است که از میان مدینه و احد می‌گذرد. از به‌هم پیوستن این وادی با وادی‌های بطحان و عقیقِ مدینه، وادی اضم به‌وجود می‌آید.

این سه وادی شهر مدینه را از هر طرف درمیان گرفته‌اند. وادی اضم در جنوب شهر الوجه به دریای احمر می‌ریزد.

قَیْساریه: (به فتح اول و سکون دوم)، شهری است قدیمی در ساحل فلسطین که توسط معاویهٔ‌بن ابو سفیان فتح شد.

قَیْنقاع: نام قومی از یهود (لعنهم اللّه) است که زمین مدینه را غصب کرده بودند اما خداوند آنها را از این سرزمین بیرون راند و همین خدای قادر آنان را از قبله اول مسلمانان (بیت‌المقدس) نیز بیرون خواهد راند! در مدینه بازاری بوده که به آن بازار بنی‌قینقاع می‌گفتند و در قسمت عوالی مدینه قرار داشته است.

ص: ۳۲۱

«ک»

کاظمه: مأخوذ از «کَظْم» است به‌معنای نگهداشتن و بستن دهان. یاقوت می‌نویسد: فضایی (۱) است در ساحل دریا، در راه بحرین از بصره که با بصره دو مرحله فاصله دارد. دارای چاه‌های فراوان و آب قابل شرب است. در اشعار شاعران از این محل بسیار نام برده شده است. در اخبار مربوط به فتح عراق آمده است که خالدبن ولید با هرمز در کاظمه با هم رویاروی شدند. احتمالًا این محل امروزه در خاک کویت باشد.

بوصیری در شعری گفته است:

ام هبّت الریح من تلقاء کاظمه و اومض البرق فی الظلماء من اضم

این بیت نشان می‌دهد که کاظمه مذکور در اشعار شاعرانی که مدح پیامبر گفته‌اند، در مدینه یا حجاز بوده است؛ زیرا در کنار آن از «اضم» نام برده شده که یکی از وادی‌های حجاز است و از به‌هم پیوستن سیلاب وادی‌های مدینه به‌وجود می‌آید.

طبری از سعدبن ایاس نقل کرده که گفت: «به یاد دارم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من اشتر خانواده‌ام را در کاظمه می‌چراندم». می‌دانیم که سعدبن ایاس از انصار می‌باشد. بنابراین، کاظمه جایی در حاشیه مدینه بوده است. من محل آن را نتوانستم شناسایی کنم.

[کافیه: از نام‌های زمزم است. (۲)]

کبّا: (بر وزن حتّی)، مکانی است در مدینه

۱- در متن «جَوّ» آمده که به‌معنای گشادگی‌میان وادی و خشکی پهناور است- م.

۲- شفاء الغرام، ج ۱، ص ۴۰۴

ص: ۳۲۲

نزدیک بطحان که مروان‌بن حکم، فرد گستاخ و لوده‌ای را (که قرآن را به تمسخر گرفت) در آن محل به قتل رساند. مسجد بنی‌امیۀبن زید در کبا است.

کَبابه: (بر وزن فَعاله)، بکری می‌نویسد:

قاره‌ای است در سرزمین ثمود و قاره به‌معنای کوه سیاه‌رنگ کوچک و تک‌افتاده‌ای است شبیه تپه. به‌قولی هم به‌معنای زمین دارای ریگ‌های سیاه است. در حدیث از سمره روایت شده که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ما خبر داد که بچه ناقه صالح بالای تپه‌ای رفت. شنیدم مردم آنجا را «کبابه» می‌نامند.

کَباث: جایی است در جزیرۀ (العرب) متعلّق به بنی‌تغلب. در زمان جاهلیت در این محل بازاری برپا می‌شد. در نخستین روزهای خلافت عمر و امارت مثنی‌بن حارثه بر عراق، این مکان توسط مسلمانان فتح شد.

کَبْکَبْ: کوهی است از هذیل واقع در جنوب‌شرقی وادی نعمان و شمال غربی وادی عرنه. بلندترین ارتفاع بر سر راه مکه به طائف است و هنگام رفتن از مکه به طائف باید از کنار آن عبور کرد.

کَتیبه: در لغت به‌معنای بخشی از ارتش (گردان) است. و آن دژی از دژهای خیبر بوده که خداوند آن را به‌روی مسلمانان گشود.

کُثبه: در حدیث مربوط به ماعز (بن‌مالک) آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«یعمد أحدکم إِلَی المرأۀ المغیبۀ فیخدعها بالکثبۀ ...». (۱) یاقوت می‌نویسد:

«کثبه به‌معنای اندکی از شیر یا جز آن است. نیز کثبه جایی است». یاقوت موقعیت آن را مشخص نکرده، اما گمان می‌کنم مقصودِ حدیث همان معنای اول باشد.

الکَثیب الأحمر: در صحیح بخاری درباره وفات حضرت موسی علیه السلام آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر در آنجا بودم قبر او (موسی) را که در کنار راه وزیر کثیب احمر (کوه یا تپه سرخ) است به شما نشان می‌دادم». بنا به نقل ابن‌حجر،

۱- فردی از شما به قصد زنی که همسرش نزداو نیست می‌رود و او را با اندک شیری فریب می‌دهد.

ص: ۳۲۳

مدفن موسی علیه السلام در مدین (و بنا به‌قولی:

در اریحاء) می‌باشد. اما بنا به روایت مشهور، موسی علیه السلام پیش‌ازورودبه فلسطین از دنیا رفت و یهود بعد از وفات موسی به رهبری یوشع وارد فلسطین شدند.

دباغ می‌نویسد: موسی از فراز کوه‌های بلند شرق اردن، کشور ما فلسطین را دید، بدون آنکه موفق شود قدم به خاك آن نهد. به روایتی، آن حضرت در کوه «بنا»، واقع در ده کیلومتری شمال غربی مأدبا، در شرق اردن دفن شده است. بسیاری از دانشمندان گفته‌اند که «سیاغه»، واقع در شمال کوه بنا، همان‌جایی است که موسی علیه السلام از آنجا فلسطین را دید و همانجا درگذشت و همانجا به خاك سپرده شد. در غور اریحا در فاصله ۳۲ کیلومتری قدس قبری است که به حضرت موسی علیه السلام نسبت داده می‌شود و بر روی آرامگاهش گنبدی است که الملك‌الظاهر بَیبَرس در سال ۶۶۸ ه. ق.

آن را ساخت ... اما باید دانست که این قبر آرامگاه حضرت موسی علیه السلام نیست ولی با این حال عامه مردم ضریح برپا می‌کردند و برای زیارت آن مراسم راه می‌انداختند که البته این اقدام آنها اهداف زیادی داشت که اینجا جای ذکر آن نیست.

کُدا (امّ کُدا): از قریه‌های خیبر است.

می‌گویند نبرد سرنوشت‌ساز میان مسلمانان و یهود در همینجا به‌وقوع پیوست. کُدا در جنوب غربی قریه «الشُریف» قرار گرفته و حدود چهارکیلومتر با آن فاصله دارد. در نزدیکی آن مسجدی است که به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده می‌شود.

کداء: (به فتح و مدّ) و «کُدی» (به ضم و قصر) و «کُدَیّ» (به ضمّ اول و فتح دوم و یای مشدّد) میان این اعلام خلط شده است.

به‌احتمال زیادتر «کَداء» همانجایی است که مسلمانان در روز فتح مکه از آنجا وارد (مکّه) شدند. حسّان (بن ثابت) گفته است: «اگر سواران و اسب‌های ما را نمی‌بینید، آنها را در حال برانگیختنِ گرد و غبار، در کَداء رها کرده‌ایم.»

کَداء همان است که امروزه به‌نام «ریع (۱) الحجون» معروف است و راه آن

۱- ریع در لغت به‌معنای پشته بلند، جای‌بلند، راه باز شده میان دو کوه است.

ص: ۳۲۴

از میان دو گورستان معلاهٔ (منطقه بالای مکّه) عبور می‌کند و طرف دیگر آن به حَیّ‌العتیبه و جرول منتهی می‌شود.

اما «کُدَیّ» (به ضمّ اول و تشدید یاء) امروزه نیز به همین نام خوانده می‌شود و راه آن از مسفله (منطقه پایین) مکه به‌سمت کوه ثور و جنوب شرقی مکه تا منا می‌گذرد.

«کُدی»، به ضمّ و قصر، همان است که در حال حاضر به «ربع‌الرسام» معروف است و میان حارّهٔ‌الباب و جرول جای دارد. علت نامگذاری آن به «ربع‌الرسّام» آن است که در زمان اشراف، مرکزی برای گرفتن عوارض از کالاهای وارد شده از جدّه بوده است.]

«ثنیهٔ العلیا و السفلی».

کُدْر: (به ضمّ کاف و سکون دال)، به این کلمه واژه قرقره را اضافه می‌کنند و می‌گویند:

قرقرهٔ الکدر. قرقره به‌معنای زمین نرم و هموار است و کُدر به‌معنای پرنده تیره‌رنگ. در غزوه بنی‌سُلیم از این محل اسم برده شده است. آگاهان در تعیین محل و موقعیت آن گفته‌اند: هرگاه از مدینه به قصد قصیم حرکت کنی و میان صویدره و الحناکیه قرار بگیری، کُدر در سمت راست تو قرار می‌گیرد؛ در فضای پهناوری که تا معدن بنی‌سلیم، «مهدالذهب» فعلی امتداد دارد، اما امروزه نام آن معروف نیست.

کَدید: (به فتح کاف و کسر دال و به روایتی به ضمّ کاف)، در اخبار مربوط به جنگ فتح مکه از این محل نام برده شده و آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در ماه رمضان خارج شد، در حالی‌که روزه داشت و مسلمانان نیز روزه‌دار بودند و چون به کدید رسید روزه‌اش را باز کرد.

امروزه کدید به‌نام «حَمض» معروف است و سرزمینی است میان عسفان و خلیص در فاصله ۹۰ کیلومتری مکّه در راه مدینه.

کُراع ربَّه: در سرزمین جذام در شمال مدینه قرار دارد. در اخبار سریّه زیدبن حارثه با قبیله جذام از این محل نام برده شده است.

کُراع الغَمیم: کُراع در لغت به‌معنای لبه و کناره هرچیزی است. کُراع‌الأرض یعنی کرانه زمین.

در غزوه بنی‌لحیان آمده است.

ص: ۳۲۵

کراع‌الغمیم نعفی (۱) است از حرّه ضجنان واقع در جنوب عسفان، در حدود کیلومتر ۱۶ جاده عسفان به مکّه؛ یعنی در کیلومتر ۶۴ راه مکه به مدینه قرار گرفته است و امروزه به‌نام «رقاءالغمیم» شناخته می‌شود.

کِشْد: (به کسر اول و سکون دوم)،] «مدخل بعد»؛ زیرا هردو یکی است.

کَشْر: (به فتح اول و سکون دوم)، یاقوت این نام را به همین صورت ضبط کرده و در راه هجرت واقع شده است. اما درستِ آن با دال است. امروزه به‌نام «امّ‌کشد» شهرت دارد و کوهی (۲) است که آبهای آن به «ثقیب»، یکی از ریزابه‌های وادی الفرع می‌ریزد و در مقابل اجَیرد قرار دارد.

کَشْر: در سیره آمده است که اهل جُرَش از میان خود دو نفر را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مدینه فرستادند ... شبانگاه بعد از نماز عصر، آن دو نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودند.

حضرت پرسید: شُکر در کدام سرزمین خداست؟ عرض کردند: ای پیامبر خدا، در سرزمین ما کوهی است که اهالی جُرَش به آن کشر می‌گویند. حضرت فرمود: آن کشر نیست بلکه شکر است.

عرض کردند: چه اتفاقی برای آن افتاده است؟ فرمود: هم‌اکنون در محل آن حیوانات قربانی خدا را سر می‌برند.

این کوه نزدیک خمیس مشیط است و به نام شکر خوانده می‌شود و جرش نیز در نزدیکی خمیس مشیط قرار دارد و هر دو در حدود سی‌کیلومتری شرق ابها به سمت شمال جای دارند.

کعبه: بیت اللَّه الحرام.

[کعبه: بنایی است مکعب که به همین دلیل به اسم نامیده شده است. ارتفاع آن ۱۵ متر و طول هریک از دو ضلع سمت ناودان و نیز ضلع مقابل آن ۱۰/ ۱۰ متر و طول هریک از دو ضلع

۱- نَعف، قسمت پیشین و نازک توده ریگ، مکان همواری که از کوه پایین‌تر و از شیب درّه بلندتر باشد- م.

۲- در متن «تَلْعه» آمده که به دو معناست، یکی تپه و پشته و دیگری آبراهه‌ای که از قسمت‌های مرتفع و بالای زمین شروع و به ته رودبار ختم می‌شود، مسیل آب. در معجم‌البلدان واژه «جیل» به‌کار رفته است- م.

ص: ۳۲۶

دیگر ۱۲ متر می‌باشد. (۱) و در قرآن کریم، در سوره مائده، در آیات ۹۵ و ۹۷ به همین نام از آن یاد شده است.

یاقوت می‌نویسد: از این‌رو «کعبه» نامیده شد که به شکل مکعب است و یا دارای بنای مرتفع می‌باشد. (۲) دو دلیل دیگر برای علت نامگذاری آن مطرح شده که طریحی با تعبیر «قیل» به ضعف آن دو اشاره می کند:

۱. به هرچیز مرتفع و بلندی کعب گفته می‌شود و به واسطه ارتفاع کعبه از سطح مسجد به آن کعبه گفته شده است.

۲. به واسطه قرار گرفتن کعبه در وسط زمین، این نام بر آن نهاده شد. (۳) نام دیگر کعبه، بکّه است چنانکه ابن سنان می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم، چرا کعبه، بکّه نامیده شد؟

فرمود: «لِبُکاءِ النّاسِ حَوْلَه»؛ (۴)

«برای آنکه مردم در اطراف کعبه بکا (گریه) می کنند.»]

کَفْته: (به فتح اول و سکون دوم)، به گفته بکری نامی برای بقیع الغرقد، قبرستان مدینه است. او می گوید: این نام برگرفته از این آیه شریف می‌باشد: ... أ لَمْ نَجْعَلِ اْلأَرْضَ کِفاتاً.

[کَفْتَه: از نام‌های بقیع است. (۵)]

کفّین (ذو الکفّین): تثنیه «کفّ» است، به‌معنای کف. طفیل‌بن عمرو دوسی چنین سروده است:

یا ذا الکفین لست من مبارکا میلادنا أقدم من میلادکا

انی حشوت النار فی فؤادکا

طفیل از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اجازه خواست ذو الکفین را، که بتی در سرزمین زهران بود آتش بزند و پیامبر خدا به او اجازه داد و طفیل آن بت را به آتش کشید.

کُلاب: (یوم الکلاب)، کلاب وادیی است که در جاهلیت دو جنگ در محلّ آن به‌وقوع پیوست؛ یکی معروف به کلاب

۱- الموسوعة العربیة العالمیّة ۱۹، ص ۳۰۷

۲- ج ۴، ص ۴۶۵

۳- طریحی، ج ۴، ص ۴۸ ماده «کعب».

۴- بحار، ج ۹۹، ص ۷۸؛ علل الشرایع، ص ۳۹۷

۵- عمدة الأخبار، ص ۱۴۹

ص: ۳۲۷

اول و دیگری معروف به کلاب دوم. در جنگ کلاب دوم بود که عبد یغوث‌بن وقاصِ شاعر کشته شد. وی در حین اسارت قصیده مشهوری سرود که دو بیت آن چنین است:

أیا راکباً إمّا عرضت فبلّغَن ندامای من نجران الا تلاقیا

و تضحک منی شیخهٔ عبشمیّهٔ کأن لم تَرَیْ قبلی أسیراً یمانیا

در تعیین محلّ «وادی الکلاب» میان دانشمندان اختلاف است. اما به گمان قوی‌تر، این وادی در داخل کشور عراق، میان کوفه و بصره، واقع است.

کِلاب بن رَبیعه: قبیله‌ای است عدنانی که در «حمی ضَریّه» یا همان حمی کلیب و حمی‌الربذه، واقع در اطراف مدینهٔ‌النبی و فدک زندگی می‌کرده‌اند.

کَلّاء: (به فتح کاف و تشدید لام)، مکانی است در بصره که طلحهٔ‌بن عبیداللّه در آنجا مدفون است.

[کلید داری: از سمت‌هایی است که بعضی از خاندان عرب آن را به عهده داشتند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیش از هجرت با عثمان‌بن طلحه که کلید کعبه را در دست داشت برخورد کرد و او را دعوت به اسلام کرد و به او فرمود: «لَعَلَّکَ ستَری هذَا المِفْتاحَ بِیَدی یَوماً أَضَعُهُ حَیْثُ شِئْتُ»؛ (۱) «شاید تو به زودی این کلید را در دست من ببینی که هرجا بخواهم بگذارم»، عثمان گفت: در آن روز قریش نابود و ذلیل خواهند شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه قریش زندگی و عزّت می‌یابد.

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از فتح مکه کلید کعبه را از عثمان خواست، مادر وی کلید را نزد حضرت فرستاد.

عثمان می‌گوید: پس از فتح مکه، پیامبر صلی الله علیه و آله مرا خواست و این گفتگو را به من خاطر نشان کرد، من به نبوّت آن حضرت گواهی دادم و پیامبر صلی الله علیه و آله کلید کعبه را به من داد و فرمود: آن را به عنوان امانت الهی بگیر پس از عثمان، چون وی فرزندی نداشت، این سمت به پسر عمویش شیبهٔ بن عثمان رسید. (۲) و این سمت در میان فرزندان شیبه که به «بنی‌شیبه» معروف شدند، باقی ماند و

۱- شرح‌نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۲۸۱

۲- ازرقی، ج ۱، صص ۲۶۷ و ۲۶۸

ص: ۳۲۸

کلید کعبه همچنان در این خانواده به طور موروثی قرار دارد. (۱)]

کُلَیَّه: (به ضمّ اول و فتح دوم و تشدید یاء)، ظاهراً مصغّر «کُلْیه» است و منزلگاهی است میان مکه و مدینه، یا وادیی نزدیک جحفه.

کَمْلی: (به فتح اول و سکون دوم و فتح لام)، نام چاه ذروان است؛ جادویی که لبیدبن اعصم یهودی آن را نوشته بود تا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را سحر نماید، در آن چاه دفن شده بود.] بئر ذروان.

کُواکب: (به ضم کاف و گاهی هم به فتح آمده است)، کوهی است میان مدینه و تبوک که در نزدیکی آن مسجدی نبوی وجود دارد.

کوثر: کوهی است میان مدینه و شام ... و نیز نهری است در بهشت که آیه شریفه إِنَّا أَعْطَیناکَ الکَوْثَر اشاره به آن دارد.

[کَوْثی: از اسامی مکه مکرمه است. (۲)]

کوکب: کوهی است در سرزمین بنی حارث‌بن کعب. در حدیث آمده است که زنی نزد عمربن خطاب آمد و گفت: «حیّاکم‌اللّه قوماً تحیّهٔ السلام، إنّی امرأهٔ جحیمر طهملهٔ، اقبلتُ من کهران و کوکب».

کَوْم شریک: ابو داود در کتاب «الوضوء» آورده است که مسلمهٔبن مخلد، رویفع ابن ثابت انصاری را به کارگزاری اسفل‌الأرض منصوب کرد و ما همراه او از کَوْم شریک به‌جانب علقمی حرکت کردیم. بکری می‌نویسد: کوم شریک جایی است در اسفل‌الأرض و اسفل‌الأرض شامل کوره اسکندریه، قلزم، طور، ایله و اطراف آن می‌شود.

کَهْف: در سوره کهف از این مکان اسم برده شده است. یاقوت می‌نویسد: نزدیک بلقاء واقع در اطراف شام جایی است که به آن «رقیم» می گویند و به‌عقیده برخی، اصحاب کهف در آنجا بوده‌اند. یاقوت می‌افزاید: اما حقیقت آن است که این عده در سرزمین روم بوده‌اند. بنا به‌قولی:

رقیم لوحی بوده که اخبار اصحاب کهف در آن نوشته شده است. وی سپس

۱- فصلنامه «میقات حج» ش ۱۸، ص ۱۹۲

۲- یاقوت، ج ۵، ص ۱۸۲؛ ازرقی، ج ۱، ص ۲۸۱ پاورقی.

ص: ۳۲۹

می‌نویسد: در سرزمین بلقاء جایی است که معتقدند همان کهف است و رقیم نزدیک عمّان قرار دارد. گفته‌اند عمّان همان شهر دقیانوس است.

پژوهشگران در اردن می‌گویند:

در بیرون عمان کهف یا غاری است که محلّ اصحاب کهف بوده و شهر باستانی اردنی «البتراء» همان رقیم می‌باشد. این بدان معناست که اصحاب کهف با اصحاب رقیم فرق می‌کنند.

کهف بنی‌حرام:] «مساجد، مسجد کهف بنی‌حرام».

کَیْدمه: (به فتح اول)، ملکی است در مدینه که دارای باغ‌های خرماست.

عبدالرحمان‌بن عوف آن را برای همسران پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت کرد. کیدمه از اموال و املاک بنی‌نضیر بوده است.

ص: ۳۳۰

ص: ۳۳۱

«ل»

لابَتان: تثنیه «لابة» است، به‌معنای حرَّه یا سنگستان سیاه‌رنگ و جمع آن «لاب» می‌باشد. در حدیث آمده است که: «پیامبر صلی الله علیه و آله میان دو لابه را حرم قرار داد»؛ یعنی مدینه را، زیرا مدینه میان دو حرّه یا سنگستان جای گرفته است. «لابه» در لغت به‌معنای زمین پوشیده از سنگ‌های سیاه است. مردم مدینه هنوز هم «لابتان» را می‌شناسند. یکی از آن دو «حرّة واقم» است که آن را حرّه شرقی می‌نامند و در شرق مدینه، از طرف جاده فرودگاه، واقع است و دیگری «حرّة الوبره» که آن را حرّه غربی می‌نامند ... اما اکنون چیزی به‌نام حرّه یا سنگستان دیده نمی‌شود، بلکه آنچه دیده می‌شود خانه است و ساختمان و کوچه‌ها و خیابان‌های آسفالت.

لات: بتی بوده در طائف که آن را مانند کعبه تعظیم و احترام می‌کردند. این بت در محل غرب مسجد ابن عباس و نزدیک آن قرار داشته است.

لافِت: جزیره‌ای است در دریای عُمان، واقع در میان عمان و هَجَر. این همان جزیره بنی‌کاوان است که عثمان‌بن ابی‌العاص ثقفی در زمان خلافت عمربن خطاب آن را فتح کرد.

لَحْیا جَمَل: (به فتح لام و سکون حاء)، لحیا تثنیه «لَحْی» است، به‌معنای دو استخوان فکّ، و جمل به‌معنای شتر است. در حدیث آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله (در مسیر حج) در «لَحْی جمل» حجامت کرد و آن، جایی است میان مکه و مدینه؛ همان عقبه جحفه است که در هفت میلی سقیا قرار دارد.

ص: ۳۳۲

لِحیان: قبیله‌ای عدنانی است که در مناطقی چون رخمه، هُزوم، البان و عُران می‌زیستند. همین قبیله بود که باعث وقوع غزوه رجیع یا غزوه بنی‌لحیان شد.

اینان هذلی هستند و هنوز هم در حومه‌های مکه، میان مکه و مرّالظهران سکونت دارند.] «قبایل عرب در دوره پیامبر».

لَخْم: قبیله‌ای قحطانی است که از جمله سکونت‌گاه‌های آنان در روزگار جاهلیت رفح و فلسطین بوده و شاهان عراق نیز از همین قبیله بوده‌اند] «نقشه قبایل عرب».

لُدّ: (به ضمّ لام و تشدید دال)، شهری است در فلسطین که می‌گویند عیسی علیه السلام در دروازه آن به دجّال می‌رسد و او را می‌کشد.

لَعْلَع: درتعیین محل آن، اختلاف است؛ بعضی گفته‌اند: آبگاهی‌بوده در دیار بکر، در اطراف موصل عراق و بعضی دیگر گفته‌اند: آبی بوده در بادیه ... اقوال دیگری هم گفته شده است.

لِفْت: (به‌کسر لام و فتح نیز روایت شده است)، گردنه‌ای است مشرف بر شمال خلیص که جاده از آن می‌گذرد و میان خلیص و قدید واقع شده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سفر هجرتِ خود، از این گردنه عبور کرد. امروزه به‌نام الفیت خوانده می‌شود.

از سال‌ها پیش این گردنه متروک شده و دیگر کسی از آنجا عبور نمی‌کند.

لِقت: (به کسر لام و سکون قاف و فاء)، وادیی است از ریزابه‌های وادی فرع که از کرانه شمالی این وادی، قبل از تلاقی‌گاه فرع و قاحه، به آن می‌ریزد.

لیط: (به کسر لام و سکون یاء)، در سیره آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه به خالدبن ولید دستور داد که از لیط وارد منطقه پایین مکه شود. ممکن است لیط همان دشتی باشد که سیل وادی طوی به آنجا منتهی می‌شود و امروزه به‌نام تنضباوی خوانده می‌شود و به یکی از محله‌های مکه تبدیل شده است.

[لَیْلَةُ الْحَصْبَه: به شب چهاردهم ذی‌حجه گفته می‌شود. (۱)]

۱- برگرفته از مجمع البحرین، ج ۱، صص ۵۲۱ و ۵۲۲ ماده «حَصَب».

ص: ۳۳۳

[لَیْلَةُ النَّضْر: نام شبی است که روز آن، حجاج از منا به مکه باز می‌گردند. (۱)]

لِیَّه: (به کسر لام، تشدید و فتح یاء)، از نواحی طائف است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام بازگشت از حنین، به قصد طائف از آنجا عبور کرد. لیّه یکی از وادی‌های بزرگ مدینه و دارای آب و مزارع فراوان است. از سراهٔ، واقع در جنوب غربیِ طائف، جاری می‌شود و با گذر از فاصله پانزده‌کیلومتری جنوب طائف به سمت شرق پیش می‌رود.

۱- طریحی، ج ۴، ص ۳۴۵ ماده «نفر».

ص: ۳۳۴

ص: ۳۳۵

«م»

اشاره

مَآب: کتابهای سیره و فتوحات، این کلمه را به همین صورت (یعنی به فتح میم) ضبط کرده‌اند اما کتابهای تاریخی در عصر جدید آن را به‌صورت «مُؤاب» می‌نویسند و مردم آن را «مؤابیان» می‌گویند. در کتب سیره نوشته‌اند که عمروبن لُحیّ به مؤاب سفر کرد و در آنجا تحت تأثیر عمالقه، که بت می‌پرستیدند، قرار گرفت و با خود به عربستان بت آورد. در معجم‌البلدان آمده است که ابوعبیده در زمان خلافت ابوبکر مؤاب را فتح کرد.

سرزمین مؤاب در شرق اردن، میان وادی موجب و حسا جای داشته است و از جمله شهرهای قدیمی آن، «قیر حارسه» می‌باشد که شهر کرک فعلی بر روی ویرانه‌های آن ساخته شده است. به احتمال زیاد این شهر پایتخت مؤابیان بوده است.

ماعزه:] «مروّت».

مأرب: در حدیث آمده است: پیامبرخدا صلی الله علیه و آله نمک مأرب را به ابیض‌بن حمّال واگذار کرد. مأرب از بزرگ‌ترین شهرهای یمن (شمالی) است و در حدود دویست کیلومتری شرق صنعا قرار دارد. در مأرب سدّ عظیمی بوده که سیل عرم آن را ویران ساخت و مردم آن در اطراف و اکناف پراکنده شدند.

مَأْزِمان: تثنیه «مأزِم» است، از ماده «ازْم» به‌معنای گاز گرفتن با دندان. کلمه «ازْمه» به‌معنای قحطی و خشکسالی نیز از همین

ص: ۳۳۶

ماده است. یکی دیگر از معانی «ازم» تنگی است و نام این مکان از همین معنا گرفته شده است. گفته می‌شود: مأزِما مِنا: و آن راهی است که از طرف عرفه به مزدلفه می‌آیـد و تنگ راهی است میان دو کوه موسوم به اخشـبان. امروزه این راه ساخته شده است.

مَبْرَک: (بر وزن مکتب)، گفته‌اند جایی است در داخل مدینه واقع در پشت مسـجد از شرق آن به‌طرف پایین‌پای پیامبر صلی الله علیه و آله در همین مکان بود که وقتی پیامبر صـلی الله علیه و آله به مدینه رفت، شتر آن حضـرت در آنجا به زانو نشست. نیز جایی به‌نام «ثنیّهٔ مبرک» داریم که در مساجد پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله از آن یاد می‌شود و میان مدینه و بدر واقع است. همچنین «مبرک» نام مکان دیگری است نزدیک مکّه که هنگام حمله اصحاب فیل به مکه، فیل در آنجا خسبید.

[مَبیت: یکی از بُستان‌های هفتگانه‌ای است که موقوفات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بوده است. (۱)]

مُتالِع: (به ضمّ اول و کسر لام)، کوهی است در قصیم. در شعری از عباس‌بن مرداس از این کوه نام برده شده است.

مُتَّکأ: در لغت به‌معنای جایی است که انسان به آن تکیه کند. جایی در اجیاد مکه و در آن مسجدی است. گفته می‌شود: پیامبر صلی الله علیه و آله به دیوار آنجا تکیه کرد و نماز خواند.

مِثْقب: نام راهی است میان مکه و مدینه.

مُجـاح: جایی است که در راه هجرت پیامبر صـلی الله علیه و آله از آن اسم برده شـده است. در تلفظ این کلمه اختلاف است؛ برخی آن را به شکل مزبور (مُجاح) تلفظ کرده‌اند.

برخی به‌صورت «مجاج» و عده‌ای به شکل «محاج».

مَجاز: (به فتح میم)، و «ذو المجاز» بازاری بوده در دوره جاهلیت. یاقوت می‌نویسد: محل برپایی بازاری بوده در یک فرسـنگی عرفه در ناحیه کبکب در سمت راست امام (امیر الحاج).

مُجْتهَر: در حدیث کعب‌بن مالک به همین‌صورت؛ یعنی با جیم و های

۱- مجمع البحرین، ج ۱، ص ۲۶۸، ماده «بیت».

ص: ۳۳۷

مفتوح، آمده است. او می‌گوید:

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درخت‌های مدینه را یک چاپار در یک چاپار حرم قرار داد و مرا فرستاد و من محدوده حرم را نشانه‌گذاری کردم: روی شرف (کوه) ذات الجیش و بر روی اشراف (کوه‌ها) مجتهر و روی (کوه) ثَیْب علامت گذاشتم». فیروز آبادی می‌نویسد:

تاریخ‌نگاران مدینه به شرح این مکان نپرداخته‌اند و چنانکه این کلمه به همین‌صورت درست باشد نام جایی است در مدینه، در غیر این صورت احتمال دارد که شکل تحریف شده «محبصر» باشد.

سمهودی می‌نویسد: به احتمال قوی شکل تصحیف شده «مخیض» باشد؛ چرا که در بقیه روایات این شکل به‌جای آن آمده است.

مَجَرّ الکَبْش: همان جایی است که به مُحَصِّب معروف است و از عقبه بزرگ در مِنا که خارج می‌شوی شروع می‌شود تا هنگامی که از میان دو کوه، به سمت مکه بیرون می‌روی، ادامه دارد.

مُجَمَّر: جایی که در آن رمی جمره می‌شود.

مَجْمع الأسیال: در اخبار مربوط به جنگ خندق آمده است که سپاه قریش در مجمع‌الأسیال در رومه اردو زدند.

مجمع‌الأسیال (تلاقیگاه سیلابها، حوضه آبریز) جایی است در اطراف چاه رومه در مدینةالنبی که سیلابهای وادی بطحان و عقیق در آن جمع می‌شود.

مَجَنَّة: اسم مکان است از ماده «جَنَّة» به‌معنای پوشیدن و مخفی‌کردن (مخفی‌گاه). بازاری بوده در جاهلیت که ده روز آخر ماه ذی‌قعده برپا می‌شده است. بیست روز قبل از آن بازار عکاظ برپا می‌شد و بعد از پایان گرفتن بازار مجنّه بازار ذو المجاز به مدّت هشت روز از ماه ذی‌حجّه برپا می‌گردید. سپس در روز نهم، به عرفه کوچ می‌کردند. مجنّه در مرّ الظهران، نزدیک کوهی قرار داشت که به آن اصفر می‌گویند و در منطقه پایین مکه واقع است و حدود یک برید با آن فاصله دارد.

مَحَجّه: یاقوت می‌نویسد: از قریه‌های حوران است و در آن سنگی است که مردم آن را زیارت می‌کنند. می‌گویند پیامبر صلی الله علیه و آله بر روی آن سنگ نشسته است.

ص: ۳۳۸

یاقوت می‌نویسد: اما واقعیت آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله از بُصْرِی فراتر نرفته است. نیز محجّه سرزمینی است در جنوب غربی تیماء. ریشه این اسم از اینجا است که وقتی حاجیان کارهایشان در تیما تمام می‌شد، به‌جای رفتن از صحرای «الجهراء» به خیبر، که بیابانی خشک و بی‌آب و نا امن بود، از این مسیر (المحجّه) به سمت العلاء می‌رفتند.

مُحْدث: قریه‌ای است در اطراف «المَهْد» که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به اقطاع عبدالرحمان‌بن ابی‌بکر داد.

* محراب النّبیّ صلی الله علیه و آله: جایگاهی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد برای نماز خود انتخاب کرد و آن در میانه منبر و حجره شریفه، کنار ستون مخلّقه قرار دارد.

در بازسازی مسجد النبی به وسیله عمربن عبدالعزیز ولی ولیدبن عبدالملک در مدینه، آن محل به صورت معماری اسلامی رایج در آن عصر بنا گردید ولی بنای فعلی آن از آثار به جای مانده از سلطان اشرف قایتبای می‌باشد که به دنبال وقوع آتش‌سوزی در مسجد ساخته شد و کاشی‌کاری معرّق و نقوش مذهّب محراب که به خط ثُلث بسیار زیبا تزیین شده یادگار دور عثمانی است.

محراب از دو سمت شرقی و غربی یا در امتداد دیوار قبلی مسجد زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دو حصار مشبّک مسی محصور شده است. در سمت فوقانی مدخل فلزیّ غربی این کلمات به چشم می‌خورد: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ الْمُبِینُ» و در قسمت فلزیّ غربی نوشته شده است: «سَیِّدُنا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ الصّادِقُ الْوَعْدِ الأَمِینُ» و در میان بنای محراب و مدخل فلزیّ غربی، ستونی است که با میله‌های مسیِ مشبّک مزیّن شده، «ستون جِزْعَه» را مشخص کرده است.

در جانب غربی ستون محراب، با خط درشت و طلایی نوشته شده است «هذا مُصلّی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله» و در قسمت فوقانی بنای محراب، با خطوط طلایی بر زمینه سرخ شفاف نوشته شده است:

«هذا محرابُ رسول اللَّه صلی الله علیه و آله». (۱)

۱- مدینه‌شناسی، ج ۱، صص ۹۴- ۹۶ با تغییری اندک، خلاصهٔ الوفاء، ص ۲۲۰

ص: ۳۳۹

طبق محاسبات دانشمندان هیئت‌دان سابق، عرض مدینه ۲۵ درجه و طول آن ۷۵ درجه و ۲۰ دقیقه می‌باشد.

طبق این محاسبه، قبله‌هایی که در مدینه استخراج می‌شد، با محراب پیامبر صلی الله علیه و آله که اکنون به همان وضع سابق مانده است، تطبیق نمی‌نمود. اینگونه اختلاف باعث تحیّر عده‌ای از اهل فن شده بود و گاهی هم توجیهاتی برای رفع اختلاف می‌کردند.

ولی اخیراً، دانشمند معروف «سردار کابلی» روی مقیاسهای امروزی اثبات کرد که عرض مدینه ۲۴ درجه و ۵۷ دقیقه و طول آن ۳۹ درجه و ۵۹ دقیقه است.

نتیجه این محاسبه این شد: قبله مدینه نقطه جنوب است و یا ۴۵ دقیقه انحراف از آن این استخراج درست با محراب پیامبر صلی الله علیه و آله بدون کم و زیاد انطباق دارد و این یک کرامت غیبی است که در آن روز با نبودن کوچک‌ترین وسایل علمی، در حالت نماز، چنان از بیت‌المقدس متوجه کعبه گردید که کوچک‌ترین انحراف در توجه او به کعبه پدید نیامد. امین وحی دست او را گرفت و متوجه کعبه نمود. (۱) [محراب تهجّد: این محراب خارج از مقصوره حضرت فاطمه علیها السلام، در قسمت شمالی حجره آن حضرت بوده؛ یعنی بین شباک حجره حضرت فاطمه علیها السلام و محل اهل صفه قرار داشته است.

و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جهت برگزاری نماز شب به آنجا می‌رفته و عبادت می‌کرده است و این مکان در کنار ستون تهجّد بوده که در قرون بعد، محرابی در آنجا برپا ساختند و به محراب تهجّد؛ یعنی محراب شب زنده‌داری و عبادت، معروف گردید.

محراب تهجّد که در بسیاری از منابع، تحت عنوان «اسطوانه تهجّد» نامبرده شده توسط حکومت سعودی برچیده شده است. (۲)]

[محراب فاطمه علیها السلام: این محراب در جنوب محراب «تَهَجّد»، داخل مقصوره، یا حجره حضرت فاطمه علیها السلام

۱- فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، صص ۲۱۹ و ۲۲۰

۲- مدینه‌شناسی، ج ۱، صص ۱۰۰ تا ۱۰۳ با تلخیص و تغییر مختصر.

ص: ۳۴۰

قرار دارد و بنـای آن از پشت شبّاک برای هر زائری نمایـان است، ولی افراد را به آن راهی نیست و روزگـاری محـل نماز و عبادت شیفتگان اهل بیت علیهم السلام بوده است. (۱) در روایات اهل بیت علیهم السلام به مناسبت‌های مختلفی از این محراب یاد شده است.

امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید: مادرم فاطمه علیها السلام را شب جمعه‌ای در محراب عبادتش دیدم که تا طلیعه صبح ایستاده و نام مردان و زنان مؤمن را به زبان می‌آورد و برایشان بسیار دعا می‌کرد و برای خود دعا نمی‌کرد، گفتم:

مادر! چرا برای خود دعا نکردی؟

فرمود: پسرم! اوّل همسایه و سپس اهل خانه. (۲) و در روایات دیگر از درخشش نور از چهره آن حضرت به هنگام عبادت در محراب سخن به میان آمده است. (۳)]

مُحَسِّر: (به ضمّ اول و فتح دوم و کسر و تشدید سین)، جایی است میان مکّه و عرفه. به قولی: میان مِنا و عرفه و به قولی هم: میان مزدلفه و مِنا که نه از مِنا است و نه از مزدلفه، بلکه وادی مستقلی است.

در حدیث از جابر آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تمام عرفه موقف است و از وادی عُرَنَه بالا رفتند و تمام جَمع (مزدلفه یا مشعرالحرام) موقف است و از وادی محسّر بالا رفتند.

«محسّر» وادی کوچکی است که از میان منا و مزدلفه می‌گذرد و جزو هیچ‌یک از آن دو نمی‌باشد. محسّر معروف همان است که حاجیان هنگام عبور از بین مِنا و مزدلفه، از آن می‌گذرند و علامات و نشانه‌هایی برای آن نصب شده است.

مُحَصَّب: (به ضمّ اول و فتح دوم و فتح و تشدید صاد)، بر وزن اسم مفعول، از حصباء یا حَصْب است، به‌معنای پرتاب کردن سنگریزه. محصِّب جایی است میان مکه و منا که به منا نزدیک‌تر است.

امروزه به‌نام مجرّ الکبش معروف است و بعد از عقبه بزرگ، از طرف مکّه تا گشادگی میان دو کوه را دربرمی‌گیرد.

۱- مدینه‌شناسی، ج ۱، ص ۱۵۲

۲- بحار، ج ۴۳، ص ۸۱

۳- همان، ج ۱۱، ص ۲

ص: ۳۴۱

[مُحِلّ: کسی که مُحرِم نیست. (۱)]

[مَحِلّ: محلّ قربانی است؛ چنانکه در قرآن کریم آمده است: وَ لا تَحْلِقُوا رُؤُسَکُمْ حَتَّی یَبْلُغَ الْهَدْیُ مَحِلَّهُ ...؛ «سر خود را نتراشید تا آنگاه که قربانی به قربانگاه برسد.» (۲)]

مخاضه: مکانی است در خیبر که به مسجد پیامبر خدا در خیبر منتهی می‌شود.

مُخْتبأ: ازرقی می‌گوید: و مسجدی هم در خانه ارقم‌بن ابی ارقم مخزومی است که این خانه در کنار کوه صفاست و به آن «دار الخیزران» می‌گویند. این مسجد همان خانه‌ای بوده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در آن پنهان شده بود و عمربن خطاب در آن اسلام آورد. خانه ارقم در سال ۱۳۹۹ ه. ق. ویران شده است.

مُخریء: از ماده «خَرء» است به‌معنای مدفوع. ابن‌اسحاق می‌نویسد: پیامبر صلی الله علیه و آله به جانب بدر حرکت کرد. چون به صفرا، که قریه‌ای است میان دو کوه، رسید، پرسید: اسم این دو کوه چیست؟ عرض کردند: به یکی از آنها «مسلح» می‌گویند و به دیگری «مخریء». پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خوشش نیامد که از میان این دو کوه عبور کند. لذا آن را در سمت چپ خود رها کرد و از دست راست به حرکت ادامه داد. امروزه به یکی از دو کوه صفراء «سَمْنه» می‌گویند و به دیگری «ذَیْران».

مَخْمَص: (به فتح اول و سکون دوم و فتح سوم)، بکری می‌نویسد: جایی است در دیار بنی‌کنانه. او شرح حال مردی را نقل می‌کند که گوسفندان خود را در مخمص به چرا می‌برد ... و فرستادگان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای جمع‌آوری زکات پیش او آمدند.

یاقوت این نام را به کسر میم ذکر کرده‌وگفته است: راهی است در کوه عیر به طرف مکه ... امّا اینکه آیا منظور او از «عیر» عیر مکّه است یا عیر مدینه، توضیحی نداده است. و درجایی هم ندیده‌ام که کسی محل آن را تعیین کرده باشد.

مَخِیض: در اخبار عزوه پیامبر صلی الله علیه و آله با بنی‌لحیان آمده است که آن حضرت از غراب و سپس از مخیض و بعد، از بتراء گذشت.

۱- طریحی، ج ۱، ص ۵۶۲ ماده «حلّ».

۲- طریحی، ج ۱، ص ۵۶۳ ماده «حلّ».

ص: ۳۴۲

این نام به صورت‌های «محیص» و «مخیط» نیز ذکر شده که همه آنها شکل تحریف‌شده‌ای از یک نام هستند و آن وادیی است در فاصله پانزده کیلومتری غرب مدینه. در راه مدینه به شام ...

مخیض همچنین شامل اشراف (کوه‌های) مخیض که در حدود حرم (مدینه) ذکر شده‌اند نیز می‌شود.

مدائن صالح: در حدود ۳۴۷ کیلومتری شمال مدینه قرار دارد و وادی آن؛ یعنی «حجر» که در قرآن از آن یاد شده، به وادی‌القری می‌ریزد. مدائن صالح در بیست‌وپنج کیلومتری شمال شهر العلاء واقع شده است] «نقشه شماره ۳۵».

مدارج: سمهودی می‌نویسد: مدارج، همان عقبه (گردنه) عرج است که در سه میلی قبل از عرج از طرف مدینه واقع شده است. ذو البجادین که همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این عقبه گذشته، در رجزی گفته است:

تَعرّضِی مُدارِجاً و سُومی تَعَرُّضُ الْجوزاءِ للنّجوم

هذا أبو القاسم فَاسْتَقِیمی

در حاشیه کتاب «المناسک»، در توصیف راهی که مسافران از مدینه به مکه می‌روند آمده است: از رویثه تا الجیّ چهار میل است ... و عقبه عرج در یازده میلی رویثه قرار دارد که به آن «المدارج» می گویند و با عرج سه میل فاصله دارد.

مَیدان: اسم مکان یا زمان است از فعل «دانَ، یَدینُ» به‌معنای نفس خود را در عبادت یا جز آن، خوار و ذلیل کرد. بعضی گفته‌اند: مدان نام بتی است؛ و به‌قولی وادیی است در سرزمین قضاعه در ناحیه حرّة الرجلاء. در اخبار غزوه زیدبن حارثه با بنی‌جذام در ناحیه «حسمی» از این مکان نام برده شده و آمده است که چون بنی‌ضبیب و سپاهیان در بیابان مدان این را شنیدند، حسان‌بن مله بر مرکب خویش سوار شد ... تا آخر حدیث.

مُیدَّجج: (به ضمّ اول و فتح دوم)، در لغت به‌معنای مرد سراپا مسلّح است. وادیی است میان مکّه و مدینه. گفته می‌شود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در راه هجرت از این وادی گذشته است.

مَدِران: (این کلمه را به سه صورت ضبط کرده‌اند: به فتح میم و کسر دال، به کسر

ص: ۳۴۳

تصویر؟؟؟

ص: ۳۴۴

میم و سکون دال و به فتح میم و سکون دال)، جایی است روبه‌روی تبوک و در آن مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرار دارد. «ثنیّهٔ مدران» در فاصله چهارده کیلومتری جنوب غربی تبوک واقع شده است.

مَدْلجه: در لغت به‌معنای مسافت میان چاه و حوض است. چون دلو را از چاه پرکنند، از آن مسیر به حوض منتقل سازند. در میان وادی الفرع و قاحه، چهار مدلجه وجود دارد: مدلجه لِقْف، مدلجه مجاج، مدلجه ثقیب و مدلجه تعهن. همه اینها در راه هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شده‌اند.

مَدْیَن: نام قبیله‌ای است که خداوند شعیب پیامبر علیه السلام را به‌سوی آنان فرستاد. بعدها نام جایی شد. به احتمال زیاد مرکز سرزمین مدین در نواحی شهر «البِدع»، میان تبوک و ساحل، در مسافت ۱۳۲ کیلومتری غرب تبوک و هفتاد کیلومتری شرق رأس‌الشیخ حمید، در ساحل قرار داشته است. سرزمین مدین در وادیی میان کوه‌ها (ی مدین) به‌نام وادی «عُفان» بوده است. ظاهراً سرزمین پهناوری را شامل می‌شده که احتمالًا تا معان، در شرق اردن و بئرالسبع در جنوب فلسطین امتداد داشته است.

بعضی گفته‌اند: مدین همان «کفرمنده» است که روستایی است در استان ناصره فلسطین و در قدیم از نواحی (اعمال) طبریّه بوده و چاه و صخره در محل آن قرار داشته است. اما نظر اول قوی‌تر می‌نماید.

مدینه: گرچه نیازی به شناساندن ندارد، اما چند نکته درباره آن می‌آوریم:

نام معروف آن «مدینه» است و وصف «منوّره»، همچون وصف «مکرّمه» و «شریف» برای «مکه» و «قدس»، از دوره ترکان عثمانی رایج شد.

نسبت به مدینه، بر حسب قیاس، «مَدَنی» است؛ زیرا بر وزن «فعیله» می‌باشد. اگر بخواهند به شهر و مدینه دیگری نسبت دهند، می‌گویند: «مدینی» تا میان این مدینه و دیگر مُدُن و شهرها فرق گذاشته شود. بعضی از عالمان گفته‌اند: مدینی کسی است که مقیم مدینه باشد و آنجا را ترک نکند و «مدنی» کسی است که اهل این شهر بوده اما آنجا را ترک کرده و در جایی دیگر ساکن شده است.

گروهی دیگر گفته‌اند: برای انسان

ص: ۳۴۵

از نسبت «مدنی» استفاده می‌شود و برای غیرانسان از نسبت «مدینی».

نام‌های مدینه

نام‌های مدینه: (۱)

– محمدبن یحیی، به نقل از عبدالعزیز بن عمران، از ابو یسار، از زیدبن اسلم نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مدینه ده اسم دارد: مدینه، طَیْبه، طابه، مسکینه، جَبار، محبوره، یَنْدَد و یَثْرِب.

– همو گفت: عبدالعزیز از ابن موسی، از سلمه مولی منبوذ، از عبداللَّه‌بن جعفربن ابی‌طالب خبر داد که: خداوند مدینه را الدار و الإیمان نامیده است.

او گفت: در حدیث اول هشت نام آمده و در این حدیث هم دو نام. خدا بهتر می‌داند که این دو نام اخیر جزو آن هشت نام است که در حدیث اول ذکر شده و بنابراین مجموعاً ده نام می‌شود یا نه.

– ابن یحیی گفت: پیوسته می‌شنوم که در تورات ده نام برای مدینه ذکر شده است و خدا بهتر می‌داند. این نام‌ها عبارتند از: مدینه، طَیبه، طابه، طَیّبه، مسکینه، عَذْراء، جابِره، مَجْبُوره، مَحَبَّبه و محبوبه.

– محمدبن یحیی بر ما حدیث کرد که: عبدالعزیزبن محمد دراوردی از ابوسهیل‌بن مالک، از پدرش، از کعب‌الاحبار برایم حدیث کرده، گفت:

در کتاب خدا که خداوند بر موسی نازل فرمود، آمده است: خداوند به مدینه گفت: ای طَیْبه، ای طابه، ای مسکینه، گنج‌ها را پذیرا مشو، تا بام‌های تو را از بام‌های دیگر آبادی‌ها بلندتر گردانم.

– ابوعاصم از جُوَیْرِیَهْ‌بن اسماء، از بدیح، از عبداللَّه‌بن جعفر برایمان حدیث کرده، گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مدینه را طَیْبه نامید.

– ابن ابی‌شیبه از زیدبن حُباب، از موسی‌بن عبیده، از عبداللَّه‌بن ابی‌قتاده، از پدرش ما را حدیث کرده، گفت: چون از غزوه تبوک آمدیم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

اینجا طَیْبه است، پروردگارم مرا در آن ساکن گردانید. ناخالصی اهل خود را می‌زداید همان‌گونه که کوره آهنگری ناخالصی آهن را می‌زداید. پس هرکس از شما به دمنده‌ای برخورد کرد با او

۱– به نقل از تاریخ‌المدینه ابن‌شبّه.

ص: ۳۴۶

هم‌سخن و هم‌نشین نشود.

– ابن ابی‌شیبه از عفان، از وهیب، از عمروبن یحیی، از عباس‌بن سهل‌بن سعد، از ابوحمید ساعدی نقل کرده که گفت: در سال تبوک، به همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفتیم. پیامبر فرمود:

من عجله دارم. هرکس از شما دوست دارد با من بیاید شتاب کند. پس همراه پیامبر بیرون رفتیم. آن حضرت وقتی به مدینه رسید، فرمود: این طابَه است.

– موسی‌بن اسماعیل و عفان از قول حمادبن سلمه از سماک از جابربن سَمُره نقل کردند که گفت: مردم می‌گفتند مدینه و یثرب. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند آن را طابه نامیده است.

– ابوداود از شعبه، از سماک، از جابربن سَمُره نقل می‌کند: مدینه را یَثْرِب می‌گفتند اما پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نام طَیْبَه بر آن نهاد.

– ابن ابی‌شیبه از ابوالأحوص، از سماک‌بن حرب، از جابربن سمره نقل کرده‌که گفت: شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: خداوند تعالی مدینه را طاهر نامید.

خلف‌بن ولید از اسماعیل‌بن زکریای اسدی، از یزیدبن ابی‌زیاد، از عبدالرحمن حدیث کرد که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس به مدینه بگوید یثرب، باید استغفار کند؛ و سه بار فرمود:

آن طابه است.

– احمدبن ابراهیم مَوْصَلی نقل کرده که گفت: صالح‌بن عمر از یزیدبن ابی‌زیاد، از عبدالرحمن‌بن ابی‌لیلی، از براءبن عازب نقل کرد که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس به مدینه بگوید یثرب، باید استغفار کند. آن طابه است و این جمله را سه بار فرمود.

– ابن ابی‌یحیی از عبداللّه‌بن ابی سُفیان، از پدرش، از افلح، مولی ابی‌ایوب، از ابی‌ایوب روایت می‌کند که:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد از اینکه به مدینه یثرب بگویند.

– ابن ابی‌یحیی از عبدالحمید، از عکرمه، از ابن‌عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس به مدینه یثرب بگوید، باید استغفار کند.

– یحیی‌بن بسطام می‌گفت:

ابوالأحوص از سماک‌بن حرب برای ما نقل کرد که: از نُعمان‌بن بشیر شنیدم که گفت: شنیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مدینه را طابه می‌نامد] «نقشه مدینه».

ص: ۳۴۷

تصویر شماره ۳۶

مَذاد: اسم مکان است از «ذاد، یَذُود» به‌معنای راندن و دورکردن. یاقوت می‌نویسد: جایی است در مدینه که پیامبر صلی الله علیه و آله خندق را حفر کرد وبه گفته برخی وادیی است میان کوه سَلْع و خندق مدینه.

اما ظاهراً جایی است در کنار و حاشیه خندق که مسلمانان و مشرکان با یکدیگر می‌جنگیدند و در همینجا بود که علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام عمروبن عبد وَد را، که از خندق عبور کرد و مبارز طلبید، به خاک هلاکت افکند.

ص: ۳۴۸

تصویر شماره ۳۷

ص: ۳۴۹

سمهودی می‌نویسد: نام اطم (دژ- ارگ) ی است که متعلق به بنی‌حرام از بنی‌سلمه بوده و در غرب مسجد فتح قرار داشته است و آن ناحیه، به‌نام «دژ» نامیده شده و در محل آن، مزرعه‌ای به‌نام «المذاد» وجود داشته است.] «نقشه خندق».

مُذَینب: مصغّر مُذَیْنب، وادیی است در مدینه که شاخه‌ای از سیل (وادی) بطحان را تشکیل می‌دهد. در حدیث آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره سیل مهزور و مذینب چنین قضاوت کرد:

«جلو آن گرفته شود تا اینکه آب (پای نخل‌ها) به اندازه پشت‌پاها بالا بیاید، سپس جلو آب باز شود تا به زمین‌های پایین‌تر برود».] «اودیهٔ‌المدینه».

مَرّ: (به فتح میم و تشدید راء)، مَرّ، مُمَرّ و مریر در لغت به‌معنای ریسمان و طنابی است که محکم بافته شده باشد. «مَرّالظهران» که اندکی بعد، از آن سخن خواهیم گفت؛ به آنجا مراجعه شود.

بعضی گفته‌اند: مَرّ به‌معنای قریه و آبادی است و ظهران به‌معنای وادی.

گفته‌اند: مَرّ دارای چشمه‌های فراوان و درختان خرما و توت انجیری است.

می‌گویم: اینکه گفته‌اند در آنجا توت انجیری (یا انجیر فرعونی) وجود دارد، عجیب به‌نظر می‌رسد؛ زیرا من در حجاز توت انجیری سراغ ندارم. شاید هم این توت انجیری غیر از آن توت انجیری‌ای باشد که در ساحل جنوبی فلسطین و ساحل مصر، در دریای مدیترانه می‌روید.

مُرّ: (به ضمّ میم و تشدید راء)، جایی است در سرزمین ینبع، متعلق به جهینه.

مُرار: (به ضمّ میم)، واحد آن «مُراره» است و آن نوعی درخت تلخ است. (۱) نام آکل المرار (۲) نیز از همین واژه گرفته شده است.

ثنیّهٔ المرار: در سیره آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سال حدیبیّه خارج شد تا اینکه چون ثنیّهٔ‌المرار را پیمود ناقه آن حضرت زانو زد. یاقوت می‌نویسد:

ثنیّهٔ‌المرار مهبط (محل فرود آمدن)

۱- نوعی از درخت تلخ است که هرگاه شترآن را بخورد لب‌هایش برگردد و دندان‌هایش آشکار شود، م.

۲- جدّ امرىء القیس است، بدان جهت که‌دندان‌هایش پیوسته وامی‌ماند- فرهنگ نفیسی- م.

ص: ۳۵۰

حدیبیّه است و امروزه این ثنیّه (گردنه) به «فجّ‌الکریمی» مشهور است.

مَرّ الظهران: یکی از وادی‌های بزرگ حجاز است که از بیست و دو کیلومتری شمال مکه می‌گذرد و سیل آن در جنوب جُدّه به دریا می‌ریزد. از جمله آبادی‌های آن، الجموم و بحره است.

یکی از شعبه‌های آن وادی فاطمه است که منسوب به فاطمه همسر برکات‌بن ابی‌نُمیّ، یکی از اشراف حاکم مکّه، می‌باشد.

مِرْبَد: (به کسر اول و سکون دوم و فتح سوم)، در لغت به‌معنای آغل اشتران (شترخان) است و «مربد بصره» نیز از همین معناست. نیز «مربد» به‌معنای محل خرمن کردن و خشک نمودن خرماست.

مربد: محلی است که پیامبرخدا صلی الله علیه و آله در آن مسجدی ساخت. این شترخان متعلق به دو بچه یتیم بود که معاذبن عفراء از آنان سرپرستی می‌کرد.

مِرْبد النَّعم: جایی است نزدیک مدینه که ابن عمر در آنجا تیمّم کرد. در حدیث آمده است که: ابن عمر از جُرْف آمد و چون به مربد رسید تیمّم کرد و نماز عصر را خواند. به او گفته شد: آیا تیمّم می‌کنی با آنکه دیوارهای مدینه نظاره‌گر تو است؟ گفت: آیا (آنقدر) زنده می‌مانم تا وارد مدینه شوم؟ او سپس وارد مدینه شد و با آنکه آفتاب هنوز بالا بود، نمازش را اعاده نکرد. (۱) سمهودی نقل کرده که مربد النعم در دو میلی مدینه قرار داشته و کسان دیگر گفته‌اند در یک میلی آن بوده است. گفته‌اند: علت نامگذاری آن به مربد النعم آن است که در زمان عمربن خطاب چهارپایان را در آنجا نگه می‌داشته‌اند.

[مُرَبَّعهٔ القبر:] «استوانه مربعهٔ القبر».]

مَرْج الصُّفَّر: (به ضمّ صاد و فتح فاء مشدّد)، دشت پهناوری است در ۳۷ کیلومتری جنوب دمشق و در شرق قریه شقحب (در سوریه) و برخی زمین‌های آبادی‌های زاکیه و شقحب و ارکیس و الذریفیه را دربر می‌گیرد. در این دشت جنگ‌های سرنوشت‌سازی به‌وقوع پیوسته است؛ از جمله جنگی میان

۱- در صورتی که دسترسی به آب در داخل‌وقت ممکن است، از نظر فقهای شیعه، خواندن نماز با تیمم صحیح نمی‌باشد

ص: ۳۵۱

تصویر؟؟؟

ص: ۳۵۲

مسلمانان فاتح و رومیان در سال ۱۴ ه. ق.، جنگی در زمان مروانیان، جنگی میان مسلمانان و صلیبیان در سال ۵۱۹ ه. ق. و جنگ تاتارها و سپاه مسلمانان در سال ۷۰۲ ه. ق.

در عهد سلطان الناصر محمدبن قلاوون] «نقشه شماره ۳۸».

مَرْجِح: (به فتح اول و سکون دوم و کسر جیم)، در راه هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله از این مکان نام برده شده است.

مَرْحَب: راهی است که از مدینه به خیبر می‌رود و راویان در اخبار غزوه خیبر از آن نام برده‌اند. دژ مرحب یکی از دژهای خیبر بوده و این راه منسوب به آن است. در این غزوه راهنمای مسلمانان از سه راه «حَزن»، «شاش» و «حاطب» اسم برد، اما پیامبر صلی الله علیه و آله عبور از آنها را نپسندید. (۱) مَرَخ (ذو مَرَخ): یاقوت می‌نویسد: وادی‌ای است سرسبز و خرّم و پر درخت، واقع در میان فدک و وابشیه. درباره فدک، در گذشته توضیحاتی دادیم، اما وابشیه، یاقوت از آن به‌صورت «وابش» یاد کرده و گفته است: وادی‌ای است در راه شام، نزدیک الحجر و روبه‌روی وادی‌القری.

مَرْدان: (به فتح اول و سکون دوم)، یاقوت می‌نویسد: مسجد ثنّیه مردان، واقع در میان مدینه و تبوک، یکی از مسجدهای پیامبر صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک است؛ ممکن است همان مسجد ثنیه مَدران باشد که قبلًا درباره آن مطالبی آمد.

مرطوم: در سند تیولی که پیامبر آن را به تمیم‌الداری داد، از این مکان نام برده شده است. پژوهشگران معتقدند، آن همان محلّ «رامةالخلیل» می‌باشد که در یک و نیم میلی شمال شهر الخلیل واقع است.

[مرقد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: عمربن عبدالعزیز در قرن اول هجری، به دستور ولیدبن عبدالملک، خانه‌های دختر و همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به مسجد ضمیمه کرد و در اطراف مرقد، یک دیواری ضلعی ساخت و به واسطه یک دیوار پنج ضلعیِ دیگر، از خارج آن را احاطه کرد تا آنکه

۱- مرحَب نیز نام یکی از جنگجویان یهود خیبر است که در جنگ خیبر به دست علی بن ابی‌طالب علیه السلام کشته شد.

ص: ۳۵۳

از نظر مربّع بودن شبیه کعبه نباشد. این حجره بارها با حفظ شکل نخستین آن، مورد تعمیر و مرمّت قرار گرفت. در سال ۵۴۸ قمری، جمال‌الدین اصفهانی وزیر سلاطین زنگی، اطراف حجره را با ارتفاع یک قامت، بو سیله مر مر نماسازی و مرمّت کرد و تمامی ضلع‌های اطراف مقصوره را با ضریحی چوبی و مشبّک حفاظ و مزیّن نمود و این نخستین ضریحی بود که بنا نهاده شد.

در سال‌های ۶۶۷- ۶۸۰ قمری رکن‌الدین بیبرس- از ممالیك مصر- اطراف جدار مرقد و حجره را با ضریحی چوبی (دارابزین) که دارای سه درِ جنوبی، شرقی و غربی بود محصور نمود. این ضریحِ چوبی دارای سه متر ارتفاع بود که به سقف مسجد نمی‌رسید و پس از وی رکن‌الدین، ملك زین‌الدین در سال ۶۹۴ قمری ضریح چوبی را تا سقف مسجد مرتفع ساخت.

در سال ۶۷۸ ملك منصور قلاوون از ممالیك مصر و یا به روایتی احمدبن برهان عبدالقوی والی شهر قوص، بالای حجره گنبدی بنا نهاد.

در سالهای ۸۷۹- ۸۸۸ قمری، ملک اشرف قایتبای، پس از تجدید بنای حجره شریفه، گنبدی رفیع بر آن و گنبدی دیگر بر فراز حجره حضرت فاطمه علیها السلام بنا نهاد.

در سال ۱۲۳۳ قمری، سلطان محمود ثانی بن سلطان عبدالحمید (۱۲۲۳- ۱۲۵۵) گنبد حجره مبارکه را بنایی دیگر نمود و آن را به رنگ سبز روغنی منقّش کرد.

بنای فعلی مرقد مطهر که به نام‌های مقصوره و حجره شریفه نیز یاد می‌شود، در زاویه جنوب شرقی مسجد النبی قرار گرفته است و دارای ضریحی است که در اصطلاح به «شبّاك» معروف است.]

مَرْو: در لغت به‌معنای سنگ چخماق یا آتش‌زنه است. شهری است در خراسان که منسوب به آن را مَرْوزی و مَرْوی می‌خوانند که اولی بر غیرقیاس و دومی قیاسی است.

اما «مَرْوَروذی» و «مرّوذی» نسبت به «مروالرّوذ» می‌باشند. علت آنکه در این فرهنگنامه از این مکان نام بردم آن است که یاقوت روایت کرده‌که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به بریدهٔبن حُصیب اسلمی

ص: ۳۵۴

فرمود: ای بریده، بعد از من لشگرکشی‌ها خواهد شد و اگر تو هم اعزام شدی به لشکری که به مشرق گسیل می‌شود بپیوند ... و از آن میان در لشکری باش که به سرزمینی به‌نام «مَرو» رهسپار می‌شود.

مَرْوان: از «مرو» است به‌معنای سنگ چخماق. به‌قول دیگر، نام کوهی است و برخی گفته‌اند نام دژی است در اطراف ربذه که مالک آن شَلیل، جد جریربن عبداللَّه بجلّی، صحابی رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله بوده است.

مَرّوت: (به فتح میم و ضم و تشدید راء)، در خبر مربوط به هیأت اعزامی حصین‌بن مشمت به حضور رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله آمده است که آن حضرت آبهایی مانند اصیهب و ماعزه را در مرّوت به اقطاع وی داد. مرّوت: وادی‌ای است در العالیه، واقع در سرزمین بنی‌تمیم.

مَروه: تپه‌ای است سنگلاخی که حدّ نهایی مَسعی از شمال می‌باشد و سعی میان صفا و مروه، بعد از هفت شوط، در آنجا به پایان می‌رسد.

مروه (ذوالمروه): منسوب به صخره سفید برجسته‌ای از نوع مرو (سنگ آتش‌زنه) می‌باشد. ذو المروه در مصبّ وادی جزل به «اضم»، در سیصد کیلومتری شمال مدینه واقع شده و هنوز هم به این نام مشهور است. سَبْرهٔبن معبد جهنی، صحابی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در این مکان به‌سر می‌برده است. روایت شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ذو المروه فرود آمد و نماز صبح را در آنجا خواند. ذو المروه جزو وادی‌القری و یا بین [ذو] خُشُب و وادی القری است و یکی از منزلگاه‌های مسیر رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله به تبوک بوده است.

مُرّه: (ثنیّه)، در روایتی به تخفیف راء (نه تشدید) آمده است. جایی است همچنان معروف میان غدیر خم و الفُرع در راه هجرت پیامبر.

مِزّه: روستایی بوده که بعدها به‌صورت یکی از محله‌های دمشق در آمد. گفته می‌شود: قبر دحیه کلبی در آنجا است.

مُرَیْح: مصغّر «مرح» است، به‌معنای فرح و شادی. نام اطم یا دژی است در مدینه نزدیک بُطْحان.

مُرَیْد: اطم یا دژی بوده در مدینه، از آنِ بنی خَطْمه.

ص: ۳۵۵

مُرَیسیع: (به ضمّ میم و فتح راء و سکون یاء)، ظاهراً مصغّر «مرسوع» است و آن در لغت به‌معنای کسی است که پلک‌های چشمش بر اثر شب بیداری به هم چسبیده یا ترک خورده باشد.

در اخبار مربوط به غزوه بنی‌مصطلق، از تیره قبیله خزاعه، آمده است: مریسیع شاخه‌ای است از وادی «حَوْره»، یکی از ریزابه‌های «ستاره» یا همان «قدید»، و با ساحل دریا نزدیک به هشتاد کیلومتر فاصله دارد.] «قدید».

مرّیَیْن: ضبط بخشِ دوم این کلمه، تقریباً اتفاقی است؛ یعنی با دو یاء است که یای اوّل آن مفتوح و یای دوم ساکن می‌باشد.

اما درباره ضبط بخش اول آن؛ یعنی «مر» اختلاف است، برخی آن را مشدّد نوشته‌اند و به «یین» اضافه می‌کنند و برخی با تخفیف آورده، آن را جزو کلمه بعد و یا هر دو را یک کلمه و به‌صورت تثنیه یا غیر تثنیه دانسته‌اند. کسانی که تثنیه‌اش دانسته‌اند می‌گویند مفرد آن «مری» است. نام این مکان را در اخبار مربوط به غزوه بدر آورده‌اند. و آن، در چهل و پنج کیلومتری جنوب مدینه، در سمت راست جاده‌ای که از راه بدر به مکه می‌رود، واقع است. مریین دو ریزابه از ریزابه‌های وادی فُریش هستند، اما بعدها این نام به سراسر یک دشت پهناور اطلاق شد.

مُزاحِم: نام اطم یا دژی بوده در مدینه، متعلق به عبداللّه‌بن ابیّ منافق.

مُزْدَلِفه: (به ضمّ اول، سکون دوم، فتح دال و کسر لام)، درباره وجه تسمیه این کلمه اختلاف است. به بظریه برخی، از ازدلاف و به‌معنای اجتماع است و به‌قولی، ازدلاف به‌معنای نزدیک شدن می‌باشد. گروهی گفته‌اند: چون حاجیان بعد از کوچیدن (از مشعرالحرام) در مِنا اجتماع می‌کنند و برخی گفته‌اند: چون حاجیان در مزدلفه اجتماع می‌کنند، آن را به این نام خوانده‌اند. مزدلفه یکی از مشعرها است و مردم در شب دهم ذی‌حجه از عرفه به‌طرف آن حرکت می‌کنند.

مِزَّه: روستایی بوده که بعدها به صورت یکی از محله‌های دمشق در آمد. گفته می‌شود که قبر دحیه کلبی در آنجا است.

ص: ۳۵۶

مُزَینه: نـام یکی از قبایـل عرب است که در سیره و حـدیث، جاهـای بسـیاری به آن اضافه می‌شود. این قبیله در اماکن میان مـدینه و وادی‌القری می‌زیسته‌اند؛ از جمله سرزمین‌ها و آبادی‌های آنان عبارت است از: روحاء (در راه بدر)، العَمْق (در اطراف عقیق و فُرْع و از جمله کوه‌های آنان است: آره، میطان، ورقان، قـدس و نهبان در تهامه. همچنین از وادی‌های ایشان است: ریم، لأی، یدوم و سایه. بت این قبیله «نُهم» نام داشت.

بیشتر این اماکن و آثار را در این فرهنگ‌نامه توضیح داده‌ام.

[مُسـتجار: در روایـات، از آن به «مُلتَزَم» و «مُتَعَوَّذ» یـاد شـده که پشت دیوار کعبه، انـدکی قبل از رکن یمانی است و مسـتحب اسـت هنگـامی که طواف کننـده، در دور هفتم، به آنجا می‌رسـد، دست‌هایش را بگشایـد و بر دیوار مسـتجار بگـذارد و نیز شـکم و گونه خویش را بر آن نهـد و این کار را «التزام» و آن مکان را «مُلتزم» یعنی جایگاه التزام گفته‌اند و نیز خواندن دعاها و نیز اقرار و اعتراف به گناه در آنجا، در روایات توصـیه شده و ائمه علیهم السـلام نیز خود چنین می‌کرده‌اند. (۱) مسـتجار و مُتَعَوَّذ، به معنای جایگاه پناه بردن است که مقصود در اینجا پناه بردن به خدا از آتش دوزخ می‌باشد؛ چنانکه امام صادق علیه السـلام می‌فرماید: «ثُمَّ تَسْتَجِیرُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ ...» (۲) پس از التزام و اعتراف به گناه، پناه به خدا ببر از آتش دوزخ]

مستعجله: تنگه‌ای است در راه مدینه و بدر که مسافر رهسپار به صفراء، پس از قطع النازیه، از این تنگه، بالا می‌رود.

مسـتوره: شـهری است ساحلی که با دریا فاصـله چنـدانی ندارد و در ساحل شـرقی دریای سـرخ، در چهل کیلومتری شـمال رابغ قرار گرفته و ابواء در فاصـله بیست و هشت کیلومتری شـرق آن واقع است و بـا مکه ۲۳۵ کیلومتر فاصـله دارد ... در وجه تسمیه مستوره، گفته‌اندکه زنی از زبید به‌نام مستوره در آنجا چاهی حفر کرده بود و به همین علت مستوره نام گرفت.

مسجد: مساجد نبوی که در سیره و احادیث آمده، فراوانند. برخی از این مساجد در

۱- نک: جواهر، ج ۱۹، صص ۳۵۶- ۳۵۳

۲- الکافی، ج ۴، ص ۴۱۱

ص: ۳۵۷

ذیل پاره‌ای اعلام ذکر شده است

مساجد منسوب به پیامبرخدا صلی الله علیه و آله در جاهای زیر تعیین شده‌اند:

۱- مساجد مدینه منوره و حومه‌ها و نواحی آن.

۲- مساجد واقع در میان مدینه و مکّه.

۳- مساجد واقع در میان مدینه و تبوک.

۴- و مساجدی دیگر. اکنون به ثبت و بیان مساجد نبوی، بر حسب این توزیع جغرافیایی می‌پردازیم:

مساجد مدینه و حومه‌های آن:

۱- مسجد مصلّا- مسجد العید: از اوصاف و ویژگی‌هایی که برای این مسجد ذکر شده، برمی‌آید، مسجد یاد شده در محلّ مسجدی است که امروزه به‌نام مسجدالغمامه شهرت دارد و نزدیک مسجد علی علیه السلام و مسجد ابی‌بکر می‌باشد.

۲- مسجد قبا: در جنوب مدینه واقع شده و حدود پنج کیلومتر با مسجدالنبی فاصله دارد.

۳- مسجد ضرار: این مسجد از مسجدهای پیامبر صلی الله علیه و آله نیست بلکه منافقان آن را ساختند. گفته می‌شود نزدیک مسجد قبا بوده است.

۴- مسجد جمعه: در وادی رانوناء جای دارد. می‌گویند نخستین مسجدی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز جمعه را در مدینه، در آنجا، اقامه کرد. این مسجد در میان قبا و مرکز مدینه، در سمت راست «الخط النازل» یا «شارع قباء النازل»، واقع شده است.

۵- مسجد فضیخ: (به فتح فاء و کسر ضاد)، در شرق مسجد قبا بر روی یک تپه قرار دارد. در سبب نام‌گذاری این مسجد اتفاق نظریه نیست. اما طبق مشهورترین اقوال در این‌باره، علّت تسمیه‌اش بدین نام آن است که گروهی از انصار، قبل از تحریم شراب، در محل این مسجد «فضیخ» (شراب خرما) می‌نوشیدند و چون خبر تحریم خمر را شنیدند سر مشک‌ها را باز کردند و هرچه شراب در آنها بود بر زمین ریختند و به این دلیل آنجا را مسجد فضیخ نامیدند.

زمانی که رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله بنی‌نضیر را محاصره کرد، خیمه خود را نزدیک مسجد فضیخ برپا کرد.

ص: ۳۵۸

۶- مسجد بنی‌قریظه: در شرق مسجد فضیخ، نزدیک حرّه شرقی‌است.

پیامبر صلی الله علیه و آله در روزهایی که بنی‌قریظه را محاصره کرده بود، نماز را در این مسجد اقامه می کرد.

۷- مسجد مشربه امّ ابراهیم:

مشربه به‌معنای بُستان و امّابراهیم همان ماریه قبطیه است. علّت نام‌گذاری این مشربه بدین نام آن است که ابراهیم، فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله، در آنجا متولّد شد.

بعضی گفته‌اند: مشربه به‌معنای بالاخانه است؛ بنابراین، احتمال دارد مشربه بالاخانه‌ای بوده در آن بستان، که یکی از صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله در منطقه عوالی مدینه بوده است.

۸- مسجد بنی‌ظَفَر: در حاشیه حرّه شرقی، در شرق بقیع واقع است.

۹- مسجدالإجابه: مسجد بنی معاویهٔبن مالک‌بن عوف از قبیله اوس بوده است. در فاصله اندکی از شمال بقیع جای دارد. وجه تسمیه آن به «مسجدالإجابه»، آنگونه که مسلم روایت کرده، این است که پیامبرخدا صلی الله علیه و آله روزی از عالیه می‌آمد و چون به مسجد بنی‌معاویه رسید، وارد آن شد و دو رکعت نماز خواند ... و مدتی طولانی به درگاه پروردگارش دعا کرد و سپس فرمود: «من از پروردگارم سه چیز تقاضا کردم که دوتای آن را پذیرفت و یکی را نپذیرفت: از خدا خواستم که امّت مرا به‌واسطه قحطی و خشکسالی نابود نگرداند و این را پذیرفت؛ از او خواستم که امت مرا به‌واسطه غرق شدن، از بین نبرد که این را نیز پذیرفت؛ از او تقاضا کردم که امت به‌جان یکدیگر نیفتند و این تقاضا را نپذیرفت». این است علّت نام‌گذاری این مسجد به مسجدالإجابه.

۱۰- مسجد فتح: این مسجد را با مسجدهای پیرامون آن روی‌هم‌رفته «مساجدالفتح» یا مساجد سبعه می گویند.

مسجد فتح بر بالای قطعه‌ای از کوه سَلْع، در غرب این کوه ساخته شده و وادی بطحان در بخش غربی آن واقع است. از این مسجد به‌نامهای مسجد احزاب و المسجد الأعلی نیز یاد می‌شود. مسجد مذکور یکی از مساجدی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز خندق در آن نماز گزارد. علّت نامگذاری آن به «مسجد فتح» این است که نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله در حق احزاب و گروههای مشرک در این

ص: ۳۵۹

مسجد اجابت گردید و سپاه اسلام پیروز شد و یا به‌قولی علتش آن است که خداوند در آنجا سوره فتح را بر پیامبر نازل کرد. در اطراف مسجد فتح، چند مسجد دیگر وجود دارد که هریک از آنها به یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده می‌شود و به مجموع آنها «مساجد سبعه» می‌گویند. به استثنای مسجد فتح، بقیه این مسجدها، ریشه تاریخیِ مشخصی ندارند.

۱۱- مسجد بنی‌حرام: مقصود مسجد کبیر بنی‌حرام است. این مسجد در قریه بنی‌حرام، واقع در شِعب (درّه) آنان بوده است. این شعب در غرب کوه سَلْع قرار دارد؛ یعنی اگر کسی از راه «الطریق‌القبلیه» به‌سمت مساجد فتح برود، شعب مذکور در سمت راست او واقع می‌شود و اگر از مساجد فتح به‌سمت مدینه برود در سمت چپ او قرار می‌گیرد. هنگامی‌که از بطن یا وادی‌ای که مساجد فتح در آنجاست به‌سوی مدینه عبور می‌کنی، بعد از آن با بطن پهناوری از سلع روبه‌رو می‌شوی.

این توصیفات در قرن هشتم صورت گرفته که قریه بنی‌حرام در آن واقع شده است.

۱۲- مسجد کهف بنی‌حرام:

روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در روزهای جنگ احزاب، از چشمه‌ای در محل کهف بنی‌حرام وضو گرفت و در آنجا نشست و به‌قولی، شب را در آن محل گذراند. ابن شبّه از این غار به‌نام «کهف سلع» یاد کرده است و در طبرانی به‌نام کوهی که غار در آن است؛ یعنی کوه «ثواب» نامیده شده است. ممکن است ثواب نام قسمتی از کوه سلع باشد.

سمهودی می‌نویسد: ظاهراً این غار همان است که هرگاه کسی از راه الطریق‌القبلیه، از مدینه به مساجد فتح برود، نزدیک بطنی که همان شِعب یا دره بنی‌حرام است، در سمت راست او می‌افتد. در اینجا مجرای سیلی است که از سلع به بطحان جاری می‌شود.

هنگامی‌که انسان داخل این مسیل شود و از سلع به‌جانب مشرق، اندکی بالا رود، کهف یا غار در سمت راست او قرار می‌گیرد. زمانی که در سلع باران می‌بارد، سیل یادشده جاری می‌گردد و در آنجا نقاطی است که آب در آنها جمع می‌شود و سپس جریان می‌یابد. این

ص: ۳۶۰

همان چشمه‌ای است که می‌گویند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن وضو گرفت.

۱۳- مسجد قبلتین: بنا به قول مشهور، علت نامگذاری این مسجد به قبلتین، آن است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دیدن امّ بشربن براءبن معرور در قبیله بنی‌سلمه رفت و چون ظهر شد دو رکعت از نماز خود را به‌سمت بیت‌المقدس خواند و دو رکعت دیگر را به‌سوی کعبه ...

این مسجد هنوز هم باقی و معروف است و هرکس به مدینهٔالنبی می‌رود، آن را نیز زیارت می‌کند. مسجد مذکور در کناره وادی عقیق قرار دارد ...

امروزه- ۱۴۰۸ ه. ق. یکی از مساجد زیبا و چشم‌نواز است و انسان از نماز خواندن در آن لذّت می‌برد.

۱۴- مسجد سقیا: روایت شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که به بدر می‌رفت، در سقیا، واقع در حرّه، از سپاه اسلام سان دید و در آنجا نماز خواند.

سقیا در حرّه غربیِ مدینه واقع شده و به‌قولی در داخل محوطه ساختمان ایستگاه راه‌آهن عنبریه، در جنوب شرقی آن قرار دارد.

[سمهودی می‌نویسد: به فرموده امام علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام: در آنجا وضو گرفت و برای اهل مدینه دعا کرد (۱)].

۱۵- مسجد ذباب: این مسجد به مسجدالرّایه معروف است. از اوصاف آن، که در کتابهای تاریخی آمده، چنین برمی‌آید که این مسجد در هنگام خارج شدن از مدینه، در سمت راست ثنیّهٔالوداع الشامیه، در ابتدای خیابان العیون واقع شده است.

[پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آنجا نماز گزارده است (۲)].

۱۶- مسجد ذوالحلیفه: مسجدی است که حاجیان وقتی مدینه را ترک می‌کنند، از آنجا مُحرم می‌شوند. مسجد ذو الحُلیفه در محلی موسوم به «آبارعلی» قرار دارد.

۱۷- مسجد واقم: واقم همان حرّه شرقیِ مدینه است. این مسجد از آنِ بنی‌عبدالأشهل بوده است.

[پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بسیار در آن نماز گزارده است (۳)]

۱- وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۴۳

۲- وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۴۵

۳- وفاء الوفا، ج ۳، ص ۶۸۲

ص: ۳۶۱

۱۸- مسجد قرصه: قرصه ملکی بوده است متعلق به سعدبن معاذ در حاشیه شمالی حرّه شرقی.

[سمهودی می‌گوید: پیامبرخدا صلی الله علیه و آله در آن نماز گزارده است (۱)]

۱۹- مسجد شیخین: به آن مسجد بدائع نیز می‌گویند. شیخان، مکانی بوده میان مدینه و احد که پیامبر صلی الله علیه و آله در راه خود به غزوه احد در آنجا توقف کرده است [به گفته سمهودی، پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام رفتن به جنگ احد در آنجا نماز به جای آورده و شب را در آنجا خوابیده است (۲)].

۲۰- مسجد بنی‌دینار: این مسجد در مدینه در اطراف مسجدالنبی قرار داشته [و پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار در آنجا نماز گزارده است (۳)].

مسجدها و جاهایی از مدینه که به روایت ابن شبّه، پیامبر صلی الله علیه و آله در آنها نماز خوانده است

- ابوغسان از ابن ابی‌یحیی، از محمدبن ابراهیم، از رافع‌بن خُدَیج نقل کرده که: پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد کوچکی که در شِعب‌الجِرار (الحِرار) و چسبیده به کوه احد است و در سمت راستِ کسی است که به شِعب می‌رود، نماز خواند.

- ابوغسان از ابن ابی‌یحیی، از اسیدبن ابی‌اسید از مشایخشان برای ما روایت کرد که: پیامبر صلی الله علیه و آله روی کوهی که مسجد فتح در آن است، دعا کرد و در مسجد کوچکی که پای کوه بر سر راهی که به بالای کوه می‌رود قرار گرفته، نماز خواند.

(۴)- ابوغسان گوید: عبدالعزیزبن عمران از کثیربن زید، از مطّلب‌بن

۱- وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۶۶

۲- وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۶۵

۳- وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۶۶

۴- در وفاءالوفا، ج ۲، ص ۳۹ آمده است که مسجد فتح و مساجد پیرامون آن که در سمت قبله‌اش واقع شده‌اند، امروزه به‌نام مساجد فتح معروف‌اند. مسجد اول مسجد فتح بر روی قسمتی از کوه سلع در سمت غرب آن ساخته شده و وادی بطحان در غرب آن قرار دارد. به این مسجد. مسجدالاحزاب و المسجد الاعلی نیز می‌گویند.

ص: ۳۶۲

حنطب برای من نقل کرد که: پیامبر صلی الله علیه و آله روز دوشنبه و سه‌شنبه در مسجد اعلی، که بر بالای کوه قرار دارد، دعا کرد و دعای آن حضرت در روز چهارشنبه، در فاصله میان دو نماز، مستجاب گردید. (۱)- ابوغسان از عبدالعزیز، از سعدبن معاذ دیناری، از ابن ابی عَتیق، از جابربن عبداللّه روایت کرده که: پیامبر صلی الله علیه و آله روز دوشنبه و سه‌شنبه در مسجد اعلی دعا کرد و روز چهارشنبه، میان دو نماز، دعای آن حضرت مستجاب گردید.

- ابوغسان گفت: عبدالعزیز از ابن‌سمعان، از سعید مولی‌المهدیین بر من خبر داد که: پیامبر صلی الله علیه و آله از جنگ برگشت و وقت نماز عصر شد و آن حضرت نماز را در مسجد اعلی اقامه کرد.

همو گوید: خبر داد مرا عبدالعزیز، از محمدبن موسی، از عمارهٔبن ابی‌یسر که: پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد اسفل نماز خواند.

- ابوغسان گفت: عبدالعزیز از ابن ابی‌زناد، از سالم ابی نضیر برایم خبر داد که: پیامبر صلی الله علیه و آله در روز خندق دعا کرد و گفت: بارالها! ای فرو فرستنده کتاب و پدید آورنده ابرها! آنان را شکست ده و ما را بر ایشان پیروزی و نصرت عطا فرما.

- از ابن‌ابی یحیی، از فضل‌بن مبشِّر، از جابربن عبداللّه روایت شده است که:

پیامبر صلی الله علیه و آله بر روی کوهی که مسجد فتح در سمت غرب آن واقع شده، دعا کرد و در بیرون مسجد نماز خواند.

ابوغسان از ابن ابی یحیی، از

۱- در مجمع‌الزوائد، ج ۴، ص ۱۲ و نیز در وفاءالوفا، ج ۲، ص ۳۹ مسجد الفتح از قول جابربن عبداللّه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله سه‌روز؛ یعنی روزهای دوشنبه، سه‌شنبه و چهارشنبه، در مسجد فتح دعا کرد و روز چهارشنبه، در میان دونماز، دعایش مستجاب گردید و نشانه‌های بشارت و خوشحالی در چهره آن حضرت آشکار شد. جابر گفت: از آن‌پس، هرگاه مشکل مهم و سختی برایم پیش می‌آمد، در چنین روزهایی دعا می‌کردم و نتیجه می‌گرفتم. این مطلب را احمد و بزار روایت کرده‌اند و رجال احمد همگی ثقه هستند. همان‌طور که سمهودی در وفاءالوفا گفته و ما نیز در پاورقی قبلی توضیح دادیم، مسجد اعلی که روی کوه است، همان مسجدالفتح می‌باشد. علت نامگذاری مسجد اعلی به مسجد فتح، یا این است که دعای پیامبر صلی الله علیه و آله بر ضدّ احزاب در این مسجد مستجاب گردید و فتح و پیروزی نصیب اسلام شد و یا اینکه خداوند در این مسجد سوره فتح را بر رسول خود نازل فرمود.

ص: ۳۶۳

حارث‌بن فضل حدیث کرد ما را که:

پیامبر صلی الله علیه و آله در روز جنگ احزاب، ابتدا در پایین کوه نماز خواند و سپس بالا رفت و روی کوه دعا کرد.

– ابوغسان از ابن ابی یحیی، از سلمهٔبن ابی یزید، از جابر برای نقل کرد که: پیامبر صلی الله علیه و آله در محلّ مسجد فتح نشست و حمد و ستایش خدای را به‌جا آورد و در حق احزاب نفرین نمود و از همان محل از یاران خود سان دید.

– ابوغسان از ابن ابی یحیی، از خالدبن رباح از مطّلب‌بن عبداللّه‌بن حنطب برای ما حدیث کرد که: پیامبر صلی الله علیه و آله روز دوشنبه در مسجدالفتح دعا کرد و شبانگاه چهارشنبه، میان دو نماز، دعایش مستجاب گردید.

– ابو غسان گفت: از چند نفر موثّق شنیدم که می‌گفتند: آن مکان از کوه، که پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا نماز خواند، امروزه تا ستون میانی که مشرف به صحن مسجد می‌باشد، کشیده شده است.

– ابوغسان از واقدی، از ابن ابی ذئب، از مردی از بنی‌سلمه، از جابربن عبداللّه عنهما حدیث کرد ما را که:

پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد مرتفع دعا کرد و دست‌های خود را به‌طرف آسمان بالا برد.

– ابو غسان از ابن‌ابی یحیی، از عبدالرحمن‌بن عتبان، از عمرو بن شرحبیل برای ما نقل که: پیامبر صلی الله علیه و آله دو دست خود را بر روی سنگی که در اطم (دژ) سعدبن عباده در محل جرار است، قرار داد و در مسجد بنی‌خداره نماز خواند.

– ابوغسان، از ابن ابی یحیی، از یکی از شیوخ و پیران انصار برای ما حدیث کرد که: پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد بنی‌خداره نماز خواند و سر خود را در آنجا تراشید.

– از ابوغسان برای ما نقل شد که وی گفت: از ابن ابی‌یحیی، از محمدبن عمربن قتاده، از پدرش حدیث شدیم که: پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجدی از آنان، در بنی‌امیه انصار نماز گزارد. این مسجد در محل کُبا (۱) واقع در دو حرّه‌ای که نزدیک ملک نهیک می‌باشد، واقع شده است.

– ابوغسان گفت: از قول ابن ابو

۱– کُبا؛ به معنای مرتفع و برآمده است المنجد.

ص: ۳۶۴

یحیا، از محمدبن حصین‌بن عبدالرحمان‌بن وائل برای ما نقل شد که پیامبر صلی الله علیه و آله در این خرابه، که نزدیک مصلّای آن حضرت بوده، نماز گزارده است. در آنجا اطمی (دژی) بر روی محلی بود که پیامبر در آن نماز خوانـد، البته اکنون خراب شـده و این محل به متروکه تبدیل گردیده است؛ تا جایی که کم کم آنجا انباشته و بر آمده از خاک شد.

- ابو غسان از ابن ابو یحیا، از اسحاق‌بن عبداللّه، از معاویهٔبن عبداللَّه‌بن جعفر از عبدالرحمان اعرج بر ما حدیث کرد که: پیامبر صلی الله علیه و آله در بالای ذُباب نماز خوانـد. (۱)- ابوغسان از عبـدالعزیز بن عمران، از کثیربن عبـداللَّه مُزَنی از ربیع‌بن عبـدالرحمن‌بن ابی‌سعید حدیث کرد که:

پیامبر صلی الله علیه و آله در روز جنگ خندق، خیمه و خرگاه خود را بر فراز ذباب به‌پا کرد.

- ابوغسان گفت: عبد العزیز از عبداللَّه‌بن سمعان، از حارث‌بن عبدالرحمن‌بن ابی‌ذباب خبر داده، گفت:

چون مروان‌بن حکم ذباب را کشت و جنازه او را بر بالای ذباب به دار آویخت، عایشه به او پیام فرستاد که:

مرگت بـاد! رسول‌اللَّه بر فراز آن نمـاز خوانـد و تو آنجا را محل به دار آویختن قرار دادی! (۲)- ابوغسـان گفت: ذُباب مردی بود از اهـالی یمن. او به مردی از انصـار که کارگزار مروان در برخی از امور یمن بود، تعـدّی کرد. آن مردِ انصاری، از مردی که زکات یا خراجی بر وی واجب

۱- ذباب کوهی است در جبانه مـدینه، واقع در سـمت شام شـمال بازار مدینه. این کوه همان است که مسـجدالرایه بر بالای آن قرار دارد وفاءالوفا، ج ۲، ص ۵۰، ۵۱، ۳۰۸، ط الآداب.

بغـدادی در مراصد الإطلاع، ج ۲، ص ۵۸۳ این کلمه را به‌نقـل از یاقوت، با کسـر ذال آورده و حازم نیز به همین صورت ذکر کرده است.

در معجم ما استعجم بکری، ص ۳۸۳ آمده است: ذُباب، به ضمّ اول: نام کوهی است در جبانه مدینه پایین‌تر از ثنیّهٔالمدینه.

۲- در وفاءالوفـا، ج ۲، ص ۵۱، سـمهودی از قول حـارث‌بن عبـدالرحمان آورده است: هنگـامی‌که مروان‌بن حکم ذباب را کشت و جنـازه‌اش را بر فراز ذبـاب به دار آویخت، عـایشه به او پیغـام فرسـتاد: جـایی را که رسول‌اللَّه صـلی الله علیه و آله بر بالاـی آن نمـاز خواند، تو محلّ چوبه دار قرار دادی؟!

ص: ۳۶۵

نبود، گاوی را به‌زور گرفت. ذباب آن انصاری را تعقیب کرد تا اینکه وارد مدینه شد و در مسجد در کمین او نشست و وی را به‌قتل رساند. مروان به آن مرد گفت: چرا او را کشتی؟ گفت: گاو مرا به ناحق از من گرفت و من ناراحت شدم و او را کشتم. پس مروان آن مرد را کشت و جنازه‌اش را برفراز ذباب به‌دار آویخت.

- ابوغسان گفت: یکی از مشایخ ما برایم نقل کرد که: سلاطین افراد را بر فراز ذباب به‌دار می‌آویختند. روزی هشام‌بن عروه به زیادبن عبیداللَّه حارثی (۱) گفت: عجبا! افراد را در جایی به‌دار می‌کشید که محلّ برپا شدن خرگاه پیامبر خدا بوده است؟ از آن‌پس، زیاد از این عمل خودداری کرد و حکمرانان پس از او نیز دیگر دست به این کار نزدند.

- ابوغسان از ابن ابو یحیی برای ما حدیث کرد که: فردی از معاویهٔ‌بن عبداللَّه‌بن خبیب شنیده است که از قول جابربن اسامه (۲) می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله مسجد جُهَیْنَه را برای بَلِیّ (۳) خط کشی کرد و به نقلی، پیامبر صلی الله علیه و آله در این مسجد نماز گزارده است.

حزامی از عبداللَّه‌بن موسای تَیْمی، از اسامهٔ‌بن زید، از معاذبن عبداللَّه‌بن خبیب، از جابربن اسامه جهنی، برای ما نقل کرد که گفت: در بازار به پیامبرخدا صلی الله علیه و آله برخوردم که با اصحابش می‌رفتند. پرسیدم: با رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله به کجا می‌روید؟ گفتند: می‌خواهند برای قوم تو مسجدی را خط کشی کنند. من برگشتم، دیدم قومم ایستاده‌اند و پیامبر صلی الله علیه و آله طرح مسجدی را برای آنان خط کشی کرد و در سمت قبله آن، چوبی را نصب نمود.

- ابوغسان از ابن ابو یحیی، از سعیدبن معاویهٔ‌بن عبداللَّه برای ما نقل کرده که: پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد جُهَیْنه نماز خواند.

- ابوغسان از ابن ابو یحیی، از معاویهٔ‌بن نعمهٔ از پدرش معاذبن عبداللَّه‌بن ابی مریمِ جهنی بر ما حدیث

۱- یکی از والیان مدینه در عصر بنی‌عباس.

۲- جابربن اسامه مکنّی به ابو سعاد در مصرمتوطّن شد و در همانجا درگذشت. وی از حجازیان به‌شمار می‌آید. معاذبن عبداللَّه‌بن خبیب جهنی مدنی از او روایت کرده است.

۳- بنی بُلَی بن عمرو بن الحاف بن قضاعه، یکی از بطون یا تیره‌های قبیله جهینه هستند جمهرهٔ انساب‌العرب، ابن حزم، ص ۴۴۲.

ص: ۳۶۶

کرد که: پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد جُهَیْنَه نماز خواند.

- از ابن ابی یحیی، از سعدبن اسحاق‌بن کعب بر ما حدیث شد که:

پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد بنی ساعِده، که در بیرون خانه‌های مدینه قرار دارد و نیز در مسجد بنی‌بیاضه و مسجد بنی حبلی و مسجد بنی عُضَیَّه و مسجد بنی حذاره نماز خواند. (۱)- از ابن ابی یحیی، از اسیدبن سلیمان، از عباس‌بن سَهْل برای ما روایت شد که: پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد بنی‌ساعده، واقع در داخل مدینه، نماز گزارد.

- ابوغسان برای ما روایت کرده که:

عبدالعزیزبن عمران، از عبدالسلام‌بن حفص، از یحیی‌بن سعید خبر داد بر ما که: پیامبر صلی الله علیه و آله به مسجد ابیّ (۲) آمد و شد می‌کرد و نه یک بار و نه دوبار، بلکه بارها در آن نماز می‌خواند و فرمود: اگر بیم آن نبود که مردم به این مسجد اقبال کنند، هر آینه در آن زیاد نماز می‌خواندم.

و از ابن ابی یحیی، از ابو بکربن یحیی‌بن نضر انصاری، از پدرش برای ما روایت شد که: پیامبر صلی الله علیه و آله در هیچ‌یک از مساجد داخل مدینه نماز نخواند مگر در مسجد ابیّ‌بن کعب، در محلّه بنی جُدَیْله.

ابو زیدبن شبّه گوید: عبدالملک‌بن مروان درهمینجا به‌دنیاآمد و در مسجد بنی‌عمروبن مَبْذول و مسجد جُهَیْنه و مسجد بنی دینار و مسجد دارالنابغه و مسجد بنی‌عدی، نیز آن حضرت در کهف (غار) سَلْع و هم در مسجد فتح نشست و در این مسجد دعا کرد.

- از ابن ابی‌یحیی، از عمروبن یحیی‌بن عماره مازنی، از پدرش برای ما روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد دارالنابغه نماز گزارد و در مسجد بنی عدیّ غسل کرد.

از ابن ابی یحیی از هشام‌بن عمرو نقل شده که: پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد بنی‌عمروبن مبذول، و در دارالنابغه

۱- مسجد بنی خداره منسوب به بنی‌خداره است که برادران بنی خدره و از قبیله خزرج‌هستند خلاصهٔ وفاء الوفا، ص ۲۸۲.

۲- مسجد ابیّ، همان مسجد ابیّ‌بن کعب درمحله بنی جدیله است که به آن مسجد بنی‌جدیله، از قبیله بنی‌نجار نیز گفته می‌شود. منازل بنی جدیله در محل چاه آبی، واقع در سمت شام شمال حصار مدینه، بوده است وفاءالوفا، ج ۲، صص ۵۶، ۵۷.

ص: ۳۶۷

(خانه نابغه) و مسجد بنی عَدیّ و مسجد بنی خداره و مسجد بنی‌عُضَیَّه و بنی حبلی (۱) و بنی حارث‌بن خَزْرَج و مسجد السُّخْ و بنی خطمه و مسجد فضیخ، در صدقه زبیر واقع در محله بنی مُحَمَّم و در خانه صرمه در محله بنی عدی و در خانه عِتْبان (۲) نماز خواند.

ابوغسان از عبد العزیزبن عمران، از عبداللَّه‌بن حارث‌بن فضیل برای ما روایت کرد که: پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد بنی‌خطمه نماز خواند.

– از ابن ابی یحیی از حارث‌بن سعیدبن عبید حارثی برای ما روایت شد که: پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد بنی حارثه و بنی‌ظفر و بنی عبدالأَشهل نماز گزارد.

– هارون‌بن معروف، از محمدبن سلمه، از ابن‌اسحاق، از عاصم‌بن عمربن قتاده، از محمودبن لبید برای ما روایت کردکه: پیامبر صلی الله علیه و آله نماز مغرب را در مسجد بنی‌عبدالأشهل اقامه کرد و چون نمازش را به پایان برد، فرمود: این دو رکعت را در خانه‌های خود بخوانید.

– ابوبکربن ابی‌شیبه، از عبدالعزیزبن محمد، دراوردی از اسماعیل‌بن ابی‌حبیبه، از عبداللَّه بن عبدالرحمان برای ما روایت کرد که: پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و نماز را با ما در مسجد

۱- بنی حبلی فرزندان سالم‌بن غَنمْ‌بن عوف‌بن‌خزرج هستند و به علت آنکه سالم شکم گنده‌ای داشت لقب حُبلی به او داده بودند؛ بنی حبلی از قوم و قبیله عبداللَّه‌بن ابیّ‌بن سلول به‌شمار می‌آیند و منزل آنان در بین قبا و خانه بنی حارث‌بن خزرج در شرق بطحان بوده است «خلاصة وفاء الوفا، ص ۲۸۵؛ عمدة الاخبار، ص ۱۷۲ و جمهرة انساب‌العرب، ص ۳۵۴

۲- عتبان‌بن مالک‌بن عمروبن عجلان‌بن زیدبن غنم‌بن سالم‌بن عوف‌بن خزرج انصاری سالمی، یکی از نقبای انصار خزرج بوده است. او می گوید: من پیشنماز قوم خود در محله بنی‌سالم بودم اما هرگاه سیل می‌آمد به‌سختی می‌توانستم از وادیی که میان من و مسجد بود عبور کنم. لذا خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده، عرض کردم: ای پیامبر خدا، عبور از وادی برایم سخت و دشوار است، اگر صلاح بدانید تشریف بیاورید و در جایی از خانه من نماز بخوانید تا آنجا را مصلّا قرار دهم. حضرت فرمود: باشد. پیامبر فردای آن‌روز تشریف آورد و چون داخل شد، نشست و فرمود: دوست داری در کجای خانه‌ات نماز بخوانم؟ من به‌جایی که در آن نماز می‌خوانم اشاره کردم. حضرت در آن محل دو رکعت نماز خواند و ... اسدالغابه، ج ۳، ص ۳۵۹.

ص: ۳۶۸

بني‌عبدالأشهل اقامه کرد و دیدم که آن حضرت هرگاه به سجده می‌رفت دست‌هایش را روی جامه خود قرار می‌داد (و مستقیماً روی زمین نمی‌گذاشت).

- عبداللَّه‌بن نافع زبیدی، از یحیی‌بن زبیربن عبادبن حمزةبن عبداللَّه‌بن زبیر، از ابراهیم‌بن اسماعیل‌بن ابی‌حبیبه، مولی بنی عبدالأشهل از پدرش برای ما نقل کرد: پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که بَرْنکانی (۱) بر تن داشت، در مسجد واقم یا همان مسجد بنی‌عبدالأشهل نماز خواند و هرگاه به سجده می‌رفت دست‌هایش را از برنکان به زمین نمی‌رساند.

- محمدبن حاتم، از ابراهیم‌بن منذل، از مَعن‌بن عیسی، از ابن ابی‌حبیبه، از عبدالرحمن‌بن ثابت‌بن صامت، از پدرش، از جدّش برای ما نقل کرد که:

پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی‌که خود را در ردایی پیچیده بود، در (مسجد) بنی عبدالأشهل نماز خواند و چون ریگ‌ها سرد بود، دستهایش را از پشت همان ردا بر زمین می‌گذاشت.

- محمدبن یحیی، از مالک‌بن انس، از عبداللَّه‌بن جابربن عتیک برای ما روایت کرد که گفت: عبداللَّه‌بن عمر در بنی معاویه- که قریه‌ای از قریه‌های انصار است- نزد ما آمد و گفت: آیا می‌دانید پیامبر صلی الله علیه و آله در کجای این مسجد شما نماز خواند؟ گفتم: آری و به گوشه‌ای از آن اشاره کردم. گفت: آیا می‌دانید آن سه دعایی که پیامبر صلی الله علیه و آله کرد چه بود؟ گفتم: آری. گفت: چه بود؟ گفتم: دعا کرد که دشمن بیگانه بر آنان مسلّط و پیروز نشود و به واسطه قحطی و خشکسالی از بین نروند و خداوند این دو تقاضای او را برآورده ساخت و دعا کرد که به جان یکدیگر نیفتند اما خداوند این را نپذیرفت. عبداللَّه‌بن عمر گفت: درست است. تا روز قیامت فتنه و آشوب (در میان مسلمانان) برقرار خواهد بود.

- هارون‌بن معروف، از مروان‌بن معاویه، از عثمان‌بن حکیم انصاری برای ما روایت کرد که گفت: عامربن سعدبن

۱- برنکان، بر وزن زعفران، نوعی کیسه است- پانوشت وفاءالوفا، ج ۲، ص ۶۴، ط الآداب. در اقرب الموارد، ص ۴۰ آمده است: البرّکان و البَرّکانی و البرنکان و البرنکانی به‌معنای عبای سیاه گلیم سیاه است و جمع آن «برانک» می‌باشد.

ص: ۳۶۹

ابی‌وقّاص، از پدرش برای ما خبر دادکه:

وی همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود، پس آن حضرت در سر راهش به مسجد بنی معاویه رسید و داخل آن شد و دو رکعت نماز خواند و سپس برخاست و با پروردگارش راز و نیاز کرد و آنگاه به راه خود ادامه داد و رفت.

- سُویدبن سعید، از علی‌بن مُسْهِر، از عثمان‌بن حکیم، از عامربن سعید، از پدرش برای ما نقل کردکه: روزی با رسول اللَّه صلی الله علیه و آله می‌رفت و آن حضرت به مسجد بنو معاویه رسید و وارد آن شد و دو رکعت نماز خواند.

- ابوغسان، از ابن ابی یحیی، از عبدالرحمن‌بن عتبان، از ابان‌بن عثمان، از کعب‌بن عجره برای ما روایت کرد که:

پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که به مدینه آمد، نخستین نماز جمعه را در مسجد بنی‌سالم یا همان مسجد عاتکه برگزار کرد.

[این مسجد از بنی عبید از بنی سلمه بوده و اقامتگاه ایشان در محل این مسجد قرار داشت. مسجد مذکور در پشت باغ معروف به القراصه بوده و این باغ متعلّق به جابر بود.]

- ابو غسان، از محمدبن اسماعیل‌بن ابی فدیک، از چند تن از افراد موثق و معتمد شهر برای ما نقل کرد: نخستین نماز جمعه‌ای را که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آمدن از قُبا به مدینه خواند، در مسجد بنی‌سالم بود که به آن مسجد عاتکه می گویند.

- از ابن ابی یحیی، از نضربن مبشّر، از جابر روایت شده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد خَرِبَه و مسجد قبلتین و مسجد بنی‌حرام واقع در قاع، نماز خواند.

- از ابن ابی یحیی، از محمدبن ابی‌عتبهٔبن ابی‌مالک روایت شده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله در یکی از صدقات خود به‌نام «مَیْثِب» نماز خواند.

- از ابن ابی یحیی، از یحیی‌بن ابراهیم‌بن محمدبن ابی ثابت روایت شده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد فضیخ و در مشربه امّ‌ابراهیم نماز خواند.

[مشربه امّ ابراهیم از اموال مخیریق بود که آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشید. علّت نامگذاری آن به مشربه ام‌ابراهیم، این است که ماریه مادر ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله وی را در آنجا به‌دنیا آورد. می گویند هنگامی که درد

ص: ۳۷۰

زایمان آن بانو شروع شد، به یکی از چوبهای این مشربه (بالاخانه) چنگ زد. (۱) در روایت است که امام صادق علیه السلام، خطاب به جمعی از شیعیان می‌فرماید:

آیا به مسجد قبا یا مسجد فضیخ و یا مشربه امّ ابراهیم می‌روید؟ سپس با اظهار تأسّف از اینکه آثار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از میان رفته و تغییر یافته است، می‌فرماید: «أما انّه لم یبق من آثار رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله شیء إلّاو قد غیّر غیر هذا»؛ «آگاه باشید که از آثار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جز این، برجای نمانده است.» (۲) در روایت دیگر آن حضرت می‌فرماید: پس از نماز در مسجد قبا، به مشربه امّ‌ابراهیم برو و در آنجا نماز بگزار که آنجا محل سکونت و نمازگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده است. (۳)

- ابوغسان، از عبدالعزیزبن عمران، از عبداللَّه‌بن حارث‌بن فضل، از پدرش، از جابربن عبداللَّه روایت کرد که:

پیامبر صلی الله علیه و آله بنی‌نضیر را محاصره کرد و خرگاه خود را نزدیک مسجد فضیخ برپا نمود. آن حضرت شش شب در محل فضیخ نماز می‌خواند.

چون شراب حرام شد، خبر آن به ابویوب و تعدادی از انصار که در مسجد فضیخ بودند، رسید.

آنان بندهای خیک شراب را باز کردند و هرچه را در آن بود به زمین ریختند و از این‌رو آن مسجد به «مسجد فضیخ» شهرت یافت.

- ابن ابی‌یحیی، از خالدبن رباح حدیث کرد ما را که: پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد راتج نماز خواند و از جاسوم، که چاهی است در آنجا، آب نوشید.

- ابوغسان از عبدالعزیز بن عمران، از ابراهیم‌بن اسماعیل، از زیدبن سعد برای ما روایت کرد که: پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه ابوبکر و عمر، نزد ابوهَیْثَم‌بن تیهان در جاسوم آمد و از آب این چاه نوشید و در بوستان ابوهیثم نماز خواند.

- ابن ابی یحیی، از عبداللَّه‌بن عُتْبَهْ‌بن عبدالملک حدیث کرد که:

۱- وفاءالوفا، ج ۲، ص ۳۵ و ۳۶ و خلاصهٔ وفاءالوفا، ص ۲۶۹.

۲- کافی، ج ۴، ۵۶۱/ ۶ به نقل از الحج فی السنهٔ، ص ۳۴۲.

۳- کامل‌الزیارات، ص ۲۶ به نقل از همان منبع، ص ۳۴۳.

ص: ۳۷۱

پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد بنی‌دینار، که در محل غَسّالین (۱) است بسیار نماز می‌خواند.

- ابن ابی یحیی، از قول کسی نقل کرد که گفت: شنیدم کبشه بنت حارث، از قول جابر می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله روز احُد نماز ظهر را در عَیْنَیْن (۲) الظرب که در احُد در محل قنطره (پُل) واقع است، اقامه کرد.

- ابن ابی یحیی، از محمدبن عُقْبَه، از ابومالک، از علی‌بن رافع و شیوخ و پیران قومش روایت کرد که: پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه زنی از خضر نماز خواند، سپس آن خانه را به مسجد بنی‌قریظه افزود. محل نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در شرق مسجد بنی‌قریظه در محل مناره‌ای قرار داشت که بعدها خراب شد.

- ابن ابی‌یحیی، از سلمهٔبن عبیداللّه خطمی نقل کرد که: پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه عقده در محل مسجد بنی‌وائل و در مسجد عجوز در محله بنی‌خطمه، در محلّ قبه نماز خواند. مسجد عجوز (۳) در محلّ قبر براءبن مَعْرور قرار دارد. وی از کسانی است که در عقبه حاضر بود و قبل از هجرت درگذشت و ثلث دارایی خود را برای پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت کرد و دستور داد قبرش را رو به کعبه کنند.

- ابن ابی یحیی، از سلمه نقل می‌کند که: پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد بنی وائل، میان دو ستون جلویی، در فاصله پنج گز یا چیزی در همین حد، با پشت سر امام (جماعت)، نماز خواند. سلمه گفت: ما در آن نقطه (که پیامبر به نماز ایستاد) میخی به زمین کوبیدیم.

- قَعْنَبی از ابراهیم‌بن سعد، از زهری، از محمودبن ربیع، از عِتْبان‌بن مالک برای ما حدیث کرد که: پیامبر صلی الله علیه و آله به منزل او آمد و قبل از آنکه بنشیند، فرمود: دوست داری در کجای خانه‌ات نماز بخوانم؟ عتبان می‌گوید: به محلی

۱- غسالون: به‌معنای مکانی است که در آن‌غسل و شستشو می‌شود. این مکان تبدیل به باغی شد. در آنجا محله‌ای است موسوم به مغسله که در باب قباء قرار دارد.

۲- عینین؛ تثنیه «عَیْن»- به فتح عین و نون- است. بعضی آن را به فتح عین و کسر نون گفته‌اند. وفاءالوفا، ج ۳، ص ۱۳۷۵، تحقیق محیی‌الدین.

۳- مسجد عجوز: منسوب به زنی از بنی‌سلیم‌و سپس از بنی‌ظفربن حارث است وفاءالوفا، ج ۲، ص ۷۰، چاپ الآداب.

ص: ۳۷۲

اشاره کردم. حضرت تکبیر گفت و ما در پشت سر آن حضرت به صف ایستادیم و دو رکعت خواندیم.

- عثمان‌بن عمر، از یونس، از ابن‌شهاب، از محمودبن ربیع، از عتبان‌بن مالک برای ما نقل کرد که: پیامبر صلی الله علیه و آله نافله ظهر را در خانه او خواند و آنان نیز پشت سر آن حضرت به نماز ایستادند.

- عبداللّه‌بن نافع و ابوغسان از مالک‌بن انس، از ابن شهاب، از محمودبن ربیع برای ما نقل کرد که:

عتبان‌بن مالک که فردی نابینا بود، به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: شب‌ها تاریک است و بعضی شب‌ها هم باران و سیل می‌آید و من فردی نابینا هستم؛ بنابراین، ای پیامبر خدا، در محلّی از خانه من نماز بخوانید تا از آن پس همانجا را مصلّا (مسجد و محل برگزاری نماز جماعت) قرار دهم. عتبان می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله تشریف آورده، فرمود: در کدام نقطه دوست داری نماز بخوانم؟ عتبان به محلّی از خانه اشاره کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا نماز گزارد.

- ابوغسان از عبدالعزیزبن عمران، از ابن ابی ذِئب، از نافع مولی ابی‌قتاده، از ابوهریره حدیث کرد ما را که: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که عازم بدر بود، در سُقیا، واقع در حرّه، از سپاهیان اسلام سان دید و در آنجا نماز خواند.

- ابن ابی‌یحیی از خالدبن رباح از مُطَّلّب‌بن عبداللّه روایت کرد که:

پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد بنی ساعده نماز خواند و در سقیفه قُصوای آنها نشست و به غاری که در احُد هست وارد نشد و در مسجدی که نزدیک شیخان (۱) است نماز خواند و شب را در آنجا گذراند و نماز صبح روز جنگ احد را هم در آنجا اقامه کرد و سپس به احُد رفت.

- ابوغسان گفت: عبدالعزیزبن عمران، از ابیّ‌بن عیاش، از سعد بر ما خبر داد که: پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجدی که در بدائع، در محل شیخان بود نماز خواند و شب را تا به صبح در آنجا گذراند.

۱- شیخان: دو اطم یا دژ بوده‌اند در طرف‌والج که در آستانه آن، دو مسجد بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا نماز خواند. گفته می‌شود وجه تسمیه این دو دژ به شیخان، آن است که پیرمرد و پیرزنی در آنجا با هم گفتگو می‌کردند وفاءالوفا، ج ۴، ص ۱۲۴۹، به تحقیق محیی‌الدین.

ص: ۳۷۳

شیخان دو دژ هستند.

- نیز گفت: عبدالعزیز از زبیربن موسی مخزومی، از محمدبن عبداللّه‌بن ابی امیّه، از امّ سلمه خبر داد که: در مسجد بدائع مقداری گوشت بریان برای پیامبر صلی الله علیه و آله بردم. آن حضرت گوشت را میل کرد و شب را در آنجا به سر برد و صبح به‌طرف احد رفت.

- از ابن ابی‌یحیی، از هشام‌بن عُرْوه نقل شده، آن غاری که خداوند تبارک و تعالی در قرآن از آن یاد کرده، همان غاری است که در مکه واقع است و (از او نقل شده که) پیامبر صلی الله علیه و آله بر ابو ایوب انصاری وارد شد و سپس به عُلْو مدینه رفت. (و نیز از او نقل شده که) پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد سجده در مُعَرّس نماز خواند.

- ابوغسان گفت: مالک از نافع، از ابن عمر برایم نقل کرد که: پیامبر صلی الله علیه و آله در بطحا که در ذو الحُلَیفه است توقف کرد و در آنجا نماز خواند. او گفت: ابن عمر نیز (به تأسی از پیامبر این کار را می‌کرد.

- ابن ابی یحیی، از قول کسی که از ثابت‌بن مِسحَل شنیده بود که او از قول ابوهریره می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد شجره، رو به سمت ستون وسطی نماز خواند. این ستون در جای درختی است که پیامبر صلی الله علیه و آله رو به سمت آن نماز می‌خواند.

- ابن ابی یحیی، از محمدبن عقبه، از سالم، از ابن عمر نقل کرده که: پیامبر صلی الله علیه و آله در شجره معرّس نماز خواند و مصلّای آن حضرت در شجره در مسجد ذو الحُلَیفه و در ذوالحلیفه بوده است. (۱)- احمدبن عیسی، از عبداللّه‌بن وهب، از یونس، از ابن شهاب برای ما نقل کرد که: عبیداللّه بن عبداللّه‌بن عمر، از

۱- از مجموع اخباری که از عبداللّه‌بن عمر در وفاءالوفا، ج ۳، ص ۱۰۰۲ روایت شده، برمی‌آید که پیامبر صلی الله علیه و آله در ابتدای سفرش، شب را در ذوالحلیفه گذراند و در مسجد آن نماز خواند؛ نیز برمی‌آید که آن حضرت هرگاه به مکه می‌رفت و در مسجد شجره نماز می‌گزارد؛ نیز در بطحای ذوالحلیفه توقف کرده و در آنجا نماز خوانده است. همچنین آمده است که در فاصله یک تیررس یا کمی بیشتر از سمت قبله مسجد اول ذوالحلیفه، مسجد دیگری وجود دارد که به آن مسجدالغرس می‌گویند. بنای این مسجد قدیمی است و بعید نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن نماز خوانده باشد.

ص: ۳۷۴

قول عبداللَّه‌بن عمر به او خبر داد که:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ابتدای سفرش، شب را در ذوالحلیفه به‌سر برد و در مسجد آن نماز خواند.

- از ابن ابی یحیی، از ربیعهٔ ابن عثمان نقل است که: پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه‌ای در کنار مسجد بنی خُدْره نماز خواند.

- ابوغسان گوید: چند تن از علمای شهر به من گفتند: هریک از مساجد مدینه و اطراف آن، که با خشت پخته منقوش ساخته شده، پیامبر صلی الله علیه و آله در آن نماز خوانده است. چرا که عمربن عبدالعزیز هنگامی که مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را ساخت از مردم- که در آن زمان، جمعیت زیادی را تشکیل می‌دادند- راجع به مساجدی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آنها نماز خوانده بود، سؤال کرد و آنگاه آن مسجدها را با خشت پخته منقوش ساخت.

- ابوغسان از محمدبن طلحهٔبن طویل تمیمی، از (محمد) بن جعفر، از محمدبن سلیمان بن ابی‌حثمه برای ما نقل کرد که: پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه شِفاء، (۱) در اتاقی نماز خواندکه در سمت راست افرادی که وارد منزل می‌شوند قرار دارد.

محمد گفت: و در خانه بسره دختر صفوان و در خانه عمروبن امیه ضَمْری، در اتاقی نماز خواند که در سمت راست کسی است که از در کوچک (خوخه) وارد منزل می‌شود. محمد گفت: و به من خبر رسیده که پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد بنی‌معاویه، در سمت راست محراب به‌طرف خانه عَدیّ نماز خواند.

ابو زیدبن شبّه گوید: تمام مطالبی که از ابن ابی یحیی نقل شده، وی از قول ابوغسان نقل کرده است، بدون آنکه او را ملاقات کرده باشد.

مساجدی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آنها نماز خوانده و به‌قولی فقط حضور یافته است:

- ابوغسان از ابن ابی یحیی، از خالدبن رباح، از سهل از ابن ابی امامه، از پدرش برای ما نقل کرد: پیامبر صلی الله علیه و آله در اتاقی که در سرای سعدبن خَیْثَمَه، در قُبا

۱- سمهودی می‌نویسد: چنین پیداست که‌خانه شَفاء بنت عبداللَّه در نزدیکی بازار مدینه واقع بوده است وفاءالوفا، ج ۳، ص ۸۸۱.

ص: ۳۷۵

است، به پهلو خوابید. (۱)- و از ابن وقش نقل کرده که: پیامبر صلی الله علیه و آله به اتاق سعدبن خیثمه، که در قُبا است وارد شد و در آنجا نشست.

- ابوغسان از ابن ابی یحیی، از ابوبکربن یحیی‌بن تمر، از پدرش برای ما گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله نه در مسجدی که در سرای انصار است نماز خواند و نه در مسجد بنی زُرَیْق، (۲) و نه در مسجد بنی مازن. (۳)- ابو غسان از قول ابن ابی یحیی، از سعدبن اسحاق گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد بزرگ بنی‌سالم نماز نخوانده است.

- ابن ابی یحیی، از خالدبن رباح، از مطلب بن عبداللّٰه نقل شده:

پیامبر صلی الله علیه و آله به غاری که در (کوه) احُد است وارد نشد.

- ابن ابی یحیی، از ربیع‌بن عبدالرحمان، از پدرش (ابوسعید خدری نقل کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد بنی خُدْرَه نماز نخواند.

- ابن ابی یحیی، از عمروبن یحیی‌بن عماره، از پدرش نقل کرد که:

پیامبر صلی الله علیه و آله مسجد بنی مازن را به دست خود بنا نهاد و نقشه آن را بر روی زمین خط کشی کرد و قبله‌اش را مشخص ساخت اما در آن نماز نخواند.

- ابن ابی یحیی، از حرام‌بن عثمان

۱- این خبر در وفاءالوفا، ج ۳، ص ۸۱۳ به نقل از ابن شبّه نقل شده است. نظیر آن در وفاءالوفا، ج ۳، ص ۸۷۵ محیی‌الدین، ج ۲، ص ۷۳، چاپ الآداب از ابن زباله، به‌نقل مطری نیز آمده است. او می‌گوید: خانه سعد از خانه‌های سمت قبله مسجد قبا است و مردم هرگاه می‌خواهند به مسجد قبا بروند، در این خانه نماز می‌خوانند.

۲- روایت شده که مسجد بنی‌زریق نخستین‌مسجدی است که قرآن در آن خوانده شد و پیامبر صلی الله علیه و آله در آن وضو گرفت و از قبله آن تعجب کرد و در این مسجد نماز نخواند وفاءالوفا، ج ۳، ص ۸۵۷، تصحیح محیی‌الدین.

۳- مسجد بنی‌مازن، در وفاءالوفا، ج ۳، ص ۸۶۸، تصحیح محیی‌الدین، به‌نقل از ابن زباله آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله طرح مسجد بنی‌مازن را خط کشید امّا در آن نماز نخواند. نیز در روایتی از او آمده است: رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله با دست خود طرح مسجد بنی‌مازن را خط کشید و در خانه امّ‌برده در بنی‌مازن نماز خواند. امّ برده دایه ابراهیم، پسر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود.

ص: ۳۷۶

نقل کرده: پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد بزرگ بنی‌حرام نماز نخواند. (۱)- ابن ابی یحیی، از عبداللّه‌بن سنان، از سهل‌بن سعدنقل کرده: پیامبر صلی الله علیه و آله در سقیفه قُصْوای بنی‌ساعده نشست.

- ابن ابی یحیی، از یحیی‌بن عبداللّه‌بن رفاعه زرقی، از معاذبن رفاعه نقل کرد که: پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مسجد بنی‌زُرَیْق شد و وضو گرفت و از قبله آن تعجب کرد و در آن نماز نخواند. این مسجد نخستین مسجدی بود که در آن قرآن خوانده شد.

- ابوغسان از قول عبدالمنعم‌بن عباس، از پدرش، از جدّش برایمان گفت که: پیامبر صلی الله علیه و آله در سقیفه بنی‌ساعده نشست و سهل‌بن سعد کاسه‌ای آب آورد و روی آن حضرت ریخت.

- عبدالأعلی، از هشام، از حسن برایم ما نقل کرد و گفت: تیره‌ای از انصار به‌نام بنی‌سلمه، از دوری خانه‌هایشان با مسجد نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شکایت کردند، حضرت فرمود: «ای بنی‌سلمه، مگر برای رضای خدا قدم برنمی‌دارید.

برای هر گامی که برمی‌دارید درجه‌ای است».

- موسی‌بن اسماعیل، از حماد، از علی‌بن زید، از سعیدبن مسیّب و حمید، از انس حدیث کرد که: بنی‌سلمه از دوری منازلشان با مسجد، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله گله کردند؛ حضرت فرمود: «ای بنی‌سلمه، مگر در راه رضای خدا گام برنمی‌دارید؟» عرض کردند: چرا، ای پیامبر خدا.

- ابو داود از طالب‌بن حبیب، از عبدالرحمان- یعنی پسر جابربن عبداللّه- از پدرش برای ما نقل کرد که: بنی‌سلمه عرض کردند: ای پیامبرخدا، می‌خواهیم

۱- آنچه آمد سخن ابن شبّه است که در وفاءالوفا ج ۳، ص ۸۳۸، تصحیح محیی‌الدین از او نقل شده است. سمهودی خود می‌گوید: من جایگاه این مسجد را در درّه دهکده بنی‌حرام، واقع در غرب کوه سلع و در سمت راست کسی که از راه قبله به مساجد فتح می‌رود و در سمت چپ کسی که از مساجد فتح به مدینه می‌رود، مشاهده کردم. هرگاه از بطن دره‌ای که مساجد فتح در آن قرار دارد به سمت مدینه گذشتی، بعد از آن به بطن وسیعی از کوه سلع می‌رسی که آثار این دهکده، که همان دهکده بنی‌حرام و شِعب آن می‌باشد، دیده می‌شود. مسجد از میان رفته و تنها پایه‌ها و بقایای ستون‌های آن برجاست.

ص: ۳۷۷

خانه‌هایمان را بفروشیم و به نزد شما منتقل شویم؛ زیرا میان ما و شما، وادی‌ای فاصله است. حضرت فرمود:

«همانجا بمانید؛ زیرا که شما اوتاد آن خانه‌ها هستید. هیچ بنده‌ای نیست که گامی به‌سوی نماز بردارد مگر اینکه خداوند برای او اجری بنویسد».

- فلیح‌بن محمد تمامی، از سعیدبن سعیدبن ابی سعید از یحیی‌بن عبداللّه‌بن ابی‌قتاده برای ما نقل کرد که: یاران ما؛ یعنی بنی‌سلمه و بنی حرام، که خانه‌هایشان بعد از نخلستانها و مزارعشان بود، به پیامبرخدا صلی الله علیه و آله شکایت کردند که سیل مانع آنها از شرکت در نماز جمعه، در مسجد قبلتین و مسجد خربه می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود:

«می‌توانید به دامنه کوه نقل مکان کنید».

مقصود کوه سلع است. آنان هم نقل مکان کردند. (بنی) حرام به شِعب رفتند و (بنی) سواد و عبید (۱) به دامنه.

- محمدبن حاتم، از حزامی، از معن‌بن عیسی، از کثیربن عبداللّه، از پدرش، از جدّش برای ما نقل کرد که:

مزینه و بنی‌کعب نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و اجازه خواستند که مانند بقیه قبایل، برای خود مسجدی بسازند، حضرت فرمود:

«مسجد من مسجد شماست و شما بادیه‌نشین من هستید و من شهرنشین شما (همه از هم و برادر هم هستیم).

بر شماست که هرگاه فرابخوان اجابتم کنید».

- محمدبن زوین از عطاف‌بن خالد، از کثیربن عبداللّه بن عمرو بن عوف مزنی از پدرش، و او از جدّش برای ما گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسجدی که در بطن رَوْحاء، در محل عِرْق‌الظُّبْیَه (۲) است نماز خواند و سپس فرمود: «این سجاسج (۳) وادی‌ای از وادی‌های بهشت است».

۱- مقصود از سواد، بنو سوادبن غنم‌بن کعب است و مراد از عبید، بنی عبیدبن عدی‌بن کعب وفاءالوفا، ج ۲، ص ۲۷، چاپ الآداب.

۲- عرق‌الظبیه، ظبیه- به ضم اول و سکون‌دوم- درختی است شبیه گَوَن که در سایه‌اش می‌آرمند. وفاءالوفا، ج ۴، ص ۱۲۵۱، محیی‌الدین. روحاء، وادی و رودخانه‌ای است. در همین مسجد بود که پیامبر صلی الله علیه و آله برای جنگ با اهل بدر، با یارانش مشورت کرد وفاءالوفا، ج ۳، صص ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹.

۳- سَجاجع: جمع سَجْسَج است به‌معنای‌زمینی که نه سخت است و نه نرم- م.

ص: ۳۷۸

- محمدبن حاتم، از حزامی، از عبداللَّه‌بن موسی تیمی، از اسامهٔبن زید، از معاذبن عبداللَّه بن حبیب، از جابربن اسامه جهنی برای ما نقل کرد که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله را با یارانش در بازار دیدم، از اصحابش پرسیدم: کجا می‌روید؟ گفتند:

می‌رویم برای قوم تو طرح مسجدی را خط کشی کنیم. من برگشتم. دیدم قومم ایستاده‌اند. گفتم: چه شده است؟ گفتند:

رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله طرح مسجدی را برای ما خط کشید و در قبله آن چوبی را نصب کرد.

مسجدهای میان مدینه و مکه، واقع بر سر راهی که رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله از آن عبور می کرد و به‌نام طریق‌الأنبیا معروف است] «طریق» یا «درب».

۱- مسجد شجره: در ذوالحلیفه واقع شده و آن میقات مردم مدینه است و امروزه به‌نام «آبارعلی» معروف می‌باشد. شجره موجود در آنجا مغیلانی بوده است.

۲- مسجد مُعَرَّس: در همین مسجد بود که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام بازگشت از مکه برای استراحت فرود آمد. این مسجد نزدیک مسجد ذوالحلیفه است.

۳- مسجد شَرَف الروحاء:

] «روحاء».

۴- مسجد عِرق الظبیه: بعد از مکان پیشگفته واقع است] «عرق الظبیه».

۵- مسجد مُنْصَرف (غزاله): در دهکده مسیجید فعلی، در انتهای وادی روحاء قرار دارد.

۶- مسجد رُویثه: در راه میان مدینه و مکه است.

۷- مسجد ثنیّه رکوبه.

۸- مسجد اثایه.

۹- مسجد عَرْج.

۱۰- مسجد مُنبجس: میان مدینه و مکه است. مُنْبجس چشمه آبی است.

۱۱- مسجد لحی جَمَل:] به حرف لام.

۱۲- مسجد سُقیا: میان مدینه و مکه است.] «سقیا».

۱۳- مسجد مدلجه تِعْهن.

۱۴- مسجد رماده.

۱۵- مسجد ابواء:] «ابواء».

۱۶- مسجد بَیْضه.

۱۷- مسجد عَقَبه هَرْشی: در هشت

ص: ۳۷۹

میلی ابواء واقع است.

۱۸- مسجد جُحفه.

۱۹- مسجد غدیر خُمّ.

۲۰- مسجد طرف قُدَید.

۲۱- مسجد حَرّه خُلَیص.

۲۲- مسجد مَرّ الظهران.

۲۳- مسجد سَرِف.

۲۴- مسجد تَنْعیم.

۲۵- مسجد ذی طُوی.

۲۶- مسجد دبّهٔ المُسْتعجله.

۲۷- مسجد ذفران.

۲۸- مسجد صَفْراء.

۲۹- مسجد ثنّیه (گردنه) مَبْرک.

۳۰- مسجد بدر.

۳۱- مسجد عُشَیْره.

۳۲- مساجدی در فرع.

۳۳- مسجد ضیقه.

۳۴- مسجد مُقمِّل: در وسط وادی نقیع که از مدینه تا آنجا دو روز راه است] «مُقمِّل».

مساجد واقع در راه خیبر:

۳۵- مسجد عصر.

۳۶- مسجد صهباء.

۳۷- مسجد شمران.

مساجد متفرقه:

۳۸- مسجد شجره در حدیبیه.

۳۹- مسجد کدید.

۴۰- مسجد جعرانه.

۴۱- مسجد لیّه در منطقه طائف.

۴۲- مسجد طائف.

مساجد واقع در راه تبوک:

۴۳- مسجد تبوک: که در مرکز این شهر قرار دارد.

۴۴- مسجد ثنیّه مِدران: واقع در نزدیکی تبوک.

۴۵- مسجد ذات‌الزِّراب.

۴۶- مسجد اخضر: واقع در وادی‌ای در جنوب تبوک.

۴۷- مسجد ذات‌الخطمی و آلاء:

که دو گیاه بیابانیِ معروف.

۴۸- مسجد کوکب و به قولی کواکب: واقع در بین تبوک و علا در راه غزوه (تبوک).

۴۹- مسجد شقّ تارا:] «تارا».

۵۰- مسجد ذوالجیفه: وادیی است که به جزل می‌ریزد.

۵۱- مسجد حَوْضی: وادیی است که به وادی‌القُری، در نزدیک

ص: ۳۸۰

علا می‌ریزد.

۵۲- مسجد حجر: موطن قوم صالح بوده است.

۵۳- مسجد صَعید: صدر وادی‌القری است که بین حجر و علا را، که مسافت میان آن دو ۲۲ کیلومتر می‌باشد، در بر گرفته است.

۵۴- مسجد وادی‌القُری: مسجدی است که اهالی علا در آن نماز می‌خوانند.

۵۵- مسجد شقه بنی‌عُذْره: شقّه به معنای گذرگاه میان دو رشته تپه شنی یا کوه.

۵۶- مسجد ذو المَرْوه: واقع در نزدیک مصبّ وادی جزل.

۵۷- مسجد فیفاء یا فیفاء الفحلتین.

۵۸- مسجد ذو خُشُب: واقع در نزدیک ذو المروه.

۵۹- مسجد الأقصی: همان مسجد قدس در فلسطین است که در شب اسراء، پیامبر از مسجدالحرام به آنجا و از آن مسجد به معراج برده شد. قبه صخره در همین مسجد است. یکی از دیوارهای مسجدالأقصی به‌نام دیوار براق خوانده می‌شود؛ زیرا در شب اسراء (معراج)، جبرئیل براق پیامبر صلی الله علیه و آله را به این دیوار بست. نام کنعانی عربی قدیم قدس «اورسلیم» است که یهودیان آن را به‌صورت «اورشلیم» تحریف کرده‌اند.

یکی دیگر از نامهای آن «ایلیاء» است.

این نام در دوره عمربن خطاب به قدس داده شد.

امروزه (۱۴۰۸ ه. ق./ ۱۹۸۸ م)، مسجدالأقصی وضعیت غم‌انگیزی دارد؛ چراکه دشمنان در سال ۱۹۶۸ م ابتدا این مسجد را به آتش کشیدند و سپس در زیر آن به حفّاری پرداختند و دیوارهایش در آستانه ویرانی قرار گرفت ... قبله نخستین مسلمانان اینک بی‌یار و یاور مانده و تنها کسی که از آن دفاع می‌کند، خداست و مردم آن سامان که با سنگ و چوب، دشمنان مسلّح به توپ و تانک و تفنگ را از آن دور می‌سازند.

دسامبر و ژانویه سال ۱۹۸۷- ۱۹۸۸ م، شهر قدس شاهد قیام توفنده‌ای شد که سراسر میهن فلسطین را فراگرفت و هدف از آن بیرون راندن دشمنان بود.

سربازان یهود مسلمانان را از خواندن

ص: ۳۸۱

نماز در این مسجد و دیگر مساجد منع می‌کردند. صدای اعتراض عربهای مسلمان در خارج از مرزها بلند شد و از شورای امنیت و سازمان ملل می‌خواستند که فلسطینیان را در این رنج و محنتی که با آن دست به گریبانند، یاری رسانند ... اما چه راست گفته است آن فرزند فلسطین که:

«دو هزار خمپاره سخن، با یک خمپاره از آهن برابری نمی‌کند!»

اگر عربها و مسلمانانِ خارج از مرزهای فلسطین، با شعارِ شهادت در راه خدا، برای نجات سرزمین اسلام از دست دشمنان، با سنگ و چوپ یورش آورند، بی‌گمان ناوشکن‌های دشمن هم نمی‌تواند جلوگیر آنها شود و پیشروی‌شان را متوقف سازد. ... اما هنوز زمان این کار نرسیده و به‌خواست خدا، به‌زودی فرا خواهد رسید.

مسجد الحرام: در مکه است و قبله مسلمانان، کعبه، در آن جای دارد.

نخستین کسی که پیرامون مسجدالحرام دیوار کشید عمربن خطاب بود زیرا در آن زمان خانه‌های مردم به کعبه چسبیده بود. عمر آنها را خریداری کرد و به صحن مسجد افزود.

مسجد شجره: در بالای مکه است. این غیر از مسجد شجره‌ای است که در ذو الحلیفه، در مدینه، قرار دارد و قبلًا درباره‌اش سخن گفتیم.

مسجد صادره: مسجدی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان غزوه تبوک آن را در صدر وادی نخب بنا کرد. آن حضرت در این محل فرود آمده بود.

مسجد فضیخ: فضیخ در لغت به‌معنای شراب خرماست. این مسجد یکی از مسجدهای مدینه است. زمانی که آیه تحریم شراب نازل شد، ابو ایوب انصاری با جمعی از انصار در این مسجد بود. آنان با شنیدن این آیه شرابهای خود را بر زمین ریختند.] «مساجد مدینه».

مسجد کوثر: مسجدی است در مِنا که به گفته برخی، سوره کوثر در این مکان بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد. این مسجد در توسعه‌هایی که داده شده، ویران گردید.

مسجدالنبی: در مدینه واقع شده و آرامگاه پیامبر اسلام را درمیان گرفته است. در میان پیامبران هیچ پیامبری

ص: ۳۸۲

نیست که آرامگاهش مانند آرامگاه نبیّ گرامی اسلام صلی الله علیه و آله این‌گونه مشخص و قطعی باشد.] «نقشه حجره شریف و روضه و حجره‌های نبوی، نقشه شماره ۳۹، ۴۰ و ۴۱».

مُشْعَط: (به ضمّ اول و سکون سین و فتح عین)، بکری می‌گوید: دژی بوده متعلّق به بنی‌حُدَیله، از انصار. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر در چیزی وبا باشد، در سایه مُسعط است. نیز] «مشعط».

مَشْقَله: در اخبار مکه آمده است: محمدبن اسودبن خلف خزاعی خبر داد که پدرش اسود در محل قرن مسقله، در معلاة (منطقه بالای مکه) خدمت رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله رسید.

مُشْلِح: (به ضمّ اول و سکون سین و کسر لام)، کوهی است در راه بدر، نزدیک (قریه) صفراء. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عبور از کنار

ص: ۳۸۳

تصویر

ص: ۳۸۴

تصویر

ص: ۳۸۵

این کوه، یا از بین آن و کوه مخریء، را ناخوش داشت.

مُسَیْجید: در هشتاد کیلومتری مدینه در راه بدر واقع است و قبلًا به‌نام «مُنْصرف» خوانده می‌شده است.

مشارف: در خبر غزوه تبوک از این مکان نام برده شده و محلّ گرد آمدن سپاه روم بوده است. ظاهراً در نزدیک مؤته قرار داشت و مؤته یکی از روستاهای شهر کَرَک است واقع در جنوب بلقاء. کرک در حدود ۱۱۵ کیلومتری جنوب غربی عمّان قرار دارد و راهی از آن می‌گذرد که عقبه را به عمّان وصل می‌کند. این راه از معان نمی‌گذرد.

[مَشاعر: جمع مشعر است که به محل عبادت گفته می‌شود و به همین مناسبت به منا، مزدلفه و عرفات، مشاعر گفته می‌شود. (۱)]

مُشْتَرِب: راویان از این مکان، در راه پیامبر صلی الله علیه و آله به غزوه ذوالعشیره یاد کرده‌اند.

از سیاق خبر درمی‌یابیم که مشترب در اطراف مدینه بوده است.

مشربه: بالاخانه‌ای بوده که پیامبرخدا صلی الله علیه و آله وقتی از همسران خود کناره گرفت، در آن عزلت اختیار کرد.

ظاهراً این بالاخانه در محل خانه‌های همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اما به این خانه‌ها راه نداشته است.

مشربه امّ ابراهیم: «مِشْرَبه» (به کسر میم)، به‌معنای ظرف آب‌خوری است و با فتح میم به‌معنای غرفه یا بالاخانه می‌باشد و جمع آن «مشارب» است، به‌معنای بالاخانه‌ها.

بعضی گفته‌اند: مشربه به‌معنای بستان است. ظاهراً مشربه امّ ابراهیم بالاخانه‌ای بوده در یک بستان که یکی از صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله در منطقه عوالی مدینه بوده است. امّ ابراهیم: همان ماریه قبطیه است که ابراهیم، فرزند پیامبرخدا صلی الله علیه و آله را در آن بالاخانه به‌دنیا آورد.

گفته‌اند: چون عایشه نسبت به ماریه حسادت می‌کرد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را در یکی از صدقات خود در عوالی ساکن کرد و ابراهیم در آنجا متولّد شد.

۱- صحاح ۲، ص ۶۹۸ ماده «شعر»؛ طریحی، ج ۲، ص ۵۱۷؛ بلادی، ج ۸، ص ۱۶۴

ص: ۳۸۶

مشعر الحرام: در قرآن کریم آمده است:

«فَاذْكُروا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ». (۱)

مشعرالحرام را مزدلفه و «جمع» نیز می گویند.

مِشْعَط: اطم یا دژی بوده متعلق به بنی‌حُدیله و روایت دیگری است از «مسعط». در حدیث آمده است که: اگر وبا در چیزی باشد در سایه مشعط است.

در حدیث دیگری آمده است: آنچه را از آن باقی مانده، در زیر دم مشعط قرار ده. سمهودی محل آن را در غرب مسجد ابیّ‌بن کعب تعیین کرده است.

مُشَقَّق: در راه غزوه تبوک، از این مکان نام برده شده است.

ابن اسحاق می‌نویسد: در راه آبی است که از تبوک و شل بیرون می‌آید و یک، دو و سه سواره را سیراب می کند.

این آب در وادی‌ای است که به آن «وادی مشقق» می گویند. رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ سَبَقَنا إلی ذلِکَ الْوادِی فَلا یُشتقنَّ مِنْهُ شَیئاً حَتّی نَأْتِیهِ».

مُشَلَّل: (به ضمّ میم و فتح شین و تشدید لام اوّل)، گردنه‌ای است واقع در شمال قدید.

مُشَیْرب: مصغّر «مشرب» است، به‌معنای آبخورگاه. یکی از حدود حرم مدینه منوره و نام جایی است در میان کوه‌های شمال ذات الجیش که میان ذات الجیش و خلائق ضبوعه واقع است.

[مُشَیْرِب: آبی در «بَطْحاءِ ازْهَر» بوده که پیامبرخدا صلی الله علیه و آله از آن آشامیده است و به نقل یاقوت: در مغازی ابن اسحاق «مُشْتَرَب» آمده است. (۲)]

مصطلق (بنی مصطلق): تیره‌ای است از قبیله قحطانی خزاعه که از جمله آبها و قنات‌های آنان است: شُهْده و مریسیع در ناحیه قُدیْد.

مصلّی: مصلّای عید مدینه است و گمان می‌کنم که در مکان مسجد غمامه، واقع در عقیق مدینه، بوده است.

[مَضْجَر: محلّی است در فاصله میان مَأْزَمَیْن، نزدیک منا که تاکنون به همین اسم معروف است.

علت این نامگذاری، آن است که پس از درگذشت کلیددار کعبه، میان

۱- بقره: ۱۹۸

۲- بلادی، ج ۸، ص ۱۷۴

ص: ۳۸۷

قُصیّ‌بن کِلاب و خزاعه بر سر این سمت، جنگی خونین در آن محل رخ داد و جمعیت بسیاری از دو طرف کشته و زخمی شدند و از این رو، این محل «مَضْجَر» نامیده شد.

سرانجام این جنگ با حکمیت به مصالحه انجامید و پرده‌داری کعبه و کلیدداری آن و نیز سرپرستی مکه به «قُصَیّ» واگذار گردید. [(۱)]

مَضْنُونه: یکی از نامهای (چاه) زمزم است.

مضیق الصفراء: جایی است از وادی الصفراء. در جنوب شهر مسیجید، در نود کیلومتری مدینه، وادی‌ها به هم می‌پیوندند و به تنگه‌ای از وادی، واقع در میان دو کوه، یکی جنوبی به‌نام کوه «خَلْص» و دیگری شمالی، به‌نام «مستعجله»، می‌ریزند. این آبهای به هم پیوسته، از تنگه که عبور کرد، به‌نام وادی (رودخانه) صفراء خوانده می‌شود.

صفراء، دهکده‌ای است در راه مدینه به بدر. گاهی اوقات فقط «مضیق»- بدون مضاف‌الیه- گفته می‌شود.

[مُطْعِمون: جمع مُطْعِم است. آنها کسانی بودند که در عصر جاهلیت، در موسم حج با کشتن شرّ، غذای مورد نیاز حجاج را تدارک می‌دیدند و از آنان پذیرایی می‌کردند.

ابن هشام در جلد دوم سیره، نام افرادی از قبیله قریش را آورده که به اطعام حجاج می‌پرداختند و از جمله آنها، عباس‌بن عبدالمطّلب، عموی پیامبرخدا صلی الله علیه و آله می‌باشد. (۲)]

[معاد: از اسامی مکه معظمه است. (۳)]

مَعان: (به فتح میم)، در خبر مربوط به جنگ مؤته از این مکان نام برده شده و آن شهری است در شرق اردن، در راه مدینه به عمّان، که در ۲۱۲ کیلومتری جنوب عمّان می‌باشد.

مَعْبد (امّ معبد): به آن «خیمتا امّ معبد» نیز می‌گویند. در شرق راه شوسه مکه به مدینه واقع شده و چسبیده به گردنه مشلّل می‌باشد.

معجب: در روایت، به جای «باء»، «فاء»

۱- شفاء الغرام، ج ۲، صص ۱۰۷، ۱۰۸، پاورقی.

۲- ابن هشام، ج ۲، صص ۶۶۴، ۶۶۵

۳- شفاء الغرام، ج ۱، ص ۷۵

ص: ۳۸۸

(معجف) آمده است. گفته شده: حائط (بستانی) بوده از عبداللّه‌بن رواحه که در جنگ مؤته، آن را وقف خدا و رسول او کرد.

[مِعْجَنه: به حفره‌ای گفته می‌شد که در فاصله میان رکن عراقی و در کعبه، نزدیک شاذروان بود. حضرت ابراهیم علیه السلام به هنگام ساختن کعبه، در این گودی ملاط ساختمانی می‌ساخت. طول آن به ۲ متر و عرض آن به ۳۰/ ۱ سانتی متر و عمقش به ۳۰ سانتی متر می‌رسید.

گفته‌اند که جبرئیل امین در این محل چگونگی نمازهای پنجگانه را به پیامبرخدا صلی الله علیه و آله آموخت. (۱)]

مَعْدن بنی سلیم: همان دهکده «مهد الذهب» یا «مهد» است در نواحی مدینه، واقع در راه نجد.

مُعَرَّس: (به ضمّ اول و فتح دوم و تشدید و فتح راء)، اسم مفعول است از «تعریس» و تعریس به این معناست که مسافر شب را بپیماید و چون هنگام سحر رسد، در جایی توقف کند و لختی بخوابد و سپس با طلوع صبح حرکت کند و به مسیر خود ادامه دهد.

معرّس جایی است نزدیک مسجد ذوالحلیفه. بعضی هم گفته‌اند: همان مکان مسجد ذوالحلیفه است.

مُعْرِض: اطم یا دژی است که بنی‌عمرو و بنی‌ثعلبه، دو فرزند خزرج، آن را ساختند. معرض آخرین دژی بود که در مدینه ساخته شد. هنگامی که پیامبرخدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد. آنان مشغول ساختن این دژ بودند و از آن حضرت اجازه خواستند که ساخت آن را به پایان برند و پیامبر صلی الله علیه و آله هم اجازه داد.

مُعْرِقه: (به ضمّ اول و سکون دوم و کسر راء، که حرف راء با تشدید و تخفیف، هردو، روایت شده است)، راهی است که قریش هنگام رفتن به شام از آن می‌گذشتند. این راه از ساحل دریا می‌گذرد. در جنگ بدر، کاروان قریش از همین راه عبور می‌کرد.

مَعَرَّةُ النُّعْمان: در شمال سوریه، در راه حماهٔ به حلب قرار دارد. منسوب به نعمان‌بن بشیر صحابی است. وی از این مکان می‌گذشت که فرزندش از دنیا

۱- مرآت، ج ۱، ص ۲۶۷

ص: ۳۸۹

رفت. جسدش را در همانجا به خاک سپرد و خود چند روزی در آنجا اتراق کرد و از این‌رو، به نام وی نامیده شد.

مُعَصَّب: بر وزن «محمّد»، نام جایی است در قُبا و به گفته برخی، در «عصبه»، که مهاجران نخستین در آنجا فرود آمدند.

معلاة:] «مقبرة اهل المكّة».

معونه (بئر معونه): ابوبراء عامربن مالک به مدینه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به آن حضرت پیشنهاد کرد که تعدادی از صحابه را برای دعوت مردم به اسلام بفرستد.

پیامبر صلی الله علیه و آله چهل نفر را روانه کرد و آنان را در پناه و امان ابو براء قرار داد. هنگامی که این عده به بئر معونه رسیدند، عامربن طفیل قبیله بنی‌سلیم و دیگران را علیه آنان برانگیخت و آن چهل نفر را به قتل رساندند.

ابو براء عامربن مالک عموی عامربن طفیل بود، اما عامربن طفیل امان و زنهاری را که عمویش به آن افراد داده بود شکست.

چاه معونه در منطقه نجد، در سرزمین بنی‌سلیم جای دارد و از مدینه تا آن چهار منزل راه است.

مُغَمَّس: در داستان ابرهه و لشکرکشی او به مکه برای ویران کردن کعبه آمده است:

ابو رغال همراه ابرهه (برای راهنمایی او) آمد و او را در «مغمّس» فرود آورد و چون آنان را در آنجا فرود آورد، از دنیا رفت و عربها گورش را سنگسار کردند و آن همان گوری است که اکنون مردم در مغمس آن را سنگسار می‌کنند. مغمّس هنوز هم در شرق حرم مکه معروف است و از شرق، کوه کبکب مشرف بر آن می‌باشد. راه مکه به طائف که از نخله یمانیه می‌گذرد، از حاشیه شمالی مغمس عبور می‌کند و عرفه در انتهای جنوبی مغمس واقع است. بنابراین، مغمّس در بیست کیلومتری شرق مکه قرار دارد.

مَقاعِد: جمع «مقعد» (نیمکت، سکوی نشستن). در این‌باره که مقاعد چه بوده اختلاف نظریه است. بعضی گفته‌اند:

سکوهایی بوده در محل خانه عثمان.

بعضی دیگر گفته‌اند: جایی است در کنار درِ مسجدالنبی و به‌قولی: سکوها و نیمکت‌هایی بوده در پیرامون آن. در حدیث بخاری از این مقاعد نام برده شده است. به احتمال زیاد، مقاعد

ص: ۳۹۰

تصویر ۴۲

ص: ۳۹۱

جاهایی در بیرون مسجدالنبی بوده که مردم روی آنها می‌نشسته‌اند.

مقام ابراهیم: در اصل، سنگی بوده که حضرت ابراهیم علیه السلام در هنگام ساختن کعبه روی آن می‌ایستاد. بعدها کنار این سنگ مصلّای کوچکی ساخته شد که مردم بعد از طواف، در آنجا دو رکعت نماز می‌خواندند. این مصلّا در عملیات توسعه مسجدالحرام خراب شد و محلّ نماز به شرق مصلّای قبلی منتقل شد که روبه‌روی چاه زمزم از سمت شمال واقع است. بر روی آن سنگ شیشه‌ای بلوری گذاشته‌اند که از پشت آن جای پاهای ابراهیم که بر سنگ نقش بسته است دیده می‌شود.

[مقام ابراهیم: مقام، قدمگاه و محلّ ایستادن شخص است و مقام ابراهیم سنگی‌است که آن‌حضرت هنگام ساختن کعبه و یا وقت دعوت از مردم برای انجام حج، روی آن ایستاده و جای قدم‌های آن حضرت، به معجزه الهی، درآن نقش بسته است.

به نوشته ازرقی: بلندای مقام یک ذرع و جای قدم‌ها هفت انگشت و سطح آن مربّع و اندکی کمتر از یک ذرع است.

مقام ابراهیم، اکنون در یک محفظه‌ای بلورین و یک ضریح شش ضلعی، در صحن مسجدالحرام با فاصله ۵/ ۲۶ ذراع از کعبه، مقابل ضلعی که درِ کعبه قرار دارد نگهداری می‌شود.]

مقام جبریل: در زاویه غربی خانه پیامبرخدا صلی الله علیه و آله واقع شده و داخل در مسجدالنبی است.

مقبره مکه: (گورستان مکه)، معروف به «معلاة» در نشیب کوه حجون (کداء) به سمت ابطح و در دو طرف راه واقع است.

قبر حضرت خدیجه علیها السلام، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله، در قسمت شرقی این گورستان می‌باشد. در حدیث آمده است که نیکو گورستانی است «ثنیةالشعب»، یعنی گورستان مکه یا همان معلاة.

مَقْدِس: بیت‌المقدس یا همان مسجد الاقصی است.

مُقَدَّسه: ارض مقدس، همان فلسطین است که مسجدالأقصی جزئی از آن می‌باشد.

[مَقْطَع: کوهی است در سمت راست راهی که از مکّه به مشاش منتهی

ص: ۳۹۲

می گردد. دلیل نامگذاری آن، یا این بوده که در عصر جاهلیت مکّیان هنگام خروج از مکه از گیاه حرم به گردن خویش و مرکبشان می آویختهاند و در بازگشت در کنار آن کوه آن را از گردنشان جدا می کردند. آنها این کار را به نشانه مکّی بودن خویش می کردند تا در بازگشت به عنوان افراد بومی شناخته شده و مورد آزاد و اذیّت همشهریان خود شان واقع نشوند و یا از این جهت مقطع نامیدهاند که قریش به هنگام بازسازی کعبه، سنگ‌های کعبه را از آن کوه جدا کردهاند و وقتی که به کوه یاد شده می‌رسیدند، آن آویخته را می‌بریدند. [(۱)]

[مُقْعِص: در گذشته، مردانی که دارای موهای بلند بودند، آنها را می‌بافتند و به این کار «عَقْص» و به شخصی که موهایش را بافته «مُقْعِص» می گفتند. (۲) مرحوم «بحرالعلوم» نسبت به «صَرُورَه» می‌فرماید: بر «مُقْعِص» واجب است، در منا حلق کند؛ یعنی سر خود را بتراشد. (۳)]

مُقَمِّل: (به ضمّ اول و فتح دوم و کسر و تشدید میم)، نام مسجدی است از پیامبر صلی الله علیه و آله در قرقگاه غرز النقیع.

مَقْنا: نزدیک ایله است. در جنگ تبوک هیأتی به نمایندگی از سوی مردم مقنا نزد پیامبرخدا صلی الله علیه و آله آمدند و حضرت با آنان پیمان صلح بست.

مکّه: مشهورتر از آن است که معرفی شود.

مُکَیْمن: مصغّر «مکمن» است.

مکیمن‌الجمّاء: کوهی‌است چسبیده‌به جمّاء تضارع، در بطن وادی عقیق.

مُلْتزم: (به ضمّ اول و سکون دوم)، فاصله میان حجرالأسود و دَرِ کعبه است و علت نام‌گذاری‌اش به ملتزم، آن است که محل دعاکردن و پناه بردن به خداست. (۴) ملحاء: کوهی است میان کوه شیبان و بدیعه، در راه قدیمی جنوب تبوک. پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام رفتن به غزوه تبوک این راه را پیمود.

۱- ازرقی، ج ۱، ص ۲۲۲

۲- لسان العرب، ج ۷، ص ۵۶

۳- میقات الحج، العدد ۱۳، ص ۲۱

۴- از نظر شیعه، پشت دیوار مکه، در کنار رکن یمانی است، نک: مستجار پاورقی.

ص: ۳۹۳

مَلَل: یکی از وادی‌های مدینه است که راه مدینه به مکه- از طریق بدر- در کیلومتر چهل و یک، آن را قطع می کند.

ملوّح: قبیله‌ای است که پیامبر صلی الله علیه و آله سپاهی را به سرداری غالب‌بن عبداللَّه لیثی به‌سوی آنان در کدید روانه کرد.

مُلَیْح: وادی‌ای است که پایین‌تر از «سیل الکبیر»، به وادی «قَرْن‌المنازل» می‌ریزد.

بالای این وادی را «سیل‌الصغیر» می‌نامند که در سی‌کیلومتری شمال طائف واقع است. وادی ملیح در طائف است و پیامبر صلی الله علیه و آله، هنگام بازگشت از حُنین به طائف، از این وادی عبور کرد.

هنوز هم به همین نام معروف می‌باشد.

مُلَیْحَه: نام کوهی است در سرزمین طیّ، که دارای چاه‌های آب فراوان و نمک است. پیامبرخدا صلی الله علیه و آله آن را به اقطاع به زبیر داد.

مِنا: یکی از مشاعر حج و نزدیک‌ترین مشعر به مکه می‌باشد. حاجیان روز عید قربان به مِنا می‌آیند و روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم را در آنجا می‌مانند.

جمرات سه‌گانه، مسجد خَیف، مسجد کَبش (قوچ) و مسجد کوثر در مِنا قرار دارند. مِنا امروزه یکی از محله‌های مکه می‌باشد؛ چرا که دامنه آبادی شهر تا به آنجا رسیده است.

مُناخه: مأخوذ است از «اناخ الإبل»؛ (شتر را خواباند). مُناخه: خیابان یا کویی است در غرب مسجد النبی، در مدینه. امروزه جای آن را نَفَق (تونل) گرفته است.

[مناسک حج: شعائر]

مَناصِع: (به فتح میم)، جمع «مَنْصَع» است، به‌معنای اماکنی که زنان برای قضای حاجت به آنجا می‌روند. در حدیث افک آمده است: در مدینه، پیش از آنکه در خانه‌ها مستراح ساخته شود، زنان برای قضای حاجت به مناصِع می‌رفتند.

از گفته‌های مورّخان چنین برمی‌آید که این مکان در سمت شمال بقیع الغرقد بوده است.

مَناۀ: بتی بوده در عصر جاهلیت که رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را فرستاد تا آن را در هم بشکند. این بت بر روی تپه‌ای صخره‌ای، در گردنه مشلّل به سمت ساحل قرار داشت. گردنه مشلّل از شمال

ص: ۳۹۴

مشرف بر قُدید است و در نشیب جنوبی آن «امّ معبد» جای دارد که به آن «خیمتا امّ معبد» می گویند و تا ساحل دریا، نزدیک به چهل کیلومتر فاصله دارد.

مَنْبج: همدانی گوید: منبج واژه‌ای عربی است و هر چشمه‌ای که در مکانی بجوشد به آن «نبجه» می گویند و به آن مکان «منبج». او همچنین می گوید:

پیامبرخدا صلی الله علیه و آله جبل‌المرح، در دشت مأرب را به ابیض‌بن حمّال داد و سپس به‌جای آن جای دیگری را به اقطاع او داد و مشک آبی نیز به او عطا فرمود.

ابیض از خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله مرخص شد و در راه خود از هر آبشخوری که می گذشت، به مقدار آبی که از مشک می‌نوشید، مشک را آب می کرد؛ زیرا نمی‌خواست برکت آبی که پیامبر صلی الله علیه و آله به او داده بود، از بین برود و وقتی به مأرب می‌رسد، مقداری از آن آب باقی مانده باشد. چون به منبج، از سرزمین جوف رسید، مشک کج شد و آب آن به زمین ریخت. در جایی که آب مشک ریخته بود، چشمه‌ای جوشید.

مقصود در سرزمین جوف (در عبارت بالا) جوف موجود در شمال عربستان سعودی است. در بلاد عرب جاهای متعددی به نام جوف وجود دارد. ممکن است «سرزمین جوفِ» یاد شده در بلاد یمن باشد.

منبر المسجد الحرام: ازرقی در «اخبار مکه» روایت کرده است: نخستین کسی که در مسجدالحرام بر روی منبر خطبه خواند معاویه بود. وی در یکی از سال‌های خلافت خود که به حج آمد، این منبر را با خود (به مکه) آورد. منبر کوچکی بود و سه پله داشت. پیش از آن، خلفا و امرا روزهای جمعه، در حالی که روبه‌روی کعبه و در حجر (اسماعیل) سرپا می‌ایستادند، خطبه می‌خواندند.

منبر معاویه تا روزگار هارون‌الرشید همچنان مورد استفاده بود. هارون به حج آمد و موسی‌بن عیسی، کارگزار او در مصر، منبر بزرگی که نُه پله داشت، به هارون اهدا کرد.] «نقشه مکه».

مُنْتَفَق: (به ضمّ اول و سکون دوم و فتح تاء و فاء)، وادیی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در مسیر خود به تبوک از آنجا گذشت. در این وادی چشمه کم‌آبی است که یکی دو سواره را سیراب می کند. پیامبرخدا صلی الله علیه و آله

ص: ۳۹۵

نقشه شماره ۴۳؟؟؟

ص: ۳۹۶

فرمود: هرکس زودتر از ما به آنجا رسید، چیزی از آب آن برندارد تا ما به او برسیم.

منزله: مؤنث «منزل»، جایی است در خیبر. سمهودی می‌گوید: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به‌جایی نزدیک خیبر، که به آن «منزله» می‌گویند، رسید برای آن حضرت مسجدی از سنگ ساخته شد.

رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله ساعتی از شب را در «منزله» استراحت کرد و نماز نافله‌ای خواند. در این هنگام شتر پیامبر به‌راه افتاد و مهار خود را بر روی زمین می‌کشید. رفتند او را بگیرند و برگردانند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

رهایش کنید؛ او مأموریتی دارد. چون شتر به محل صخره رسید، به زانو نشست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله و مسلمانان به طرف آن صخره رفتند و در آنجا مسجدی بنا کرد که همان مسجد فعلیِ ایشان است. مردم «شُریف» خیبر می‌گویند: این مسجد آنان همان مسجد (منزله) است. بنابراین نقل، «منزله» همان شُریف فعلی می‌باشد و هنگامی که از مدینه به خیبر می‌روید، نخستین جا از خیبر که با آن مواجه می‌شوید، همین منزله یا شریف است.

مُنْصَرف: به‌معنای بازگشتگاه است. در خبر غزوه بدر، از این مکان یاد شده و در راه مدینه به بدر قرار دارد.

منصرف، امروزه، به‌نام مسیجید معروف است که منسوب به مسجدی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد. آثار این مسجد هنوز هم پابرجاست. مسیجید، اکنون شهر آبادی است در هشتاد کیلومتری مدینه در راه بدر.

منابع می‌گویند: منصرف در راه مدینه به مکه واقع است. اما این قبل از تأسیس راه جدید- راه هجرت- بوده است و اکنون دیگر کسی از راه قدیمی به مکه یا جدّه نمی‌رود بلکه تنها کسانی از این راه عبور می‌کنند که به بدر و ینبع می‌روند.

مُنطبق: بتی بوده متعلّق به عکّ و اشعریین.

این بت از مس ساخته شده بود و از درون آن صدایی بیرون می‌آمد که مانند آن شنیده نشده بود. هنگامی که بت‌ها را شکستند، در داخل منطبق شمشیری یافتند که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را برای خود برداشت و نام «مِخْذم» بر آن گذاشت.

مَنْفوحه: دهکده‌ای بوده است در یمامه.

ص: ۳۹۷

اعشی شاعر در این دهکده سکونت داشت.

مُنَقّی: (به ضمّ اول و تشدید قاف)، در لغت به‌معنای پاک و خالص است. در خبر

غزوه احد آمده است که مسلمانان از اطراف پیامبرخدا صلی الله علیه و آله پراکنده شدند و برخی از آنان به منقّی، در پایین اعوص گریختند ... به گمان من، منظور از منقّی تصویر ۴۴؟؟؟

ص: ۳۹۸

در اینجا، همان راهی است که از مدینه به سمت قصیم می‌رود. این راه از حرّه بنی‌حارثه می گذشت. این همان راهی است که بعدها آسفالت و ماشین‌رو شد.

مقصود از «اعوص» نیز جایی است در شرق مدینه، در طرف‌های راهی که ذکر کردیم. اسماعیل‌بن عمرو بن سعید اشرق در اعوص سکونت داشته است. او همان کسی است که عمربن عبدالعزیز گفته بود: اگر می‌توانستم خلافت را به کسی بسپارم، از دو نفر فراتر نمی‌رفتم:

صاحب اعوص و یا اعمش بنی‌تمیم؛ یعنی قاسم‌بن محمد.] «اعوص».

مَنْوَر: (به فتح اول و سکون دوم)، کوهی است نزدیک مدینه.

فیروزآبادی می‌نویسد: ابوهریره گفت: کدام یک از شما زور و منور را می‌شناسد؟ مردی از مدینه گفت: من.

ابوهریره گفت: نیکو منزلی است میان زور و منور؛ اسبان غارتگران به آنجا نزدیک نمی‌شوند. به‌خدا قسم که بهره من از این دنیای شما مسجدی است میان زور و منور که در آن به عبادت خدا بپردازم تا مرگ به سراغم آید.

زَوْر- به فتح اول- کوهی است در دیار بنی‌سُلیم در حجاز و یا وادی‌ای است.

موصل: شهری است در عراق. در داستان روی آوردن سلمان فارسی از دین مجوس، به نصرانیت و سپس به اسلام، از این شهر نام برده شده است.

[موضع صلاة الجنائز: از ابوسعید خدری نقل است که ما در آغاز ورود پیامبرخدا صلی الله علیه و آله به مدینه، هنگامی که فردی در حال احتضار و در آستانه مرگ قرار می گرفت، به آن حضرت اطلاع می‌دادیم. پیامبر صلی الله علیه و آله به بالین او می‌رفت و برایش طلب آمرزش می کرد و پس از جان سپردن و برگزاری مراسمش، باز می گشت. چنانکه در مورد از دنیا رفتن جابربن عتیک چنین کرد و آن حضرت نخستین نماز میّت را در جایگاه برگزاری نماز میت، بر او خواند.

بدین ترتیب، گاه اتفاق می‌افتاد که پیامبر صلی الله علیه و آله و همراهان، مدت زمانی تا پایان مراسم به انتظار می‌نشستند و ما از اینکه طولانی شدن مراسم مایه رنج وزحمت آن حضرت می‌شود، احساس

ص: ۳۹۹

نگرانی داشتیم، از این رو با اصحاب به توافق رسیدیم پس از آنکه فردی از دنیا رفت، به حضرت اطلاع دهیم، از آن پس چنین کردیم و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمد و نماز میت بر او می‌خواند و می‌رفت و گاه تا پس از دفن او می‌ماند.

مدّتی براین منوال گذشت. بار دیگر گفتیم خوب‌است به‌جای تشریف آوردن پیامبر صلی الله علیه و آله به کنار جنازه، جنازه را خدمت ایشان ببریم که بر او نماز بگزارد تا با این کار بیشتر مراعات حال آن حضرت به عمل آید. این تصمیم را عملی کردیم و این کار ادامه یافت.

در محلّ برگزاری نماز میّت توسط پیامبر صلی الله علیه و آله، دو نخل خرما بود که جنازه مردگان را کنار آنها می‌نهادند و بر آنها نماز خوانده می‌شد. هنگامی که عمربن عبدالعزیز تصمیم به توسعه مسجد النبی صلی الله علیه و آله گرفت، خواست آنها را قطع کند، طایفه «بنی نجّار» برای جلوگیری از قطع آنها، آماده درگیری شدند؛ ازاین‌رو، عمربن عبدالعزیز آنها را خرید و سپس برید. [(۱)]

مولد النبی: خانه‌ای است که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن به‌دنیا آمد. این مکان که درمیان مردم مکه معروف است، در مصبّ شِعب علی در سوق‌اللّیل، واقع در بالای حرم و میان ابوقبیس و حتادم، جای داشت. روی آن خانه‌ای بود که به کتابخانه تبدیل شده است و به آن کتاب‌خانه مکه می‌گویند.

[مَوْلِدَ النَّبیّ صلی الله علیه و آله، در اول شِعب علی علیه السلام قرار داشته و این شعب همان درّه‌ای است که بنی‌هاشم، هنگامی که در محاصره قریش بودند، در آنجا سکونت داشتند.

پس‌ازهجرت پیامبرخدا صلی الله علیه و آله، عقیل آن خانه را تصرف کرد و پیوسته در اختیار او و فرزندانش بود تا آنکه فرزندان او آن را به محمد بن یوسف- برادر حجاج بن ثقفی- فروختند و او آن را ضمیمه خانه خود کرد. خیزران، مادر هارون الرشید که در سال ۱۷۱ هجری به حج رفته بود، آن خانه را از محمد بن یوسف خرید و در آنجا مسجدی ساخت و راه ورودی آن را از داخل کوچه‌ای قرار داد که از میان خانه محمد بن یوسف می‌گذشت و به آن «زقاق المولد» یعنی «کوچه زادگاه»

۱- ابن شبه، ج ۱، صص ۵- ۳

ص: ۴۰۰

گفته می‌شد.

به نقل ازرقی، خانه عبداللّه، پدر بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله و زادگاه آن حضرت دقیقاً در همان محل یاد شده بوده است. کسانی که پیش از تبدیل شدن آن به مسجد، در آنجا سکونت داشتند، گفته‌اند: به خدا سوگند تا در آنجا بودیم، مشکلی برای ما پیش نیامد و نیازمند به کسی نشدیم و چون آنجا را ترک کردیم، روزگار بر ما سخت گذشت. (۱) فاسی (متوفای سال ۸۳۲ هجری) که از آن دیدن کرده، نخستین کسی است که درباره آن سخن گفته است. او می‌نویسد: ساختمانی است مربع، دارای یک ستون، که دو طاق بر بالای آن بنا نهاده‌اند. یک درش از جنوب خانه، روبروی کوه و درِ دیگر از سمت شرقی آن به خارج گشوده می‌شود و هشت پنجره در اطراف دارد. این مسجد دارای محرابی است که در کنار آن، حفره‌ای چهار گوش به نشانه جایگاه ولادت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایجاد شده است که هرضلع آن ۱۱۶ ذراع آهنی است و وسط آن سنگ مرمر سبزرنگی کار گذاشته‌اند که اطراف آن را نواری از نقره در برگرفته و مساحت آن سنگ، به ضمیمه نقره، به سه وجب می‌رسد و در اطراف این جایگاه، نرده‌ای چوبی کشیده شده است.

فاسی آنگاه به بیان طول عرض مسجد و زاویه‌ای که در جنوب آن قرار دارد، پرداخته و آنگاه می گوید: ازرقی هیچ‌گونه توضیحی درباره کیفیت ساختمان و مساحت آن نداده است (۲) و بسیاری از اطلاعات مربوط به آن، از ما مخفی مانده است و دانستنی‌های من درباره آن، از سال ۵۶۷ هجری آغاز می‌گردد که ناصر عباسی آن را تعمیر و مرمّت کرد و سپس در سال ۶۶۶ توسط ملک مظفر، پادشاه یمن و در سال ۷۴۰ به وسیله نوه او و در سال ۷۵۸ به دستور امیر شیحون- یکی از سران مصر- و در عصر حکومت ملک اشرف شعبان، سلطان مصر؛ یعنی در سال ۷۶۶ به امر کارگزار دولت او- یلبغا معروف به امیرکبیر- و در سال ۸۰۱ یا ۸۰۲ از

۱- تاریخ القویم، ج ۱، صص ۲۸۵ و ۲۸۶

۲- ازرقی، ج ۲، صص ۱۹۸ و ۱۹۹؛ فاسی، ج ۱، ص ۴۳۱

ص: ۴۰۱

بودجه‌ای که ملک ظاهر رفوق زمامدار مصر تعیین کرد، تعمیراتی در آن صورت گرفت. (۱) سلطان سلیمان خان در سال ۵۹۳ گنبدی را که بر فراز مسجد بنا شده بود، بازسازی کرد و در سال ۱۰۰۹ هجری، سلطان محمد خان دستور نوسازی آن را صادر کرد و گنبد و مئذنه‌ای بزرگ و باشکوه برای آن ساختند و برای آن مؤذّن، خادم و امام جماعت با حقوق مشخّصِ سالیانه و موقوفاتی قرار داد.

سپس سلطان عثمانی برای تدریس در آنجا مدرّس و استادی تعیین کرد و برای او حقوقی قرار داد. (۲) سرانجام این مکان تاریخی و مقدس پس از چند قرن تلاش برای حفظ و نگهبانی آن، همچون بعضی دیگر از آثار اسلامی تخریب شد.

بلادی علّت تخریب آن را چنین می‌نویسد: «ثمّ هُدِمَ لِکثرهٔ تبرّک النّاس بِهِ» به دلیل کثرت تبرک جستن مردم به آن، خراب گردید، سپس در سال ۱۳۷۰ هجری شیخ عباس قطّان در محل آن کتابخانه‌ای زیبا ساخت و در اختیار اداره اوقاف عربستان قرار داد. (۳)]

مِهْراس: (به کسر اول و سکون دوم)، فیروزآبادی می‌نویسد: آبی است در کوه احد. روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز احد تشنه شد. علی علیه السلام سپر خود را از مهراس پر از آب کرد و برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. حضرت خون‌های صورتش را نیز با آن شست.

بعضی گفته‌اند: مهراس حوض مانند بزرگی است در وسط وادی و سنگابی بوده در کوه احد به‌طول حدود چهارده گز در عرض هفت گز که با صحنه کارزار فاصله زیادی داشته است.

بعید است که علی علیه السلام از این سنگاب با سپرش آب آورده باشد، بلکه در ابتدای وادی سنگابهای کوچکی بوده که احتمالًا از یکی از آنها آب آورده شده است.

مَهْروز: محلّ بازار مدینه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به مسلمانان صدقه داد.

مَهْزور: (به فتح اول و سکون دوم و ضمّ زاء)، از «هَزَرَه یَهْزِرُه» یعنی با چوب بر پشت و

۱- فاسی، ج ۱، صص ۴۳۳- ۴۳۴

۲- مرآهٔ الحرمین، ج ۱، صص ۱۸۸ و ۱۸۹

۳- معالم مکهٔ التاریخیه، ص ۲۹۴

ص: ۴۰۲

پهلوی او زد. مهزور نام وادی‌ای است در مدینه که فقط در هنگام بارش باران، آب در آن جاری می‌شود. همان وادی قریظه است در عالیه مدینه.

مهزور و مذینیب: دو وادی‌اند که نخلستان‌های عوالی را آبیاری می‌کنند و از به‌هم پیوستن آن دو، وادی بطحان، که امروزه به آن وادی ابوجیده می‌گویند، به‌وجود می‌آید.

[مُهَلّ: محلِّ اهلال؛ یعنی تلبیه که همان میقات است. (۱)]

مَهْیَعه: همان جُحفه است که پیشتر در باره‌اش نوشتیم.

میثَب: (به کسر اول و سکون دوم و فتح ثاء)، در لغت به‌معنای زمین نرم و هموار و نیز جدول یا جُوی است. «میثب» ملکی در مدینه و یکی از صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله بوده که مخیریق آن را برای پیامبر وصیت کرد. اسامی این صدقات عبارت است از: برقه، میثب، صافیه، اعواف، حسنی، دلال و مشربه امّ ابراهیم.

[میزاب: ناودان کعبه است و در جهت شمالی کعبه و بر فراز حِجراسماعیل قرار دارد. طول آن چهار ذرع و عرض آن هشت انگشت می‌باشد و تمام قسمت‌های داخلی و خارجی آن با ورقه‌های طلا پوشیده شده است.

کعبه در آغاز، تنها یک چهاردیواری بود و سقفی نداشت، هنگامی‌که قریش آن را بازسازی کرد، سقفی برای آن ساخت و سپس ناودانی برای آن نصب کرد. ابن زبیر نیز در بازسازی بعدی، ناودانی برای کعبه بر فراز حِجر اسماعیل گذاشت. (۲)]

مَیْسان: در سرگذشت نعمان‌بن عدی آمده است که وی به حبشه مهاجرت کرد و تا زمان خلافت عمر در آنجا بود. عمر او را به کارگزاری میسان، از سرزمین بصره، گماشت. میسان شهری است در عراق، کنار رود دجله و در شمال شرقی بصره که به «کوت» معروف است و کوت واژه‌ای است فارسی به‌معنای قلعه و دژ.

مَیْطان: از کوه‌های مدینه است واقع در روبه‌روی شوران. در صحیح مسلم از آن یاد شده است.

۱- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۷۰۱

۲- موسوعة العربیة العالمیه، ج ۲۳، ص ۳۱۱

ص: ۴۰۳

میفعه: (به کسر میم و سکون یاء)، جایی است در ناحیه نجد، واقع در پشت بطن نخل و با مدینه هشت چاپار فاصله دارد.

سریّه غالب‌بن عبداللّه لیثی، در سال هفتم هجری به‌سوی همین مکان اعزام شد.

[میقات: در لغت به معنای زمان انجام کار و نیز به معنای محلّ انجام آن آمده است و بنابراین، میقات به معنای اول، اسم زمان و به معنای دوّم، اسم مکان می‌باشد و در باب حج، به معنای دوم به کار می‌رود. (۱) یعنی جایی که حجاج مُحرم می‌شوند.

میقاتهای‌احرام، به‌وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین گردیده است؛ چنانکه در صحیحه معاویهٔ‌بن عمار است که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

«مِنْ تَمَامِ الْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ أَنْ تُحْرِمَ مِنَ الْمَوَاقِیتِ الَّتِی وَقَّتَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لا تُجَاوِزْهَا إِلَّا وَ أَنْتَ مُحْرِمٌ». (۲) «از تمامیت و کمال حج و عمره، احرام از میقات‌هایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را تعیین کرد و بایـد جز با احرام از آن میقات‌ها عبور نکنی.»

میقات عمره تمتّع عبارت است از:

۱. مسجد شجره

۲. جُحفه

۳. یَلَمْلَم

۴. قرن المنازل

۵. وادی عقیق

و محاذات یکی از آنها، برای کسی که از میقات‌های یاد شده عبور نکند.

میقات حجّ تمتّع، مکه معظمه است و میقات حج افراد و حجّ قِران، یکی از مواقیت پنجگانه بالا می‌باشد، ولی اگر شخص در مکه و یا در محلّی نزدیک‌تر از میقات به مکه باشد، منزلش میقات او است که در روایات از آن به «دُوَیْرَةُ أَهْلِه» تعبیر شده است.

و میقات عمره مفرده، اگر حاجی در مکه باشد، ادْنَی الْحِلّ می‌باشد و اگر خارج از حدود میقات‌های پنجگانه باشد یکی از آن میقات‌ها است و چنانچه داخل مواقیت یاد شده باشد، مخیّر است که از یکی از آنها و یا از ادْنَی الحِلّ مُحرم شود و میقات کودکان «فَخّ» می‌باشد. (۳)]

۱- لمعه، ج ۲، ص ۲۲۰

۲- وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۰۷

۳- بر گرفته ازمصباح‌الناسکین، صص ۸۴ و ۸۵

ص: ۴۰۴

میمون (بئر): چاهی است در مکه میان خانه خدا و حجون در ابطح مکه. این چاه را میمون حضرمی در زمان جاهلیت حفر کرد و از همین‌رو به‌نام او خوانده شده است. ابوجعفر منصور در محل این چاه درگذشت و مدفون شد. میمون این‌چاه را، پیش از حفر چاه زمزم توسط عبدالمطّلب، حفر کرد. این آیه شریفه‌درباره همین چاه میمون نازل شده است: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ. (۱)

میناء: (به کسر میم)، در خبر اعزام سریّه زیدبن حارثه به‌سوی مدین آمده است که وی تعدادی از اهالی میناء؛ یعنی سواحل را اسیر کرد. مقصود از میناء در اینجا، ساحل مَدْین در نواحی تبوک است که «مقنا» و «حقل» در آن ساحل واقع‌اند.

مؤته: در شرق اردن در فاصله یازده کیلومتری جنوب کرک واقع است.

جنگ معروف مؤته، در سال هشتم هجری، در همین شهر به‌وقوع پیوست.

در حال حاضر روستایی است آباد از جمعیت و نزدیک آن روستای «المزار» قرار دارد که آرامگاه شهدای جنگ مؤته امثال زیدبن حارثه، جعفربن ابی‌طالب، عبداللّه‌بن رواحه و دیگران در آنجاست.] نقشه ۳۴.

مِثْنَب: (بر وزن منبر)، در لغت به‌معنای زمین برآمده یا تپه است. و آن نام یکی از صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است. در قاموس آمده: کوهی یا جایی است که صدقه پیامبر صلی الله علیه و آله در آن قرار داشت. بعضی این کلمه را به‌صورت «میثم» و یاقوت به شکل «میثب» آورده‌اند.

۱- ملک: ۳۰

ص: ۴۰۵

تصویر؟؟؟

ص: ۴۰۶

ص: ۴۰۷

«ن»

نائله: بتی بوده در زمان جاهلیت که نام آن همواره با «اساف» ذکر می‌شود؛ چون ملازم یکدیگرند.

[نابِت: کوه عرفه است که به آن «الال» نیز گفته می‌شود و اکنون «جَبَلُ الرَّحْمَه» نامیده می‌شود و صحرانشینان به آن «قُرَیْن» می گویند. (۱)]

[نابِیه: از اسامی مکه مکرمه است. (۲)]

[ناذر: از نامهایی است که کعبه به آن خوانده می‌شود، ولی فاسی از آن نادر یاد کرده است. (۳)]

نار الحجاز: (آتش حجاز)، در حدیث آمده است: «قیامت برپا نشود تا آنگاه که آتش حجاز آشکار گردد به‌نحوی که از روشنایی آن گردنهای شتران در بُصری نمایان گردد».

این آتش در سال ششصد و پنجاه و چهار در مدینه منوره به‌وجود آمد. در سوم ماه جمادی‌الآخرِ این سال زلزله شدیدی به‌وقوع پیوست که بر اثر آن آتشفشانی شد و رودی از گدازه و مواد مذاب در شرق مدینه در محل سدّ عاقول، واقع در حوالی بیست کیلومتری مدینه، جاری گردید.

نازیه: (به تخفیف یاء)، در خبر غزوه بدر آمده است که پیامبرخدا صلی الله علیه و آله از نازیه گذر کرد. نازیه وادی بزرگی است نزدیک

۱- بلادی، ج ۹، ص ۷

۲- شفاء الغرام، ج ۱، ص ۷۶

۳- ازرقی، ج ۱، ص ۲۸۰؛ شفاء الغرام، ج ۱، ص ۲۰۶؛ العقدالثمین، ج ۱، ص ۷۵

ص: ۴۰۸

مسیجید که در قدیم به آن «منصرف» می گفتند. این وادی در سمت راست کسی است که از مسیجید به صفراء می‌رود و قبل از تنگه صفراء، به وادی «رحقان» (که مسافر به صفراء آن را قطع می کند) می‌پیوندد. این دو وادی از مسیجید، واقع در حدود هشتاد کیلومتری راه مدینه به بدر، به‌وضوح دیده می‌شود.

ناسّه: یکی از نام‌های مکّه است به معنای خشک‌کننده؛ یعنی کسی که در مکه مرتکب ظلم و ستمی شود، این شهر او را خشک می کند.

ناعم: یکی از دژهای خیبر بوده است. در هنگام فتح، این دژ بود که محمودبن مَسلمه، برادر محمدبن مسلمه، بر اثر ضربت سنگ آسیایی، که یهودیان بر سر او انداختند، به شهادت رسید.

[نافِعَه: از نام‌های زمزم است. (۱)]

نَباوَه: (به فتح اول و فتح واو)، نام جایی است. در حدیث آمده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله در نباوه طائف خطابه‌ای ایراد کرد». محلی را که پیامبر صلی الله علیه و آله در روزهای محاصره طائف در آن نماز می‌خواند، عبداللَّه‌بن عباس به مسجد تبدیل کرد که امروزه به‌نام مسجد ابن عباس معروف شناخته می‌شود. این مسجد بر روی یک نَبْوه (بلندی و زمین برآمده) بنا شده است. نبوه و نباوه هر دو یکی است و شاید این مکان همان نباوه باشد.

نَبیت: (به فتح اول و کسر دوم)، کوهی است در صدر وادی قناة در یک چاپاری شرق مدینه. در اخبار غزوه سویق آمده است که ابوسفیان در صدر وادی قناة، نزدیک کوهی که به آن «نبیت» می گویند، فرود آمد که ممکن است همان «شیب» و «تیأب» باشد. در سنن ابوداود آمده است: اسعدبن زراره نخستین کسی بود که در هزم‌النبیت، از حرّه بنی بیاضه، در نقیعی (دشت یا آبگیری) که به آن «نقیع‌الخصمات» می گویند، نماز جمعه را برگزار کرد.] «نقیع»). اما باید دانست که هزم‌النبیت غیر از نبیت است؛ چراکه هزم‌النبیت منسوب است به قبیله‌ای از انصار که به آن بنی‌نبیت می گویند و در غرب مدینه

۱- شفاء الغرام، ج ۱، ص ۴۰۴

ص: ۴۰۹

جای دارد.] نقیع‌الخَصمان).

نَجْد: به هر زمین بلند و برآمده‌ای (فلات، پشته) نجد می‌گویند. نواحی معروف نجد در زمان ما عبارتند از: ریاض و اطراف آن، قصیم، سدیر، افلاج و یمامه، وشم و حائل. پیشینیان گاهی اوقات، اراضی واقع تا یکصدمتری شرق مدینه را جزء «نجد» به‌شمار می‌آوردند.

نجدیّه: منسوب به نجد است. در داستان ابوسفیان و غزوه سویق آمده است که وی نجدیّه را پیمود تا آنکه در صدر وادی قناة، در محلّ کوهی که به آن «ثیب» می‌گویند اردو زد.] «ثیب» و نیز «تیأب» و «نبیت»).

نجدیه: راهی است که از مکه، در تلاقی گاه دو نخله، شروع می‌شود و سپس به سمت نخله شامی می‌رود و از وادی زرقاء و بعد ضریبه می‌گذرد و آنگاه از حرّه به نجیل پایین می‌رود و سپس از حاذ و معدن بنی‌سلیم عبور می‌کند و از شرق به مدینه می‌رسد.

نجران: که در تاریخ و سیره فراوان از آن یاد می‌شود، شهری است قدیمی و معروف در تاریخ عرب، این شهر در جنوب عربستان سعودی، در ۹۱۰ کیلومتری جنوب شرقی مکّه، در جهت شرقی سراة واقع است و آثاری تاریخی، از جمله «اخدود» در آن قرار دارد.

[نَجْز: از اسامی مکه معظّمه است. (۱)]

نُجَیْر: مصغّر «نجر»، دژی بوده در یمن، نزدیک حضرموت که در اطراف آن جنگل‌هایی میان مرتدین بنی‌کنده و مسلمانان به فرماندهی زیادبن لبید بیاضی انصاری به‌وقوع پیوست. آثار و بقایای نجیر، اکنون در شصت کیلومتری شمال غربی حضرموت موجود است.

[نحر: جای گردن‌بند، بالای سینه و نحر کردن شتر هم از همین مادّه مشتق شده است؛ زیرا کارد در نحر او فرو می‌رود. (۲)]

نَخْب: (به فتح نون و سکون خاء)، در خبر غزوه طائف از «نخب» ذکر شده است.

«نخب» وادی کوچکی است که از حدود پنج کیلومتری جنوب طائف می‌گذرد و از کرانه چپ «لیّه» به این وادی می‌ریزد.

۱- شفاء الغرام، ج ۱، ص ۷۶

۲- قاموس الحج والعمره، ص ۲۴۵

ص: ۴۱۰

نَخْل: جمع «نَخْله»، وادیی است که شهر حناکیه، در یکصدکیلومتری شرق مدینه، در آن واقع است. در خبر غزوه «ذات‌الرقاع» از این وادی یاد شده است.

نَخْله: به معنای درخت خرماست. در اخبار مربوط به سریّه عبداللَّه‌بن جحش آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به او نامه‌ای نوشت و در آن آمده بود که: «به مسیر خود ادامه بده و در نخله فرودآی و آنجا در کمین قریش باش و راجع به آنها برای ما کسب خبر و اطلاع کن».

دو نخله داریم: یکی نخله شامی و دیگری نخله یمانی. مقصود از نخله در این نامه، نخله یمانی است؛ زیرا این نخله در راه قدیمی میان مکه و طائف قرار داشته است. سرچشمه و مصبّ این دو نخله، مجاور هم هستند؛ زیرا آبهای هر دو از سراهٔ، واقع در غرب طائف، سرچشمه می‌گیرند و سپس به سمت شمال و بعد به‌سمت غرب جریان می‌یابند و سرانجام در جایی به‌نام «بستان ابن معمر» به یکدیگر می‌پیوندند و از آنجا به بعد، وادیِ مرّالظهران را پدید می‌آورند.

نخلهٔ الشامیه: وادی غول‌پیکری در حجاز و یکی از دو ریزابه بزرگ «مرّالظهران» است و از آنجا تا مکه، یک شب راه می‌باشد. «بطن نخله» که حدیث لیلهٔ‌الجنّ درباره آن وارد شده و در راه یمن به مکه قرار دارد، منسوب به همین نخله شامی است.

نخلهٔ الیمانیه: وادی‌ای است در حجاز و یکی از دو شعبه «مرّالظهران» می‌باشد.

این وادی آبهای هدأه طائف را می‌گیرد.

راه قدیمی طائف و راه نجد از مکه، که پیامبرخدا صلی الله علیه و آله در غزوه طائف آن را پیمود، از نخله یمانی می‌گذرد. خلاصه سخن آنکه: نخله یمانی و شامی حدود ۴۳ کیلومتری شمال شرقی مکه به یکدیگر می‌پیوندند.

نُخَیل: مصغّر «نَخل»، دهکده‌ای است در وادی‌ای به‌نام «نُخیل» که در مجاورت وادی نخل یا همان وادی حناکیه قرار دارد. هرگاه کسی از مدینه به سمت قصیم برود، در یکصد کیلومتری مدینه به حناکیه می‌رسد که وادی نخل در آنجا قرار دارد و در سمت راست او می‌افتد.

ندوه (دار الندوه): خانه‌ای بوده که قُصیّ‌بن

ص: ۴۱۱

کلاب آن را به‌منظور گردهمایی و رایزنی قریش بنا کرد. این خانه در جانب شمالی مسجدالحرام قرار داشت و بعدها، در زمان بنی‌عباس، که حرم را توسعه دادند، جزو آن شد.

[نسّاسه: از اسامی مکه مکرمه است. نَسّ به معنای تند راندن است و نام‌گذاریِ مکه به آن، برای این است که گویا مکه مردم را به سرعت به سوی بهشت و رحمت الهی سوق می‌دهد و حادثه آفرین در آن را به سوی جهنم می‌راند. (۱)]

نَسْر: (به فتح نون و سکون سین)، نام بتی بوده در یمن در نزدیک صنعاء.

نِسْع: (به کسر نون و سکون سین)، یاقوت از آن نام برده و گفته است: جایی است که پیامبرخدا صلی الله علیه و آله و خلفای او، آن را قرقگاه قرار دادند و آن صدور وادی عقیق مدینه است. جز یاقوت، کسی دیگر از جایی به‌نام «نسع» یاد نکرده است. احتمال دارد شکل تحریف شده «نقیع» باشد که همان صدر وادی عقیق است و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را قرقگاه قرار داد.

[نُسکْ: عبادت و اطاعت و هر عملی است که انسان را به خداوند نزدیک سازد. (۲)]

[نُسْکَیْن: یعنی حج و عمره. (۳)]

[نَسِیء: به ماه تأخیر افتاده گفته می‌شود.

جا به جایی و تأخیر انداختن بعضی ماه‌ها، رسم و عادتی بود که عربها تا سال دهم هجری آن را انجام می‌دادند و این کار متصدّیان ویژه‌ای داشت که به آنها «قلامه» می گفتند. ابن هشام می گوید:

اولین کسی که ماه‌های حرام را چنین کرد «قلمّس» بود و پس از وی پسرانش این سمت را برعهده گرفتند که تا چند سال پس از اسلام هم ادامه داشت.

عربها پس از فراغ از حج، پیرامون او جمع می‌شدند و او چهار ماه حرام را که رجب، ذی‌قعده و ذی‌حجّه بود، مشخص می کرد و گاه ماه صفر را به جای محرّم حلال می کرد و عربها می‌پذیرفتند تا اینکه در سال دهم هجری این کار با نزول آیه‌ای از سوره توبه حرام شد:

إِنَّمَا النَّسِیءُ زِیَادَةٌ فِی الْکُفْرِ

۱- ازرقی، ج ۱، ص ۲۸۳ پاورقی.

۲- لسان العرب، ج ۱، ص ۴۹۸ ماده «نَسَک».

۳- لمعه، ص ۲۰۳

ص: ۴۱۲

يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَاماً وَيُحَرِّمُونَهُ عَاماً لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَايَهْدِى الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ. (۱)

همانا نسیء افزایش در کفر است و به وسیله آن، کافران به گمراهی کشیده می‌شوند. یک سالِ آن را حلال و یک سالش را حرام می‌کنند، تا تعداد ماه‌هایی را که خداوند حرام کرده کامل کنند و آنچه را که حرام کرده حلال نمایند. زشتی اعمال آنها در نظرشان [نیکو] زینت داده شده و خداوند کافران را هدایت نمی‌کند. (۲)]

نُصْیب: (به ضمّ اول و سکون دوم)، جایی است نزدیک مدینه که با آن چهار میل فاصله دارد. بعضی گفته‌اند: نصب جزء معادن‌القبلیه است. از مالک‌بن انس روایت شده که: عبداللَّه‌بن عمر به ذات‌النُّصب رفت و نماز را شکسته خواند.

نصیبین: در منتهی الیه شمال جزیره فرات در مرز یمن، بین ترکیه و سوریه واقع است و جزو خاک ترکیه می‌باشد. در مجاورت شهرِ سوریِ قامشلی قرار دارد و فاصله میان این دو شهر، فقط خط مرزی است که نصیبین در شمال خط و قامشلی در جنوب آن است. یکی از شاخه‌های رودِ خابور از این شهر می‌گذرد. در سرگذشت سلمان فارسی از نصیبین سخن به‌میان آمده است.

نَضیر: (به فتح نون)، بنونضیر قبیله‌ای یهودی بودند که در مدینه سکونت داشتند. این قبیله در عصر جاهلی به مدینه مهاجرت کردند و حقّی در این شهر نداشتند؛ چرا که عرب نبودند. در مدینه نه عرب یهودی وجود داشت و نه یهودی عرب.

این یهودیان چون سر به طغیان و سرکشی برداشتند و کفران نعمت کردند و حق همسایگی را بد به‌جاآوردند و برضدّ عربها که خداوند دین اسلام را به آنان ارمغان داد، دست به تحریک و فتنه‌انگیزی می‌زدند، خداوند اجازه داد که یهودیان را از مدینه برانند و این خاک را از وجود آنان پاک سازند. بنی‌نضیر و

۱- توبه: ۳۷

۲- برگرفته از میقات ش ۳، مقاله «بحثی درباره نسیء».

ص: ۴۱۳

بنی‌قریظه در منطقه عوالی می‌زیستند و از جمله سکونت‌گاه‌های ایشان «وادی بطحان» و «بویره» بود. پیامبرخدا صلی الله علیه و آله در سال چهارم هجرت آهنگ نبرد با ایشان را کرد و دژهایشان را فتح نمود و زمین به اهل واقعی آن بازگشت.

نطاۀ: به‌قولی: دژی بوده در خیبر؛ و به‌قولی دیگر: نام چشمه آبی است. نطاۀ امروزه یکی از دهکده‌های خیبر در شمال شرقی شُریف، نزدیک راه و در پایین وادی است.

نَعْف: نام قریه‌ای است در راه حجر، میان علا و تبوک. در این روستا مسجدی قدیمی است که به آن مسجد کویکب می‌گویند و از مساجد باستانی کهنی‌است که درعهدحضرت‌رسول صلی الله علیه و آله تأسیس‌شد.

نَعْمان: (به فتح نون و سکون عین)، به‌معنای زندگی شاداب و خوش و خرّم است.

نعمان الأراک یکی از وادی‌های تهامی حجاز است میان مکه و طائف.

نَقْب بنی دینار: نقب در لغت به‌معنای گذرگاه تنگ و باریک در کوه است و بنی‌دینار تیره‌ای از انصار بنی‌نجار بوده‌اند. نقب بنی‌دینار در حرّه یا سنگلاخ غربی مدینه بوده و شاید همان راه معروف فعلی باشد که به ذوالحلیفه منتهی می‌شود. این راه در حرّه ایجاد شده بود و بعدها به یک راه شوسه تبدیل شد.

همچنین «نقب» منطقه وسیعی است در جنوب فلسطین.

نَقْره: (به فتح اول و سکون دوم، بعضی به کسر دوم روایت کرده‌اند)، جایی است در راه مکه که وقتی کسی از حاجر به‌سوی مکه بالا‌می‌رود، به‌آنجا می‌رسد. نقل است که عُیینۀبن حصن فزاری، عمربن خطاب را از آوردن عجم‌های کافر به مدینه نهی کرد و دستش را زیر ناف خود گذاشت و گفت: گویی مردی از آنها را می‌بینم که به این جای تو خنجر فرو می‌برد. هنگامی که ابولؤلؤ به همان نقطه از بدن عمر خنجر فرو کرد، گفت: در میان نقره و حاجر چنین روزی پیش‌بینی شد. منازل بنی‌فزاره در میان نقره و حاجر بوده است.

نَقْعاء: (به فتح اول و سکون دوم)، به معنای زمین‌های سنگلاخی است که در آنها

ص: ۴۱۴

ناهمواری و بلندی نباشد. هرگاه مفرد آورده شود، می گویند: «ارض نقعاء».

همچنین می تواند از ماده «استنقاع» باشد که به‌معنای فراوانی آب در آن زمین است. نیز می‌تواند از «نقع» باشد، به‌معنای سیراب شدن و فرونشستن عطش.

نقعاء: جایی است در پشت مدینه در بالا دست نقیع، در سرزمین مزینه.

مسیر پیامبرخدا صلی الله علیه و آله در غزوه بنی‌مصطلق از این مکان می گذشت.

نَقَمی: (به فتح اول و دوم و سوم و الف مقصور)، از «نقمه» است به‌معنای عقوبت و مجازات. «نَقَمی» نام جایی است که در غزوه خندق از آن یاد شده و آمده است:

«در روز خندق، غطفان و پیروان آنها، از اهالی نَجْد آمدند و در ذنب نقمی، واقع در کنار کوه احد، اردو زدند». نقمی وادیی است که از شمال کوه وَعیره و احد می گذرد و سپس به وادی «حَمْض»، در بخش معروف به «خُلیل» در شمال مدینه، می‌ریزد.

«زُبیر»، که مزرعه‌ای بوده از عبداللّه‌بن زبیر و نیز کوه ثور، یکی از حدود حرم مدینه، در نَقَمی قرار دارد.

نقیع: در لغت به‌معنای آبگیر و به‌معنای زمین هموار یا دشت است. «نقیع» وادیی است در جنوب مدینهٔالنبی که پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای پس از او، آن را قرق کردند. این وادی را تا بئرالماشی در ۳۸ کیلومتری جنوب مدینه- در راه هجرت- به‌نام نقیع می‌خوانند و از بئرالماشی تا ذوالحلیفه را «عقیق‌الحسا» می گویند که «نعنع‌حساوی» در مدینه منسوب به آن می‌باشد. از ذوالحلیفه تا جایی که وادی‌به اضم، در مجمع‌الأسیال، می‌ریزد، به‌نام عقیق مدینه خوانده می‌شود. طول این وادی از سرچشمه‌های آن تامدینه، حدود یکصدوپنجاه کیلومتر است. آن قسمت از این وادی را که پیامبرخدا صلی الله علیه و آله قرق کرد «قاع‌النقیع» است. قاع‌النقیع زمین گسترده‌ای است که چراگاه‌ها و مرغزارهای سرسبزی را می‌رویاند. در حدیث آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله «غَزَرالنقیع» را قرقگاه قرار داد. «غَرَز» نوعی گیاه است و «نقیع» به‌معنای دشت می‌باشد.

برخی علما آن را «نقیع‌الخضمات» نامیده‌اند که به‌نظر می‌رسد این غیر از نقیع اول است.

ص: ۴۱۵

نقیع الخَضِمات: (به‌فتح خاء و کسر ضاد)، در لغت به‌معانی گیاه سبز نازک، شاخه، زمین پوشیده از گیاه سبز و نازک. جمع خضیمه به صورت «خَضِمات»- یعنی با حذف یاء- از باب تخفیف و کثرت استعمال است.

در حدیثی که ابو داود از عبدالرحمن ابن کعب بن مالک روایت کرده، آمده است که سلمه گفت: پدرم هرگاه اذان نماز جمعه را می‌شنید، برای اسعدبن زراره طلب آمرزش می‌کرد. علت این کار را از پدرم پرسیدم، گفت: او اولین کسی بود که در هزم‌النبیت از حرّه بنی بیاضه درنقیعی که به‌آن «نقیع‌الخضمات» می‌گویند، برای ما نماز جمعه خواند.

حرّه بنی‌بیاضه: محل دهکده بنی‌بیاضه بوده در حرّه غربی واقع در یک میلی منازل بنی‌سلمه.

بکری این اسم را «نقیع‌الخضمان»- با نون- آورده است. نووی می‌گوید:

نقیع‌الخضمات دهی است نزدیک مدینه در یک میلی منازل بنی‌سلمه. سمهودی می‌نویسد: در منزلگاه‌های آنان در حرّه مکان‌های پست و گود افتاده‌ای دیدم که آب سیل در آنها جمع می‌شود. «هَزْم» در لغت به‌معنای گودال و حفره است.

احتمال هم دارد که مراد از آن، محل شکست و هزیمت باشد؛ چه آن‌که نبیت نام قبایلی از اوس است که میان آنان و بنی‌بیاضه از خزرج جنگهایی درگرفت و در اکثر این جنگها- تا قبل از جنگ «بُعاث»، پیروزی با خزرج بود.

بنابر آنچه گفته شد، اضافه و نسبت دادن قرقگاه نقیع به «خضمات»، درست است. در روایتی از ابن زباله آمده است:

«او نخستین کسی بود که در این دهکده در زمین پست و نشیبی از حره بنی‌بیاضه برای ما نماز جمعه اقامه کرد».

نَمِرَه: (به فتح اول و کسر دوم)، مؤنث «نَمِر» است به‌معنای پلنگ ماده. نَمِره ناحیه‌ای است که از صحرای عرفات شمرده می‌شود؛ کوه کوچکی است که وقتی در عرفه وقوف می‌کنید، آن را در سمت غرب خود مشاهده می‌کنید و میان شما و نمره سیل وادی عُرَنه فاصله است.

نَمَلی: (به فتح اول و دوم و الف مقصور)، یاقوت می‌نویسد: آبی است نزدیک مدینه و «نمل» یا «حمراء نمل» کوه سرخی است در جنوب ذوالحلیفه که

ص: ۴۱۶

هر گاه از مدینه در راه بدر حرکت کنید، از آبار علی (ذو الحلیفه) که بگذرید حمراء نَمْل را در سمت چپ خود می‌بینید.

نُوبَه: یاقوت از این مکان یاد کرده و گفته است: نوبَه محلی است که از آنجا تا مـدینه باید سه روز راه رفت و در اخبار مغازی از آن سخن به میان آمده است.

نور: کوهی است.] حراء.

نُهْم: (به ضم نون و سکون هاء)، مزینه بتی داشتند به نام «نُهْم». خادم این بت وقتی آوازه دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را شنید به سمت بت رفت و آن را شکست و این ابیات را سرود:

ذهبتُ الی نُهْم لأذبح عنده عتیره نُسْک کالذی کنت أفعل

فقلت لنفسی حین راجعت عقلها أ هذا إِله ا بُکمٌ لیس یعقلُ

سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق شد و اسلام آوردن قوم خود مزینه را تضمین کرد.

نیق العُقاب: جایی است میان مکه و مدینه.

در همین مکان بود که ابوسـفیان‌بن حارث و عبداللَّه‌بن ابی امیه، برادر امّ سـلمه، در سال فتح، خواسـتند با پیامبر صـلی الله علیه و آله ملاقات کنند اما آن حضرت از پذیرفتن و ملاقات آن دو خودداری ورزید.

هیچ‌یک از علما این مکان را شناسایی نکرده‌اند.

نینوی: در خبر پناه بردن پیامبر صلی الله علیه و آله به طائف و گفتگوی ایشان با عدّاس، از این مکان یاد شده است.

نینوی شهری باستانی بوده که پیامبر خدا، یونس‌بن متی، از آنجا برخاست.

امروزه ویرانه‌ها و بقایای این شـهر در کرانه چپ رود دجله و روبه‌روی شـهر موصل، از سـمت شرق، موجود است و میان آن آثار و شهر موصل، رود دجله واقع است.

ص: ۴۱۷

«و»

وادی: (رودخانه و مسیر سیل)، در ابتدای کتاب در ذیل عنوان «اودیهٔ المدینه» از وادی‌های بطحان، قناهٔ، عقیق، مهزور، مذینیب و ... یاد کردیم.

وادی ازرق:] «ازرق».

وادی بُطْحان: ابن شُبّه از براء و عایشه مرفوعاً روایت کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بطحان بر روی دری از درهای بهشت قرار دارد». سیل بطحان (۱) از ذی‌الجَدْر سرچشمه می گیرد و پس از عبور از حرّه به جفاف می‌ریزد و سپس به فضای بنی‌خمطه و اعوص می‌رسد و آنگاه از بستر وادی بحطان عبور می کند و سرانجام در زغابه می‌ریزد. ابن‌زباله می گوید: سیل بحطان از حلأتین، حلأتی صَعْب، واقع در هفت میلی مدینه می‌آید و سپس به جفاف در شرق قبا می‌رسد و در آنجا، از طرف مصلّی، وادی رانونا به آن می‌پیوندد.

مطری می گوید: ابتدای بُطحان، ماجشونیه است و انتهای آن مساجد الفتح (مساجد سبعه).

[وادی بَکَّه: ازرقی وادی ابراهیم را که مسجد الحرام و ابْطَح و بَطْحاء در آن واقع‌اند، وادی بکّه می‌نامد. (۲)]

[وادی تُرْبان: این وادی در میان «ذاتُ الجِیشْ» و «مَلَل» و «سیاله» واقع شده و دارای آبهای فراوان است و

۱- بطحان وادی‌ای است که خانه‌های مدینه‌آن را در میان گرفته است.

۲- بلادی، ج ۷، ص ۲۰، به‌نقل ازاخبارمکه، ص ۲۸۲

ص: ۴۱۸

پیامبرخدا صلی الله علیه و آله در مسیر غزوه بدر در آنجا فرود آمده است. (۱)]

وادی رانونا: رانون هم گفته شده است. ابن شُبّه می گوید: سیل این وادی از مقمن، کوهی در سمت عین (جنوب) کوه عَیْر می آید و سپس به قرین صریحه معروف به قرین‌الضرطه و آنگاه به سد عبداللّه‌بن عمروبن عثمان، معروف به سدّ عنتر می‌ریزد و از آنجا در صفاصف پخش می‌شود و به عُصبه می‌ریزد و از داخل این وادی عبور می کند و از سمت راست قبا می گذرد و سپس وارد عوسا، معروف به حوسا می‌شود و آنگاه از سراره، واقع در منزلگاه‌های بنی بیاضه می گذرد و در آنجا به دو شاخه تقسیم می‌شود.

شاخه‌ای از بئر جشم، در بنی‌بیاضه، عبور می کند و به سکّهٔالخلیج می‌رسد و سرانجام به وادی بطحان می‌ریزد.

وادی عقیق: در صحیح بخاری از قول [عبداللّه‌بن] عمر روایت شده است که گفت: شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وادی عقیق می‌فرماید: «دیشب کسی نزد من آمد و گفت: در این وادی مبارک نماز بگزار».

از منذربن عبداللّه نقل شده که وی از افراد مطّلع و آگاه شنیده است که عَرْصه؛ یعنی عرصه عقیق، از محجّه یین؛؟؟ تمهید ه ك الله اکبر الحمد لله ب یعنی راه فِقْره کنونی که در سمت شام جاوات می‌باشد، تا محجه شام است و از ابتدای جُرف تا نقیع را دربر می گیرد.

عقیق به دو بخش تقسیم می‌شود که به آنها عقیقان می گویند. عقیق پایین عقیق مدینه است که به‌نام عقیق (صفر خوانده می‌شود و بئر رومه در آن قرار دارد و دیگری عقیق اکبر است که بئر عروه در آن جای دارد. عقیق دیگری هم هست که نزدیک عقیق اکبر می‌باشد و جزو بلاد مُزینه است. وجه تسمیه عقیق آن است که سیل آن، حرّه (۲) را می‌شکافد و قطع می کند (عقّ در لغت به‌معنای شکافتن و قطع کردن است). می گویند «تُبَّع» از عرصه عبور کرد و گفت: اینجا عرصه زمین است و از آن پس، آن منطقه که «سلیل» نام داشت، به‌نام عرصه خوانده شد و از عقیق گذشت و گفت:

۱- بلادی، ج ۲، ص ۱۸

۲- حَرّه: زمین سنگلاخ سوخته فرهنگ‌بزرگ جامع نوین- عربی- فارسی.

ص: ۴۱۹

اینجا عقیق زمین است و از این پس، به‌نام عقیق خوانده شد. بعضی هم گفته‌اند: علت نامگذاری آن به عقیق، سرخ بودن خاک آن است. عقیق دارای سه جمّاء (تپه) است:

اول: جَمّاء تضارع که وقتی کسی به سمت مکه می‌رود، این تپه روبه‌روی او قرار می‌گیرد. این در صورتی است که از داخل وادی عقیق عبور نکند، امّا چنانچه از داخل آن حرکت کند، جمّاء در سمت راست او می‌افتد.

دوم: جماء امّ خالد که در جهت شمال جماء تضارع قرار دارد و آب آن از قصر محمد بن عیسی جعفری می‌گذرد. در پای آن، خانه‌های اشعث و قصر یزید نوفلی (۱) و فیفاء الخبار قرار داشته و از آن به جماء عاقر، راهی است که از ناحیه چاه رومه عبور می‌کند.

فیفاء الخبار جزو جماء امّ خالد است.

نقل شده که در این جُمّاء گور انسانی یافت شد که در آن نوشته بود: «من اسودبن سواده فرستاده عیسی‌بن مریم به‌سوی مردم این روستا هستم». در روایتی دیگر آمده است: «به‌سوی روستاهای عرینه». در روایتی دیگر آمده است: «گوری به قد چهل گز» و در روایتی دیگر آمده است: «فرستاده سلیمان‌بن داود به‌سوی مردم یثرب».

سوم: جمّاء عاقر و به‌قولی: عاقل.

قصر جعفربن سلیمان در عرصه به این جماء نسبت داده شده است. در پشت این جماء، مَشاش واقع شده و آن وادی‌ای است که به عرصه می‌ریزد.

وادی القُری:] «قری» و «علا».

وادی قناة: تُبّع در این وادی توقف کرد و چون آنجا را ترک نمود گفت: اینجا قنات زمین است و از آن پس بدین نام خوانده شد. این وادی به‌نام «شظاظ» نیز خوانده می‌شود. در قاموس آمده است:

بخش واقع در نزدیک مدینه به‌نام قناة نامیده می‌شود و قسمت دور از آن، در محل نارالحرّه، شظاظ خوانده می‌شود.

ابن شبّه گوید: وادی قناة از وجّ‌الطائف می‌آید و به ارحضیّه و قرقرةالکُدْر می‌ریزد و سپس از طرف القدوم در بیخ

۱- این خانه‌ها در عصر عباسیان وجود داشته‌اما بعداً از میان رفته‌اند و اثری از آنها باقی نمانده است. نک: ص «اخبارالوادی المبارک» از همین نویسنده.

ص: ۴۲۰

قبرستان شهدای احد می‌گذرد و به محل تجمع سیلابها در زغابه منتهی می‌شود.

وادی قناهٔ یکی از وادی‌های بزرگ عرب است که از مشرق می‌آید تا به سدّی که نارالحرّه ایجاد کرده است می‌رسد. این وادی به‌علت وجود سدّ یاد شده قطع گردیده بود امّا در سال ۶۹۰ ه. ق. شکاف برداشت و وادی جریان یافت و در آن سال و سال بعد، میان دو کوه را پر کرد و بعد از سال ۷۰۰ دوباره شکاف خورد و یک سال یا بیشتر جریان یافت و بار دیگر در سال ۷۳۴ بر اثر بارش بارانهای متوالی شکاف برداشت و جریان آب باعث حفر وادی دیگری شد که از بستری غیر از بستر قبلی‌اش که از سمت قبله آرامگاه حضرت حمزه قرار داشت، می‌گذشت.

وادی مُذَیْنِب: یا مُذَیْنِب شاخه‌ای از سیل بُطْحان است؛ زیرا به روضه بنی‌امیه می‌آید و سپس از روضه منشعب می‌شود و حدود پانزده جزء از املاک [منزلگاه‌های] بنی‌امیه را می‌پیماید و [آنگاه از املاک آنان بیرون می‌رود و] به بُطحان می‌پیوندد. مذینب و بطحان، هردو، از حلأتین، حلأتی صعب، سرچشمه می‌گیرند و به زغابه می‌ریزند.

مذینب از حرّه شرقی، از سمت قبله دیار بنی‌قریظه عبور می‌کند و از روستایی قدیمی در شرق عهن و نواعم می‌گذرد و در املاک یاد شده چند شاخه می‌شود و سپس از محل معروف به بقیع الزرندی و از ناصریّه عبور کرده به وادی‌ای می‌ریزد که از جفاف، واقع در شرق مسجد فضیخ می‌آید و در آنجا شاخه‌هایی از مهزور به آن می‌پیوندد و همگی به بطحان می‌ریزند و با رانونا یکی می‌شوند و از غرب مصلّای مدینه عبور می‌کنند.

[وادی مکه: ازرقی وادی فخ را که تا جنوب تنعیم امتداد دارد، وادی مکه معرفی کرده است. (۱)]

وادی مهزور: بنابه گفته ابن زباله، این وادی از حرّه شوران آغاز شده و از املاک بنی‌قریظه می‌گذرد و سپس به مدینه می‌رسد. این وادی از مسجد نبوی صلی الله علیه و آله می‌گذشته است. سیل بنی‌قریظه در منطقه بنی‌خطمه به مذینب می‌پیوندد. از ک الله اکبر الحمد لله ب کن الله اکبر رل شود؟؟؟

بنابراین، این دو وادی یکی می‌شوند و

۱- بلادی، ج ۷، ص ۲۰، به‌نقل ازاخبار مکه، ج ۲، ص ۲۸۲

ص: ۴۲۱

در اموال یاد شده از هم جدا می گردند و از نمای صدقات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به جز مشربه امّابراهیم می گذرند و سپس به الصَّوْران، نزدیک قصر مروان‌بن حکم می‌رسند و آنگاه با پیمودن بطن وادی، از کنار قصر بنی‌یوسف می گذرد و بقیع را در می‌نوردد و سپس به دیار بنی‌جُدیله می‌رسد. مسجد نبوی در بطن وادی مهزور واقع است. وادی مهزور به کومه (تپه‌خاکی) ابوالحمراء منتهی می‌شود.

وادی مهزور در سال یکصدو پنجاه و شش (یا هشت)، در زمان خلافت منصور، چنان طغیانی کرد که صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله را زیر آب برد و در برقه آب تا کمر درختان خرما رسیده بود. مردم نگران خراب شدن مسجد شدند و به‌طرف آن حرکت کردند و با راهنمایی پیرزنی در برقه نقطه‌ای از زمین را کندند و به سنگ منقوشی برخوردند و آن را از جا درآوردند و آب به‌طرف آن حفره سرازیر شد و فروکش کرد.

زبیربن بکار می گوید: سیل عقیق و رانونا و ذاخر و ذوصلب و ذوریش و بطحان و معجب و مهزور و قناقا در زغابه به هم می‌رسند. این سیل‌های منطقه عوالی، پیش از پیوستن به عقیق، به یکدیگر می‌پیوندند و سپس مجموعاً در زغابه در محل زمین سعد بن ابی‌وقاص، یعنی بالای وادی اضم، به عقیق وصل می‌شوند. (وجه تسمیه وادی اضم آن است که این سیلابها در آنجا به یکدیگر منضّم می‌شوند) این سیلابها، پس از پیوستن به یکدیگر، در سمت راست الصورین واقع در پایین زغابه پیش می‌روند و سپس وادی نعمی و وادی نعمان به آنها می‌پیوندند و همچنان پیش می‌روند و آنگاه وادی ملل در ذی‌خُشُب و سپس وادی برمه از شام و بعد وادی حجر و وادی جزل، که سقیا در آن واقع شده‌است، به آن ملحق می گردد، و آنگاه وادی‌ای به‌نام سفیان، در محل کوهی که اراک نامیده می‌شود، به آن می‌پیوندد و سپس از سه نقطه به نامهای یعیوب و نبیحه و حقیب به دریا می‌ریزد.

- از عبداللّه‌بن ابی‌بکر (۱) از پدرش روایت شده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله درباره

۱- این چهار حدیث از تاریخ‌المدینه ابن‌شبه‌نقل شده‌اند.

ص: ۴۲۲

(نحوه استفاده از آب) وادی مَهْزور و مُذَیْنیب چنین حکم فرمود که آب را نگه می‌دارند تا به اندازه برآمدگی پشت پاها برسد، آنگاه جلوی آن را باز می‌کنند تا به زمینها و باغ‌های پایین‌تر برود.

- حیان‌بن بشر از یحیی‌بن آدم، از ابومعاویه، از محمدبن اسحاق، از ابومالک‌بن ثعلبهٔ‌بن ابی‌مالک، از پدرش حدیث کرد ما را که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره تقسیم (آب وادی) مهزور و وادی بنی‌قریظه چنین داوری کرد که:

آب تا پاشنه پا بالا بیاید و سپس رها شود تا به اراضی و باغات پایین‌تر برود.

- یحیی‌ازحفص، ازجعفر، ازپدرش برای ما حدیث کرد که:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره سیل مهزور حکم کرد که برای صاحبان نخلستان‌ها تا پاشنه پا و برای صاحبان مزارع تا بند کفش است و سپس آب را رها کنند تا کسانی که پایین‌تر از آنان هستند استفاده کنند.

- ابوعاصم، از محمدبن عماره، از ابوبکربن محمد برای ما روایت کرد که:

پیامبر صلی الله علیه و آله درباره سیل مهزور چنین حکم و داوری کردکه زمینها و باغهای بالاتر آب را نگه‌می‌دارند تا به اندازه برآمدگی پشت پاها و جدر (۱) برسد سپس رها شود تا پایین‌ترها از آن استفاده کنند. از این آب برای آبیاری باغها استفاده می‌شد.

واسط القصب: دهکده‌ای است در عراق.

پیش از آن که حَجّاج شهر واسط رابسازد، این‌دهکده‌وجود داشت.

واقِم: دژی بوده از دژهای مدینه. حرّه واقم:

همان حرّه یا سنگلاخ شرقی مدینه است که وقتی به فرودگاه می‌روید، پس از قطع خیابان ابوذر، در سمت راست شما قرار می‌گیرد.

وَبْره: (به فتح اول و سکون دوم)، حرّه وبره همان حرّه غربی مدینه، یا بخشی از آن است. این حرّه یا سنگلاخ مشرف بر وادی عقیق می‌باشد.

وَبْرَه: دهی است در کوه آره واقع در سرزمین اسلم. در حدیث اهبان اسلمی از

۱- جدر؛ به‌قولی به‌معنای بیخ یا پای درخت‌است و به‌قولی دیواره‌هایی است که دور درختان خرما درست می‌کرده‌اند تا آب در آن جمع شود و گروهی دیگر می‌گویند: به‌معنای «پل» می‌باشد. وفاءالوفا، ج ۳، ص ۱۰۷۹، محیی‌الدین.

ص: ۴۲۳

این ده یاد شده است. این ده از توابع مدینه در وادی فرع است و با مدینه دویست کیلومتر فاصله دارد.

وَتیر: امروزه به‌نام «وتائر» معروف مشهور است. گفته می‌شود: «وتران» و آن نام دو شِعب یا درّه است، واقع در جنوب غربی مکّه. بعضی گفته‌اند: وتیر آبی است متعلّق به خزاعه که در پایین دست مکّه قرار دارد.

وَجّ: (به فتح اول و تشدید جیم)، در حدیث آمده است: آخرین غزوه برای خدا جنگ وجّ است. غزوه طائف آخرین غزوات پیامبر صلی الله علیه و آله بود. «وَجّ»: همان وادی طائف است که از حاشیه جنوب غربی طائف عبور می کند و سپس به‌سمت جنوب و شرق می‌رود.

وَجْده: یکی از دژهای خیبر بوده که امروزه، به یکی از روستاهای خیبر اطلاق می‌شود.

وُدّ: (به ضمّ اول)، بتی بوده از قریش که آن را «وُدّ» می‌نامیدند. به فتح اول هم گفته می‌شود. بعضی گفته‌اند: بتی بوده در دومهٔ الجندل.

وداع (ثنیّهٔ الوداع): این آن ثنیّهٔالوداع نیست که در سرود «طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَینا ...»، که اهالی مدینه در هنگام استقبال از پیامبر صلی الله علیه و آله خواندند، به آن اشاره شده است؛ چرا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از قُبا، درجنوب مدینه، به‌این‌شهر وارد شد.

ثنیّهٔ الوداعِ مشهور، در ابتدای خیابان ابوبکر (سلطانه) و در اوّل خیابان سیدالشهدا قرار دارد. این گردنه بر سر راه کسانی است که از مدینه، از راه تبوک، به شام سفر می کنند.] «ثنیّهٔ»).

وَدّان: (به فتح اول و تشدید دوم)، جایی است میان مدینه و مکه، در دوازده کیلومتری شهر مستوره که میان مستوره و گردنه هَرْشی واقع است و با مدینه ۲۵۰ کیلومتر فاصله دارد. در خبرهای غزوه ابواء از وَدّان سخن به‌میان آمده است.

وِرقان: کوهی است در هفتاد کیلومتری جنوب مدینه که هرگاه از مدینه به سمت روحاء بروید، این کوه در سمت چپ شما، در راه مدینه به بدر، قرار می گیرد.

در حدیث آمده است: «بهترین کوه‌ها احد است و اشعر و ورقان».

ص: ۴۲۴

وَسَط: کوهی است مشرف بر ضریّه] «ضریّه» و در مجاورت آن دشتی است که زراعت می‌شود. ذو الجوشن خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و تقاضا کرد این محل را به او واگذارد و حضرت هم آن را به اقطاع او داد.

وَطیح: یکی از دژهای خیبر بوده است.

وَظیف الحمار: بخشی از وادی عقیق است که از سقاخانه سلیمان‌بن عبدالملك تا زغابه را شامل می‌شود. در طبقات ابن سعد، در ذیل داستان ماعز آمده است که چون سنگ‌ها به او برخورد کرد، به سمت عقیق پابه‌فرار گذاشت؛ اما عبداللّه‌بن انیس در مکیمن، واقع در وظیف‌الحمار به او رسید.

وَعیره: کوهی است دارای قلّه‌ای مقعّر و فرو رفته که از شمال شرقی روبه‌روی کوه احد است.

وَلیّه: گفته می‌شود یکی از نام‌های جایی است که بت «ذوالخلصه» در آن قرار داشت. به «ولیّه» ثروق هم می گویند. ولیّه در سرزمین «دوس»، واقع در جنوب جزیرهٔالعرب و بین عربستان سعودی و یمن شمالی قرار دارد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله جریربن عبداللّه بجلی را فرستاد تا ذوالخلصه را آتش بزند و خراب کند، وی دمار از روزگار مردم ولیّه درآورد و ذوالخلصه را به آتش کشید و ویرانش کرد.

ص: ۴۲۵

«۵»

هُبَل (به ضمّ اول و فتح دوم)، یاقوت می‌گوید: گمان می‌کنم از «هابل» باشد، به‌معنای فربه و پرگوشت و پیه و یا از «هبل» به‌معنای فرزند مردگی؛ یعنی کسی که از هبل اطاعت نمی‌کرد، این بت جان فرزند او را می‌گرفت.

هُبل بتی بوده از بنی‌کنانه که قریش آن را می‌پرستیدند. بعضی گفته‌اند: هبل یکی از بت‌های کعبه بوده و نزد قریش از همه بت‌ها احترام و عظمت بیشتری داشته است. همین بت است که ابوسفیان، وقتی در جنگ احد به پیروزی دست یافت، خطاب به آن می‌گفت: زنده باد هبل، ای هبل! آیین خود را برتر گردان و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: خداوند برتر و والاتر است.

[هُبَل: از هباله گرفته شده که به معنای غنیمت است؛ یعنی بتی که عبادت او مُغتنم می‌باشد، یا هرکس او را پرستش کند به غنیمت می‌رسد.

هُبَل بت قبیله «بنی کنانه» بود که قریش نیز آن را می‌پرستیدند و قبیله کنانه نیز بت‌های «لات» و «عُزّی» را که مربوط به قریش بود، عبادت می‌کردند و دیگر اقوام عرب هم مجموع آنها را حرمت می‌نهادند و در هر سال اجتماعی از آنها برگرد این بتان تشکیل می‌شد.

به گفته «ابومُنذِر» بت‌های قریش در داخل کعبه و در اطراف آن بودند و بزرگ‌ترین بت‌ها از نظر قریش بت هُبَل بود که «خُزَیْمَهٔ بن مَدْرَکَه» آن را در کعبه نصب کرده بود و از این رو به آن هُبل خزیمه می‌گفتند و هدایایی به آن تقدیم و در کنار آن قرعه کشی می‌کردند.

ص: ۴۲۶

این همان بتی است که ابوسفیان در جریان جنگ احد، هنگامی که احساس پیروزی کرد، شعار «اعْلُ هُبَل»؛ «سربلند باشی ای هبل» سر می‌داد، پیامبرخدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اللَّهُ اعْلی وَ اجَلّ»؛ «خداوند بالاتر و والاتر است.»

هنگامی که پیامبرخدا صلی الله علیه و آله در فتح مکه وارد مسجدالحرام شد، با کمان خویش بر چشم و صورت بت‌ها می‌زد و می‌فرمود: «جاءَ الحَقُّ وَزَهَقَ الباطِلُ إِنَّ الباطِلَ كانَ زَهُوقاً»؛ حق آمد و باطل از میان رفت، همانا باطل از میان رفتنی است. (۱) علی علیه السلام هُبَل را از بام کعبه به زیر افکند و سپس دستور داد که در درگاه «باب بنی شیبه» (زیر پای زائران کعبه) دفن کنند. (۲)]

هَجَر: (به فتح اول و دوم)، گفته شده به‌معنای دهکده است. این کلمه- چنانکه در بخاری آمده- با الف و لام تعریف (الهجر) نیز می‌آید.

به گفته یاقوت: هجر نام شهری است که مرکز بحرین می‌باشد. گفتنی است مقصود، بحرین معروف فعلی که در داخل خلیج فارس قرار دارد نیست، بلکه در گذشته به منطقه شرقی عربستان سعودی بحرین می‌گفتند که مرکز آن هجر، یا همان احساء بود.

سبوهای هَجَری منسوب به همین هَجَر احساء است. بعضی هم گفته‌اند:

منسوب به روستایی است نزدیک مدینه که در آن کوزه و سبوهای بزرگ می‌ساختند.

هدّار: از نواحی یمامه و زادگاه مسیلمه کذّاب بوده است.

هَدْأه: این نام که به‌صورت «هداة» و «هدة» نیز روایت شده، جایی است میان عُسْفان و مکه، یا در هفت میلی عسفان. در خبر غزوه رجیع از این مکان سخن به‌میان آمده است.

بعضی گفته‌اند: درست آن «هدة»- بدون الف و یا همزه- است. امّا «هدأة» میان مکه و طائف است و در هجده کیلومتری غرب طائف قرار دارد و راه مکه به طائف از آن می گذرد.

۱- بلادی، ج ۹، ص ۱۵۸- ۱۶۰

۲- طریحی، ج ۴، ص ۴۰۴ ماده «هبل».

ص: ۴۲۷

هَدْم: در ماجرای درهم شکستن «لات»، در طائف، از این مکان نام برده شده است.

در این داستان آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله ابوسفیان‌بن حرب و مغیرهٔبن شعبه را برای خراب کردن بت لات فرستاد. مغیره برای درهم شکستن آن رفت و ابوسفیان در ملکی که در ذی‌الهَدْم داشت مقیم شد. این مکان شناخته شده نیست.

[هَدْی: به شتر یا حیوان دیگری گفته می‌شود که برای قربانی به مکه می‌برند و به آن هَدِیّ بر وزن فعیل نیز گفته‌اند.

خداوند در سوره مبارکه بقره به آن اشاره فرموده است: حَتَّی یَبْلُغَ الْهَدْیُ مَحِلَّهُ ...؛ (۱)

«تا وقتی که حیوان قربانی به قربانگاه برسد.»

در لسان العرب آمده است: نخست عرب به شتری که برای قربانی به کعبه اهدا می‌شد، هَدِیّ؛ یعنی اهدا شده، می‌گفت و سپس به دیگر شتران که برای قربانی در نظر گرفته نمی‌شد «هَدِیّ» گفت. (۲)]

هُـذَیْل: قبیله‌ای عـدنانی است که در سـروات سـکونت داشـتند و سـراهٔ آنـان چسبیـده به کوه غزوان است و این کوه متصل به طائف می‌باشد. آنان در پایین دست سراهٔ، در نواحی نجد و تهامه، میان مکه و مدینه، اماکن و آبهایی داشتند.

از منزلگاه‌های هذیل است: عُرنه و عَرَفه و بطن نعمان و اوطاس و هزوم.

و از کوه‌های ایشان است: مَشْعر و شمنصیر و عمایه و اراک و عسیب.

و از وادی‌های آنان است: نخله شامی و ملکان و عروان.

و از آبها و قنات‌های آنهاست:

مجاز و رجیع و بئر معونه که از این آخری در سیره یاد شده است.

یکی از بت‌های این قبیله «رهاط» بود که در سال هشتم هجری توسط عمروبن عاص در هم شکسته شد.

هَرْشـی: (به فتح اول و سکون دوم و الف مقصور)، گردنه‌ای است در راه مکه نزدیک جُحفه که از آنجا دریا دیده می‌شود و دارای دو راه است که از هر راه بروی به یک جا می‌رسی.

۱- بقره، ص ۱۹۶؛ مجمع‌البحرین، ج ۴، ص ۴۱۶ ماده «هدی».

۲- لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۵۸

ص: ۴۲۸

هَزْم: (به فتح اول و سکون دوم)، در لغت به‌معنای زمین هموار است. در خبر برگزاری نخستین نماز جمعه در مدینه آمده است که این نماز، قبل از ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه، در هزم بنی‌نبیت برگزار شد. هزم بنی‌نبیت جزو حرّه بنی‌بیاضه، در نقیع‌الخضمات است. در ذیل مبحث «نقیع‌الخضمات»، و «نبیت» درباره هزم توضیحاتی داده شد. هزم در غرب مدینهٔ‌النبی واقع است.

هَمْدان: قبیله‌ای قحطانی است که در یمن می‌زیستند. در قدیم، جنوب عربستان سعودی جزو یمن بوده است. هیأت نمایندگی این قبیله، در سال نهم هجری خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شد.

هَوازن: قبیله‌ای عدنانی است که در نجد، اراضی بعد از یمن، سکونت داشتند.

یکی از وادی‌های این قبیله، «حنین» است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، بعد از فتح مکه، به آنجا لشکر کشید.

هَیْفاء: سمهودی می‌نویسد: جایی است در یک میلی چاه مطّلب. در خبر اعزام سریّه ابو عبیده جرّاح به‌سوی «ذوالقصّه» آمده است که گلّه مدینه در هیفاء، در هفت میلی مدینه، مشغول چرا بود.

ص: ۴۲۹

«ی»

یَأْجَج: نام یکی از وادی‌های مکه است در شمال عمرةالتنعیم، که وادی تنعیم به آن می‌ریزد. راه مکه به مدینه، در ده کیلومتریِ مسجدالحرام، وادی یأجج را قطع می کند. امروزه به «یاج» مشهور است.

در داستان هجرت زینب، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله از این وادی یاد شده است.

[این یَأْجَج: همان جایی است که زید بن حارثه با مردی از انصار از سوی پیامبرخدا صلی الله علیه و آله به آنجا اعزام شدند تا آنکه وقتی زینب دختر آن حضرت از مکه به آن محل می‌رسد، او را تا مدینه همراهی کنند. (۱) «ابوالعاص» با دختر پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان جاهلیت ازدواج کرده بود و پس از بعثت بر خلاف همسرش زینب، آیین اسلام را نپذیرفت تا اینکه در جنگ بدر شرکت کرد و اسیر لشکر اسلام شد.

همسر او زینب، آن ایام در مکه به سر می‌برد. مسلمانان به پیشنهاد پیامبر صلی الله علیه و آله او را بدون پرداخت فدیه آزاد کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله از ابوالعاص پیمان گرفت که زینب را به مدینه بفرستد، او نیز به پیمان خود عمل کرد وخود نیز اسلام‌آورد. (۲)]

یُبْنی: دهی است در فلسطین که قبر عبداللّه‌بن ابی سرح، صحابی در آنجاست.

یَتیب: (به فتح اول)، این نام به صورت‌های تحریف‌شده متعددی آمده است، اما

۱- بلادی، ج ۱۰، ص ۱۰

۲- برگرفته از فرازهایی از تاریخ اسلام، صص ۲۴۷ و ۲۴۸

ص: ۴۳۰

همه آنها نام یکجا هستند. در خبر غزوه سویق آمده است که ابوسفیان در یتیب که کوهی است در شرق مدینه، فرود آمد. این کوه از حدود حرم مدینه به‌شمار می‌آید.] «تیأب».

یَثْرِب: نام قبلی مدینه است. موقعیت این شهر در شمال مرکز مدینه فعلی، میان کناره وادی قناهٔ تا کناره جرف بوده است.

یراحم: بعضی این کلمه را به همین صورت؛ یعنی با حاء ذکر کرده‌اند و برخی با جیم (یراجم). یراحم غدیر یا آبگیری است در نقیع. روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از آب آن وضو گرفت و فرمود: «شما در بقعه مبارکی هستید».

یَرموك: رودخانه‌ای است به‌طول ۵۷ کیلومتر که هفده کیلومتر آن در خاك فلسطین قرار دارد. این رودخانه به‌طول سی کیلومتر، حد فاصل میان سوریه و اردن و از بزرگترین ریزابه‌های رود اردن است و از ارتفاعات حوران سرچشمه می‌گیرد و در شش کیلومتری جنوب دریاچه طبریه، نزدیك پل مجامع به رود اردن می‌پیوندد.

درسال ۱۳ ه. نبرد سرنوشت‌ساز یرموك در دشت واقوصه، واقع در خم رود یرموك، قبل از پیوستنش به رود اردن، رخ داد. واقوصه دهی است از توابع درعا که در ۶۳ کیلومتری غرب درعا قرار دارد.] نقشه‌های نبرد یرموك).؟؟

یُسری: آبراهه‌ای است میان لیّه و نخب، که در نزدیکی بحرهٔالرّغاء، به لیّه می‌ریزد.

این آبراهه، پیش از این «ضیقه» نام داشت و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، چون از این نام خوشش نیامد، آن را به یُسری تغییر داد که هنوز هم به همین نام خوانده می‌شود.

در خبر غزوه طائف، از یُسری نام برده شده است.

یَسیره:] «عسیر».

یَعْقوق: بتی بوده است در یمن.

یَغوث: نام بتی است که اهالی جُرَش آن را از مَذْحِج، در نزدیك خمیس مشیط، واقع در جنوب عربستان سعودی، گرفتند.

یَلَمْلَمْ: که به آن «الَمْلَم» هم می‌گویند، وادی عظیمی است که از فاصله یکصد کیلومتری جنوب مکه می‌گذرد. میقات

ص: ۴۳۱

تصویر شماره ۴۵

ص: ۴۳۲

تصویر شماره ۴۶

ص: ۴۳۳

تصویر شماره ۴۷

ص: ۴۳۴

یمنی‌هـایی که از راه مکه می‌آینـد، در این وادی است. این میقـات تا سال ۱۳۹۹ ه. ق. به نـام «سـعدیه» معروف بود، اما پس از آن، آسفالت شدن راه ماشین‌رو ساحلی، این میقات به‌دلیل فاصله زیادش با جاده جدید، متروک ماند.

یَلْیَل: در اخبار غزوه بدر، آنجا که از محل استقرار سپاه قریش در آوردگاه سخن می‌رود، از این مکان یاد شده است.

به بخش پایین وادی صفرا که از بدر می‌گذرد «یَلْیَل» یا وادی بدر می‌گفتند. نام «یلیل» معروف نبوده است.

یَمامَه: مرکز مسیلمه کذاب در نجد بوده است.

یَمَن: زاویه جنوب غربی جزیرهٔالعرب را یمن می‌گویند. این مرزبندی‌هایی که امروزه به‌نام یمن شـمالی و یمن جنوبی معروف است، در گذشته وجود نداشت؛ زیرا جنوب عربستان سعودی نیز جزو منطقه‌ای بود که به آن یمن می‌گفتند.

عربها به اراضـی واقع در سمت جنوب «یمن» اطلاق می‌کردند و به سرزمین‌های واقع در شمال، «شام» می‌گفتند. اهالی حجاز به کلیه سرزمین‌هایی که در جنوب مکه است، یمن می‌گویند.

[یُمْن و جُبار: در سمت جنوب «قو» و «رُؤاف» قرار دارد و منزلگاه «بنی‌مرّه» از قبیله بنی‌غطفان می‌باشد و این دو محلّ به همین ترتیب همیشه با یکدیگر ذکر می‌شوند و حتی جُبار و یُمن گفته نمی‌شود، بلکه یُمن پیش از جبار می‌آید.

پیامبرخـدا صـلی الله علیه و آله در شوال سـال هفتم هجری، اطلاع یافت که «عُیَیْنهٔ‌بن حصـینْ» رییس غطفانیان، نیرویی فراهم آورده است تا به مدینه یورش ببرد. از این‌رو، «سرّیه» ای به فرماندهی «بَشـیر بن سَـعْد» با راهنمایی «حسـیل بن نُوَیْره اشْجَعی» به آنجا اعزام کرد و آنها را شکست داد. (۱)]

یَمْن یـا یُمْن: آبی است میـان تیمـاء و فیْـد متعلق به قبیله غطفـان. یکی از سـرایای پیامبر صـلی الله علیه و آله در سال هفتم هجری در محل این آب به‌وقوع پیوست.

۱- بلادی، ج ۱۰، ص ۳۴

ص: ۴۳۵

یَنْبُع: در خبر غزوه ذوالعُشَیْره از این مکان یاد شده است. اگر در متون قدیمی، از این نام یاد شود، مقصود وادی ینبع‌النخل است که رودخانه‌ای است دارای چشمه‌ها، قریه‌ها و نخلستان‌های فراوان.

اما شهر ینبع‌النخل که امروزه یکی از شهرهای اصلی و عمده عربستان سعودی است، جدید می‌باشد.

ینبع از بلاد جهینه بود و چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را تصرف کرد، به تیول مردی از جهینه به‌نام کُشدبن مالک داد.

[یَوْمُ الأَحْزاب: احزاب جمع حزب است که به معنای گروه و جمعیت می‌باشد و یوم احزاب یا یوم خندق، روز اجتماع قبایل عرب برای جنگ با پیامبرخدا صلی الله علیه و آله بوده است.

این احزاب که لشکری ده‌هزار نفری بسیج کردند، از «احابیش»- ساکنان ناحیه کوه جُبْش در شش میلی مکه- طایفه «بنی کَنانَه»، اهالی «تِهامَه» و قبیله‌های «غَطْفان» و «هوَازِن» و یهودیان «بنی قُرَیْظَه» و «بَنی نَضیر» تشکیل می‌شدند. (۱) ولی شمار مسلمانان از سه‌هزار نفر تجاوز نمی‌کرد. با این حال سرنوشت جنگ به وسیله امیر مؤمنان علی علیه السلام با کشتن قهرمان عرب «عَمْروبْن عبد وَدّ» به سود مسلمانان رقم خورد.]

[یَوْمُ الْأَضْحی: نام روز دهم ذی‌حجّه است که در آن روز گوسفند قربانی می‌شود. (۲)]

[یَوْمُ التَرْوِیَه: روز هشتم ذی‌حجه است، از آنجا که در گذشته حاجیان آب مورد نیاز خود را برای توقف در منا، از مکه بر می‌گرفتند و به این کار تَرَوّی می‌گفتند، این روز به اسم ترویه نامیده شده است. (۳)]

[یَوْم جَمْع: نام روز عرفه است؛ زیرا مردم در عرفات اجتماع می‌کنند. (۴)]

[یَوْمُ الْحَصْبَه: روز چهاردهم

۱- طریحی، ج ۱، ص ۴۹۹، ۵۰۰ ماده «حزب».

۲- قاموس المحیط ۴، ص ۳۵۶ ماده «ضحا».

۳- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۴۷ ماده «روی».

۴- تاج‌العروس، ج ۲۰، ص ۴۵۲ ماده «جمع».

ص: ۴۳۶

ذی‌حجّه است. [(۱)]

[یَوْمُ الرُّؤوس: مکّیان روز یازدهم ذی حجّه، سرهای حیوانات قربانی را، می‌پختند و می‌خوردند و به همین مناسبت آن روز را، یوم الرّؤوس؛ یعنی روز سرها می‌نامیدند. [(۲)]

[یَوْمُ الْقَرّ: نام روز پس از یوم النحر (عید قربان) است؛ زیرا آن مردم در منزلگاهشان در منا مستقر می‌شوند. [(۳)]

[یَوْمُ المَشْهُود: روز عرفه است؛ زیرا مردم در سرزمین عرفه حضور به هم می‌رسانند. [(۴)]

[یَوْمُ النَّحْر: روز نحر کردن و کشتن شتر است که همان روز عید قربان می‌باشد؛ زیرا در آن روز شتران با فرو کردن کارد در نحر (گلوی) آنها، قربانی می‌شوند. [(۵)]

[یَومُ النَّضْر: روز بازگشت حجاج از مکه به منا است. [(۶)]

یهیق: در حدیث آمده است: «زود باشد که ساختمان‌های آنان به یهیق برسد».

مقصود، ساختمان‌های مردم مدینه است. هیچ‌یک از جغرافی‌دانان از جایی به این نام یاد نکرده‌اند.

یَیْن: (به فتح اول و سکون دوم)،] «مرّیَیْن»؛ زیرا بعضی از پژوهشگران معتقدند که جایی به‌نام «یَیْن» وجود ندارد؛ بلکه این کلمه در اصل «مری» بوده که تثنیه بسته شده و در حالت جرّ به‌صورت «مریَیْن» در آمده و لذا برخی خیال کرده‌اند «مریین» مرکّب اضافی است.

۱- طریحی، ج ۱، ص ۵۲۱، ۵۲۲ مادّه «حَصَب».

۲- تاج العروس، ج ۱۶، ص ۱۰۹ ماده «رأس».

۳- طریحی، ج ۳، ص ۴۸۶ ماده «قرر».

۴- طریحی، ج ۲، ص ۵۵۰ مادّه «شهد».

۵- برگرفته از جَمْهرهٔ اللّغه، ج ۲، ص ۱۴۵ مادّه «نحر».

۶- طریحی، ج ۴، ص ۳۴۵ ماده «نفر».

ص: ۴۳۷

تصویر شماره ۴۸

ص: ۴۳۸

تصویر با حاج آقای ورسه‌ای هماهنگ شود.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹